[illegible]

جاوجہ جب کرم فرما یار غمگساران مدظلہ

[illegible]

اشهد ان لا اله الا الله

الحمد لله که تاریخ مدینه مکرمه از تصنیفات حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه

جذب القلوب

الی دیار المحبوب

حسب ترغیب و اشاره عمده مطابع گران بها محسود زمانه حافظ رحیم بخش تاجر کتب دهلی

در مطبع نامی صاحب میر ناصر علی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

صد شکر که از تشنگی غم رستم
چون قطره بدریای کرم پیوستم
وز زمزم قدس چهره دل شستم
بر کشتی توفیق ازل بنشستم

الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی وا[illegible] ات الله علی اکمل عباد الله محمد المصطفی وعلی آله واصحابه زبدهٔ ارباب الکرم وقدوهٔ اهل الوفا صلی الله علیه وآله وسلم ورضی عنهم وارضی حمدیکه سزاوار جناب الهی آید وشکریکه جهت ادای حق نعم نامتناهی دیرا شاید بحقیقت مقدور بشر نیست ومحاط علم غیر خالق قوی وقدیر نی چون توفیق شکر از حیثیت ادای حق عبودیت واستجلاب مزید نعمت عطیهٔ دیگر است اعظم وفضل از اول وموجب شکر دیگر در مرتبه از آن بالاتر وبهتر لاجرم امتداد این سلسله انقطاع پذیر نبود ونهایت این کار جز عجز وتقصیر نه **بیت**

اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند
که راه شکر خدا را همه جویند
باجتماع در گفتگوی آن بزنند
باتفاق ره جست وجوی آن پویند
بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست
که حق شکر یکی نعمت خدا گویند

این خود روشن است ولیکن در کشف این حقیقت دقیقهٔ دیگر است که در بادی النظر وتبادر وهم چنان در آید که اگرچه عقل انسانی از ادای شکر تفاصیل نعم ربانی عاجز وقاصر است ولیکن ادراک این عجز وناتوانی قادر در حقیقت آنست که ادراک این عجز دشوار تر است وعقل در دریافت سر این کار بیکار زیرا ادراک آن بذوق ووجدان ودریافت حقیقتش بشهود وبصیرت وعین عیان ومشاهده کشف کیفیت افاضه حضرت وجوب ومکاشفه حقیقت افتقار مرتبه امکان وارتباط توجه وعنایت آنحضرت بدین تعلق واستفاضه این مرتبه بدان باشهود تواتر امطار نعم وتلاطم امواج کرم بر سبیل تجدد امثال بی انقطاع وانفصال مقاسیت که دست قصور اهل کمال از ارباب کشف ووجد وحال از وصول بذیل عز وجلال آن کوتاه است چه جای دیگران اثبات مدعی بدلیل وسلوک این سبیل بچراغ فکر علیل ونظر تحقیق وتدقیق نوعی از تقلید وتقلید است بیش از این نبود که تقلید دلیل کند وبحکم آورد بر طبق آنکه مقلد در پی مروی رود واتباع آن کند واز کوری که باستناد عصا راه رود یک شخصی که باقتباس چراغ شمعی از طریق ببیند تا دیده وری که د[illegible] [illegible] به نسبت حضور واطلاق وشمول نور

کشف و اشراق در جمیع جوانب و آفاق حجاب از پیش نظر او برخاسته باشد چه مقدار تفاوت است از ادراک و بیان اگرچه بدلیل و برهان بود تا کشف و معرفت بذوق و وجدان همان مقدار قیاس کن **بیت** بیچاره آدمی که درین کارخانه اش * در نیم ذره دعوی قدرت بود فضول * مشکل تر آنکه گر برسد معترف بعجز * آنهم بزور قدرت او کم فتد قبول * عاجز شنیده که ز قدرت بود ولی * عاجز شدن ز عجز چه دریابدش عقول * بعد از اعتراف بعجز حقیقی از ادای شکر تحقیقی وظیفه در ادای این واجب که شرع و عقل در ایجاب و الزام آن متطابق و متوافق اند آنکه در هر وقت بر هر نعمت که نظر افتد و منظور نظر شهود آید بشکرگذاری و قدرشناسی آن فی الحال تبادر نماید اگرچه عرائس نفایس نعم و آلای حضرت ذی الجلال در خدر و حجلات اوقات و احوال غیر متناهی اند و لیکن آنچه بالفعل آنچه از دریچه شهود و حضور بر منصه بروز و ظهور جلوه گر شده باشد مشاهده جمال و ملاحظه کمال آن فرض وقت و لازم حال گشته بر سائر اقران و دیگر انبازان اگرچه در مرتبه مساوی بلکه خود اعلی باشد مقدم و راجح آید و برهم رو نما اقتضای شکر و استدعای توجه نماید پس در هر آن و هر زمان بسباط وقت عارف بمشاهده نعمتی قدیم یا جدید قریب یا بعید مشمول باشد و لسان حال و مقال بادای شکر آن مشغول **بیت**

زین بوستان که هر دو جهان مست بوی او
برگی هزار رنگ و برنگی هزار بو
هر تازه رس گلی که بدست آیدت ازان
این چند بو چون شد از بها سخن مگو

افتاد مرغ وهم هم از نیم ره **فرد**
نتوان حساب یافت ز گلهای این چمن
هم مست بوی شو و کام دگر مجو

شاخ هزار گل بگلی صد هزار برگ
در صد هزار عمر ابد رو به بین نکو
بر یاد دوست فوق و ظرف عادت بس

و آنچه الآن مشهود وقت و منظور حال میگردد نعمتی چند است که لطف عام حضرت ذی الجلال و الاکرام این بیکس و سرانجام را بدان مخصوص گردانیده اول نجات از طغیان ابتلای نفس و طوفان اغوای شیطان که اگر صد نوح هزار سفینه حیله و تدبیر دران دریا بگیران می انداخت تا ریاح رحمت کریم فتاح از مهب عصمت و انجاح دستیاری می نمود وصول و نزول بساحل نجاح و منزل فلاح تا ابد الاباد متصور نبود پروردگار عالم میفرماید جل و علا وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا از صدق اینحال برین منهاج و منوال که سرگذشت این غریب منکسر البال است صحت مصدوقه وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ و صدق کریمه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ از علم بعین الیقین بلکه بحق الیقین میرسد یقین است که تا کسی را از سابقه حسنی ازلی و لاحقه بشری ابدی نصیب نشده باشد خلاص و نجات از چنین ورطه بلا و چندین فتنه ابتلا آسان نگردد و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ **بیت** آنرا که رحمتش بدر لطف خویش خواند از چاه بر کشید و روان سوی راه برد و آنرا که هم ز پای در آورد قهر او از راه راست عاقبتش سوی چاه برد نعمت دیگر اکمل و افضل که متمم و مکمل اول باشد آنکه چون از ظلمات ضلال و غیاهب غوایت بدر آورد با نوار رشد و هدایت رهبری فرمود و بسوی خانه خود راه نمود

چنانچه از ظلمات توهم و نابود در گذرانید و ابواب خزائن کرم وجود بر روی مقصود بر کشود و دستگیری فرمود یک
حالتی را جاذبه در باطن بنده خود پیدا آورد که با وجود آن قرار و سکون رخت بستر منزل عدم کشید و بی اختیار روی از
مصاحبت اغیار بر تافته و باختیار ترک یار و دیار گفته روی ارادت بقبله مقصود دو جه بهبود نهاده توجه تبلیغات
بدین مراد و وادی ایمن بعداد و رشاد آورد و بعد از وصول بدرگاه رسول بی ریب که صد شعب بی عیب ضیع اسرار
غیب او بید بشارت لا تخف نجوت من القوم الظالمین واشارت اقبل انک من الآمنین
شنیده مدتی در حریم حرم حفظ و عصمت و المنن از طوارق حدثان و صوارف فتن مامون و مصئون بوده
در دار الامان ومن دخله کان آمنا بر آمده و ارزق اهله من الثمرات بر بساط کرم بر رسم ضیافت
نشست و بر خوان احسان و انعام حضرت سید انام علیه افضل الصلوة واکمل السلام بحق تکریم و اکرام که معتاد
وظیفه اضیاف کرام باشد بر وجه خاص و عام مخصوص گشت لله الحمد والمنة وعلی نبیه الصلوة والتحیة
و از آنجا که امارت حسن قبول و علامت اجابت مسئول تواند بود آن می باید که تا در ان اماکن و مقامات قدس
آیات اجابت سمات جا داشت نوعی از طلب و تعطش در تبرک بمقامات کریمه و در یافت اوقات شریفه و التزام تضرع
و ابتهال و تمسک باذیال کرم و افضال مساعد وقت و حال افتاده بود امید وار تمام است که شاید نفسی
در وقتی بر آمده باشد که بمصعد اجابت و قبول عروج و وصول یافته باشد شعر علی باب کالمعالی مددت
ید الرجاء ومن جاء هذا الباب لا یخشی الرد ابیت به نیم شب نغانها که کرده ام بدرش
اگر بگوش نگارم یکی رسید بس است دفی الحقیقت هر که او درین و عالی مقام باخلاص عمل و توحید مطلب بمعیت
صدق توجه و حسن ادب جا داده لابد بر قدر قابلیت و استعداد یابی از ایمان عیانی بر روی حال او کشاده
فیه آیات بینات مقام ابراهیم مقام اطمینان و یقین است چه آنکه عبارت لیطمئن قلبی اشارتی بدان
میکند اگر در مکه مقام ابراهیم است بمدینه آنکه مقام محمد است بنگر درین و مقام چه تفاوت است و چه قدر مسافت
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا این سخن از عالم دیگر است بگذار که دائره وقت اتساع آن ندارد و انجا
بیا تا خود به بینی نظم اینجا بیا که مهبط اسرار ایزدیست اینجا بیا که مشرق نور محمدیست اینجا بیا که نور
یقین جلوه میکند خوشوقت آنکسی که باین نور مهتدیست اینجا نزول مائده عیش دائمیست اینجا وصول
فائده فیض سرمدیست ای در حجاب ظلمت شک اینطرف بیا تا بنگری بچشم که دین دین احمدیست [illegible]
اخری نور است مقتبس از زجاجه مشکوة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و بابی منجز است
خلاصه کتاب ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد که بهمانکه لطف و رحمت رب العالمین
چندگاه این سرگردان وادی غربت و حیران کوی کربت را در حرم رحمت و حجر تربیت خویش برسم عصمت و

و عنوان عافیت نگاه داشت بعد از چند گاه که ارادت و رضا اقتضا بفضل و کرم خود کرد مصحوب فاطمه
سلامت و مسنون زاد کرامت بصوب وطن اصلی که محل اقامت اهل استقامت است رخصت فرمود اگر چه
بسبب انبساط محبت و غایت غرام و شدت شوق و فرط شغف باقامت آن مقام که مظهر اسرار الهی و محل آثار
خیر انام است گاه گاهی چنان در نظر می آید که رجوع ازان مکان شریف از باب نعمت و احسان بود بلکه از قبیل
نقمت و هجران باشد ولیکن چون وقوع آن بحکم حاکم شریعت و اشارت پیر طریقت است امید است که متضمن انواع
خیر و نعما و از وصمت غیر مراد مبرا باشد و از راه سلامت و جاده استقامت بیرون نبرد و از شر نفس و
شیطان نگاه دارد و دوست بدشمن نگذارد اگر توفیق الهی رفیق است و نصرو اعانت او در کار وصول بمنزل
مقصود آسان است انشاء الله تبارک و تعالی **بیت** هر کرا قاید توفیق ازل بود رفیق * بیشتر از همه
در منزل مقصود رسید * بر سر گنج سعادت همه جا دست نهاد * از ره رنج و شقاوت ز همه پای کشید
بر سر حق همه آن گفت که می باید گفت * در ره دین همه آن دید که می باید دید * ملک باقی ز پی
دولت فانی نفروخت * مایه دولت جاوید بدنیا نخرید * دولت ملک سعادت بهوس نتوان یافت
آن یکی گشت شقی و آن دگری بود سعید * گوش بر گفته حق اهل سعادت دارند * انَّ فی ذٰلک لذکری
لمن القلب شهید * و از نعم جسام حضرت کریم منعام جلت آلاؤه و عمت نعماؤه تالیف این کتابست که مخبر از احوال
بلده مطهره حضرت خیر انام و سید کرام است صلی الله علیه و آله و سلم دران هنگام که احقر انام در سلک حاضران
عالیمقام حضرت انتظام داشت ساعی از نهار رحمت طلب مزید شوق و تقویه باعثه و بعلاقه آنکه استماع احوال
اخبار بالخاصیت اثری در تکمیل یقین و تثبیت فواد دارد مطالعه بعض کتب سیر و تواریخ که مشتمل بر مناقب و فضایل آن خیر
البلاد بود بطریق ورد معین و مخصوص ساخته بود و بکتابت بعضی احوال برکت مآل که موجب مزید ایمان و
محبت و متمم شوق زیارت آن مقامات عالیمرتبت که سبب سعادت دنیا و آخرت است بعد از تصحیح استخاره
از جناب صمدیت جل جلاله و تقدس و استشاره ازان حضرت صلی الله علیه و سلم توفیق یافته و در تصحیح نیت و صدق
طویت با جهت نموده تا وجه اخلاص از وجه حقیقی بصوب دیگر نگردد و نظر همت از مطلوب اصلی بجانب غیر نیفتد
امید که بسمت قبول کریم و بال موسوم گردد و نام داعی بر دیوان واصفان آن جناب مرقوم و ما ذلک
علی الله بعزیز **رباعی** با این همه نقص گر قبول افتادم * بی پای بمنزل وصول افتادم
نومید نیم که عاقبت برخیزم * از صدق چو بر در رسول افتادم **رباعی** آنها که خواص درگه کریم اند
دهشت زدگان عالم تسلیم اند * نومید مشو که رحمت حق عام است * مغرور مشو که خاصگان در بیم اند
اعلموا ان الله شدید العقاب و ان الله غفور رحیم اما بعد میگوید فقیر حقیر نحیف ضعیف

عباد الله القوی الباری **عبد الحق بن سیف الدین** الترک الدهلوی البخاری که علمای سیر و تواریخ
در هر زمان و هر عصر در فضائل و اخبار این بلدة الابرار کتب و دفاتر نوشته اند و از انجمله مؤلفات سید عالم
کامل اوحد العلماء الاعلام عالم مدینهٔ خیر الانام نور الدین علی بن السید الشریف عفیف الدین عبد الله بن احمد الحسینی
السمهودی المدنی رحمه الله رحمة الابرار و اسکنه الجنة دار القرار مات ضحی یوم الخمیس للیلة بقیت من
ذی القعدة عام احدی عشر و تسعمائة و دفن فی البقیع عند قبر الامام المالک رحمه الله مشهورتر و عمده ترین تواریخ
اول کتاب وفاء الوفا باخبار دار المصطفی که آن را از کتاب دیگر مسمی باقتفاء الوفا قبل از اتمام و تکامل اقسام آن
در سنه ست و ثمانین و ثمانمائة اختصاری نموده و جمع کرده و کتاب اصل در قضیهٔ حریقی که در مسجد
شریف شده سوخته و مختصر وی سلامت مانده و این کتاب وفاء الوفا کتابیست نافع حافل شامل احوال
مدینه مطیبه و ذکر وقائع و حوادث که در وی واقع شده و احادیث و آثار که ورود یافته با اشتمال بر تعدد
روایات و اختلافات اقوال که منقول شده بعد از آن از کتاب وفاء الوفا در سنه ثلث و تسعین و ثمانمائة
مختصری دیگر انتخاب کرده و آن را خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی نام کرده در غایت تنقیح و نهایت تهذیب
و این خلاصه درین ایام بین الانام مشهور و متداول است و منظور کاتب الحروف در اکثر مواضع کتاب وفاء الوفا
بود اگر احیانا با کتاب خلاصه در بعضی روایات مخالفتی ظاهر شود دور نباشد و سید سمهودی را علیه الرحمة
رساله دیگر است که در خصوص قضیه حریق مذکور و انهدام عمارت مسجد شریف و تاخیر مردم در تجدید آن
عمارت تصنیف کرده و درین رساله مسئله حیات الانبیاء را بتفصیلی هرچه تمامتر تحقیق ساخته ازین رساله
نیز در محل لایق آن نقل کرده شد اگر احیانا از بعضی تواریخ و کتب دیگر نیز سخنی نقل یافته باشد مساق
آن عبارت بی انضمام اشارت بماخذ آن نخواهد بود الا ماشاء الله تعالی و ابتدائی تسوید این حروف در سنه
ثمان و تسعین و تسعمائة در مدینه مطیبه بوده و توفیق تبییض آن در سنه احدی و الف در بلده دهلی یافته والله الموفق
للعباد و منه الاستعانة فی المبداء و المعاد و مقاصد این کتاب که مسمی است **بجذب القلوب الی دیار**
المحبوب منحصر در هفده باب است **اول** در عدد اسماء این بلدهٔ عظیم الشان زاده الله تعظیما و تشریفا
دوم در ذکر فضائل و محامد وی که باحادیث و آثار به ثبوت رسیده **سوم** در اخبار سکان این بقعه
کرامت نشان در قدیم الزمان **چهارم** در انبعاث باعث قدوم سید کائنات بدین بلدهٔ جامع البرکات
پنجم در هجرت نمودن سید المرسلین خاتم النبیین از مکه معظمه بدین بلد مطیبه مکرمه **ششم** در کیفیت
عمارت مسجد شریف نبوی و سائر مقامات شریفه **هفتم** در بیان مجملی از تغیرات و زیادتها که در مسجد شریف
بعد از آن حضرت راه یافته **هشتم** در ذکر بعضی از فضایل مسجد شریف و روضه منیفه آنحضرت صلی الله علیه و آله

وسلم نهم در ذکر عمارت مسجد قبا و بیان سائر مساجد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم دهم در ذکر بعضی آبار
متبرکه که بتشریف حضور فائض النور مشهور و ماثور اند یازدهم در ذکر بعضی اماکن شریفه که در مابین مکه و مدینه
مشهور و معروف اند دوازدهم در ذکر فضائل مقبره شریفه بقیع و مقابر آن سیزدهم در بیان فضائل جبل احد
و شهدای آن رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چهاردهم در بیان فضایل زیارت حضرت سید الانام و اثبات حیات
انبیاء علیه و علیهم الصلوة والسلام پانزدهم در بیان حکم زیارت قبر شریف از وجوب و استحباب و بیان توسل
و استمداد از آنجناب جنت مآب شانزدهم در آداب زیارت حضرت سید انام و اقامت دران عالی مقام
و رجوع بوطن بالخیر والسلام هفدهم در ذکر فضایل و آداب صلوة بر سید کائنات علیه افضل الصلوة و آنچه متعلق است
بدین باب والله ملهم الصواب و الیه المرجع والمآب باب اول در ذکر اسمائی مدینه مطهره و القاب
این بلده شریفه منوره زادها الله تشریفا و تعظیما بدانکه کثرت اسماء دلیل است بر شرف مسمی و عظمت او چنانکه از کثرت
اسماء الهی عز شانه و القاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم استیناس باین معنی توان کرد علی الخصوص
وقتی که هریک از اسماء مشتق بود از ماخذی شریف و مشعر باشد به ثبوت صفتی عظیم و از جنس بلدان هیچ
بلدی نیست که اسمائی او بدانجد کثرت رسیده باشد که اسمائی مدینه مطهره است و بعضی علماء در استقصا و
استقرای آن کوشیده قریب بصد و بعضی زیاده و کم ازین عدد ایراد نموده و درین اوراق آنچه دلالت او
بشرف و کرامت این مکان شریف اظهر و اتم باشد ثبت یافته پس بگوئیم مبتدیا باسمه العظیم از اسمائی مرغوب
که محبوب سید کائنات و منصوص حدیث کرامت آیات آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم طابه بتخفیف
موحده طیبه بسکون مثناة تحتیه طیّبه بتشدید طائبه بلکه سائر مشتقات این ماده اگرچه بملاحظه تعظیم
و ادب اقتضای توقیف و تخصیص نماید و لیکن شاید که درین مقام دعوی وجود دلالتی بر جواز توسیع
و تعمیم گنجایش داشته باشد والله اعلم و اطلاق این اسماء از جهت طهارت اوست از انجاس شرک
و موافقت او مر طبایع سلیمه را و طیب رائحه بلکه طیب تمامه امور او گفته اند که ساکنان این بقعه شریفه
از تربت و در و دیوار او روایح طیبه می یابند که در هیچ طیبی نتوان یافت و شاید که استشمام شمه
ازین معنی بشامه ذوق بعضی صادقان غریب و محبان مشتاق نیز راه یافته باشد ابی عبدالله عطار گفته شعر
بطیبة رسول الله طاب نسیمها ❊ فما المسک والکافور والصندل الرطب و شبلی که یکی از علما صاحب
وجدان است میگوید که تربت مدینه را نفحه خاص است که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجایب است
و در حقیقت هیچ عجب نیست در جائیکه روائح انفاس حبیب خدا رسیده باشد مشک و عنبر چه باشد بیت دران زمین
که نسیمی وزد ز طره دوست ❊ چه جای دم زدن نافهای تاتاریست ❊ و ایضاً تمامه طیبهائی این بلده طیبه را

روایح مخصوص است که در هیچ مکان نیست خصوصاً گل سرخ که به نسبت خاص آن سرور مشهور و معروف است ابیت
ز نسیم جان فزایت تن مرده زنده گردد * ز کدام باغی ای گل که چنین خوش است بویت * و در حدیث آمده
است که ان الله امرنی ان اسمی المدینة طابة فرمود پروردگار عالم جل جلاله مرا امر کرد که مدینه را
طابه نام کنم و از وهب بن منبه آمده است که نام مدینه در توریت طابه و طیبه و طیبه است و مذهب امام
مالک آنست که هر که زمین مدینه را بعدم طیب نسبت کند و هوای او را ناخوش گوید واجب التعزیر گردد
و او را حبس کنند تا آنکه توبهٔ صحیح از وی بوجود آید و پیش از زمان سعادت نشان نبوت مدینه را یثرب
و اثرب بروزن مسجد میگفتند رسول خدا علیه افضل الصلوات و اکملها بامر الهی عز اسمه او را طابه و طیبه نام
کرده گویند که یثرب نام یکی از اولاد نوح است علیه السلام که بعد از تفرق ذریت او درین سرزمین مقام
گرفت و علمای تاریخ را اختلاف است که یثرب اسم مدینه است یا نام ناحیه که در جانب غربی جبل احد است
و در وی عیون کثیر و نخیل بسیار بود و اکثر علما این قول را ترجیح نموده و در رود و اثارب بصیغه جمع موید آن است
و ابن زباله که یکی از اصحاب امام مالک است و قدوهٔ مورخان مدینه و بعضی دیگر از علما روایت کرده اند که
مدینه را به یثرب تسمیه نکنند و در تاریخ بخاری حدیثی روایت کرده که هر که یکبار یثرب بگوید باید که از برای
تلافی و تدارک آن ده بار مدینه گوید و امام احمد و ابو یعلی روایت کرده که هر که مدینه را یثرب گوید باید که
استغفار کند نام او طابه است و امثال این روایات دیگر نیز آمده و وجه کراهت اشتقاق اوست از
ثرب تحریک که بمعنی فساد است یا تثریب که بمعنی مواخذه و عقاب آمده است یا آنکه وی در اصل چون نام
کافر است تسمیهٔ این مکان شریف که ساحت عزتش از غبار شرک و کفر منزه و مبرا است مناسب نبود و آنکه در قرآن
مجید واقع شده یا اهل یثرب لا مقام لکم از زبان بعضی منافقان است که در تسمیهٔ او باین اسم داد نفاق
میدادند و در بعضی احادیث نیز تسمیهٔ مدینه به یثرب واقع است گویند وقوع آن پیش از ورود نهی است والله
اعلم و از جملهٔ اسمای این بقعهٔ شریفه ارض الله و ارض الهجرة است و آیهٔ کریمه الم تکن ارض الله
واسعة فتهاجروا فیها مصحح اطلاق این دو نام واجب الاحترام است * اکالة البلدان و اکالة القری
نیز بملاحظه تسلط او بر جمیع امصار و غلبهٔ امرا و در جمیع اقطار و اغتنام غنایم و ارتفاع خزاین از القاب است
و بعضی علما این معنی را بر غلبهٔ فضل و عظمت رتبه حمل کرده یعنی فضائل در جنب عظم فضل او مضمحل و متوار است
چنانکه مکه مکرمه را ام القری گویند باعتبار عراقت و اصالت او نسبت بسایر بلدان و گفته اند که مضمون
اکالة القری نسبت به مفهوم ام القری اکمل و ابلغ است زیرا که امومیت اقتضای محو و اضمحلال نکند الا
ثبوت اصالت و حق امومیت بخلاف اکل که مستلزم تواری و اضمحلال است و یکی از نامهای این مکان

عظیم الشان ایمان است که آیهٔ مجیده وَالَّذِینَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْاِیْمَانَ که درشان انصار و ثنای این
محبان عالیمقدار نازل است مبنی از آنست و نیز مرجع و مآل ایمان و مظهر و مظهر احکام آن این بلده مکرمه است
و از انس بن مالک روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که فرشتهٔ ایمان که القا و الهام آن
بر قلوب ارباب ایقان میکند گفت که من ساکن مدینه شوم و هرگز از وی بیرون نروم و فرشتهٔ حیا نیز
عقد موافقت با وی بر بست که من نیز با تو ام و ابدا از تو جدا نشوم لاجرم این هر دو صفت حمید در مدینه
رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم مجتمع و ملازم یکدیگر اند که اَلْحَیَاءُ مِنَ الْاِیْمَانِ بارہ و برہ
که دال * بر معنی بر و خیر اند نیز از اسمای صفات انیکان خیر سمات اند که منبع خیرات و معدن مبرات
است و بلد که در لَا اُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ خداوند تعالی بوی سوگند یاد کرده است نیز مراد بوی
بقول بعضی مفسران مدینه است که بحلول و نزول سید المرسلین در حیات و ممات علیه افضل الصلوة
و اکمل التحیات نسبت تکریم و لباس تشریف بوی ارزانی شده و بقول اکثر علما مراد بوی مکه معظمه
است و نزول سوره در مکه مرجح این قول است والله اعلم بیت رسول الله نیز از القاب
شریفهٔ اوست و وجه تلقیب او باین نسبت کریمه و اضافت شریفه در کمال وضوح و ظهور است
و مضاهات و مناسبت او بعنوان بیت الله که اسم مکه مکرمه است ظاهر و باهر بیت زهی سعادت
آن بنده که کرد نزول ؛ گهی به بیت خدا و گهی به بیت رسول ؛ جابره و جباره بتخفیف و جباره
بتشدید نیز از اعلام انیقام عزت انتظام است و حدیث للمدینة عشرة اسماء متعدد روایات بر دو اسم اول
دلالت کرده و اسم سیوم که جباره است صاحب کتاب النواحی از توریت نقل کرده و وجه تسمیه جبر او ست مر شکسته
دلان غریب را و اغنا او مر بیکسان فقیر را و از جهت جبر متغیران و گردن فرازان بر طاعت و اذعان
بظهور آیات و شهود کرامات او و جبر بلاد و قهر عباد بر اسلام و استسلام و انقیاد و مجبوره نیز در اسمای او
وارد شده زیرا که وی مجبور حکم الهی است در سکونت سید انبیا حیا و میتا صلی الله علیه و آله وسلم
و جزیرة العرب نیز بقول بعضی محدثان از حدیث اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب مدینه
مطهره مراد است اگرچه بقول دیگران شامل تمامهٔ ارض حجاز آمده با لغدد و تکثر اقوال علما در تعیین و تحدید
آن و محبه و حبیبه و محبوبه از اسمای مخصوصه مرغوبهٔ اوست و حدیث اللهم حبب علینا المدینة کحبنا
مکة مثبت و موکد آنست حرم و حرم رسول الله بتشریف اضافت نیز از القاب اوست و در حدیث
مسلم آمده است که المدینة حرم و در حدیث طبرانی واقع است حرم ابراهیم مکة و حرمی المدینة و علما را
در تعیین حد حرم مدینه و اثبات احکام حرمت آن اختلافی است مشهور و در محل خود مذکور و مسطور و شاید که

در این اوراق نیز بجمعی ازان اشارتی رود ان شاء الله تعالی حسنه نیز از اسماء اوست که حسن حسی
بسبب اشتمال بر حدایق و بساتین و عیون و انهار و جبال رفیع و فضای وسیع و قباب عمارات و مشاهد و مزارات
با اشتمال و احاطه نور و رونق و حضور با جمیع اماکن و نواحی این بقعه موفور السرور و حسن معنوی بجهت وجود
قدس شهود حضرت ختمی که شاهد و مشهود حضرت پروردگار و مقصد و مقصود کافه ابرار و وجود آل و اصحاب
و اتباع او که جامع تمامه برکات و شامل جمیع کرامات اند صلی الله علیه و آله و سلم در وی منحصر ست عرف
من ذاق وجد من عرف مصرع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی شعر و من مذهبی
حب الدیار لاهلها و للناس فیما یعشقون مذاهب لا والله با قطع نظر از لذات
باطن و حضور قلب که ثمره حسن اعتقاد و صدق و داد است اصل حسن و زیبائی که بحاسه بصر و چشم
سر توان یافت انچه درین شهر شریف ست در هیچ شهری مشاهد نمی افتد و مسموع نمی گردد مگر و بعضی جاها
که شمه از اشعه لمعات و آثار برکات این بقعه شریفه دران پرتو انداخته باشد چنانکه در بلده
دهلی و امثال آن که بعضی از خادمان این درگاه و خاکساران این راه در انجا خفته اند بیت
هر کجا نوریست تابان با کمال ؛ ظاهرست اصل آن از آفتاب این جمال ؛ افتاده ست خیرة بتشدید
خیرة بتخفیف نام این بقعه کریمه ست که جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت ست و حدیث المدینة
خیر لهم لو کانوا یعلمون که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از فتح امصار و بلدان و انتقال مردم در طلب
سعت معیشت از مدینه بسوی آن خبر داده مثبت آنست دار الابرار و دار الاخیار و دار الایمان و السنه و دار
السلام و دار الفتح و دار الهجرة و قبة الاسلام همه القاب انجناب مستطاب اند طیبها الله و طابة شافیه
نام اوست در حدیث آمده که خاک مدینه شفاست از هر علت حتی الجذام و البرص و در شفا با ثمار او نیز
حدیث صحیح به ثبوت پیوسته و از بعض علماء متقدمین در کتاب اسماء مدینه و تعلیق آن بحموم نیز اثر آمده و حصول شفای از
امراض قلب و علت عصیان خود لازم ورود این مکان عاقبت محمود است عاصمه نیز بجهت عصمت مهاجرین
از ایذاء مشرکین بلکه حفظ جمیع ساکنان و قاصدان این مقام رحمت آئین از آفات و مخافات دنیا
و دین از اسماء اوست و اگر تسمیه بمعصومه که بمعنی محفوظ است نیز بسبب محفوظ بودن او و در اوان جیوش
موسی و داود و علی نبینا و علیهما السلام از بعض جبابره و فراعنه و در آخر ببرکات نبی الرحمة صلی الله علیه و آله و سلم
از دجال و طاعون و از هر مکروه و مشئوم جائز دارند یا همین لفظ عاصمه را بمعنی معصومه دارند نیز گنجایش دارد
غلبه از اسماء قدیمه اوست که در زمان جاهلیت نیز باین اسم موسوم بوده چنانچه یثرب غلبه و قهر و تسلط لازم ورود
و نزول این یعنی عظمت وصول آن مده هر که دروی نزول کرد آخر بصفه غلبه و بسمت اشتهار موصوف و موسوم شده بود بر

بر عمالقه آمد و غالب شد و اوس و خزرج بر یهود و کذلک مهاجران بر اوس و خزرج و اعاجم بر مهاجران الا ماشاء الله و یکی از
اسمای تهدید انتها او فاضحه است که بد اعتقادان و بدکاران در وی پوشیده نمانند و در آخر کار شان بفضیحت و رسوائی
کشند نعوذ بالله من غضب الله مومنه نیز نام این مکان شریف است از جهت سکونت اهل ایمان در وی و انتشار احکام ایمان
و شعایر اسلام از وی یا چنانکه نفع و برکت و الفت و مسکنت از علامات مومن است در مدینه با سکینه نیز این اوصاف بسیار
و احتمال دارد که اجرای این کلمه بر حقیقتش کنند و این بلده طیبه از روی حقیقت ایمان بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آورده باشد و محل تصدیق او شده چنانچه از تسبیح حصا بر دست شریف او و نطق جمادات باو صلی الله علیه و سلم بصحت
اینمعنی احساس توان کرد و در حدیث صحیح که در شان جبل احد واقع شده و بنسبت محبت آنحضرت مخصوص گشته
دلالتی واضح برین مدعا توان یافت و در حدیث آمده است والذی نفسی بیده تربتها المؤمنة یعنی بالله
سوگند بذات پاکی که جان من در قبضه قدرت اوست بدرستیکه خاک مدینه مومن است و نیز روایت است که نام او در توریت
مومنه است مبارکه نیز القاب برکت مآب این جناب مستطاب است و در احادیث صحیحه آمده که حضرت سید کائنات
در شان او و در شان جمیع اشیای او حتی المد و الصاع دعا کرده فرموده خداوندا برکت او زیاده گردان
از آنچه در مکه گردانیده و ظهور آثار این دعوات و مشاهده خیر و برکات در وی از امور ظاهر است که شک و تردد در آن
راه نیست محبوره مشتق از حبر بحاء مهمله مفتوحه بمعنی سرور یا حبر بتا بمعنی نعمت نیز اسم اوست و مجبار بمعنی زمینی را
گویند که سریع النبات و کثیر الخیرات بود و وجود اینمعنی در وی معاین و مشاهد است محروسه و محفوظه و محفوفه
وجه تسمیه بهما از معانی بعض اسمای مذکوره ظاهر شده باشد و در حدیث آمده که سر هر دو کوچه مدینه فرشته نشسته
است که پاسبانی آن میکند مرحومه و مرزوقه نام او از توریت نقل کرده اند و وجه تسمیه بدان روشن است
که منزل و ماوای رحمة للعالمین و محل مهبط رحمت ارحم الراحمین است و از رحمتهای عام و خاص او بر اهل عالم افاضه
اقوات و ارزاق حسیه جسمانیه و معنویه و روحانیه است که منبعث و یرزقه من حیث لا یحتسب معتکفان باب
توکل متوالی است مسکینه وجه تسمیه بدان از محل نام مومنه بظهور در رسیده باشد و در حدیث امیر المومنین علی سلام الله
علیه آمده که حق سبحانه تعالی بمدینه خطاب فرموده یا طیبة یا طابة یا مسکینة لا تقبلی الکنوز پروردگار عالم
با مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطاب کرد که ای زمین پاک و ای بقعه مطهر و ای مکان مسکین گنجها را قبول مکن
و متسم بمسکینیت خود ساز و در حقیقت این خطاب راجع بساکنان اوست تا بصفت مسکنت
و غربت که اصل او خشوع و خضوع است متصف باشند و اهل دنیا و ارباب ثروت که نه برین
صفت باشند رغبت نکنند اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة
المساکین اعنی فی اهل بلد حبیبک سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین

مسلمه مثل مومنه نیز از اسمای شریفه اوست ایمان و اسلام یکی ست فرقیکه هست آنست که غالب در ایمان رعایت معنی تصدیق قلبی ست که از امور باطنه ست و در اسلام ملاحظه جانب اقرار و انقیاد که احکام ظاهره ست و در دو اسم اشتقاق از امان و سلامت نیز احتمال دارد طیبه مطیبه مقدسه نزدیک بمعنی اسمار سابقه اند در معنی قریب با آنها طیب و قدس و طهارت و نزاهت و نظافت از لوازم ذاتیه اینمکان شریف آمده مقر از قرار ست در حدیث ست که اللهم اجعل لنا بها قرارا و رزقا حسنا مکینه نیز از اسمار عظیمه مدینه ست از جهت مکانت و منزلتیکه او را در حضرت خداوند ست ناجیه اشتقاق او از نجات ست یا از ناجاه یعنی مسرور ساخت او را یا بنحوه که نام زمین بلند ست و وجه جمیع اینمعانی در وی ظاهر و باهر ست المدینه اشهر اسما این بقعه شریف و اعرف اعلام این بلده عظیم ست و در اصل لغة مدینه نام بیوت مجتمعه ست در کثرت و عمارت از حد قریه تجاوز نموده باشد. و بمرتبه مصر به رسیده که پایان تر از همه قریه ست و بالاتر از همه مصر و مدینه و بلد درمیان اند و بعضی مصر و مدینه را در یکمرتبه داشته اند و این وظیفه علم لغت ست و الآن مدینه علم مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شده چنانچه اگر مدینه مطلق ذکر کنند همین بلده معظمه مراد افتد و در استعمال عرب او را بالف و لام آرند و اینچنین تفاوت در لغت عرب بسیار افتد چنانچه نجم بر هر کوکب که باشد اطلاق یابد و لیکن النجم بالف و لام نام چند کوکبی که مخصوص است که او را ثریا گویند اگر نسبت شخص بدیگر مدینها کنند مدینی گویند بیا و نسبت بمدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم مدنی آید بغیر یا و در قران مجید تسمیه او باین نام در چند محل واقع شده و در توریت نیز آمده سید البلدان در حدیث شریف بروایت امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمده یا طیبة یا سید البلدان و در بیان فضایل مدینه اینمعنی واضح گردد انشاء الله تعالی

باب دوم

در بیان فضائل و محامد این بلده عظیمه شریفه که باحادیث و اثار به ثبوت رسیده زاده الله تشریفاً و تعظیماً بدانکه اجماع امت و اتفاق علماست که فضل بقاع و اکرم بلاد مکه مکرمه و مدینه مشرفه ست زادهما الله تکریماً و تشریفاً لیکن در تفضیل و ترجیح یکی ازین دو بلده معظمه بر دیگری اختلاف واقع شده بعد از انعقاد اجماع کافه علما رحمة الله علیهم بر تفضیل آنچه ضم اعضای شریفه سید کائنات صلی الله علیه و سلم کرده از موضع قبر شریف بر سائر اجزای ارض حتی الکعبة المنیفة و بعض علما گفته اند بلکه بر سائر سموات حتی العرش العظیم و گفته اگرچه در کتب قوم صریح ذکر سموات و عرش وقوع نیافته ولیکن این مقال از آن قبیل ست که بر هر که القا کنند مجال توقف و انکار بروی تنگ آید آسمان و زمین هر دو مشرف بتشریف اقدام اویند بلکه اگر تمامه اجزای زمین را

برسموات بجهة آنکه بقعه قبر شریف او از اجزای زمین ست ترجیح نمایند جای آن دارد و در آخر این کلام منجر بخلافیکه در تفاضیل سموات وارض واقع شده میگردد و دران مقام منقضی کلام امام نووی آن ست که جمهور علما بتفضیل سموات برارض رفته اند وبعضی زمین را بر آسمان فضل داده که مستقر انبیا و مدفن ایشان علیهم الصلوات والسلام جمهور گویند که اگر زمین مستقر و مدفن اجسام ایشان باشد آسمان محل و مقر ارواح مقدسه ایشان ست وبعد از تحقق حیات انبیا علیهم السلام در قبور جواب ازین کلام جمهور در غایت ظهور ست چه برین تقدیر همچنانکه مقر اجسام زمین ست محل ارواح نیز همین ست و بالجمله بعد از استثنار موضع قبر شریف در تفضیل مکه بر مدینه یا عکس اختلاف ست مذهب امیر المومنین عمر و عبد الله بن عمر وطایفهٔ دیگر از صحابه رضی الله عنهم و مذهب امام مالک و اکثر علماء مدینه تفضیل مدینه ست بر مکه وبعضی دیگر از علما در تفضیل مدینه بر مکه موافق ایشان رفته ولیکن کعبه شریفه را ازان میان استثنا نموده وگفته که مدینه افضل ست از مکه الا خانه کعبه پس محصل کلام چنان آید که قبر شریف حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات افضل واکرم بود علی الاطلاق والعموم چه بر بلده مکرمه مکه وچه بر خانه کعبه مشرفه وخانه کعبه معظمه افضل بود از بلده مکرمه مطیبه مدینه غیر بقعه شریفه قبر نبوی صلی الله علیه وسلم و باقی مدینه افضل از باقی مکه یا علی العکس درینجا اختلاف ست وحجج و دلائل که بر خیریت و فضلیت مدینه اجرا نموده اند در ضمن ذکر فضائل وتعداد محامد او بوضوح خواهد پیوست و خلاصهٔ آن محبت حضرت سید المرسلین ست صلی الله علیه وآله وسلم مراین بلده شریف را اکثر و ابلغ از محبت سائر بلدان و اماکن و درو وی حصول فتوحات عظیمه مترقبه وحصول بکمالات شریفه موعوده وقوت اسلام ورواج دین و بودن او منبع کل خیرات اول و آخر و معدن تمامه کمالات ظاهر و باطن با علاوه سعادت عظمی ونعمت کبری که بوی از سائر بقاع سماوی وارضی امتیاز یافته که وجود مرقد شریف و قبر منیف آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم وهیچ نعمت از نعمتهای دنیوی واخروی با وی موازات و مساوات نتواند کرد وهیچ عملی بعد از فرائض و واجبات بزیارت آن برابر نتواند بود با ضمیمه انچه در احادیث صحیحه از طرق متعدده آمده که خلق هر نفسی از تربتی ست که مدفون گردد درو وی پس لازم آید که خلق نفس زکیه حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از تربت طیبه مدینه باشد و کذلک نفوس اکثر آل واصحاب و تابعین رضی الله تعالی عنهم اجمعین که درین بقعه شریفه آسوده اند وکفی به فضلا و شرفا واقوی ادله که در جانب فضلیت مکه ایراد یافته مزید ومضاعفت ثواب اعمال ست در مسجد مکه بلکه در تمامه حرم آن چنانکه بعض اقوال علما در آن ناظر ست در احادیث صحیحه آمده که یک نماز در مسجد نبوی برابر هزار نماز ست از مسجد حرام بصد هزار

ولیکن آنها که قایل اند بافضلیت مدینه در جواب آن میگویند که اسباب فضیلت منحصر نیست در مضاعف ثواب
تواند که این خاصیت مخصوص مکه باشد و انواع کرامات و برکات از محبت خدا و رسول و منفعت اسلام و اهل
آن مخصوص مدینه بود و در تایید و تقویت این کلام می آرند که همچنانکه ادای صلوة مرمتوجه عرفات را و در عرفات
و ظهر یوم النحر در منا افضل است از ادای آن در مسجد حرام با اشتمال آن بر مضاعفت مذکوره و حقیقت
آن برکتی است که در رعایت اتباع آن سرور حاصل است با آنکه حاصل مضاعفت جز کثرت عدد و تعدد کمیت
امثل بود بحسب کیفیت و حالت برکت و عظمت افضل و ارجح بود و اگر مطلق مضاعفت ثواب کافی بودی در افضلیت
پس منحصر است در افضلیت داخل کعبه بر خارج مسجد حرام هیچکس را خلافی معلوم نیست با آنکه در صحت نماز
فرض در درون کعبه علمار اختلافست امام مالک جایز ندارد و جهی که مضاعفت ثواب پس معلوم شد که
اسباب افضلیت نه منحصر در مضاعفت ثواب است امری دیگر که سبب قبول درگاه الهی و افاضه جود
نامتناهی و عزاسمه گردد نیز می تواند بود و چون قبر شریف نبوی افضل محال افاضه رحمت و
برکت و رضوان و محیط ملائکه حضرت رحمن است تواند بود که ببرکت جوار آن مقام رحمت آثار از فیض
و عنایت و محبت حضرت صمدیت حالتی و نورتی و قبول نصیب گردد که نه بمضاعفت اعمال و مزید طاعات
حصول پذیرد و حال آنکه سرور کاینات صلی الله علیه و آله وسلم چون بصفت حیات در ان بقعه قدس
سمات باقی و قایم است و بر اعمال و طاعات و قربات دایم و شک نیست که اعمال او صلی الله علیه و آله
وسلم از تمامه عباد با وجود فرض مضاعفت اکثر و ارجح و افضل است و چون آنحضرت همیشه در
امداد و استغفار و شفاعت امت است حصول فیض از قرب و جوار مدینه مطهره و نفع بدبختان بیشتر
بود از حصول نفع طاعات مضاعفه که بمکه محترمه اکتساب نمایند و این کلام امام تقی الدین سبکی
است در غایت وقت و نهایت نفاست و لطافت رحمة الله تعالی علیه و دلیل دیگر که بر افضلیت
مکه معظمه آورده اند این است که محل ادای مناسک و قربات است مانند حج و عمره با وجود ثواب
و فضایل که در اتیان این اعمال ورود یافته جواب میگویند که حق سبحانه و تعالی در اتیان
مدینه مشرفه نیز چیزی کرامت فرموده که عوض حج و عمره تواند بود در احادیث آمده که هر که قصد
مسجد رسول صلی الله علیه و آله وسلم کند تا دو رکعت نماز در وی بگذارد ثواب حج کامل دریابد
و هر که قصد مسجد قبا کند تا دو رکعت نماز در وی بگذارد ثواب عمره نصیب او گردد با آنکه در یافت
نماز در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در هر روز و شب کرامات مرات میسر است و حج جز در سالی
یکبار متوان یافت دلیل دیگر بر فضیلت مکه مکرمه آنست که در حدیث آمده است که مکه خیر بلاد الله

ودر

و در روایتی دیگر احمد رضی الله والضیا سید کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات در
وقت بیرون آمدن از مکه مکرمه بمقامیکه آن را حزوره گویند و بقولی بر حجون که آن نیز نام مکانیست
قریب معلا بالسناد و بمکه معظمه خطاب کرد که تو امی بلده کریمه محبوب‌ترین بلادی پیش من اگر نه قوم تو مرا از تو
بیرون می‌آوردند بیرون نمی‌رفتم و این دلالت دارد بر افضلیت مکه و احبیت او نزد رسول رب العالمین صلی
الله علیه وآله وسلم اجمعین **جواب** ازین دلیل آنست که صدور این قول ازان سرور در اول امر و ابتدای
کار بود پیش از ثبوت فضل مدینه و ظهور آن بوحی سماوی که بعد ازین واقعه نزول یافت و بعد از طول اقامت در مدینه
و ظهور دین و علو امر و حصول برکات و سنوح فتوحات و انالت خیرات و اشاعت مبرات ظاهر شد که این بقعه
افضل و اکمل است از سایر بقاع و بلاد و لهذا از جناب صمدیت التماس و استدعاء برکت در مدینه اضعاف آن نمود
که در مکه هست و التماس محبت کرد در وی چنانکه احادیثی که متضمن این مضمون اند بر صحیفه ظهور ارتسام پذیرد
انشاء الله تعالی و فرمود اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد خداوندا محبوب گردان بما مدینه را
چنانکه مکه بلکه بیشتر ازان و طبرانی در معجم کبیر از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت کرده که گفت شنیدم
از رسول خدا که فرمود صلی الله علیه وآله وسلم المدینة خیر من المکة و امام مالک در موطا روایت کرده که عمر
رضی الله عنه بطریق توبیخ و انکار بعبدالله بن عیاش مخزومی گفت همانا تو میگوئی که مکه افضل از مدینه هست وی
باز گفت مکه حرم خداوند تعالی است و مقام امن اوست و در وست خانه او سبحانه تعالی عمر فرمود من در حرم
خدا و بیت او چیزی نمی‌گویم باز فرمود تو میگوئی که مکه افضل از مدینه هست وی باز گفت مکه حرم خداست که در وست
بیت او عمر فرمود من در حرم خدا و بیت الله چیزی نمیگویم چند بار همین کلام تکرار فرمود و برفت ازین کلام
امیر المومنین عمر رضی الله عنه ظاهر میشود که در تفضیل مدینه بر مکه کعبه معظمه مستثنی است و مدعا تفضیل بلده مدینه
است بر بلده مکه بغیر بیت الله و حاکم در مستدرک خود روایت کرده که آنسرور وقت عزیمت هجرت میفرمود
اللهم انک اخرجتنی من احب البقاع الی فاسکنی فی احب البقاع الیک خداوندا اگر مرا
از بقعه که پیش من محبوب‌ترین بقعه‌هاست برآوردی پس سکونت من در بقعه کن محبوب‌ترین بقعه‌ها بود پیش تو بعد از
ظهور اثر اجابت این دعا این بقعه محبوب‌ترین بقعه‌ها شد هم پیش خدا و هم نزد رسول او و لهذا بعد از فتح
مکه عود باو نکرد و هم بر اقامت مدینه استقامت فرمود اگر گویند که اقامت در دار هجرت بسبب فرضیت
اوست بامر الهی پس عدم انتقال وی صلی الله علیه وآله وسلم بمکه ازین جهت است نه از باب فضیلت
جوابش آنست که اصل امر الهی برانچه مقتضی حکمت هست باقامت مدینه و عدم انتقال بمکه لابد مبنی
افضلیت و ناشی از احبیت او خواهد بود عند الله اذ الحبیب لا یختار لحبیبه الا ما هو احب

واکرم عنده **بیت** حیف است جای چون تو نگاری بچشم من ٭ در دل نشین که منزل خاص از برای تست
اینست مباحثه و مذهبی که نزد علماست تو نسبت نگاهدار و بر مشرب محبت باش و باین اعتقاد باش که
بعد از جناب احدیت عز شانه فضیلت محمد راست صلی الله علیه و آله و سلم بر هر که و هر چه بهر وجه و بهر جهت که
و برا فضیلت دهی ملاحظه مکن باقی هر چه غیر اوست فضیلت آن بر تفاوت نسبتی است که با جناب وی
دارد خواه مکه بود خواه مدینه مکه مبعث اوست و منشا او و مدینه مقام و مقر او تو تابع امر الهی باش و محبت
حبیب او نزاع و عصبیت مکن در مکه سطوت و جلال امر او و در مدینه برکت کمال دین او بین همه جا
ملاحظهٔ امر خدا کن و همه جا مشاهده نور محمد لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ + + + +
نظم در هیچ ذره نیست که نور محمدی ٭ از طلعت وجود اضافی نه طالعست ٭ دریای فیض جود
الهی وجود اوست ٭ اظهار کائنات بوی جمله راجع است ٭ لنسر سپهر طائر از انفاس فیض اوست
این نکته پیش اهل نظر امر واقع است ٭ فردا لوای حمد بدست محمد است ٭ متبوع اوست و جمله
جهانش متابع است ٭ **نظم** بیا تا در مدینه نور احمد ٭ به بینی از در و دیوار لامع ٭ جمال مصطفی بی پرده
بینی ٭ چو خورشیدی که بی ابر است طالع ٭ بیا ای کور چشم تیره باطن ٭ به بین هر گوشه صد برهان
ساطع ٭ بروق شبه سوز آنجا لوایح ٭ بدور دین فروز آنجا سواطع ٭ نجوم اهتدا آنجا فروزان ٭
شموس اصطفا آنجا طوالع ٭ چو از ناری کجا تو نور بینی ٭ بود هر کس باصل خویش راجع ٭ چرا با خویش
دشمن گشته تو ٭ چه خود را میزنی بر سیف قاطع ٭ ولیکن کی توانی دید این نور ٭ چه نور فطرتت
گردید ضایع ٭ نصیحت کردمت دیگر تو دانی ٭ فان الدین عند الله واقع ٭ اکنون محامد و
فضایل مدینه پیغمبر خود بیان کنم وقت وقت است و فرصت غنیمت تو استماع کن و بذکر حبیب و یاد
دیار او ذوق گیر مذهب علما را بدان و بخوان ولیکن ذوق مشرب اهل محبت از دست مده **مصرع**
جانب عشق عزیز است فرو مگذارش ٭ **شعر** و من مذهبی حب الدیار لاهلها ٭ وللناس فیما یعشقون
مذاهب **مصرع** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ٭ فاقول و بالله التوفیق **فصل** از جملهٔ فضایل
مدینه طیبه آنست که پیش ازین رقمزده کلک بیان گشت که حضرت پروردگار تعالی و تقدس حبیب خود را صلی الله علیه
و آله و سلم از مکه امر بهجرت نمود و بمدینه حکم اقامت فرمود بکمالات ظاهر و باطن که در عالم قوت و استعداد
مودع و مخزون بود همه را درین بلده شریفه بفعل آورد و او را مبدء جمیع فتوحات و مفتاح خزاین برکات گردانید و تربت پاک او را صدف
گوهر عنصر شریفش ساخت که تا دور قیامت بقعه این زمین بجوار وجود پاکش مشرف بوده فیض بخش ملک و ملکوت باشد عایشه رضی الله عنها
میگوید که چون روح پاک محمدی صلی الله علیه و آله و سلم قبض کردند صحابه در موضع دفن اختلاف نمودند علی بن ابیطالب السلام الله علیه فرمود که بر روی زمین

بقعهٔ شریف تر و گرامی تر نزد پروردگار عالم جل و علا باشد ازین بقعه که قبض روح پاکش دروی گرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق اینکلام حدیثی از آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نقلکرد تا اجماع صحابه انعقاد یافت که هم در موضع قبض مدفون گردد و از جمله فضائل مدینه محبت حبیب خداست مر او را صلی الله علیه وآله وسلم که چون آنسرور از سفری قدوم می آورد و قریب بحوالی مدینه میرسید دابه خود را که بروی سوار بودی تحریک میکرد و تیزتر میراند بجهت باعثه شوق و محبت که بوصول مدینه با سکینه انبعاث مییافت و ردای مبارک از دوش کرامت نوین نیفکندی و فرمودی هذه ارواح طیبه بیت ای نفس خورم باد صبا ؛ از بر یار آمده مرحبا ؛ گرد و غباری که بر چهره مبارکش فتادی پاک نکردی اگر یکی از صحابه سرور وی خود از جهت گرد و غبار بپوشیدی منع فرمودی و گفتی که خاک مدینه شفاست چنانکه در تسمیه او بشافیه اشارتی بدان رفت از انجمله است که علی مرتضی سلام الله علیه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که شیاطین ناامید شدند از عبادت شان درین بلده یعنی مدینه نهایت آنچه یافته شود تحریشی است که باقی ماند میان ایشان و عباس رضی الله عنه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق سبحانه وتعالی این جزیره را و بروایتی این قریه را از نجاست شرک پاک گردانید اگر نجوم ایشان را گمراه نکند پرسیدند یا رسول الله گمراه کردن نجوم چگونه است فرمود حق سبحانه وتعالی بامر خود باران فرستد ایشان گویند قمر در منزل فلان آمد باران شد از انجمله است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امت را ترغیب کرد و تحریص فرمود بر اقامت این بلده طیبه و صبر بر شدة و محنت و اختیار موت دران فرمود من صبر علی اذاها کنت له شهیداً او شفیعاً یوم القیمة گفته اند شهید برای مطیعانست و شفیع مر عاصیان را فرمود من مات بالمدینة کنت له شفیعاً یوم القیمة وابن ماجه و عبد الحق تصحیح این حدیث نموده باین لفظ روایت کرده اند من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت فمن مات بالمدینة کنت له شفیعا و شهیدا هرکه تواند که در مدینه بمیرد کو بمیر البته بشرف شفاعت و سعادت شهادت من مشرف خواهد شد و در حدیث دیگر آمده که اول کسی که از امت کن من شرف شفاعت من دریابند اهل مدینه اند ثم اهل مکة ثم اهل الطائف از انجمله است که سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم دعا کردی که رحلت او بدار آخرت درین بلده کریمه بود و کذلک اصحاب و اتباع او رضی الله عنهم در حدیث آمده که آنسرور فرمودی اللهم لاتجعل منایانا بمکة خداوندا مرا موت بمکه مکن و روح مرا خرج بمدینه مگیر و نیز در حدیث آمده که بر روی زمین بقعه نیست که دوست دارم قبر خود را دران الا مدینه نقل است که غالب دعای عمر بن خطاب رضی الله عنه این بود که اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک و گویند که امام مالک رحمة الله علیه غیر از یکبار حج نگذارد و بعد از ادای ذمه

ذمه از فرض حج بار دیگر از مدینه بمکه بنا مد مبادا که موت او در غیر مدینه جائی دیگر واقع شود مدت عمر خود در مدینه بود و هم در مدینه مدفون گشت از انجمله آنست که در حدیث صحیح بطرق متعدده وارد شده است المدینة تنفی خبث الرجال کما ینفی الکیر خبث الحدید یعنی مدینه در خاصیت ازاله چرکنت و پلیدی مثل کیر آهنگران است که ازاله چرک آهن می کند و در صحیح البخاری آمده که انها طیبة تنفی الذنوب کما ینفی الکیر خبث الفضة یعنی مدینه پاک است یکبیده گناهان را چنان برد که کیر آهنگران چرک نقره را مراد نفی و ابعاد اهل شر و فساد است از ساحت عزت این بلده طیبه و بقول اکثر علما این خاصیت مذکور در وی در جمیع ازمان و دهور ثابت است روایت کرده اند که اعرابی با آن حضرت بر قرار اقامت مدینه بیعت کرد و روز دیگر بعارضه تب و رباند پیش آن سرور آمد و طلب فسخ این بیعت نمود و استدعای رجوع بوطن اصلی کرد آن حضرت درین قضیه این حدیث فرمود و نیز نقل کرده اند که عمر بن عبد العزیز در وقت آمدن از مدینه مطهره با اصحاب خود میگفت نخشی ان نکون ممن نفته المدینة می ترسم از انکه باشم از آنانکه مدینه نفی و اخراج شان کرده باشد و تمام و کمال این خاصیت عظیم در روزی بدید آید که در آخر زمان دجال ظهور کند و بمدینه مطهره راه نیابد پس هر که از اشرار ناس در وی بود بمتابعت وی بیرون رود و ساحت کرامت این بقعه شریفه از غبار شر و کدورت مطلقا مطهر گردد چنانکه از احادیث که درین باب وقوع یافته معلوم میشود و طهارتها و اکنون از ارباب شرک و اهل ادیان دیگر است که مخالف دین اسلام اند از یهود و نصاری و امثال ایشان که محل خبث کامل و فساد بالغ اند و انها هی که بخباثت ذنوب و نجاست معاصی ملوث باشند اگر استمرار وجود شان تا وقت آخر اتفاق افتد ممکن که نفی و ازاله آنها بعد از موت بود بنقل ملائکه نقاله نقل اجساد طلما یی آنها ازین ارض مقدس منوره چنانکه بعضی علما ✦ بران رفته اند و حکایات صالحین نیز درین باب نقل یافته والله اعلم بالصحة و بالجمله هر که از اهل شفاعت آن سرور است صلی الله علیه و آله و سلم از اهل خبث کامل که بسبب آن ازین بلده کریمه مستوجب النفی والاخراج گردد نیست و بعضی مضمون این حدیث را بر تخلیص نفوس و تزکیه او از میل شهوات ردیه و لذات شهوانیه که لازم احتمال شدت و محنت فقر و بلاست حمل کرده یعنی اقامت مدینه مطیبه و تحمل شدائد او چنان نفس او در بوته ریاضت بگدازد و از کدورت نفسانیت و شهوات جسمانیت پاک سازد که کیر آهنگران ذهب و فضه را تا در بازار حشر او را قدر و قیمت باشد بیت قلب زراند وده نستانند در بازار حشر خالصی باید که از آتش برون آید سلیم و شک نیست که روایت تنفی الذنوب موید و مقوی این احتمال است زیرا که رفع کدورت ذنوب با توالی رحمات و تتالی برکات که بجوار قدس شعار سید ابرار فایض و نازل است ضرورند ان الحسنات یذهبن السیئات و بالجمله صفت تزکیه و تطهیر بجمیع اقسام مذکوره لازم این بلده طیبه است

از انجمله آنست که سید کائنات علیه افضل الصلوٰة در حق مدینه بار بار دعا بخیر و برکت کردی و فرمودی اللهم
بارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا اللهم ان ابراهیم عبدک و خلیلک
و نبیک و انی عبدک و نبیک و انه دعاک لمکة و انا ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک
لمکة و مثله معه از امیر المومنین علی مرتضی سلام الله علیه روایت کرده اند که روزی بخدمت آنسرور از مدینه برآمدیم
و بحرة سقیا که محل سعد بن ابی وقاص بود رسیدیم حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آب طلبید و وضو ساخت و مستقبل قبله
استاد فرمود خداوندا ابراهیم بنده تو و خلیل تست دعا کرد ترا در شان اهل مکه بخیر و برکت و من که بنده تو و رسول
توام دعا می کنم ترا در شان اهل مدینه بخیر و برکت خداوندا برکت ده ایشان را در مد ایشان و صاع ایشان چنانکه
برکت دادی مر اهل مکه را دو برابر هر یک برکت که مر اهل مکه را دادی ایشان را دو برکت عطا کن و احادیث درین باب
بسیار است و هر جا که دعا ببرکت در مد و صاع در رود یافته مراد برکت و خیر دنیا ولیست و در الحجه مطلق واقع شده
شامل نعمت دارین و آثار برکات ظاهر و باطن درین بلده قدسی مواطن معاین و مشاهد است از انجمله آنست
که آنحضرت دعا کرد بنقل تب و وبا از حوزه این بلده طیبه بجحفه که دار شرک و طغیان بود و مدینه پیش از دعای
اجابت انتمای سید کائنات ارض حمی و وبا بود نقل است که در ابتدای قدوم مدینه اصحاب معالی انصاب آنحضرت
بعارضه تب در ماندند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه و دو مولی او بلال و عامر در یکخانه افتاده بودند عائشه صدیقه
رضی الله عنها بامر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخبرداری ایشان آمد و والد بزرگوار خود را دید که در یک گوشه
خانه افتاده و بسختی تب در ماند و میگوید شعر کل امرء مصبح فی اهله ÷ والموت ادنی من شراک نعله
و در گوشه دیگر بلال و عامر را دید که کفار قریش را لعنت میکنند و بیاد مکه و مواضع آن انشاد اشعار می نمایند و از
ارض مدینه و شدت آن شکایت دارند پس حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد تا حکم ذی الجلال
تب و وبا را ازین بلده بجحفه برد و صدر را بمعنی یکی از معجزات عظیمه آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند
که در ایام جاهلیت هر که قصد قدوم مدینه کردی و خواستی که از وبای مدینه سلامت ماند چون بموضعی که او را ثنیة
الوداع گویند برسیدی ده بار آواز خر کردی و تسمیه این موضع به ثنیة الوداع هم ازین جهت است که اگر
شخصی بوصول این موضع آواز خر نکردی گفتندی که وی تودیع حیات خود کرد و خود را هلاک ساخت
تا وقتیکه در زمان ❊ ❊ ❊ سعادت نشان هجرت حضرت سید کائنات یکی از شعرای عرب که نام وی
عروة بن الورد بود و قصد قدوم مدینه کرده باین موضع وصول یافته بود عمل به سنت سیئه و عادت شنیعه
ایشان نکرد و گفت شعر لعمری لئن عشرت من خشیة الردی ÷ نهاق الحمیر اننی لجزوع ÷ و هیچ ازان
آفتی که متوهم عوام آن مقام بود بوی نرسید ازان باز این عادت شنیع متروک شد و ذکر ثنیة الوداع در کتب

احادیث بسیار واقع ست و وجه تسمیه اینست که نقل کرده شد و مشهور نسخه است که از ثنیة الوداع ازان گویند
که اهل مدینه تا آن موضع برای تودیع مسافران مشایعت میکردند از انجمله انست که این بلده مطهر از نجاست
وجود دجال که در آخر زمان برآید محفوظ و مصون باشد بروایت صحیحین ثابت شده که دران زمان بر هر
سر راه مدینه جمعی از ملائکه موکل باشند که حرست او کنند و از درآمدن دجال مانع ایند و در حدیث دیگر
آمده که بر روی زمین هیچ شهری نبود که دجال آن را پای سیر نکند الا مکه و مدینه و در حدیث مسلم آمده که خروج
دجال از جانب مشرق بود و بعد ازان قصد مدینه کند و در پس جبل احد فرود آید ملائکه روی او بجانب شام
بگردانند و وی هم در شام هلاک شود و در صحیحین آمده که مردی باشد بهترین مردمان از مدینه بجانب
دجال برآید و بگوید گواهی میدهم تو آن دجالی که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از خروج تو خبر داده
ست الحدیث بطوله ابو حاتم از معمر رضی الله عنه روایت میکند که وی گفت چنین گویند که آن مرد خضر
ست علیه السلام و امام احمد بن حنبل رحمة الله علیه در حدیث صحیح روایت کرده ست که روزی آن حضرت
یاد کرد از یوم الخلاص و ذکر او مکرر بر زبان معجز بیان آنحضرت جریان یافت صحابه پرسیدند یا رسول الله
یوم الخلاص چه باشد فرمود روزی که دجال بیاید و بر جبل احد برآمده نگاه کند و باصحاب خود گوید که
میدانید که این قصر سفید که مینماید چیست این مسجد احمد ست بعد ازان قصد درآمدن مدینه کند و بر هر سر راه
آن ملکی یابد موکل که حفظ و حرست آن میکند پس در نواحی وادی که مجمع سیول اوست خیمه زند و مدینه
باسکینه سه بار بزلزله درآید و هر که دروی بود از جنس کافر و منافق و فاسق بجانب دجال روند و مدینه
از هر خبث و نجس منزه و مطهر گردد و این روز ست روز خلاص از انجمله آنست که حکیم مطلق جل وعلا
در تراب این بلدهٔ مطهره و ثمار او خاصیت شفا نهاده در احادیث کثیره آمده که در غبار مدینه شفا ست
از هر علت و در بعضی طرق آمده و من الجذام والبرص و در بعضی اخبار بتراب موضعی مخصوص که او را صعیب
گویند و وادی بطحان گویند تخصیص یافته و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بعضی صحاب خود را امر فرموده
تا از عارضهٔ تپ بدان خاک پاک علاج کنند و در مدینه منوره خلقا عن سلف الی یومنا متوارث آمده و در نقل
این تراب از برای تداوی آثار ورود یافته و آنکه منع نقل تراب حرم کنند این خاک را از عموم آن
تخصیص نمایند والله اعلم و اکثر از علما این علاج را بتجربه ضم کرده اند و شیخ مجد الدین فیروز آبادی
میفرماید که من خود تجربه کردم مرا غلامی بود که مدت سال کامل رفته و بعارضهٔ تپ گرفتار مانده بود
پاره ازین خاک برگرفتم و در آب انداختم و بخوردن آن غلام دادم همدران روز صحت یافت و کاتب
حروف نیز بمشاهده و تجربهٔ این معالجه مشرف گشته دران ایام که بسعادت اقامت این رحمت انجام

نسخه وانها که اطلاع برین قضیه ندارند گویند

مشرف بود بعارضه از عوارض به آماس اقدام که باتفاق اطبا منذر و مخبر از هلاک و فناست پای بند شده
استشفا هم بدین خاک پاک نمود در اقرب اوقات باسهل وجوه ازین محنت خلاص یافت اما تمنا به اثمار این بلده
الابرار در صحیحین آمده هر که هفت خرمای عجوه ناشتا بخورد هیچ زهری و هیچ سحری دروی کارگر نیاید ام المومنین عائشه
صدیقه رضی الله عنها این را از برای علت دوار که بصعوبت اشتهار دارد امر میفرمود و عجوه نوعیست از تمر
که اهل مدینه آن را امید انند و بعضی گویند که اصل آن از آن نخله ایست که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست
مبارک خود نشانده بود و انواع تمر در مدینه در کثرت بحدیست که احصای آن دشوار باشد سید علیه الرحمة
در تاریخ کبیر یکصد و سی و نه شمرده و یکی از انواع تمر صیحانی ست که بروایت جابر رضی الله عنه بثبوت رسیده که
روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم دست در دست علی مرتضی سلام الله علیه در بعضی البساتین مدینه
میگذشت ناگاه از میان نخله آواز برآمد که هذا محمد سید الانبیاء وهذا علی سید الاولیاء ابو الائمة الطاهرین
بعد از آن گذر بنخلهٔ دیگر افتاد آواز آمد که هذا محمد رسول الله وهذا علی سیف الله از ینجهت او را صیحانی نام
کردند که صیحه در لغت بمعنی آواز ست و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آمده ست که کان احب التمر الی رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم العجوة فرمود که دوست ترین انواع تمر پیش سرور کائنات
عجوه بود و مانا که این خاصیت مذکوره در وی از ره گذر محبت آنحضرت آمده صلی الله علیه و آله و کفی به دلیلا امام
نووی میگوید علیه الرحمة که تخصیص این نوع تمر از میان سائر انواع و تخصیص این عدد خاص که سبع ست
از جمله اسراریست که جز شارع را معرفت حکمت آن راه نباشد ما را با آن ایمان باید آورد و اعتقاد کرد
و آنکه بعضی علما گفته اند که آن از تاثیر زمینی مخصوص ست یا کیفیت هوای خاص یا خاصیت زمان فیض ربان
آنحضرت ست یا از امور اکثری الوقوع ست نه دائمی الثبوت یا از نخلهٔ خاص بود که وجود او الان مفقود و معدوم
ست تمام این احتمالات تکلفات واهیه ست که ناشی از تقیید بحکم عقل بوالفضول ست و عجب است از مومن
که باوی این اثر رسیده باشد و این خبر شنیده که سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم این نوع را از میان
انواع تمر دوست داشته و برغبت خورده باز در خاصیت شفابخشی او بتاویلات اباطیل اهل طبیعت دست
زند یاد از بی نسبتی این شخص میدهد نعوذ بالله منه بیت چو لب بکوزه نهی کوزه نبات شود * ز کوزه
قطره چکد چشمهٔ حیات شود * از آنجمله اشتمال این بقعهٔ شریفه ست بر مسجد شریف نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم که آخر مساجد انبیاست و بر مسجد قبا که اول مسجدیست که در دین محمدی صلی الله
علیه و آله وسلم تاسیس یافته مابین قبر شریف که روضه ایست از ریاض جنت و منبر
عالی منظر که قوایم عنبر شمایمش * * *

بہ بہشت برین مقام دارد و جبل احد کہ از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خدا است صلواۃ اللہ وسلامہ علیہ و مقبرۂ بقیع کہ مقام و مقر آل کرام و اصحاب عظام اوست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و مشہد سید الشہداء و سایر مشاہد و دیگر اماکن شریفہ و مقامات متبرکہ در فضل و کرامت ہر کدام از اینہا اخبار و آثار ورود یافتہ است چنانچہ بعضے از ان صفایح این اوراق شرف انتقاش خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ **از انجملہ** آنست کہ فتح سائر بلدان بضرب شمشیر آمدہ و فتح مدینہ بقرآن چنانچہ در ذکر باعثہ ہجرت سید کائنات علیہ افضل الصلوات این معنی نوعی از وضوح یابد **از انجملہ** آنست کہ بیرون آمدن از وی بی جہت شرعیہ مقرون بوعید شدہ و لہذا اصحاب رضوان اللہ علیہم بعد از ادای مناسک حج زود عود بمدینہ منورہ میکردند و در مکہ معظمہ زیادہ بر قدر ضرورت اقامت نمی کردند چنانچہ ہنوز جریان عادت آن اہل سعادت برہمین روش نا دار ان مید ہد بلیت صد از درت محال بود اہل شوق را + در زانکہ در بہشت برین رفتہ جا کنند **از انجملہ** تحریم حرم اوست مثل مکہ چنانچہ ذکر آن در احادیث بسیار وقوع یافتہ و علماء را در تحدید حدود آن و ترتب حکم تحریم بران اختلاف است مذہب امام اعظم ابوحنیفہ آنست کہ معنے حرمت و مجرد تعظیم و تکریم است بے ثبوت احکام دیگر مثل جزاء صید و قطع شجر و لزوم جزاء و مذہب امام شافعی حرمت و ترتب احکام بران مثل حرم مکہ است بلا تفاوت و تحقیق این مسئلہ در ابواب فقہ مبین و مسطور است سید علیہ الرحمۃ در اطناب و اطالت کلام درین مقام باقصے الغایت کوشیدہ است واللہ اعلم **از انجملہ** آنست کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مردم را وصیت نمودہ بر اکرام اہل این بلدہ شریف و تعظیم سکنۂ این بقعۂ عظیم و ثبوت این بدعا و از وعید کہ بر ایذا و تخویف اہل مدینہ وقوع یافتہ چنانچہ معلوم شود و وضوح می پذیرد باز زیادت احادیث دیگر کہ بطریق منطوق و عنوان تاکید درین باب وارد شدہ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ اَلْمَدِيْنَةُ مُهَاجَرِيْ مدینہ مقام ہجرت من است وَفِيْهَا مَضْجَعِيْ و در وست خوابگاہ من کنایہ از وجود مرقد مطہرہ خود نمود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وَفِيْهَا مَبْعَثِيْ و در مدینہ است بعث من کہ ہم ازین بقعہ با ہفتاد ہزار ملائکہ رحمت کہ ہر روز و شب قبر شریفش بدیشان محفوف و مشمول است بر خیزم وَحَقِيْقٌ عَلٰى اُمَّتِيْ حِفْظُ جِيْرَانِيْ لازم و سزاوار است بر امت من کہ حفظ حرمت ہمسایہای من آرند و در رعایت حقوق ایشان شمہ فرو نگذارند و ہر انچہ از ایشان صدور یابد مواخذہ نکنند و تا توانند در گذرانند مَا اجْتَنَبُوا الْكَبَائِرَ مادام کہ ایشان یعنی اہل مدینہ ارتکاب کبائر نکنند این ہنگام انجبر حق شریعت مطہرہ باشد در حق اللہ و حق العباد اقامت نمایند مَنْ حَفِظَهُمْ كُنْتُ لَهٗ شَهِيْدًا وَشَفِيْعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ہر کہ حفظ حرمت ایشان کند روز قیامت شاہد و شفیع او باشم

و من

ومن لم یحفظهم سقی من طینة الخبال وهرکه حق حرمت اهل مدینه نگاه ندارد آنجور او از طینت
خبال بود وطینت خبال حوضی است در دوزخ که ریم وزرد آبهای دوزخیان دران جا جمع گردد نعوذ بالله
منها از انجمله آنست که در حدیث صحیح مسلم آمده که لا یرید احد اهل المدینة بسوء الا اذا
به الله فی النار کما ذوب الرصاص او ذوب الملح فی الماء فرمود هرکه با اهل مدینه اراده بدی
کند ودر مقام ایذا ایشان آید بعقوبت ملک جبار گرفتار آید ومانند ارزیر در آتش ونمک در آب
بگدازد وبعضی این را تخصیص بعقوبت آخرت نموده اند وظواهر احادیث وشواهد احوال بر خلاف
آن شاهد است چه بعد استحقاق عذاب آخرت جریان تقدیر الهی بران وجه آمده که هرکه بقصد
محاربه اهل مدینه وایذای ایشان نطاق شقاوت بر میان بست در ادنی مدت بوبال ونکال آن
شد از سعید بن المسیب رضی الله عنه آمده است که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر مدینه
مشرفه مشرف بود پس هر دو دست مبارک خود را برآورد وگفت اللهم من ارادنی واهل بلدی
بسوء فعجل هلاکه خداوندا هرکه بمن وبا اهل بلد من بدی اندیشد زود هلاکش کن چنانچه وقوع بعضی
وقائع که در زمان یزید بن معاویه وغیر آن وقوع یافته بر صدق این مقال شاهد حال ند امام احمد حنبل
در حدیث صحیح از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت میکند امیری از امرای فتنه بمدینه قدوم آورد جابر رضی
الله عنه در انزمان در مدینه بود حاسه بصرش بعلت کبر سن رفته با وی گفتند مصلحت وقت در انست
که چندگاه از مقابلت این ظالم یکسو شوی تا از آفت این فتنه ومخافت این ابتلا سلامت مانی گویند که دستها
بر کتف دو پسر خود نهاده بود واز مدینه بدر میرفت بواسطه ضعف پیری وعدم بصر بر زمین خورد گفت هلاک
باد کسی که رسول خدا را بترساند یکی از پسران او پرسید که ترسانیدن رسول خدا چگونه بود یا آنکه وی
صلی الله علیه وآله وسلم رخت اقامت ازین منزل فانی بدار باقی برده گفت از پیغمبر خدا شنیدم
که گفت هرکه اهل مدینه را بترساند بدرستی که گویا مرا بترساند ودر روایات نسائی آمده من اخاف
اهل المدینة ظالما اخافه الله وکانت علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ودر حدیث
دیگر آمده که هیچ عمل او از فرض ونفل مقبول نیست واحادیث درینباب بسیارست سید علیه الرحمة میگوید
ظاهر درنست که امیر مشار الیه که جابر ازو میگریخت بشر بن ارطاة بود زیراکه قرطبی از روایت ابن عبد البر می آرد
که معاویه بعد از قضیه تحکیم حکمین بشر بن ارطاة را با لشکر انبوه بمدینه منوره فرستاد تا عهد بیعت از اهل
بلده معظمه بر خلافت او بگیرد وابو ایوب انصاری رضی الله عنه در انوقت از جانب امیر المومنین علی سلام الله علیه
عامل مدینه مکرمه بودی واز جهت خوف فرار برقرار داده بجناب ولایت مآب مرتضوی سلام الله علیه ملحق شد وبشر بمدینه

در آمد و گفت اگر نه عهد امیر المومنین و حکم او بر خلاف آن بودی بکمر د درین شهر زنده نمی گذاشتم و همه را
تحت تیغ سیاست منکشیدم بعد از ان تمامه اهل مدینه منوره را به بیعت معاویه باز طلبید و رسولی به بنی
سلمه فرستاد که اگر جابر بن عبد الله را حاضر نکردید دیگر شما در عهد ذمه و امان من نیستید جابر چون این خبر
شنید بخدمت ام سلمه آمد و صورت حال را وی باز گفت و در حاضر آمدن مجلس لشبر بوی استشاره نمود و گفت
که این بیعت ضلالت ست در وی امید فلاح نیست و در ترک آن امان نه تدبیر چیست ام سلمه جابر را کرهاً و جبراً
باختیار بیعت رخصت داد و اکثر اهل مدینه رو بگریز نهادند در حره بنی سلیم مختفی شدند علما گفته اند رحمه الله
علیهم این لعن که بر اراده ظلم و فساد بر اهل مدینه منوره ورود یافته نه لعن کفار و اهل شرک ست که یاس مطلق
از رحمت الهی و نعمت نامتناهی و حرمان از دخول جنت بران مترتب گردد بلکه حاصل آن دور افتادن ست
از ادراک رحمت خاص حضرت صمدیت جل و علا و در آمدن در بهشت در اول امر با زمره اهل قرب و ارباب اصطفا
که ذیل عصمت شان بخبث ظلم و فساد ملوث نشده باشد و فی الحقیقت مقصود تهدید و توبیخ ست بر اسارت ادب و ترک
احترام این عالی مقام تا آنکه بعضی علما بان رفته اند که صغیره درین بلده حکم کبیره دارد همچنانکه بعضی بمضاعفت
معاصی در حرم شریف مکی قائل شده و الله اعلم ❁ **فصل** از اشنع شنایع و اقبح قبایح که
در زمان یزید پلید بن معاویه بعد از قتل حضرت امام حسین بن علی سلام الله علیهما وقوع یافته
واقعه حره ست که آنرا حره واقم و حره زهره گویند موضعی ست در سواد مدینه مطهره بر مسافت یک میل
هرچه از جنس قتل و سفک و فساد و هتک حرمت این خیر البلاد باشد درین قضیه بوجود آمده اگرچه
ذکر ان باعث کدورتی در صفای وقت طالبان صافی ضمیر بود ولیکن چون وقوع آن مصداق قول
مخبر صادق ست که پیش از زمان وقوع بدان خبر داده و مرجع و مآل آن بظهور فضائل و خصائص این بلده
عظیم الشان بود بمقتضای مضمون حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود هر که ایذا و تخویف اهل
مدینه کند عاقبت حال او در دنیا و آخرت بعذاب و نکال عاید گردد چنانچه از سیاق قصه روشن خواهد شد
لازم افتاد بدین مناسبت که اشارتی بدان نموده شود بدانکه بعضی علما برانند که انچه در بعضی اخبار
معجزات آثار ورود یافته که زمانه بیاید که مدینه منوره بعد از بلوغ وی بنهایت مرتبه رونق و جمال و نضارت
و عمارت روی بخرابی نهد و مردم ترک آن کنند و مسکن و ماوای وحوش و دواب گردد مصداق آن همین واقعه
هائله ست ولیکن بتحقیق و مختار چنانچه امام نووی اشارتی بدان کرده انست که این حال در آخر زمان
نزد قیام ساعت باشد زیرا که بعضی علامات و امارات که درین اخبار ورود یافته درین قضیه بظهور
نیامده چنانکه در روایت ابن شیبه آمده که چهل سال این بلده عظیمه ویران بود و منزل وحوش

گردد بعد ازان دو شبان از قبیله مزینه بیایند چون مدینه منوره را باین حالت به بینند بیکدیگر بطریق تعجب
بگویند که مردم کجا شدند پس نه بینند مگر ثعالب و عوافی را و وقوع اینحالت در آخر زمان است و در خصوص
این واقعه نیز اخبار و آثار صحیح با اشارت و صریح آمده است از ابو هریره روایت کرده اند که گفت روزی
پیش آید که اهل مدینه را از مدینه بیرون کنند پرسیدند کیست که بیرون آرد ایشان را گفت امراء السوء و در
حدیث بخاری و مسلم آمده که هلاک امت من بر دست قبیلهٔ از قریش بود گفتند پس چه میفرمائی یا رسول الله
ما را دران زمان فرمود عزلت و گوشه گرفتن از خلق و در حدیث دیگر از ابو هریره آمده که گفت سوگند بخدا که
ذات من در قبضهٔ قدرت اوست که در مدینه سکینه مقاتله واقع شود که دین را جیان سترده پاک کرد
که موی سر سترند بیرون روید دران روز از مدینه اگرچه مقدار یک منزل باشد و نیز وی رضی الله عنه
میگفت خداوندا مرا از حوادث سنه ستین و امارت صبیان نگاهدار و پیش از رسیدن آن وقت مرا
از دنیا بردار اشارت بزمان یزید بی دولت کرد که هم در سال ستین بر سر شقاوت نشست و واقعه
حره هم در زمان شقاوت نشان او وقوع پذیرفت واقدی در کتاب حره از ایوب بن بشر روایت
می آرد که حضرت سید ابرار صلی الله علیه واله وسلم در سفری از اسفار بیرون آمده بود چون بحره زهره
رسید بایستاد و آیت مصیبت غایت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ط برخواند صحابه دانستند که مگر
در عواقب امور این سفر امری که نه موافق مدعا بود معلوم آنحضرت گردید عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پرسید یا رسول الله چه دیدی که استرجاع نمودی فرمود اما امری که تعلق باین سفر شما داشته باشد خود
نیست گفتند یا رسول الله پس کدام چیز است بدانیم فرمود کشته شوند درین حره سنگستان آنها که
خیار امت من باشند بعد از اصحاب من و در روایتی آمده که هرگاه باین موضع میرسید بدست مبارک خود
اشارت میکرد و میفرمود کشته شوند درین حره خیار امت من صلی الله علیه واله وسلم و رضی الله عنهم و از
ابن عباس نیز مثل این روایت آمده و از کعب احبار روایت کرده اند که گفت در توریت آمده که در سنگستان
شرقی مدینه مطهره مقتولان باشند که رویهای ایشان روز قیامت در روشنی مثل ماه شب چهاردهم باشد
و ابن زباله روایت میکند که روزی در عهد امیر المومنین عمر باران بسیار باریده بود و وی با یاران
خود بسیر سواد مدینه منوره بیرون آمده تا بموضعی رسید که آنرا حره واقم گویند و سیلهای آب از هر کنار وادی
روان میرفت کعب احبار هم دران میان بود گفت بتحقیق والله یا امیر المومنین سیلهای خون همدرین
وادی روان گردد چنانچه این آب میرود عبد الله بن زبیر نزدیک تر آمد و گفت
در کدام زمان بود این واقعه یا ابا اسحق کعب گفت ای ابن زبیر بپرهیز و بترس که

بترس که اینها بدست و پای تو واقع نشود اکنون درین واقعه ائمه اہل سیر و تواریخ بطریق تفصیل و اجمال
تقریر مقال کرده و درینجا عبارت هر یکی از ائمه بر هر نهجی که تقریر کرده مجمل یا مفصل مترجم گردد تا در تقریر
و تحریر اصل قضیه تغییر و نقصان راه نیابد و الله اعلم قرطبی میگوید که سبب در خروج اهل مدینه منوره
از مدینه مطهره که در بعضی احادیث واقع شده همین واقعه حره ست که در زمانی که این بلده مطهره
در رونق و عمارت بمرتبه حسن و کمال رسید و بوجود بقایای اصحاب مهاجرین و انصار و علمای
عالی مقدار از تابعین اخیار مملو و مشحون بود حوادث و فتن بر سبیل تواتر و توالی روی بدان
آورد و اهل مدینه از مخافت این آفات اختیار رحلت ازین موضع که محل رحمت و مهبط برکات ست نموده
بتیران آنکه یزید بن معاویه مسلم بن عقبه مرّی را با لشکر عظیم از اهل شام بقتال اهل مدینه منوره فرستاد
تا ایشان را بحره مدینه مطهره در غایت شناعت و قباحت بقتل رسانیدند و سه روز هتک حرمت حرم نبوی
صلی الله علیه و آله وسلم نموده داد اباحت و الحاد داد ند ازینجهت این را واقعه حره نام آمده و وقوع این
واقعه درین حره واقع بود که بر مسافت یک میل از مسجد سرور انبیاست صلی الله علیه و آله وسلم و یکهزار و هفتصد
تن از بقایای مهاجرین و انصار و علمار تابعین اخیار بقتل رسانیدند و از عموم ناس ورای انسا و اطفال
ده هزار کس را کشتند و هفتصد تن از حاملان قرآن مجید و نود و هفت از قوم قریش را در تحت تیغ ظلم
درآوردند و فسق و فساد و زنا را مباح ساختند تا بحدی که آورده اند که هزار زن بعد ازین واقعه
اولاد زنا زائیدند و اسپان را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جولان دادند و در روضه شریف
که نام موضعی ست در میان قبر و منبر منیف و حدیث صحیح ورود یافته که روضه الیست از ریاض
جنت اسپان بول و روث کردند و مردم را بر بیعت یزید پلید بر عهد عبودیت بلکه اگر خواهد بفروشد
و اگر خواهد آزاد کند و خواه بطاعت خدا جل و علا خواند خواه بمعصیت جبر و اکراه نمودند چون نزد یزید پلید
عبد الله بن زمعه رضی الله عنه ذکر بیعت بر حکم قرآن و سنت بر زبان آورد در حال گردنش زدند
و هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه منوره در آن زمان مطلق از مردم خالی ماند و فواکه
و ثمرات او نصیب وحوش و بهائم آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرامگاه ساختند
و مصداق آنچه مخبر صادق بدان خبر داده بود بظهور آمد اینست ترجمه کلام قرطبی و طبرانی که از
اعاظم علمار حدیث ست در خبری طویل از عروة بن الزبیر روایت کرده که چون معاویه رخت
اقامت بدار آخرت کشید عبد الله بن الزبیر از انقیاد و اطاعت یزید پلید گرانی نمود و از عقد
بیعت او ابا آورد و بسب و شتم وی زبان برکشاد چون صورت اینحال به یزید رسید سوگند یاد کرد که او را

جز غل در گردن نیارد شخصی المطلبی فرستاد یاران عبدالله بن زبیر باوی گفتند که اگر از نقره غل سازی
واز برای بهرت سوگند یزید در گردنت بیندازی و بالای آن جامها بپوشی هر آینه صلح تو باوی
بطریق امن وسلامت اقرب باشد عبدالله بن زبیر گفت خداوند تعالی هرگز او را درین سوگند
راست گو نگرداند من هرگز برای غیر حق نرم نشوم تا سنگ سخت در زیر دندان نرم نشود لعد ازان
عبدالله بن الزبیر بنیاد دعوت کرد و مردم را باطاعت خود خوانده یزید پلید بن معاویه مسلم بن عقبه مری
با لشکری از اهل شام تقبال اهل مدینه برانگیخت وحکم کرد تا بعد از تمام کار اهل مدینه متوجه مکه گردد
وکار عبدالله بن زبیر نیز بآخر رساند چون مسلم بن عقبه بمدینه با سکینه در آمد بقایای اصحاب
رضی الله عنهم که درین بلده مطیبه بودند رو بگریز نهادند ومسلم بن عقبه در قتل اهل این بلده شریفه
داد اسراف وفساد داده بجانب مکه معظمه روی نهاد وهم در اثنای راه بر بستر هلاک افتاد ومرد
وحصین بن نمیر کندی را خلیفه خود بگرفت ومحاصره ابن الزبیر ورمی منجنیق واحراق وصیت نموده
رخت اقامت بدار البوار کشید وچون حصین بن نمیر را خبر موت یزید پلید رسید بگریخت ووقوع
این مهام انصرام نیافت اینست کلام طبرانی وابن جوزی گفته که چون سنه اثنین وستین در آمد
یزید پلید بن معاویه عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که پسر عم او بود بمدینه منوره فرستاد تا اهل آنرا
ببیعت وی دعوت نماید عثمان بن محمد جماعهٔ را از اهل مدینه بجانب یزید پلید روانه ساخت بعد ازان
که این جماعت از پیش یزید پلید بحکم العود احمد بمدینه مطهره عود نمودند زبان بسب وشتم یزید پلید
بکشادند و به بی دینی وشرب خمر وارتکاب مناهی وملاهی ولعب کلاب ودیگر اوصاف ذمیمه او را
یاد کردند واز بیعت او خلع وتبری نمودند وباقی اهل مدینه منوره را نیز از قصد بیعت واطاعت او بیزار
ساختند منذر که یکی ازان جماعت بود گفت والله وی مرا صد هزار درهم جایزه داد واحسان نمود
ولیکن من راستی را از دست ندهم وی شارب خمرست وتارک صلوة وبعد از خلع بیعت یزید شقی
اهل مدینه قرار بیعت بر عبدالله بن حنظله الغسیل دادند وعثمان بن محمد را که عامل یزید پلید بود اخراج
نموده ساحت کرامت این بلده مطهره را از لوث اغیار پاک ساختند وعبدالله بن حنظله میگفت والله
از بیعت یزید پلید بیرون نیامدیم وبر وی خروج نکردیم تا نترسیدیم که سنگ از آسمان بارد وهم ابن جوزی
از ابو الحسن مداینی که یکی از ثقات رواة ست نقل میکند که اهل مدینه منوره بعد از ظهور دلائل فسق وفساد
یزید پلید بر منبر بر آمده خلع بیعت او نمودند عبدالله بن ابی عمرو بن حفص مخزومی عمامه خود را از سر بر آورد
وگفت که اگرچه یزید مرا صله وانعام فرمود ودر جایزه من بیفزود ولیکن

وی دشمن خدا دائم الخمر است من او را از بیعت خود برآوردم همچنانکه دستار خود را از سر خود برآوردم دیگری
برخاست و نعلین خود را از پای خود برآورد و برهمین نهج خلع بیعت یزید پلید نمود تا آنکه مجلس از عمایم و
نعال پر شد بعد از آن عبد الله بن مطیع را بر قریش و عبد الله بن حنظله را بر انصار والی ساختند و هر که
از بنی امیه بود همه را در دار مروان محاصره نمودند مروان و جماعه که با وی بودند روی استغاثت
و استعانت به یزید پلید آورده ازو طلب لشکری نمودند وی مسلم بن عقبه را بر قتال اهل مدینه منوره برانگیخت و
وی پیر معمر بود با وجود ضعف حال در مقام جرأت و تجلد آمده همت بر قتال اهل این بلده شریفه برگماشت
منادی بحکم یزید ندا در داد تا هر که قدم در سیر حجاز نهد اسباب سفر و اسلحهٔ جنگ از سرکار خاصهٔ دیوان برگیرد
و بالای آن صد دینار بطریق انعام در وجه امداد هم در ساعت بدست وی دهند دوازده هزار کس را
بانیطریق براه قتل و فساد روانه ساخت و با بن مرجانه حکم فرستاد تا بغزای ابن زبیر رود و ابن مرجانه
در امتثال این امر توقف نموده گفت لا والله هرگز جمع نکنم برای فاسق قتل فرزند پیغمبر را با غزای
بیت الله زاده الله تشریفا و تعظیما پس مسلم بن عقبه را فرستاد و با وی وصیت کرد که اگر دیرا حادثه
بوقوع آید حصین بن نمیر سکونی را خلیفه گیرد و گفت اینها را که من ترا بر سر ایشان میفرستم
سه بار دعوت کنی اگر در مقام اجابت و قبول در آمدند بگذار و الا با ایشان جنگ و مقاتله کن بعد از انکه
بر ایشان غالب آئی تا سه روز حرم مدینه منوره را اباحت کن و هرچه در انجا باشد از مال و سلاح و طعام
نصیب لشکریان ساز و بعد از سه روز دست تطاول از ایشان برگیر و با علی بن حسین سلام الله
علیهما تعرض مکن که وی در اتفاق داخل این جماعت نیست بعد از وصول خبر این لشکر با اهل مدینه منوره
ایشان نیز به تهیه و استعداد مدافعت اهل فساد برخاستند و با جماعت بنی امیه که محصور بودند گفتند که با ما عهد
و بیعت کنید که بمکر و فساد برنخیزند و جاسوسی و کشف اسرار ما نکنید و مظاهرت اعدا ما و امداد ایشان ننمائید
و اگر نه فی الحال تمامه شما را در تحت تیغ سیاست و هلاک میکشیم بنی امیه از برای مدافعهٔ وقت و اضطرار
حال صورت عهد و اتفاق با ایشان بربسته بطریق نفاق همراه ایشان بدفع مسلم بن عقبه بیرون مدینه
آمدند مروان بن الحکم پسر خود عبد الملک را در خفیه بمسلم بن عقبه فرستاد تا از ناحیهٔ حرم در آمده سه روز
مهم کارزار موقوف دار بعد از سه روز روی مشاورت با اهل مدینه منوره آورد و گفت
تدبیر چیست و چه میکنید گفتند غیر از محاربه و مقاتله تدبیرے نیست تا دفع این فتنه و فساد
از حرم این خیر البلاد کرده شود مروان گفت اثارة ماده فتنه و فساد خوب نیست
گردان اطاعت و امتثال به نهید و با یزید پلید بیعت نمائید که مصلحت اینست اهل مدینه منوره را

این سخن پسند نیفتاد و قرار بر محاربه داده برآمدند عبدالله بن غسیل سوار شد و در صف قتال درآمده داد
شجاعت و مردانگی داد مسلم بن عقبه را بعلت ضعف و مرضی که داشت او را بر سریری نشانده
در میان دو صف برداشته بردند و تحریض و ترغیب لشکریان خود می نمود عبدالله بن مطیع نیز
با هفت پسر خود مقاتله کرده بدرجه شهادت رسید و مسلم بن عقبه سر او را بر یزید پلید فرستاد آخر الامر
قهر و غلبه نامزد لشکر یزیدیان گشته تا سه روز بموجب حکمی که وی کرده بود اباحت حرم مدینه منوره و نهب
اموال و قتل نفوس و فسق اشرار شعار ایشان بود واقدی نقل میکند که اهل مدینه منوره بعد از مقاربت
لشکر یزید در حفر خندق مشاورت نموده هم بر اساس خندق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خندقی
حفر نمودند و تا پانزده روز در انجا مشقتی کشیدند و گرداگرد مدینه مطهره قلعه با خار لبست بنیاد نهاده
راه درآمد بر دشمنان بربستند و از هر طرف تیر و سنگ انداختن گرفتند تا مجال فرصت بر اعدا تنگ
ساختند مسلم بن عقبه از هول این واقعه در گوشه حره درخزید و بمروان کس فرستاد تا در کشف این واقعه
حیله برانگیزد مروان بنزد بنی حارثه آمده بعضی از ایشان را در دام طمع درآورده گفت که اگر از یک جانب
سر راهی کشاده دهید من از او به یزید پلید بنویسم تا بانعام و صلات جائزات سنیه مکافات شما کند جماعه
از بنی حارثه بگفته مروان گرفتار دام حیله و فریب آمده راه بر ایشان کشاده دادند تا لشکریان مسلم بن عقبه
راه درآمد یافتند طوائف اهل مدینه مطهره که در هر ناحیه ایستاده بودند بر مدخل اهل شام رسیده بمقاتله و محاربه
درافتادند و ابن ابی حثمه بسند صحیح رسانیده میگوید که اشیاخ مدینه منوره حدیث میکردند که معاویه
در حالت احتضار موت یزید پلید را پیش خود طلبید و گفت چنین دانم که ترا از اهل مدینه منوره روزی
پیش خواهد آمد باید که علاج آن واقعه بمسلم بن عقبه کنی که هیچکس را ناصح تر از وی درین واقعه نمی بینم
چون یزید پلید بعد از پدر بر سریر امارت نشست بعد از وقوع واقعه بر نهجی که مذکور شد هم بر وصیت
پدر عمل نموده مهم اهل مدینه منوره بانصرام رسانید والله اعلم آورده اند که زنی بنزد مسلم بن عقبه
بفریاد آمد و در باب پسر خود که در بند وی بود تضرع بسیار نمود حکم کرد تا زود پسرش را از بند
بیرون آورده گردن بردند و سر او را بدست آن زن دادند و گفت ترا بس است بلا حیات خود بس نمیکنی
تا بشفاعت پسر نیز آمده آورده اند که تا سه روز اکثر مردم مدینه منوره را در بند داشت که بوی
طعام و شراب بمشام ایشان نمیرسید سعید بن المسیب را که از کبار تابعین بود پیش وی آوردند
گفت بیعت یزید اختیار کن وی گفت بیعت کردم بر سیرت ابوبکر و عمر فرمود تا گردنش زنند
مردی برخاست و بر جنون او گواهی داد تا از سر جرم او درگذشت و ابن مسلم

بن عقبه را مسرف گویند از جهت اسراف و افراطیکه در قتل و فساد داشت واقدی در کتاب الحرة نقل میکنند
که یزید پلید بر مسرف آمد دید که او بعلت فالج گرفتارست و بر بستر هلاک افتاده گفت اگر این ضعف و
مرض تو نمی بود حاکم و والی این امر ترا میساختم که مخلص تر و ناصح تر از تو کسی دیگر نمی بینم امیر المومنین
یعنی والد بزرگوار معاویه بن ابی سفیان مرا در مرض موت خود وصیت کرده است که اگر ترا از جهت
اهل حجاز واقعهٔ پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقبه جوی مسرف برخاست و گفت سوگند
بخدا بر تو باد یا امیر المومنین اگر دیگر را غیر من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه در پیکار
هیچکس غیر از من نتواند بود من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقد می بینم که
با شاخهای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد دست بیشتر رفتم می شنوم که آن درخت میگوید که آن
اینکار بر دست مسلم بن عقبه باشد از ان روز باز خیال بر قتال اهل مدینه زده ام و دل خود را به برآورد
الم انتقام از قاتلان عثمان تسلی داده یزید پلید چون عزیمت او در امضاء این مهم مصمم یافت گفت
پس زود باش و علی برکة الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که تو حریف ایشانی اگر ایشان از در آمدن مدینه
و قبول بیعت و اطاعت من سد راه تو شوند تیغ بیدریغ قهر و سیاست برگیر و از صغار و کبار
ایشان اثری باقی مدار و تا سه روز داد نهب و غارت بده و اگر براه خلاف و جدال تو نروند تو نیز
متعرض بحال ایشان مشو و بامضای مهم عبد الله بن الزبیر متوجه شو آورده اند که چون این مسرف
ناعاقبت اندیش برگشتگان حرم نظر می انداخت میگفت که اگر با وجود کشتن ایشان بدوزخ روم
دیگر از من بدبخت تر در عالم کسی نخواهد بود و از ذکوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت
مسلم بن عقبه بعلت مرضی که داشت دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طبیب گفت
اگر در خوردن بعد از استعمال دوا صبری کنی بهتر باشد تا دوائی که خورده کارگر افتد گفت اکنون
مرا تمنای حیات برای چیست حیات را برای آن دوست میداشتم که تا سوزش سینه را از قاتلان
عثمان با آب شمشیر بنشانم اکنون که این مراد حاصل وقت من شد هیچ چیز محبوب تر از موت نزد من نیست
یقین دانم که حق سبحانه تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع ذنوب و معاصی مطهر ساخت
سید علیه الرحمة میگوید که این سخن ناشی از غایت حمق و جهالت و شقاوت او بود زیرا که
قتل آن جماعه موجب جرم و معصیت بود که بر آمدن از وبال و نکال آن در غایت صعوبت و اشکال است و از جمله صحابه
که بطریق جبر بقتل رسانید عبد الله بن حنظلة الغسیل بود که با هفت پسر اش بقتل رسید و عبد الله بن زید حاکی وضوء
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و معقل بن سنان الاشجعی که در فتح مکه معظمه حاضر بود و رایت قوم خود در دست او

دست او بود و نیز آورده اند که همین مسرف شقی و مروان بن الحکم برگشتگان حرم طوفی میکردند بصفت سیر و تفرج بر سر این مظلومان بگذشتند عبدالله بن الغسیل را دیدند که انگشت شهادت را بسوی آسمان دراز کرده افتاده است مروان گفت والله تو اگر بعد از موت انگشت بآسمان برداشته چه انگشتها که ما در حیات خود از دست شما بسوی آسمان برنداشته ایم و بدرگاه مولی تضرع ننموده و دعا نکرده ایم مردی چون اینحرف بشنید برخاست و گفت اگر احوال اینجماعت بران نهج است که تو میگفتی پس دعا ما همه در قتل اهل جنت بود گفت ایشان مخالفت دین کردند و عهد مسلمانی شکستند نقل است که چون مروان بعد ازین واقعه بر یزید پلید قدوم برد شکرانه سعی او که درینواقعه نموده با حسن طرق بجا آورد و او را بخود مقرب گردانید و ابن جوزی بسندی که او راست متصل بسعید ابن المسیب می آرد که وی گفت که در لیالی حره هیچ یکی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم غیر من نمی بود و اهل شام که در مسجد می آمدند میگفتند که این پیر که دیوانه درینجا چه میکند و هیچ وقت نماز نمی در آمد که من آواز اذان و اقامت نماز از حجره شریف می شنیدم و هم بدان اذان و اقامت نماز میکردم هیچ یکی در مسجد با من نبود رضی الله عنه و از جمله قبایح و شنایع این واقعه شنیعه آورده اند که ابوسعید خدری رضی الله عنه را دیدند که موی ریش او همه بریده است پرسیدند که این چه صورت است مگر تو بلحیه خود لعب میکنی و میخوری گفت نه چنین است این از آثار ظلم اهل شام است که در واقعه حره بمن رسیده طایفه در خانه من در آمدند و هر چه از متاع بیت و اسباب خانه باشد همه را پاک به بردند جماعه دیگر رسیدند چون هیچ چیز در خانه نیافتند اتش قهر در نهاد ایشان افتاد گفتند شیخ را بجنبانید هر کدام از ایشان از ریش من بکندند و باینحال که مرا می بینید رسانیدند و برهمین قیاس شنایع و قبایح این قضیه نامرضیه خارج از حد تعقل و امکان تصور است و انچه عاقبت کار این ظالمان ناعاقبت اندیش شد دلالتی واضح دارد بر خذلان و خسران دنیا و آخرت ایشان آورده اند که چون آن مسرف بدکردار اهل مدینه را بر دعوت یزید پلید باختیار عبودیت او و اطاعت در معصیت و طاعت اکراه و اجبار نمود اکثر مردم بیعت کراهیه و طریقه اضطرار اجابت او نمودند دران میان مردی بود از قبیله قریش گفت بیعت کردم ولیکن در طاعت نه در معصیت مسرف قبول این بیعت از وی ننمود و بقتل او حکم کرد والده اینمرد مقتول سوگند خورد که اگر قدرت یابد این مسرف را زنده یا مرده بسوزد بعد ازانکه وی از قتل و نهب اهل مدینه مطهره روی بدانديشی بجانب مکه معظمه آورد تا کار عبدالله بن زبیر سازد بعد از دو سه روز بمرضی که داشت رخت بدار البوار کشید آن زن با چند غلام بر سر قبر او رفت تا او را از قبر برآورده سوگند که خورده بود

راست سازد چون قبر بگشادا اژدهائی دید که بگردن مسرف پیچیده ست و استخوان بینی اورا گرفته می مکد قوم همه
از معاینه اینحال بترسیدند و بازن گفتند که قادر مطلق جزای اعمال او را داده و از قصد انتقام وی کفایت
نو کرده ست همین عذاب او را بس ست گفت لا والله تا من عهدی که با خدا کرده ام وفا نکنم از سر این
مسرف نگذرم گفت او را از جانب قدمهای او برارید دران جانب نیز دیدند که اژدها بهمان طریقه پیچیده ست
آن زن وضو کرده دو رکعت نماز بگذارد و دست تضرع بدرگاه حضرت قهار برداشت و دعا کرد
خداوندا تو میدانی که غضب من بر مسلم بن عقبه از برای رضای تست مرا فرصت ده و قدرت ده تا او را
از میان این مغاک برآرم و بسوزم بعد ازان چوبی برگرفت و بر دم آن مار زد تا از پایان سر او برآمده
بدر رفت فرمود تا او را از قبر برآوردند و بسوختند واقدی میگوید که پیش ما چنین به ثبوت رسیده که
آن زن ام یزید بن عبد الله بن زمعه بود بعد از توجه مسرف بمکه معظمه وی بر مسافت دو سه روزه راه
از لشکر با قوم خود میگشت چون خبر مردن مسرف شنید بیامد و او را از قبر برآورد و بر دار کشید ضحاک
میگوید که کسانیکه او را بر دار کشیده دیده بودند بما حکایت کردند که مردم هم بر دار او را سنگسار
کردند و ذکر سوختن درین روایت نیامده احتمال دارد که سوختن او بعد از دو سه روز که بر دار کشیده بودند
باشد پس آنکس که سوختن را روایت نکرده در حالت اول دیده باشد که هنوز از دار فرود نیاورده بودند
والله اعلم قرطبی می آرد که مردن او بعد از واقعه لبه شب بود در راه مدینه شکم او تمام بزرداب
وریم پر شده بود بغایت شناعت و فضاحت جان داد و لیکن وی از غایت حماقت
و قساوتی که داشت در وقت مردن میگفت خداوندا از من بعد از شهادت لا اله الا الله
عملی که محبوب ترین اعمال پیش من باشد و شایان قبول درگاه تو بود بوجود نیامده
الا قتال اهل مدینه اگر مرا با وجود این عمل در آتش اندازی دیگر بدبخت تر از من کسی نخواهد بود
بعد ازان حصین بن نمیر سکونی را طلبید و گفت ترا امیر المومنین بعد از من والی ساخته ست
زود متوجه مکه باش و در کار ابن الزبیر تاخیر مکن و در قتال او بتقصیر رضی مشو و مجانیق نصب
کن و اگر پناه بخانه کعبه آرد مترس و لکار خود باش و منجنیق بنیداز حصین بن نمیر بوصیت او بمکه آمده
و شصت و چهار روز این بلده معظمه را محاصره کرده داد محاربه و قتال داد و مجانیق را بکعبه مشرفه انداخت
آورده اند که یکی از ایشان آتشی بر سر نیزه گرفته بود بادی در رسید و آتش بخانه کعبه در گرفت در اثنای همین
حال خبر مرگ یزید پلید در رسید که بعلت ذات الجنب رخت حیات بدار البوار کشید پریشانی در اهل شام و بنو امیه
در افتاد همه خوار و نزار و سوار گشتند و روی هزیمت بفرار نهادند وقوع واقعه حره روز چهارشنبه لبست و سیم

یا بست هشتم ذی الحجه سنه ثلث وستین و موت مسلم بن عقبه غره محرم سنه اربع وستین و قتال مکه
و قذف بیت الله منجنیق روز شنبه ثالث ربیع الاول و مردن یزید پلید اول ربیع الآخر بعد از واقعه بیست
سهمودی در کتاب وفا ذکر کرده والله اعلم **فصل** از جمله غرائب وقایع که درین دیار عظمت شعار
وقوع پذیرفته و حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله وسلم بدان اخبار نموده بود ظهور نار حجاز بود
که دلالت او بر عظمت شان این بقعه کرامت نشان اظهر من الشمس ست و ما نا که حکمت در وجود
آن نار تخویف و انذار از شر روزگار بود لیوقوع حوادث و وجود وقایع که دران ایام بظهور آمده
و حکمت در تخصیص این بلده شریفه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام شفاعت ست ظهور او
درینجا در باب تخویف و انذار و عبرت و اعتبار ادخل باشد و بعد از ظهور این حکمت و حصول این
مقصود زلال رحمت که خاصه آنحضرت عالی رتبت ست کار خود کرد و آتش غضب الهی فرونشاند
قرطبی میگوید که از ابتدا و سلخ جمادی الاولی سنه اربع وخمسین وستمائیه در مدینه با سکینه تا غایت
ثالث جمادی الاخری زلازل عظیمه بوجود آمد که مانند رعد آواز ناکرد و جمیع بیوت و جدران در تزلزل
و تحرک در آمد در یک شب چهارده بار یا هزده بار عود نمود و در ثالث شهر مذکور بعد از نماز
عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد مثل شهری بزرگ که او را قلعه باشد با بروج و شرارف و گویا که
جماعه از آدمیان هستند که او را میکشند و بهر کوهی که میرسد چون خاکستر باد فنا میدهد و چون از زیر
بگداز می برد و چون رعد فریاد میکند و چون دریا جوش می زند و گویا که از میان او جویهای سرخ و کبود
می برآید و بقرب مدینه منوره میرسد و با وجود آن نسیمی بارد از آن سو بمدینه منوره می آید قسطلانی که از اهل
آن عصر ست میگوید که صوران نار اکناف و اطراف آن بوادی و براری آگرفته بود و حرم نبوی و جمله بیوت
مدینه منوره را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در روشنائی آن کار میکردند و نور آفتاب و ماه دران
ایام از کار افتاده و انخساف پذیرفته و بعضی در مکه معظمه نور این نار را دیده و در تیما و بصری مشاهده
نموده و مصداق آنکه مخبر صادق خبر داده بود که آتشی از جانب حجاز برآید که بنور وی گردنهای شتران
در بصری نماید مشهود گشته مورخان آورده اند که طول وی مقدار چهار فرسنگ بود و عرض بقدر
چهار میل و عمق یک و نیم قامت آدمی و جریان او مثل سیول و تموج او مانند
دریا و از انجمله از احجار در تاب او گداخته شده بود سدی عظیم در وادی بوجود آمده
تا مدتهاسے مدید مانع سلوک اعراب و مشی مواشی و دواب بود و این نیز متضمن
حکمتی بالغه شده که در اکثر احوال از ان جانب بعضی از مفسدان اعراب آمده

اعراب آمده تشویش گونه باهل مدینه میرسانیدند حدوث این سد مانع درآمد ایشان آمد بیت تو مپندار
که در کار خداوند خطاست * زانکه او هرچه کند عین صلاح ست وصواب * وبالجمله عجائب این
آتش وعظمت او از حیطهٔ بیان اقلام ومرتبهٔ بسط کلام خارج ست جمال مطری که از مورخان
مدینه ست می آرد از عجائب احوال این آتش آن بود که احجار را میخورد ودر اشجار از وی اثر
نبود ومیگویند که شنیدم از بعضی عتقا امیر عزالدین منیف که صاحب مدینه باسکینه بود میگفت
که امیر مذکور مرا باشخصی دیگر باستخبار احوال این نار امر فرمود ما هر دو سوار قریب آن رفتیم
هیچ حرارتی ازان محسوس نانشد با اینکه جبال وقلاع فرو میبرد من تیری را از ترکش گرفتم ودست
بجانب او دراز کردم پرهای تیر همه بسوخت وچوب او بسلامت ماند اینجا مطری میگوید که درخاطر
من از استماع اینحالت معنی دیگر میرسد که گویا ناخوردن او اشجار را از آثار تحریم نبوی است
که در شان حرم مدینه منوره ووجوب طاعت او بر جمیع مخلوقات ورعایت ادب با وی بر کافهٔ
کائنات فرموده ست صلی الله علیه وسلم ولیکن قسطلانی میگوید از بس شده حرارت آن نار
هیچکس را مجال قرب او نبود وتا دو تیر انداز امواج حرارت وافواج هیبت او میرسید ونیز وی
میگوید که از شخصی که در نقل اخبار وثوق واعتماد را شاید شنیدم که در وادی سنگی بزرگ بود
که نصف آن داخل حرم بود ونصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود وچون بنصف
داخل رسید منطفی گشت درین روایتی که جمال مطری آورده ست وکلام قسطلانی بظاهر
منافاتی ست سید علیه الرحمه میگوید که کلام قسطلانی اقرب ست بقبول زیرا که وی از اهل
آن عصر ست واحوال آن را بمشاهده معلوم کرده واعتنا بجمع اخبار او نموده کتابی علیحده در اخبار این
نار تصنیف کرده وصدور اینحالت که در سنگ معاینه نموده از ابلغ معجزات حضرت سید کائنات
ست که بعد از زمان حضور آنحضرت بظهور رسید صلی الله علیه وآله وسلم ومحرر سطور گوید عفا الله عنه
که چون در حقیقت وجود این آتش از آیات کاملهٔ الهی ومعجزات حضرت رسالت پناهی ست
اگر در اوقات مختلفه نسبت باشخاص متعدده آثار واحوال آن مختلف آید چندان غریب نباشد
زیرا که این اختلاف احوال را نیز اثر نیست در کمال قدرت خداوندی واجلال اعجاز محمدی بعضی را
انچنین گرم نموده باشد ودیگری را آنچنان سرد * وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ باتفاق هر دو کلام
در عدم تاثیر در انچه متعلق ست بحرمت حرم بشیر ونذیر علیه صلوات الله العلیم الخبیر آورده اند که قاضی وامیر
مدینه منوره با جمیع اهالی وسکان او جمع شده روی بتضرع وابتهال نهادند واز برای تاسیس اساس استغفار ودرود

مظالم و اقرار حقوق کوشیده و عتاق ممالیک نموده و بتصدق و احسان دادند و در شب جمعه و شنبه جمیع اهل مدینه
منوره حتی النساء و الصغار در حرم شریف بیتوتت کردند و گرد حجره شریف سر برهنه حق تضرع و ابتهال بجا آوردند
حق سبحانه تعالی بیمن و برکت حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم روی آتش بجانب شمال گردانیده اهل این بلده عظیمه را
امیدوار کرم خود ساخت و سیول امواج آتش که اکناف و اطراف اودیه را بقیمت اشتمال و استیعاب درگرفته بود
هم بدان جانب روی آورد و مدت بقای این آتش بقول مورخان سه ماه بود قسطلانی در کتاب خود می آرد که ابتدای
او از روز جمعه سادس شهر جمادی الاخرة تا غایت روز یکشنبه بست و هفتم رجب که مجموع مدت آن پنجاه
و دو روز باشد بود و درین دو سخن نیز مخالفتی هست ولیکن آورده اند تا چندگاه چنان بود که گاهی این آتش
بلند میشد و گاهی فرو می نشست پس تواند که قسطلانی زمان غلبه و استیلای او را تعین نموده باشد و مورخان
مدت انقطاع و انطفای کلی او را بیان کرده بحیثیتی که اصلا اثری از وی بروی زمین باقی نبود بالکلیه زائل شده
اینست بیان این نار قیامت آثار که درین دار الابرار روی نموده و ببرکت حضرت سید مختار صلی الله علیه
و آله وسلم آفتی بروز نرسانید و هم درین سال وقایع غریبه در اکناف عالم بحدوث آمده چنانچه دجله بغداد طغیان
عظیم آورد و اکثر ابنیه بغداد را غرق کرد و عمارات اعلا را منهدم ساخت و در اول سال دیگر که بعد از سنه
ظهور این نار آمد قیامت کبری که عبارت از خروج لشکر تاتار ست بمدینة الاسلام بغداد و قتل خلیفه
عباسی المعتصم بالله با مسلمانان دیگر قیام پذیرفت آورده اند که سی و چند روز تیغ قهر و سیاست
این کفار در قتل اهل اسلام آمیخته بود و کتابهای علوم دینی را برآورده زیر پایهای دواب انداختند
و در مدرسه مستنصریه علف خانهای چارپایان بجای خشت بکتابها برآورده بودند و بغداد از اهالی و موالی
خالی افتاده بود و آتشی بروی استیلا یافته دار الخلافه و اکثر اماکن و مقامات و مقبره رصافه که مدفن خلفا
بود و قصور برامکه پاک سوخته و موت و فنا بطریق وبا در بغداد افتاد و هم ازان زمان بساط خلافت خلفای
عباسیه پیچیده شد و لله الخلق و الامر له الحکم و الیه ترجعون و از عجائب قدرت خداوندی آنکه
درهمین سال بعد از فرونشستن این آتش مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ببعضی
اسباب عادی آتش درگرفت تا بدانند که کنه افعال حضرت رب العزت جل جلاله و ادراک
حکمت آن مقدور و قدرت بشر نیست و بندگان را در ان جز تفویض و تسلیم چاره نے
مصرع کند هرچه خواهد در حکم نیست + لا یسأل عما یفعل و هم یسألون ۵
و نیز چون آتش از غیب بود و از عالم قدرت و از بیرون برده اسباب القای مدینه
مقدسه ازان در اظهار شرف و اثبات امتیاز آن ادخل بود ولیکن

اسباب عادی چون موضوع اند از برای ترتب مسببات وانتظام عادات ظهور آثار ان
چندان غریب نباشد که از غیر عادیات ولهذا اگر انسانی تکذیب وانکار نبی یا ولی نماید اگر جسد
خود ان انسان معجزه ان نبی یا کرامت همان ولی زنده شده باشد هیچ در ثبوت درجه نبوت ومرتبه
ولایت قادح نبود اما اگر جمادی یا حیوانی بدان ناطق گردد قادح بود زیرا که این از غیب است
واز بیرون دایره اسباب ✣

باب سیوم

دربیان اخبار سکان این بقعه کرامت نشان در قدیم الزمان تا وقت قدوم کرامت لزوم حضرت
سید انام علیه الصلوٰة والسلام ✣ علما سیر وتواریخ از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده اند که مردم بعد از برآمدن از سفینه نوح علیه السلام که مجموع ایشان هشتاد تن بوده اند در
اطراف بابل در طول ده روز ودوازده فرسنگ نزول کرده اساس توطن دران سرزمین نهادند
بعد از توالد وتناسل جمعی کثیر از ایشان بوجود آمده در حوزه اجتماع واتفاق جمع آمدند ونمرود
بن کنعان بن حام بادشاه ایشان شد وبعد از انکه ملت کفر ورسم طغیان درمیان آمد اختلافی
وتفرقی باحوال ایشان راه یافت وهر یک بناحیه افتادند وبهفتاد ودو زبان مختلف گشتند جمعی از
ایشان که اولاد سام بن نوح شدند زبان عربی بالهام آلهی وضع نمودند وبر زمین برکت قرین مدینه
سکونت کردند اول کسی که درین زمین زراعت کرد ونخل نشاند ایشان بودند وایشان را عمالقه وعمالیق
گویند زیرا که از اولاد عملاق بن ارفخشد بن سام بن نوح اند وعمالقه را بعد از مدتی بسطی عظیم در اموال
واملاک وولایت دست داد وما بین بحرین وعمان وحجاز تا شام ومصر در تحت تصرف ایشان
درآمد جبابره شام وفراعنه مصر همه ذریات ایشانند وبادشاه ایشان در زمین حجاز ارقم ابن ابی
الارقم شد وعمرهای دراز وعیشهای فراخ موافق روزگار ایشان آمد تا گویند که مدت چهار صد سال
میگذشت که صورت جنازه دیده یا آواز نوحه شنیده نمی شد وبعد از عمالقه نواحی این سرزمین مواطن
اقدام یهود ومواطن اقوام ایشان شد واخبار علماء تواریخ دربیان سبب نزول وورود یهود
وتوطن ایشان دریجا مختلف واقع شده رزین که از اکابر علماء حدیث است از ابو المنذر شرقی
روایت میکند که حدیثی در تاسیس مدینه از سلیمان بن عبد الله بن حنظلة الغسیل شنیدم ومتابع
ومطابق آن از بعض رجال قریش از حدیث عبد الله بن عمار بن یاسر رضی الله عنهم نیز یافتم
وچون ماده اتفاق حدیثین از صورت اختلاف آنها بیشتر بود مضمون هر دو بیکدیگر جمع آوردم
وآن چنان است که چون موسی علیه السلام باداء مناسک حج بمکه آمد طوائف کثیر از بنی اسرائیل درین سفر

سفر با وی همراه بودند و در وقت رجوع و انصراف از حج عبور ایشان بر زمین مدینه اتفاق افتاده چون
این موضع را بصفت بلده نبی آخر الزمان که در توریت خوانده بودند یافتند طائفه از ایشان روی
مشاورت در ترک مرافقت موسی علیه السلام بیکدیگر آورده رخت اقامت درین موضع نهادند جمعی از
اعراب نیز که در نواحی بلاد حجاز ساکن بودند با ایشان عقد موافقت بسته بدین ایشان در آمدند بسر
برین قول اول کسی که درین موضع طرح سکونت و توطن انداخت یهود شدند ولیکن راجح پیش ارباب فن
تاریخ انست که پیش از یهود عمالقه درینجا سکونت داشتند و توطن یهود بعد از ایشانست والله اعلم و ابن
زباله بسندی که دارد از عروة بن الزبیر می آرد که چون عمالیق درین بلاد صورت انتشار یافتند
و مکه و مدینه و حجاز و جز ان بلاد دیگر در تحت تصرف ایشان آمد بنیاد تکبر و طغیان و عتو و عصیان که در غالب
از لوازم حال ملک و سلطنت ست در میان نهادند موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از غرق فرعون
و فتح بلاد شام و هلاک کنعانیان که دران مقام بودند لشکری عظیم ببلاد حجاز بقلع و قمع عمالیق فرستاد
و با هلاک و استیصال ایشان الا انا ر و اطفال امر فرمود حق سبحانه تعالی چون لشکر موسی علی نبینا
و علیه السلام را برین قوم غالب گردانید ایشان بموجب امر رسالت تمامه این قوم را با بادشاه ایشان
که ارقم بن الارقم بود بقتل رسانیدند دران میان جوانی دیدند از ابنای ارقم در غایت حسن و جمال که
توقف در قتل او بعد از مشاهده صورت حال از لوازم طبیعت بشری باشد مضا رهم او را موقوف
حکم جدید نبی الله از مصالح وقت شمرده متوجه جناب رسالت گشتند قضا را پیش از وصول ایشان بمنزل
مقصود طائر روح پرفتوح موسی علی نبینا و علیه السلام بر اوج قدس عروج فرموده بود چون آوازه قدوم
فتح لزوم عساکر موسویه بکاخ صماخ بنی اسرائیل رسید ندای مسرت و مبرت در داده باستقبال ایشان
شتافتند و از کیفیت حال پرسیدند گفتند که غیر این جوان که موقوف حکم نبی الله داشته با خود آورده ایم
یک کس را از ان قوم غیر نسا و اطفال زنده نگذاشته بنی اسرائیل باستماع این کلام از ایشان تبری تمام
نمودند که این معصیتی ست که براه خلاف حکم پیغمبر خود رفته ارتکاب نموده اید دیگر شما را در میان
ما جائی نیست ایشان با یکدیگر گفتند که برین تقدیر ما را بهتر از انجا که آمده ایم دیگر نخواهد بود هم بر زمین
حجاز برگشتند و توطن نمودند این بود تقریب سکون یهود در زمین حجاز بعد از هلاک عمالقه و هم
ابن زباله گوید که اصح انست که طبری گفته است که نزول بنی اسرائیل بزمین حجاز در واقعه
بخت نصر بود در وقتی که بلاد شام را پی سپر کرد و بیت المقدس را خراب ساخت و بعضی از ارباب
سیر از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که چون بنی اسرائیل بجاده ظلم بخت نصر گرفتار آمدند و

و تفرقتی و ذلتی بحال انیقوم راه یافت روی مشاورت بکدیگر آورده جز بدیار عرب رو آوردن چاره
ندیدند و علما و احبار ایشان نعت محمد صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب خود میخواندند که پیغمبر آخر الزمان
با چنین صفت در قریهٔ از قرای عربیه که او را ذات نخل گویند ظهور فرماید بعد از خروج بلاد شامیه
در هر قریه از قرای عربیه که شمهٔ از نعوت قریهٔ محمدی استشمام و استیناس میکردند نزول
می نمودند تا یثرب را منعوت بجمیع نعوت مذکوره یافتند جماعه از بنی هارون نبی علی نبینا و علیه السلام
قرار اقامت در وی دادند و طوائف دیگر از ایشان در نواحی آن از خیبر و جز آن ساکن گشتند و چون
آبای ایشان رخت حیات بدار آخرت می کشیدند وصیت نامه با بنای خود میدادند که چون بسعادت
ادراک زمان خاتم النبیین برسید اتباع او را لازم و واجب دانسته روی اطاعت از متابعت
و طاعت او نگردانید ولیکن چون بعد از طلوع آفتاب نبوت از مشرق بطحی انصار بدر یافت سید احمد
صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه تفصیل آن بوضوح پیوندد سبقت نمودند یهود تا عاقبت محمود
بعلاقهٔ حسد و عداوت ایشان گرفتار بند کفر و انکار آمده بنکال و وبال ابدی در ماندند و الا پیش
از ان وقت در منازعاتی که در میان ایشان و انصار بوقوع می آمد می گفتند که فردا نبی آخر الزمان
صلی الله علیه و آله وسلم ظهور کند دمار از روزگار شما بر آریم سعادت ازلی در کار انصار سبقت
کرده قضیه برعکس آن آمد که متوقع یهود بود **مصرع** این کار دولت ست کنون تا کرا رسد
بیت سعادت به بخشایش داور ست ✤ نه بر کتف و بازوی زور آور ست ✤ ابن شیبه از حدیث
جابر رضی الله می آرد که چون موسی و هارون علیهما السلام بعد از ادای مناسک حج متوجه دیار شام
شدند و عبور و مرور ایشان بر زمین مدینه افتاد از یهود بنی یهود خوفی بحال کرامت مال ایشان
راه یافت بدان سبب رخت اقامت از میان ایشان بر آورده بر بالای جبل احد نزول فرمودند درین
اثنا مدت حیات هارون پیغمبر سپری شده قاصد اجل از درگاه سلطان ازل بر در سرای ایشان رسید موسی
علی نبینا و علیه السلام هم بر بالای جبل احد قبری برای او حفر کرد و گفت یا اخی اجل تو فرا رسیده است
متوجه آن عالم باش هارون علی نبینا و علیه السلام در حالت حیات در قبر در آمد و دراز کشید و همانجا
روح پاک او را قبض نمودند موسی صلوات الله علیه قبر او را پوشید و روان شد و الله اعلم و سکونت
اکثری از قبایل یهود در حوالی مدینه بود که بالای مسجد قبا و نواحی او ست و بفراغ بال و سعت عیش روزگار میگذرانیدند
تا حکمت قادر ذی الجلال اقتضای آن کرد که اوس و خزرج که قبایل انصار از اولاد ایشانند بر سر وقت ایشان رسیدند و دمار
از روزگار ایشان بر آوردند **فصل** قضیه رسیدن انصار بر یهود بعد از حذف روایات و قطع نظر از بیان اختلافات ملخص آن

انیست که قومی از اولاد یعرب بن قحطان که بقول اکثر مورخان پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بود
در ولایت یمن بارض سبا که در قرآن مجید وصف حال او مذکور شده ست و ببلده طیبه موسوم گشته
روزگار عیش و کامرانی میگذرانیدند و از مارب که زمین ایشان ست تا زمین شام چنانچه منطوق
کلام معجز نظام ست مواضع و قریات مشتمل بر بساتین و عمارات متصل رفته بحدیکه مسافران این راه را
بتهیاء اسباب سفر و فکر زاد و تدبیر منزل حاجت نبودی و بحدیکه ضعفای آن دیار از خانه می برآمدند و سبدها
بر سر نهاده و دستها بر ریسمان ریسی در کار داشته از زیر درختان میگذشتند سبدها بی احتیاج
چیدن میوها که از درختان فرو می افتاد پر میگشت چنین زمینی با ینحالتی که شنیدی بطول و عرض دو ماهه
راه آبادان و مردم آن دیار همه بر کلمه واحده اتفاق داشته در مقام امن و مستقر امان بودند از انجا
که کافر نعمتی و ناحق شناسی لازم حال آدمی زاد افتاده ست قدر این نعمت ناشناخته از خدا درخواستند
که آبادانی و عمارت ولایت ایشان کمتر شود تا بر کوب رواحل و مراکب قطع منازل و طی مراحل بکنند
و تحمل زاد و تهیاء اسباب سفر داد تفرج و تنعم بدهند قادر مختار جل جلاله در اجابت این دعا تعجیل فرموده
عساکر قهر و ابتلا را متوجه بلاد ایشان ساخته صورت انتظام احوال معیشت ایشانرا بدست تفرقه داده
لَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ سیل عرم که بعضی مفسران آنرا مطر شدید تفسیر کرده
و بعضی بسبیل فنا زیر ملخ بار آورده بدیار ایشان فرستاد و سدی را که در طول فرسنگ در سنگ
بقولی لقمان اکبر عادی و بروایتی سبا بن یشجب بر رهگذار سیول تمامه ولایت یمن بسته بود درهم
شکست بحدیکه آورده اند سنگی را که پنجاه مردم بر قوت قوت گردانیدن او نداشتند ملخی از ان
سد بر میکند و اولاد کهلان بن سبا اکابر و رؤسای یمن بودند و از میان ایشان عمرو بن عامر
ماء السماء رئیس تر و بزرگتر بود و بکثرت اموال و اولاد بر همه فائق و سر آمده و زوجه او که طریفه حمیریه
نام داشت کاهنه بود بیش از وقوع واقعه لقب سد بعضی امارات و علامات که معرفت آن مخصوص اهل
کهانت و عرافت باشد دریافته از ان حال خبر داده بود عمرو بمقتضای اخبار او عزیمت خروج ازین دیار
مصمم گردانید لیکن چون بر آمدن او از میان اقوام بی سببی که معلوم ایشان گردد مستبعد و مستنکر بود
حیله در ینباب انگیخت تا بهانهٔ جلای وطن گردد یتیمی داشت که سالها در ظلال تربیت او پرورش یافته بود
بوی در خلوت بطریق مواضعت گفت که چون رؤسای قبیله حاضر باشند با من در سخن منازعت کنی
و اگر از من نسبت بتو اهانتی رسد تو بر آن زیاده از حد اعتدال روی تا مرا در اختیار جلای وطن
عذری صریح در میان مردم پیدا آید از برای توطیه و تمهید این خیال طرح ضیافتی در میان

انگنده رؤسای قبیله را دعوت نمود و در اثنای محاورت بمقتضای سوء صنیعتی که با آن یتیم داشت
سخن سخت گفت یتیم در برابر آن سخت تر ازان آورد و طپانچه بر روی وی زد عمرو از مجلس برخاست
و گفت دیگر مرا درین دیار مجال اقامت تنگ آمد یتیمی که سالها پرورش او کردم با من چنین در آید
دیگران خود چه کنند تمامهٔ عروض و عقار که در ملک او بود بعرض بازار ابتیاع درآورد و اهل قبیله
بعلت عداوت و شماتت این را غنیمت شمرده همه اسباب و اشیای او را در حال بخریدند عمرو با سیزده
پسر که همه اولاد طریقه حمیریه بودند با طائفه دیگر از اولاد کهلان بن سبا برآمدند و از عذاب غرق
و هلاک سیل عرم نجات یافتند باقی همه از سکنه آن دیار غرق طوفان کفران گشتند و مانا که سبب
نجات او و هر که با او بود آن باشد که چون وجود انصار حضرت سید مختار صلی الله علیه و آله وسلم از این
تقدیر یافته بود و لاجرم بحکم ان تنصروا الله ینصرکم حکمت بالغهٔ الهی اقتضای بقا و سلامت ایشان
کرد بعد از آنکه عمرو بن عامر روی بدیار غربت نهاده صفت هر یکی از بلاد با اولاد خود درمیان
نهاد تا هر یکی موافق شهوت و میل طبیعت خود اختیار بلدی از بلاد کرد و اکبر اولاد او ثعلبه بن عمرو
که پدر اوس و خزرج است اختیار دیار حجاز نمود و چون اولاد و اتباع او بسیار شد روی توجه بجانب
یثرب آورده درمیان یهود که این دیار دران روزگار رائس و مستقر ایشان بود نزول نصرت وصول
فرمودند بعد از مرور ایام ایشان را با یهود صورت تعامل و تخالف بهم در پیوست و اوس و خزرج را نیز
ثروتی و دولتی دست داد و در آخر قریظه و نضیر که از قبایل یهود بودند با ایشان رسم ظریفی و غالب
حریفی درمیان آورده در مقام نهب و غصب اموال ایشان شدند رابطهٔ عهد و حلف که درمیان بود
از هم گسسته شد و ظلم و تعدی یهود با ایشان بجائی کشید که هیچ نوعروسی بخانهٔ شوهر نمی آمد تا
اول دست تصرف یهود مهر امانت از وی برنمیداشت اوس و خزرج روی تظلم با بوجبیله آورد که هم از قوم
ایشان بود و در آوان تفرق و انتشار روی بجانب شام آورده پای بر سر سلطنت بمقام نهاده بود
ابو جبیله لشکری عظیم بجانب مدینه آورده رسم انتقام و انتصار اوس و خزرج از قبایل یهود بجای آورد تا بوجه
استبداد و استقلال در عالیه و سافله مدینه متوطن گشتند و اموال و آطام و منازل یهود در دست غلبه و قبضهٔ
ایشان آمد و از زحمت نزاع و جدال یهود فارغ البال گشته با یکدیگر بمقتضی نسبت اخوت مدتی بطریق اتفاق
و التیام میگذرانیدند تا هنگامیکه آخر العلاقه مشارکت و منافست خلافی درمیان اوس و خزرج نیز درمیان
آمده نائرهٔ نزاع و جدال مشتعل گشت تا صد و بیست سال آتش جنگ و جدال ایشان کشته نشد تا آوان
ظهور دولت محمدی و استعلای کلمهٔ احمدی بسبب ادراک سعادت اسلام و اتفاق کلمهٔ توحید علاقهٔ

محبت وائتلاف بابلغ وجه واوکد طرق ثبوت ورسوخ یافت چنانچه آیهٔ کریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم ازان معنی خبر میدهد وتبدیل عداوت اوس وخزرج بمحبت یکی از خواص زمان اعجاز نشان حضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه وآله وسلم اینست کیفیت سکونت انصار درین دار الابرار بر وجهی که معروف ومشهورست واز غرائب اخبار آنکه بعضی مورخان آورده اند که چون تبع به تسخیر ممالک مشرقیه برآمد ومرور او بمدینه افتاد یکی از پسران خود را درینمقام بخلافت نشانده متوجه شام وعراق شد واهل مدینه پسر او را برسم دغا وبدعهدی کشتند تبع بقصد انتقام پسر باز بر سر مدینه آمده داد قتال داد وسپاه او در معرکهٔ جنگ کشته شد سوگند خورد که تا این بلده را خراب نکند قدم بشتیر ننهد بعضی از احبار یهود پیش آمدند وگفتند که این بلده محفوظ حفظ الهی است هیچکس او را خراب نتواند کرد ما در کتاب خود اوصاف ونعوت او را خوانده ایم ونام او طیبه است ووی دار الهجرت پیغمبر آخر الزمانست صلی الله علیه وآله وسلم که از اولاد اسمعیل علیه السلام باشد تو در خیال خرابی او مباش وازین سخن باز گردید تبع باستماع این کلمات از خیالی که بسته بود باز آمد وباجماعهٔ از احبار متوجه یمن شد وباستماع اخبار احبار استیناسی یافت محمد بن اسحاق می آرد که تبع خانهٔ برای نبی آخر الزمان بنا کرد وباوی چهار صد از علماء توریت بودند که بترک موافقت وی گفته عقد موافقت بر اقامت مدینه بآرزوی ادراک سعادت صحبت نبی آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم بربستند تبع برای هریکی از ایشان خانه بنا کرد وجاریه بخشید واموال جزیله داد وکتابی نوشت که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود وازان جمله این ابیات است شعر

شهدت علی احمد انه ✢ رسول من الله باری النسم ✢ فلو مد عمری الی عمره ✢ لکنت وزیرا له وابن عم

واین کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین آنجماعت تفویض نمود ووصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب را بخدمت او برساند وگرنه باولاد واولاد خود بدهد وسرائی برای خاتم الانبیا بنا نمود تا در وقت قدوم میمنت لزوم نزول فرماید وتولیت این سرا بیکی از علما داد که ابو ایوب انصاری که آنسرور در وقت قدوم مدینهٔ مطهره در خانهٔ او نزول فرمود از اولاد اوست واز اهل مدینه آنهائیکه نصرت واعانت آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم کردند همه از اولاد آن علما بودند گویند که آن کتاب تا زمان قدوم برکت لزوم آنحضرت در دست ابو ایوب انصاری بود بآنحضرت رسانید والله اعلم

باب چهارم

در انبعاث باعثهٔ قدوم سید کائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات والتسلیمات بدین بلده جامع البرکات

حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بعد از کثرت شرایع واحکام و شدت جهل
وعداوت قریش نافرجام منتظر سنت الهی در مهضا و انصرام مهام ابلاغ رسالت می بود تا حضرت
مسبب الاسباب سببی پیدا آورد و قومی را برگمارد که موید و ناصر دین و مانع و معارض عدا باشند
و تمشیت مهمات شریعت بروجهی که مامور ست بظهور پیوند و بدین جهت در مجامع و مراسم که اقوام عرب و
قبائل ایشان جمع میشدند باظهار دین و تبلیغ رسالت اقدام فرمودی تا باشد که سعادت قبول و توفیق
نصرت در کار یکی از ایشان بکند قبائل عرب همه در ادراک این سعادت و دریافت این دولت
متوقف و مترددمی بودند و میگفتند قوم مرد بوی از همه نزدیک تراند و باحوال وی داناتر چون
ایشان در ربقه طاعت او نه در آیند دیگری را چه کار هم در اثنای ایخال قبیلهٔ بنی عبد الاشهل
بقصد تحالف و تعاهد قریش از مدینه بمکه قدوم آورده بودند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا
باسلام دعوت فرمود جوانی از میان ایشان که نام او ایاس بن معاذ بود گفت ای قوم بیعت کنید
باین مرد بخدا سوگند که این عهد بهتر ست ازان عهد که بقریش بندید وانیکار مهم تر ازان کار ست
که شما برای او آمده اید مردی دیگر که رئیس قوم بود برخاست واز قبول دعوت وادراک این سعادت
مانع آمد دیگران نیز از ترس او طریقه سکوت ورزیدند هم امر تحالف قریش و هم بیعت اسلام
در توقف داشته بدیار خود عود نمودند و ایاس بن معاذ رخت حیات بدار اقامت برد و قولی بر آنست
که مسلمان رفت والله اعلم تا ارادت حضرت مسبب الاسباب جل ذکره اقتضای آن کرد که از مدینه مطهره
جماعهٔ اوس وخزرج در موسم حج آمده بودند و آنحضرت نیز بامر آلهی خود را بر مجالس و مجامع عرب
اظهار میفرمود تا گذر او برین جماعه افتاد فرمود نه آخر شما از موالی یهود مدینه آید گفتند بلی فرمود
اگر بشنید باشما سخنی گویم بنشستند فرمود پروردگار تعالی مرا برسالت بخلق فرستاد و برمن
کتابی انزال فرموده ست و قوم من مرا از تبلیغ اوامر آلهی مانع اند اگر شما ایمان آرید و تقویت
و تائید دین اسلام نمائید بسعادت ابدی برسید ایشان باستماع اینکلام سعادت انجام بجانب یکدیگر
دیدند و گفتند که این همان پیغمبر آخر الزمان ست که یهود مارا بدو می ترسانیدند و می گفتند
که امروز فرداست که آفتاب رسالت نبی آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم طلوع نماید
و ما در سایهٔ حمایت او شمارا چنان بکشیم که عاد ارم را کشتند زود بوی ایمان آرید تا بسعادت
دنیا و آخرت برسید اوس وخزرج بدریافت سعادت بیعت اسلام و قبول عهد نصرت سید انام
علیه افضل الصلوة والسلام اجابت نموده بیلاد خود عود نمودند و این بیعت را بیعت العقبه

الاولی گویند که در مرتبهٔ اول نزدیک عقبه که در اصل جبل مناست واقع شد و الان دران مسجدی
بنا کرده اند که حضور آن و استحضار این قضیهٔ مذکوره عظیم الشان نوری و ایمانی تازه بدلهای مشتاقان
می در آرد و اصحاب عقبهٔ اولی بقول اصح شش نفر اند و اسعد بن زراره و جابر بن عبد الله از ایشانند
و بعد از انکه این جماعه بمدینه رفتند و خبر رسالت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله و سلم بقوم خود
رسانیدند هیچ خانه و هیچ مجلس از انصار نماند که نه بذکر آنسرور منور و معطر بود موسم دیگر دوازده
نفر از ایشان با شش نفر مذکور و عبادة بن الصامت و عویم بن ساعدة از ایشانند آمده نزدیک
همان عقبه لشرف بیعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدند و دران زمان
از فرایض اسلام غیر توحید و نماز چیزی واجب نشده بود و بالتماس ایشان مصعب عمیر را تا تعلیم
قران و فقه دین و اقامت جماعت نماید با ایشان همراه کرد و وی بعد از قدوم مدینه با این دوازده
نفر و بقولی با چهل تن بامداد و اسعاد اسعد بن زراره در مدینه جمعه اقامت نمود و این اول جمعه بود
که درین بلدهٔ معظمه اقامت یافت بعد از ان باظهار دعوت اسلام و افشای شرایع و احکام مشغول
شدند تا روزی در بستانی از بساتین بنی عبد الاشهل بر جمعی از ایشان تلاوت قرآن و ذکر احادیث
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکرد خبر بسعد بن معاذ که از اکابر قوم و ابن خاله اسعد بن زراره بود
رسید نیزه در دست بر در آن بستان سر ابا مد و بایستاد و وعد و وعیدی که رسم رؤسا و اکابر
باشد نمود و گفت که چرا باید که این غریب طرید که بخردان را از راه می برد در سرای ما بیاید
و سخنان که هرگز کسی نشنیده است بگوید اگر بعد ازین گرد اینموضع گردد سزای خود یابد سلسلهٔ انتظام
و التیام جماعتی که صورت یافته بود بگفتهٔ او برهم خورد روز دیگر مصعب بن عمیر با اسعد بن زراره قریب
بهمان موضع بدعوت اسلام و تلاوت قرآن باز آمدند تا باز خبر بسعد بن معاذ رسانیدند امروز اگرچه
منکر آمد ولیکن نه بآن مرتبه از شدت و حدت که دیروز داشت اسعد بن زراره چون او را قدری نرم دید
پیش آمد و گفت یا ابن خالتی اول بشنو که این مرد چه میگوید اگر بد میگوید و براه ضلالت میرود
تو بهتر از ان چیزی بیار و راه راست ترا زبان بنما و اگر نیک میگوید و بر هدایت است چرا بد او
میگوئی و وجود او را غنیمت نمیشماری گفت چه میگوید بگو مصعب بن عمیر این سوره بر خواند +

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حٰمٓ وَالْکِتَابِ الْمُبِیْنِ اِنَّا جَعَلْنٰهُ قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ وَاِنَّهٗ فِیْ
اُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیْمٌ اَفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکْرَ صَفْحًا اَنْ کُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِیْنَ وَکَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ
نَّبِیٍّ فِی الْاَوَّلِیْنَ وَمَا یَاْتِیْهِمْ مِّنْ نَّبِیٍّ اِلَّا کَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ فَاَهْلَکْنَا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَّمَضٰی مَثَلُ الْاَوَّلِیْنَ

سعد بن معاذ باستماع اینکلمات عظیم البرکات از جا در آمد و عبرت گرفت اگرچه فی الحال اظهار شهادت
اسلام نکرد ولیکن نور ایمان در دل وی جای گرفت تا رجوع بقوم خود آورده و تمامه بنی عبد الاشهل را
برخواند و اظهار اسلام کرد و ایشانرا بدین اسلام دعوت نموده گفت هر کرا از صغیر و کبیر درین امر شکی باشد
بسم الله بهتر ازین چیزی بیارد تا بدانیم که چه می آرد و بهدا این امر لیست که جانها فدا او گردند
و سرها در راه آورند و گفت یا بنی عبد الاشهل مرا در میان قوم در کدام مرتبه میدارید و در چه
درجه از عقل و کیاست می انگارید گفتند انت سید نا و افضلنا گفت کلام مرد و زن شما بر من
حرام ست تا ایمان بخدا و رسول خدا نیارید بعد از ان امر اسلام در غایت شیوع و ظهور بر آمد و هیچ خانه
از انصار نماند که بنور اسلام مشرف نشد اشراف قبایل و اکابر قوم همه ایمان آوردند و بتان را شکستند
و داد اسلام و توحید دادند والحمد لله علی ذلک **فصل** مصعب بن عمیر رضی الله عنه بعد
از تعلیم احکام و شرایع که فرموده بودند در موسم حج بجناب رسالت عود نمود و باوی جمعی کثیر از انصار
بشوق لقای سید ابرار و ادراک شرف بیعت او صلی الله علیه وآله وسلم مصحوب قافله حجاج مشرکان
که هم از قوم ایشان بودند بمکه رسیدند و سعادت ملاقات سید کائنات دریافتند و وعده اجتماع
و اصطحاب در اوسط لیالی تشریق لعقبه مذکوره دادند چون شب میعاد در رسید بعد از گذشتن
ثلثی از شب از میان مشرکان قوم که همراه بودند هفتاد و سه نفر بطریق خفیه بر آمدند و در شعب جبل
که قریب عقبه ست جمع شده منتظر طلوع جمال سید کائنات علیه افضل الصلوة نشستند آنحضرت نیز
با عم خود عباس بن عبد المطلب که هنوز بشرف اسلام مشرف نشده بود در موضع مذکور بیامد تا از یشان
اخذ بیعت کند عباس گفت ای قوم میدانید که محمد در میان ما در چه درجه ست از عزت و شرف هر چند
او را منع کردیم سخن ما نشنید و از اجتماع و اتفاق شما باز نیامد اکنون اگر عزیمت وفای عهد شما را
مصمم و محقق ست و عهد موافقت مستحکم و موکد فهو المراد و الا در حال بگوئید تا باز پشیمان نشوید و ما را در
مقام عداوت و انتقام خود نیارید گفتند شنیدیم و دانستیم آنچه که عباس تو گفتی یا رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اکنون تو چه میفرمائی هر عهدیکه از برای خود و از برای پروردگار خود میگیری از ما
بگیر بسم الله حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات چند آیتی از قرآن عظیم برخواند و بدین اسلام
ترغیب فرمود و گفت عهد خدا اینست که عبادت او کنید و هیچ چیز را با وی شریک نگردانید
و عهد من اینست که در تبلیغ رسالت نصرت و اعانت من کنید و هر که ازین امر مانع آید
در جهاد و قتال او از پا نه نشینید گفتند یا رسول الله تو میدانی که ابا عن جد کار ما حرب و

وقتال است ولیکن میان ما و یهود روابط و سوابق حلف و عهد در میان است اکنون آنهمه را قطع میکنیم آنچنان نشود که باز رجوع بقوم خود کنی و ما را تنها بگذاری سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم تبسم فرمود وگفت چنین نخواهد بود من از شما و شما از من جان با جان و تن با تن حیات من با شما بود و ممات نیز با شما گفتند یا رسول الله اگر هم در راه محبت تو کشته شویم و جان و مال ما همه فدای تو شود جزای آن چیست فرمود جنّات تجری من تحتها الانهار گفتند ربح البیع بسم الله یا رسول الله ابسط یدک نقد بایعناک این را بیعت عقبهٔ کبری گویند و بعضی از ارباب سیر این را عقبهٔ ثانیه نامند و بمقتضای سیاق کلام سید علیه الرحمة چنانچه مذکور شده مناسب تسمیهٔ اوست بعقبهٔ ثالثه و الله اعلم چون عقد بیعت انصار عالیمقدار رضی الله عنهم مستحکم شد آیهٔ کریمه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة نازل آمد بعد از آن ایشان را دوازده فرقه ساخت و بر هر فرقه نقیبی و رئیسی تعین فرمود تا مراقب و محافظ احوال ایشان گردد و امور مهام دنیا و آخرت انتساق و انتظام پذیرد و این نقبا اثنا عشر اکابر و رؤسای انصار اند و احوال و اوصاف ایشان در کتب اسماء الرجال مذکور و مسطور است درین میان یکی از انصار عرض نمود که یا رسول الله اگر بفرمائی تمامهٔ اهل شرک را که امروز در مناجع اند تحت تیغ بدریغ در کشیم تا از هیچ یکی از ایشان اثری نماند فرمود ولم اوص بذالک مرا از پروردگار من امر نشده است که تیغ برکشم و با مشرکان قتال کنم بعد از آن گروه انصار بمنازل خود قرار گرفتند و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس رخصت نمودند وگفتند که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با ما برآید و متوجه دیار ما گردد زهی سعادت ما حکم حکم اوست هرچه فرماید فرمود هنوز امر الهی به برآمدن از مکه نشده است و هیچ مقامی از برای هجرت من تعین نیافته تا هر وقت که حکم شود و هر جا که اشارت آید برآیم این بگفت و انصار را وداع کرد صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

باب سیم

در هجرت نمودن حضرت سید المرسلین از مکه مکرمه و رسیدن بارض مدینه مطیبه صلی الله علیه وآله وسلم

چون قبائل انصار بعد از توکید عهد و قرار متوجه دیار خود شدند حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات متوجه جناب صمدیت شد تا در باب اختیار هجرت و تعین مقام آنچه مامور گردد اول مقامی نمودند که صفات آن میان دو سه موضع مشترک مینمود اول هجر که از بلاد بحرین است و قنسرون از ارض شام و یثرب از زمین حجاز بعد از آن مدینه بهجرت انکشاف و ظهور تمیز و تعین پذیرفته

ولیکن تعین وقت ومیعاد خروج هنوز در توقف بود بمقتضای وحی آسمانی بعضی اصحاب خود را بجانب مدینه
رخصت فرمود بعد از مرور ایام اکثر از اصحاب کرام متوجه مدینه گشتند مثل عمر بن الخطاب با برادرش
زید بن الخطاب وحمزة بن عبد المطلب وعبد الرحمن بن عوف وطلحه بن عبد الله وعثمان بن عفان
وزید بن حارثه وصهیب وجز ایشان رضوان الله علیهم اجمعین واز صحابه غیر از ابو بکر صدیق
وعلی مرتضی رضی الله تعالی عنهما با آنحضرت در مکه نماندند ومانا که مراد باین کلام است که از اعیان
صحابه واکابر ایشان غیر از صدیق اکبر وعلی مرتضی با وی کسی نماند والا در روایات آمده که
بعد از برآمدن سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم از مکه ابو سفیان وسائر مشرکان ضعفای
صحابه را که با آنحضرت نتوانستند برآمد می آوردند وبزجر وحبس وانواع عقوبات گرفتار میکردند
القصه چون مشرکان قریش علو مرتبۀ محمدی وظهور شان او از قوه بفعل مشاهده مینمودند ومبادی
ترقی وانتظام مصالح دین احساس میکردند نائره حسد وعداوت این اشرار نسبت برسول
مختار وصحابه اخیار بلند ترمیشد وبانتقال صحابه بجانب مدینه استدلال کردند که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نیز امروز فردا خواهد برآمد روی مشاورت در مضای مهم وی
صلی الله علیه وآله وسلم بیکدیگر آوردند سرگروه ایشان ابو جهل ملعون بود وابلیس لعین نیز برآمده
قرین حال ایشان شد بعضی مصلحت در اخراج وتغریب آنحضرت دیدند وبعضی در حبس وسجن
ابو جهل لعین گفت پنجکس از پنج قبیله باید پیدا کرد وشمشیرها بدست ایشان داد تا یکبارگی بر محمد
صلی الله علیه وآله وسلم بریزند وبنی هاشم را نیز طلب قصاص وگرفتن خون ازین قبائل متفرقه
متعذر باشد بهمدرین حال جبرئیل امین بر سید المرسلین این آیه آورده از خبث حال این اشقیا
خبر داد ؛ قوله تعالی وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ
وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ سید عالم بعد از مشاهده اینحال توجه
بدیار غربت آورده قصد هجرت کرد واز ابن عباس مروی است که اذن آنحضرت باختیار هجرت باین آیه بود
قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا ؛ بعد
از آن علی مرتضی سلام الله علیه را فرمود که شب در محل خوابگاه آنسرور بخواب رود تا مشرکان در مقام
اشتباه والتباس در آمده از حقیقت حال باستعجال آگاه نشوند واصل باعث برگذاشتن امیر المومنین
علی علیه السلام رد ودائع کفار قریش بود که باعتقاد دیانت ومشاهده امانت پیش آنحضرت میگذاشتند
وآنحضرت را امین صادق میگفتند بعد از آن پیش ابو بکر صدیق آمد واورا بامر هجرت خبردار کرد ابو بکر گفت

گفت یا رسول الله ابو بکر نیز در خدمت باشد فرمود نعم ابو بکر صدیق را رضی الله عنه دوست تر بود که مدة چهار
ماه آنها را علف داده فربه ساخته نگاه داشته بود پیش آورد تا یکی را آنحضرت قبول فرماید فرمود قبول کردم
ولیکن بشرط مبایعت پس بهشتصد درم آن ناقه را از وی بخرید و ما تا که حکمت در خریدن ناقه از وی با وجود
صدق و داد و غایت اتحاد آن بود که نخواست که در راه خدا استمداد و استعانت از کسی جوید چنانچه
خلاصهٔ اشارت آیت وَلَا یُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا ۝ دران ناظر است و نام این ناقه بقول صحیح قصوا بود
وبقولی جدعا بعد ازان شخصی را از بنی دیل که نام او رقیط بود در کار هدایت و بدرنگی ماهر و بامانت
وحفظ اسرار مشهور بود اجیر گرفتند تا بعد از سه روز هر دو شتر را به جبل ثور حاضر آورد
واین رقیط هم در دین کفار بود امام نووی میگوید که اسلام او معلوم نشده است والله اعلم
باز حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل خود آمد و امیر المومنین علی نیز با وی در خانه درآمد
قریش همه بر در خانه هجوم آورده ایستادند تا در ساعت بخسارت وشقاوت ابدی برسند همدرین
حال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ردای بر سر مبارک پوشیده بیرون آمد ابو جهل لعین بطریق استهزا
گفت این محمد است میگوید که اگر شما تابع من شوید ملک عرب و عجم از آن شما باشد و بهشت برین
ماوای شما گردد و اگر نه تابع من گردید در دنیا بدست من کشته شوید و در آخرت بهاویه
دوزخ در روید سرور انبیا فرمود آری همچنین میگویم و همچنین خواهد شد و تو یکی ازان دوزخیان
خواهی شد که خبر داده ام بعد ازان کفی از خاک برگرفت و در روی ایشان انداخت و اول سورهٔ یس
تا فهم لا یبصرون و آیه کریمه وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ
حِجَابًا مَّسْتُوْرًا ۝ برخواند و از پیش ایشان برآمد و بمنزل ابو بکر رسیده از دریچه که در خانهٔ ابو بکر
بود برآمده متوجه جبل ثور شدند و مدت سه روز بقول صحیح در غاریکه دران جبل بود اقامت فرمودند
همدرین اثنا شخصی بر جماعه کفار نگونسار آمد که اینجا چه ایستاده اید و انتظار که دارید گفتند
منتظر در آمد وقت صباحیم تا محمد را بکشیم گفت وای بر شما این نه محمد بود که از پیش
شما برآمد ابو جهل و کافران خاک ندامت بر سر کردند و سر راهها گرفتند حفظ الهی
در عصمت حبیب خود کار کرده بود وقت صباح چون علی بن ابی طالب را دیدند گفتند صاحب تو
کجا رفت گفت اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَالِ رَسُوْلِهٖ و برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از مکه بعد از بیعت عقبه بدو نیم ماه بود غره ربیع الاول روز پنجشنبه و اصح آنست که روز دوشنبه
بود و وجه جمع بین الروایتین آن تواند بود که ابتدا خروج از مکه روز پنجشنبه

باشد و از غار روز دوشنبه کذا ذکر الحافظ ابن الحجر رحمة الله علیه و هیچکس را غیر علی مرتضی و اہل بیت
و ابی بکر از بر آمدن آنحضرت خبر نبود در مواہب لدنیه می آرد که اسما بنت ابی بکر ہر روز طعام
برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بالای کوه میبرد و محمد بن ابی بکر اخبار کفار رسیر سانید
و مدت اقامت آنسرور بمکه معظمه در اشهر روایات از ابن عباس سیزده سال و بروایتی دیگر
پانزده سال و تفصیل معجزاتی که از ابتدای بر آمدن سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از مکه تا غایت
قدوم بمدینه منوره بظهور آمده از نسیج عنکبوت و بیض حمام و صرف ہمت کفار از تفحص و تفتیش غار
و فرو رفتن پای مرکب سراقه که دنبال آنحضرت کرده بود و فرود آمدن بمنزل ام معبد و دوشیدن
گوسفند او که از غایت لاغری شیر او خشک شده بود و شنیدن کفار قریش از جبل ابی قبیس
ہواتف غیبیه که بر سلامت حال و صفات کمال آنحضرت دال بود و غیر ذالک از کتب سیر و احادیث
معلوم گردد چون مقصود اصلی در اینجا ذکر احوال مدینه مطهره ست طی بعضی از حکایات بلکه اسقاط
اکثر روایات که در قضیه ہجرت منقول ست از لوازم وقت افتاد ابو سلیمان خطابی می آرد که چون سرور
انبیا صلی الله علیه و آله وسلم مشرف مدینه مشرفه شد و قرب نواحی او رسید بریده اسلمی با ہفتاد نفر
از قوم خود باشاره کفار قریش که در گرفتن محمد علیه السلام کرده بودند و عده صد شتر در وجه انعام
آن قرار داده بقصد گرفتن سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم بر آمده بود پیش آمد آنحضرت فرمود چه
کسی و چه نام داری گفت نام من بریده ست آنحضرت بطریق تفاؤل از ماده اشتقاق اسم که برد ه
ست و مبنی از سلامت و سکونت و جمعیت با بو بکر گفت قد برد امرنا و صلح یعنی خوشے
و خنکی باد کار ما را که آخر روی بصلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیله گفت از بنی اسلم فرمود
خیر و سلامت ست باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی نصیب و حصه
خود را از اسلام بعد از ان بریده از آنحضرت پرسید تو چه کسی فرمود منم محمد بن عبد الله رسول الله
بریده بمجرد شنیدن نام مبارک آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد و گفت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جماعه که باوی بودند نیز بشرف اسلام مشرف شدند
بریده عرض کرد که یا رسول الله باید که وقت در آمدن مدینه لوائے با تو باشد
بریده عمامه خود را از سر بر آورد و آن را به نیزه لبست و پیش سرور انبیا
صلی الله علیه و آله وسلم روان شد و التماس کرد یا رسول الله منزل کدام سعادتمند را بشرف نزول مشرف
خواہی گردانید فرمود این ناقه من ماموره ست ہر کجا که بنشیند منزل من ہمان باشد تا کجا برند ؟

بیت رشته در گردنم افگنده دوست ❊ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ❊ **بیت**
بخود ره نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را ❊ خم زلفت بقلاب محبت میکشد ما را ❊ و بعضی اصحاب
کامل نصاب آنحضرت بتجارت بلاد شام رفته بودند نزول ایشان درین منزل موافق وصول سید
العالمین صلی الله علیه و آله وسلم افتاد جامهای سفید برای آنحضرت و برای ابو بکر صدیق هدیه نمودند
و از انجانب انصار محبت شعار چشم انتظار براه قدوم سید ابرار داشته مترصد قدوم مسرت لزوم وی
صلی الله علیه و آله وسلم می بودند و هر صبح بر بلندی های مدینه منتظر طلوع آفتاب جمال محمدی
صلی الله علیه و آله وسلم می ایستادند و چون آفتاب گرم میشد بخانهای خود بر میگشتند روزی
همچنین بخانهای خود باز آمده بودند که ناگاه یکی از یهود در مقام معهود ایستاده بود نظرش بر کوکبه
قدوم محمدی افتاد دریافت که آنحضرت است که شرف قدوم می آرد بقبیلهٔ انصار که نزدیک او بودند
فریاد بر آورد که اینک مقصد و مقصود شما در رسید **نظم** اینک آن سرو خرامان میرسد ❊ اینک آن
گلبرگ خندان میرسد ❊ شاد باش ای خسته هجران بلا ❊ کز پی درد تو درمان میرسد ❊ شوق کن ای
بلبل گلزار عشق ❊ کان گل نو از گلستان میرسد ❊ در دل افسرده روحی میدهد ❊ مرده تن را مژده
جان میرسد ❊ تازه باش ای تشنهٔ وادی غم ❊ کز برایت آب حیوان میرسد ❊ دور شو الظلمت شام
فراق ❊ کافتاب وصل تابان میرسد ❊ مسلمانان سلاحهای خود برداشته باستقبال و اجلال سرور انبیا
بر آمدند اول برون برکت وصول آن سرور در منازل بنی عمرو بن عوف که حوالی مسجد قبا بود واقع شد در
روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه اول از هجرت و از فضایل روز مبارک دوشنبه است که ولادت
سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و ابتدا بعثت او و هجرت و قدوم مدینه مبارک و قبض روح پاکش هم در روز
دوشنبه بود کذا فی شرف المصطفی لابن جوزی و پیش بعضی ارباب سیر ابتدا کتابت تاریخ همدرین روز
بود بامر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ولیکن مشهور آنست که مبدا اعتبار تاریخ و کتابت آن در زمان
عدالت نشان عمر بن الخطاب بود از شهر محرم باتفاق جناب ولایت مآب علی ابن ابیطالب سلام الله
علیهما و سه روز و بروایتی چهار روز و بروایت دیگر زیاده ازان همدرین موضع اقامت فرموده اساس
تقوی قیاس مسجد قبا نهاد و در مدت اقامت همدرین مجلس نماز گذاردند و همدرین مقام علی مرتضی علیه السلام
بتفاوت سه روز که دران مدت در مکه معظمه رد ودایع مردم نموده متوجه ادراک صحبت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله وسلم شده بود در رسید و در خبر صحیح آمده که در روز قدوم آنحضرت ابو بکر صدیق بملاقات
و دریافت مردم مشغول بود و آنحضرت نشسته بود و صمت و سکوت بر وی صلی الله علیه

و آله وسلم غلبه داشت چون آفتاب مقابل جمال جهان آرای آنحضرت آمد ابو بکر صدیق ردای خود
گرفته پیش ایستاد تا بر آن حضرت سایه کند و نیز در روایت ست که بعضی مردم را بسبب ازدحام
و اشتباک عموم خلایق اشتباه می افتاد که مگر پیغمبر خدا ابو بکر صدیق ست و کسوتها که نو پوشیده
بودند نیز مشابه یکدگر بود و نیز آنحضرت سر مبارک در پیش افگنده خاموش نشسته بود ابو بکر چون
همینی دریافت برخاست و ردای خود را گرفته بایستاد و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
سایه کرد تا موجب رفع اشتباه مردم گردد **فصل** سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از تشریف
انتقام بمدتی که معلوم شد روز جمعه بعد از ارتفاع نهار بعزمیت باطن مدینه باسکینه رخت اقامت
بر بست قبائل انصار از پیاده و سوار اجتماع نموده و سلاحها پوشیده در رکاب کرامت مآب
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روان شدند بنی عمرو بن عوف که ساکنان منازل قبا بودند بعذر خواهی
بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده عرض نمودند که مبادا گرد ملال بدامان عزت و جلال حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم ازین منزل نشسته باشد و موجب انتقال بموضعی دیگر شده فرمودند من
مأمورم بقریه که اکالة قری ست یعنی مدینه معظمه و معنی اکالة القری در بیان اسامی شریفه این بلده طیبه
بظهور پیوسته باشد بعد از برآمدن آفتاب سالت از مشرق قبا هر کدام از قبائل انصار دیده توقع و نظر بر راه میداشتند
بودند تا شاید که بمنزل وی پرتو نزول و استقرار اندازد و هر کدام سر راه گرفته پیش آمده می ایستادند والتماس نزول
برکت و صول کرده اظهار نعمت و ثروت و وثوق عهد مودت و رسوخ و عد خدمت مینمودند و آنسرور صلی الله علیه وسلم
همه را دعا بخیر میکرد و میفرمود این ناقه من مامورست هر جا که نشیند همانجا قرارگاه من ست تا بقبیلهٔ بنی سالم
در بطن وادی که قریب قباست وقت نماز جمعه در رسید و اقامت جمعه همدران موضع که الان بمسجد جمعه مشهورست
فرمود و خطبهٔ بلیغه متضمن طریقهٔ التبشار و انذار ادا نموده قلوب اهل ایمان را پر انوار ساخت بعد ازان جانب
راستای طریق گرفته متوجه طیبه مطیبه شد قبیله قبیله بهمان دستور پیش آمده دست بزمام سعادت فرجام ناقه
آنحضرت میزدند والتماس نزول میکردند و آنحضرت علیه السلام دعای خیر میفرمود و میگذشت و منتظر قعود
ناقه میبود تا کجا نشیند تا بموضعی رسید که منبر شریف مسجد نبوی ست صلی الله علیه و آله وسلم ناقه بی اختیار
آنجا بنشست و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم هم برپشت او حالتی که مخصوص زمان نزول وحی
میبود در گرفت و هم بی اختیار ناقه ازان موضع که نشسته بود برخاست و قدمی چند ازانجا
پیشتر رفت و هم بطور خود برگردید باز بهمان موضع اول بنشست و بروایتی بر در ابو ایوب
انصاری که اقرب منازل بود بدان موضع بنشست ابو ایوب انصاری اسباب و حوایج آنحضرت را علیه السلام از

نشست ناقه برداشت و بنظر شریف در آورده درون منزل خود برد آنحضرت فرمود المرء مع رحله یعنی منزل
هر کس همانجاست که اسباب اشیاء او در انجا بود پس هم منزل ابو ایوب بسعادت نزول شریف مشرف آمد
ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ ط بیت مبارک منزلی کانخانه را ماهی چنین باشد
همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد * و بیشتر در بیان نسب انصار اشارتی رفت که منزل ابو ایوب
همان منزل است که تبع باستماع خبر بعثت آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم از احبار یهود قدوم او در همو ضع برای او
بنا کرده بود ابن جوزی در کتاب شرف المصطفی می آرد که چون ناقه آنحضرت بر در ابو ایوب انصاری نشست جماعه از
دختران بنی النجار بشادمانی قدوم سید ابرار دف زنان بر آمدند و گفتند شعر نحن جوار من بنی النجار *
یا حبذا محمد من جار * فرمود آیا دوست میدارید شما مرا ای قبائل انصار گفتند بلی یا رسول الله فرمود و الله من
نیز شما را دوست میدارم رزین که از اکابر علماء حدیث است می آرد که در وقت قدوم آنحضرت علیه السلام
مخدرات قبائل انصار بر سر کوچها و بر در سرا ها بر آمده بودند و میگفتند شعر طلع البدر علینا من ثنیات
الوداع * وجب الشکر علینا ما دعا لله داع * و بنده و آزاد و خورد و کلان و مرد و زن همه بقدوم
مسرت لزوم آنحضرت صلوات الله علیه فرحان و مسرور بوده میگفتند * جَاءَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَجَاءَ
نَبِيُّ اللّٰهِ وحبوش نیز بعادتیکه دارند نیزه بازی میکردند و داد فرح و سرور میدادند انس رضی الله عنه
روایت میکند و وی در آن زمان پسری بود ده ساله میگوید که یاد دارم روزی که آنحضرت بمدینه منوره قدوم
آورد در و دیوار مدینه بنور طلعت او روشن شد همچنانکه آفتاب طلوع کند و روز یکه از ین عالم پنهان شد
همه جا تیره و تاریک گشت بعینه چنانکه آفتاب نشیند محمد بن اسحق بروایت ابو ایوب انصاری می آرد
که چون سرور انبیا علیه السلام منزل او را بشرف نزول مشرف ساخت آنحضرت پایان خانه را اختیار
کرد من و والده و فرزندان من در بالا خانه ماندیم عرضداشت کردیم یا رسول الله مادر و پدر من فدای
تو باد من در سکونت بالاخانه بسیار حرج و کلفت میکشیم چون روا باشد که سرور انبیا در زیر باشد
و ما بر بالاخانه نشینیم یا رسول الله تو بالاخانه اختیار کن تا ما زیر آئیم فرمود پایان خانه ما را اصلح
و انسب است که جماعه با ما اند و طوائف مردم بملازمت ما می آیند تو و اهل تو بر بالاخانه باشید ابو ایوب
میگوید که روزی کوزه آب در انجا که ما بودیم بشکست در خانه جامه خوابی بود که غیر آن ما را لحاف نبود
بضطراب تمام آبها را بدان جامه بچیدیم تا مباد اد ر زیر بام افتد و موجب ایذای ملازمان حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم گردد و بروایتی دیگر آمده است که دایم ابو ایوب در تضرع و التماس بود تا آنسرور
ببالاخانه بر آمد و او و اهل او در پایان افتادند و هم از ابو ایوب رضی الله عنه روایت است

که دران مدت که آنحضرت علیه الصلواة والسلام در منزل من شرف نزول ارزانی داشت سعد بن عباده
وسعد بن معاذ و دیگر انصار طعامها برای ملازمان آن حضرت علیه الصلواة والسلام مهیا ساخته میفرستادند
روزی یکی ازانها در طبخ طعام تکلف بسیار کرده چیزی از بقول یعنی پیاز و سیر دران انداخته بخدمت
فرستاده بود آنحضرت صلوات الله علیه تناول نفرمود و مکروه داشت ولیکن باصحاب اشارت فرمود
که شما بخورید من مثل شما نیستم مرا مصاحبی ست که از رائحه این طعام ایذا میکشد من نمیخواهم که ایذاء
صاحب خود بکنم و هم وی روایت کرده ست که روزی من طعامی برای آنحضرت طیار کردم که سیر
داشت آنحضرت میل نفرمود عرض کردم یا رسول الله مگر سیر خوردن حرام ست فرمود حرام نیست
من مناجات میکنم و با صاحب خود سر میگویم از ان جهت خوردن این مکروه میدارم شما بخورید
باکی نیست ابو ایوب میگوید دیگر من نخوردم و مکروه داشتم چیزی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم
مکروه داشته و مدت اقامت آن حضرت در منزل ابو ایوب باصح روایات هفت ماه بود و در روایات
دیگر کم و بیش نیز واقع شده و بعد از استقرار بمنزل قرار ابو رافع و زید بن حارثه را با پانصد درهم
و دو شتر بمکه فرستاد تا حضرت فاطمه زهرا و ام کلثوم و ام المومنین سوده را و ام ایمن زوجه زید
بن حارثه را و اسامه بن زید را آوردند و همراه ایشان عبد الله بن ابی بکر نیز رفت تا عیال ابو بکر صدیق
با عائشه و والده اش ام رومان و اسما بنت ابی بکر و عبد الرحمن بن ابی بکر نیز قدوم آوردند تا ظاهر
و باطن احوال کرامت مال آنحضرت صلوات الله علیه روی بجمعیت آورده در مهمات دعوت دین و ابلاغ
رسالت رب العالمین مشغول شدند وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مصرع
کجا حد ست حسنت را هنوز غازی می بینم + بیت باش تا پیش جمال تو بهار در ست + یک گل از صد
نشگفت ست گلستان ترا + و چون مبادی طلوع این صبح سعادت از منازل انصار آمد و ظلمات غی و
ضلالت ایشان را بانوار رشد و هدایت مبدل گردانید عروق حسد یهود نا بهبود بعلاقه عداوت ایشان
نسبت بآنسرور علیه السلام نیز جنبید انواع خباثت و مفاسد در میان می آوردند بعضی باظهار عداوت کوشیدند
و چندانکه توانستند در هلاک خود تقصیر نکردند چنانکه حی بن اخطب برادر او یاسر بن اخطب که از میان یهود بشدت
عداوت و خبث سریرت گرفتار تر بودند و امثال ایشان صفیه بنت حی رضی الله عنها که آخر در فتح خیبر قدم در راه مخالفت
ایشان زده بشرف اسلام مشرف شده بود روایت میکند که من محبوب ترین اولاد بودم پیش پدر و عم خود دران
ایام که آنحضرت علیه السلام تشریف قدوم مدینه ارزانی داشت ایشان بدیدن آنحضرت صلوات الله علیه رفتند از اول صبح تا وقت
غروب آفتاب در ملازمت او بودند شب چون بمنزل باز آمدند ایشان را دیدم که بثقل کسل و غم و اندوه و محنت که بالای آن تصور نتوان

گرد آمده در خانه افتادند من بعادت مألوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم و اندوه بودند که هیچکدام از
ایشان را فرصت و طاقت آن نبود که التفات بجانب من توانند نمود درین میان عم من با پدرم میگوید اهو هو
آیا این مرد همان پیغمبر آخر الزمان است که نعت او در توریت خوانده‌ایم پدرم میگوید نعم والله پس گفت به یقین
میدانی که این همان است گفت نعم والله این همانست گفت در نفس خود نسبت باوی چه می یابی
محبت یا عداوت گفت العداوة والله تا زنده ام در عداوت او میکوشم پس هر دو آن شقی ازلی بعلت حسد
و عداوت سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار وبال و نکال ابدی گشتند نعوذ بالله منها و بعضی دیگر ازین
طایفه اشقیا حیله و نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و صیانت حیات فانی ساختند و جماعه از اوس و خزرج نیز در علت
نفاق با ایشان اتفاق نموده بدرکات جهنم افتادند و بعضی دیگر از احبار یهود و علماء ایشان که سابقه رحمت
ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بود بمقتضای معرفتی که بحقیقت و صدق رسالت حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه از توریت حاصل کرده بودند بدین اسلام مبادرت نمودند و بی توقف و
تردد گردن اطاعت در ربقه اسلام در آوردند چنانچه عبدالله بن سلام که از احبار یهود و اشراف ایشان
و از اولاد یوسف پیغمبر علیه السلام بود همان روز که آنسرور علیه الصلوة والسلام در منزل ابو ایوب نزول فرمود
بملازمت آمد و شهادت اسلام بجا آورد بیت مدتی بود که مشتاق لقایت بودم + لاجرم روی ترا دیدم
از جا رفتم + ولیکن از آنحضرت صلوات الله علیه التماس نمود که پیش از آنکه بیعت اسلام من بظهور آید و بگوش
یهود نابهبود برسد احوال او را از ایشان استفسار نموده امتحان خبث و کذب ایشان فرماید تا در حق او
چه میگویند و باوی چه اعتقاد دارند فرمود تا جماعه از یهود را حاضر آوردند فرمود یا معشر الیهود وای بر شما باد
که ایمان نمی آرید با آنکه بتحقیق مرا میشناسید و بیقین میدانید که من رسول خدا ام و بحق آمده ام گفتند والله
ما ترا نمی شناسیم و در کتاب خود اصلا ذکر تو نمی یابیم فرمود عبدالله بن سلام را چه میگوئید و او را در میان
خود در چه مرتبه می نهید گفتند هو سیدنا و ابن سیدنا و اعلمنا و ابن عالمنا او بهتر و مهتر زاده ماست و دانا تر
و داناتر زاده قوم ماست فرمود که اگر وی ایمان آرد و بصدق من گواهی دهد قبول دارید یا نه گفتند حاشا
و کلا که وی ایمان آرد و بصدق تو گواهی دهد سه بار همین کلمه تکرار فرمود و ایشان بهمین نهج جواب میدادند
فرمود عبدالله بن سلام را بگوئید تا بیرون آید بر آمد و بقوم خود خطاب کرد و گفت یا قوم میدانید که وی رسول بحق است
و فرستاده خداست چرا منکر میشوید و خود را در هاویه شقاوت میزنید گفتند دروغ میگوئی ما کجا میدانیم که
وی رسول خداست و فرستاده حق است و بعد از آن در شان عبدالله گفتند هو شرنا و ابن شرنا و اجهلنا
و ابن اجهلنا یعنی عبدالله بن سلام بدترین و زاده بد و جاهلترین و زاده جاهل از قوم ماست و بتفصیل نگاه بد

وخباثت یهود از کتب سیر و تفاسیر اطلاع توان یافت فوالله ما اخذهم و ما اشقاهم و فی الحقیقت
داناتر و شناساتر باحوال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و حقیقت رسالت او از یهود کسی نبود و در کتب سماویه
احوال و اوصاف آنحضرت علیه السلام میخواندند و منتظر بعثت و قدوم او بودند و یکدیگر را بادراک سعادت دریافت او
وصیت میکردند و بشارت میدادند کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
در شان ایشان است معرفت پدران مر پسر را از علم شهودی یقینی است همچنان معرفت یهود بود باحوال
و اوصاف آنسرور لهذا گفت یعرفون ابناءهم و با وجود این علم معرفت بشقاوت و وبال ابدی
گرفتار ماندند نعوذ بالله من علم لا ینفع و قلب لا یخشع مصرع علمی که ره بحق ننماید جهالت است
و مدة اقامت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم باتفاق علماء سیر و تواریخ در مدینه مطهره ده سال بود
و تفصیل سوانح و وقایع مدت مذکوره از غزوات و سریات و فتوحات و فیوضات و شرایع و احکام که عالم را بانوار
هدایت و اسرار حکمت منور و مجلی ساخت و از ظلمات جهل و غوایت و فساد اهل جهل و بطالت پاک گردانید در کتب
سیر مبین و مذکور شده است و چون طی این اوراق مخصوص بشرح بعضی از احوال طیبه است لسان وقت
بشرح و بسط آن مساعدت نکرده موقوف وقت دیگر و تالیف علیحده افتاد و الله الموفق و لیکن با وجود آن
اگر اشارت اجمالی بتراجم و عنوانات اصول وقایع و حوادث که در سنین هجرت وقوع یافته کرده شود
دور نباشد تا طی این اوراق از اشتمال بعضی از آن خالی نباشد فما لا یدرک کله لا یترک کله
و چون مقصود اختصار و اجمال بود ترک تعرض به بیان روایات و اختلافات که در تعیین تاریخ و غیر ذلک واقع شده
مناسب وقت آمد بدانکه سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در سنه اولی از هجرت بعد از تاسیس بنای مسجد قبا
و عمارت مسجد شریف مدینه مطهره و احکام عقد مواخات در میان مهاجرین و انصار بموجب حکم حضرت پروردگار
مستعد و متهیی حرب و قتال نشست تا عالم را از مواد شر و فساد اصلاح نموده ظلام کفر و جاهلیت را بنور علم
و ایمان مبدل گرداند بعد از یازده ماه در دوم شهر صفر بغزوه الابوا که موضعی است قریب مدینه منوره با شصت
کس بطلب کفار قریش بر آمد و در ودان که نام موضعی است قریب الابوا ملاقی شد و بی آنکه قتال وقوع یابد بمدینه
مطهره رجوع فرمود و همدرین سال حمزه بن عبد المطلب را رضی الله عنه عقد لوای سفید فرموده بجانب
سیف البحر با سی سوار از مهاجرین بر سر قافله ابوجهل لعین که با سیصد سوار میگشت بفرستاد
و جماعه از عرب در میان افتاده با فریقین عقد مصالحت و مسالمت بر بستند و عبیده بن الحارث
بن عبد المطلب را با شصت و بقولی هشتاد کس از مهاجرین با عقد لوا بر جمعی عظیم که سردار ایشان ابوسفیان
و بقولی عکرمه بن ابی جهل بود بعث فرمود و بقولی این اول لوائی بود که در اسلام بسته شد و در ینجا نیز محاربه

سال اول هجرت

وقوع نیافت چرانکه سعد بن ابی وقاص تیری بجانب کفار انداخت واین اول تیر بود که در راه خدا انداخته شده
کی از جملهٔ مناقب اوست رضی الله عنه و در اول این سال عبد الله بن سلام چنانچه سابق ذکر یافت اسلام آورد
همدرین سال سلمان فارسی مسلمان شد وعمر وی بروایتی سیصد و پنجاه سال و بقولی دویست و پنجاه سال بود
و درین مدت در طلب دین حق وشوق ملازمت خاتم انبیا صلی الله علیه وسلم میگشت وی در اول از مجوس فارس
بود بعد ازان در دین نصاری درآمده و در آخر بوصیت یکی از علمای نصاری بشوق دریافت سعادت دین محمدی
بمدینه افتاده و درین مدت زیاده دوازده جا فروخته شده و بنده گشته تا بعد از ظهور نور نبوت بسعادت اسلام
مشرف گشت رضی الله عنه و همدرین سال گرگی در خارج مدینه بسخن درآمد و از حقیقت نبوت سید
رسل صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد و همدرین سال فاطمه زهرا سلام الله علیها و سوده و عائشه رضی الله
عنهما که دران زمان در عقد نکاح آنحضرت بودند و دیگر بنات شریف را رضی الله عنهن با عیال ابوبکر
صدیق رضی الله عنه از مکه بمدینه طلبید و همدرین سال با عائشه صدیقه بعد از هفت ماه از هجرت
زفاف فرمود و بروایتی زفاف عائشه در سال دوم بود و قول اول صحیح تر و معتبرتر است و همدرین
سال بعد از هجرت بیکماه در حضر نماز چهارگانی فرض شد و پیش از هجرت فرض نماز دو رکعت بود چنانکه
الان در سفر گذارند و همدرین سال سنت اذان مشروع شد و بصوم یوم عاشورا امر فرمود و بعد از نزول
صیام رمضان آن اهتمام و مبالغه که در روز عاشورا بود نماند و استحباب آن هنوز باقی است و در آخر عمر
فرمود اگر بسال آینده برسم روز تاسع از محرم نیز روزه دارم و در سنه ثانیه از هجرت در ربیع الاول بغزوه
بواط در دویست نفر از صحابه بقافلهٔ قریش که امیة بن خلف دران میان بود در ناحیهٔ رضوی که سر سفره
راه مدینه بجانب مکه است پیش آمد و بی آنکه قتالی واقع شود بمدینه مشرفه رجوع فرمود و در جمادی الاولی
بغزوهٔ عشیره که نام مکانی است از بنی مدلج برآمد و با بنی مدلج و بنی ضمیره عهد مصالحت و مسالمت
بربسته بی وقوع حرب و قتال رجوع فرمود بعد ازان سعد بن ابی وقاص را رضی الله عنه با هشت نفر از مهاجرین
بعث فرمود و وی نیز بی آنکه جنگی واقع شود باز آمد بعد ازان کرز بن جابر فهری بر مواشی مدینه غارت زد
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطلب وی برآمد تا قریب وادی بدر رسید وی را نیافت و این
غزوه را بدر اولی گویند و همدرین سال در اواخر جمادی الاخری عبد الله بن جحش اسدی را
که پسر عمهٔ آنحضرت بود با هشت نفر و بقولی دوازده کس در ترصد قافلهٔ قریش بیرون فرستاد و در قریب
مکه با قافلهٔ ایشان که از تجارت شام قدوم می آوردند ملاقی شد و در اول رجب بگمان آنکه سلخ جمادی الاخری
است داد قتال دادند و غنیمتی بدست آوردند و این اول غنایم اسلام بود و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بملاحظه

حرمت رجب که از اشهر حرم است قتالیکه واقع شد مرضی نیفتاد و غنیمت را از ایشان قبول نفرمود تا آیت و
یسئلونک عن الشهر الحرام الآیة نزول یافت پس آنحضرت صلوات الله علیه بحکم الهی غنیمت را
قبض نموده قسمت فرمود و درین سریه عبد الله بن جحش را امیر المومنین میخواندند و آنکه گویند که
اول کسیکه بامیر المومنین خطاب یافت عمر ابن الخطاب بود مراد اینست که از خلفا اول کسیکه او را
امیر المومنین میگفتند آنجناب بود رضی الله عنه نه مطلق صرح به العلما، و همدرین سال در شهر صفر و بروایتی
در ماه رجب فاطمه زهرا را با علی مرتضی سلام الله علیهما تزویج فرمود و عمر شریف حضرت زهرا در آنوقت
شانزده سال و بروایتی هیزده سال بود و سن شریف حضرت مرتضی بیست و یکسال و پنج ماه و درین
سال قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل یافت بعد از هفده ماه از هجرت و همدرین سال در ماه شعبان
فریضهٔ رمضان و صدقهٔ فطر نزول یافت و در مصلی مدینه منوره نماز عید بگذارد و عبد الله بن زبیر بعد
از بیست ماه از هجرت ولادت یافت و وی اول مولودی بود که بعد از هجرت بعالم وجود قدم نهاد و
درین سال غزوه بدر کبری که مشهورست در صبح هفدهم رمضان وقوع یافته سبب نگونساری کفر و باعث عز
اسلام شد و ابوجهل لعین و دیگر از رؤسای قریش هفتاد نفر کشته شدند و هفتاد کس از ایشان اسیر گشتند و عباس
بن عبد المطلب و عقیل بن ابیطالب از جملهٔ ایشان بودند و ابولهب گریخته بمکه رفته بعد از هفت روز بعلت عدسه
رخت اقامت بدار البوار کشید و از لشکر مسلمانان هشت تن از انصار و پنج نفر از مهاجران بشرف شهادت
رسیدند و عدد مسلمانان درین غزوه سیصد و سیزده بود هفتاد و هفت از مهاجران و دویست و سی و شش
از انصار و هفتاد شتر و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر بود و عدد مشرکان نهصد و پنجاه بود و صد اسپ و شمشیر
ذو الفقار از جملهٔ غنائم این غزوه بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خاصهٔ خود از غنائم اختیار کرده
و همدرین روز نصرت روم بر فارس اتفاق افتاده موجب تضاعف فرح مسلمانان گشت و همدرین ایام
رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که زوجهٔ عثمان بن عفان بود در مدینه منوره وفات یافت
اسامه بن زید و عثمان بن عفان بدفن وی مشغول بودند که بشارت این فتح عظیم بمدینه مکرمه رسید و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از قدوم بمدینه مطهره هفت روز اقامت فرموده بغزوه بنی سلیم بر آمده بمقامی
رسید که آنرا کدر گویند و همدران جا سه روز اقامت فرموده بی وقوع محاربه و قتال رجوع فرمود و همدرین سال
عصما بنت مروان که ایذای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هجو مسلمانان میکرد کشته شد و همدرین سال
بروز شنبه نصف شوال بغزوه بنی قینقاع که نام قبیله از یهودست بر آمد و تا پانزده روز در محاصره داشت
و بشفاعت عبد الله بن ابی منافق از قتل درگذشته ایشان را اجلای وطن فرمود و درین سال نماز عید الضحی

گذارد و همدرین سال امیة بن الصلت شاعر که هم در جاهلیت خیال تدین و تاله داشت و کتب متقدمه خوانده و در دین نصاری درآمده و از عبادت اصنام اعراض نموده بود بمرد و وی از علمای اهل کتاب استماع خبر نبی آخر الزمان نموده منتظر ظهور این نور بود و باحساس فضائل در ذات خود هوای نبوت و رسالت در سر داشت و چون خبر ظهور نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنید لعلت حسد و حقد و سابقه شقاوت ازلی گرفتار نکال و کفران گشت و آنحضرت صلوات الله علیه باستماع شعر وی که متضمن علم و حکمت بود در حق وی فرمود امن لسانه وکفر قلبه و بروایتی امن شعره وکفر قلبه واقع شده والله الهادی وهو المضل ونعوذ بالله من الضلال و در سنه ثالثه در پنجم ذی الحجه غزوه سویق بود که ابوسفیان بعد از غزوه بدر سوگند خورده و بر خود روغن و غسل جنابت حرام ساخته بود که تا از محمد صلی الله علیه وآله وسلم کینه کشتگان بدر ننکشد بجای خود ننشیند پس با دویست سوار از مکه بقرب سه میل از مدینه آمده مردی از انصار که دران ناحیه بود کشته و چند خانه را که در حوالی آن بودند خراب ساخته رو بگریز نهاد سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم با دویست مرد بدنبال او بر آمد وی و جماعت وی از غایت ترس و گریز پای انبانهای سویق را که برای زاد راه برداشته بودند در راه انداخته میرفتند ازینجهت این غزوه را غزوه سویق نامیدند بعد از پنجروز سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه مطهره باز آمده بقیه ذی الحجه اقامت فرمود بعد ازان بغزوه نجد بر آمد و تا ماه صفر در انجا اقامت فرمود ولی وقوع محاربه رجوع فرموده اکثر ربیع الاول در مدینه مکث فرمود باز در طلب قریش بجانب نجران بر آمد و ربیع الاخر و جمادی الاولی در انجا اقامت فرمود ازینجا نیز بیوقوع واقعه بمدینه مطهره عود نمود بعد ازین در ماه شوال زید بن حارثه را بر ذی قرد بعث فرمود و قافله قریش را که در وی ابوسفیان بود غارت کرده فضه بسیار غنیمت آورد و همدرین سال محمد بن مسلمه با چهار نفر دیگر کعب بن الاشرف یهودی را که اکثر هجو مسلمانان میکرد و بر کشتگان غزوه بدر میگریست و مشرکان را بر قتال مسلمانان ترغیب و تحریص میکرد بقتل رسانید و همدرین سال عثمان بن عفان رضی الله عنه ام کلثوم بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را تزوج کرد و سید انبیا صلوات الله علیه حفصه بنت عمر بن الخطاب را رضی الله عنه در ماه شعبان تزوج فرمود پیش ازین در تحت جیش بن حذافه بدری بود که در مدینه فوت کرد و در رمضان زینب بنت خزیمه را که وی را ام المساکین میگفتند از جهت کثرت الطعام او مساکین را تزوج فرمود و وی بعد از هزده روز و بقولی دو ماه و بروایتی سه ماه وفات یافت و همدرین سال امام المومنین حسن بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم در نصف رمضان ولادت یافت و ولادت امام شهید حسین بن علی سلام الله علیهما در سنه چهارم شد رابع یا خامس شعبان و همدرین سال در رابع شهر شوال غزوه احد وقوع یافت که در وی

دندان مبارک و شفت شریف مجروح شد و سید الشهدا حمزة بن عبد المطلب و هفتاد صحابی دیگر از مهاجرین
و انصار بشرف شهادت رسیدند و از مشرکان بیست و دو کس کشته شدند و سردار مشرکان ابوسفیان بود و بعد از
غزوه احد غزوه حمراء الاسد بود که موضعی است قریب بمدینه مطهره چون از غزوه احد رجوع فرمود فردای آن روز
شانزدهم شوال بهمان حال با همان مردان که بجنگ احد برآمده بود در بدنبال دشمنان دین برآمد تا بدانند که ضعف
و شکستگی بحال خیر مآل مردان دین راه یافته است و تا هشت میل سیر فرمود و سه روز همانجا اقامت نموده
رجوع فرمود و همدران سال حضرت فاطمه زهرا بالحسین بن علی بعد از ولادت امام حسن سلام الله علیهم به پنجاه روز
علوق گرفت در سنه رابعه سریه بیر معونه شد که هفتاد جوان از انصار که ایشانرا قرا میگفتند در اینجا بشهادت
رسیدند و سید المرسلین صلوات الله علیه تا چهل روز در قنوت فجر بر آن قبائل عرب که ایشانرا کشتند دعا کرد
و همدرین سال سریه رجیع بود که طایفه از مشرکان آمده بجهت اسلام کردند و جماعه از اصحاب را بجهت تعلیم احکام
دین از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم التماس نموده بردند چون بموضعی رسیدند که آنرا رجیع خوانند
رو بغدر نهاده قبیله بنی هذیل را آواز در دادند و بعضی را ازین اصحاب کشتند و بعضی را اسیر کرده
بدست کفار مکه بفروختند تا بانتقام کشتگان بدر ایشانرا بقتل رسانند و از جمله شهداء رجیع
یکی عاصم بن ثابت بود که از حق سبحانه و تعالی حمایت و عصمت جسد خود از مساس دست کفار
خواسته بود پس حق سبحانه تعالی زنبوران را برگماشت تا مرده ویرا در گرفتند و هیچکس نتوانست
که نزدیک وی بیاید و چون شب شد سیلی فرستاد که مرده ویرا از آن وادی پاک ببرد و در ربیع
الاول این سال غزوه بنی النضیر بود که قبیله از یهود است و تا شش روز ایشانرا محصور داشت
و در آخر بجانب شام و ضمیر بجلای وطن راضی شده برآمدند و همدرین سال هلال ذی القعده بدر صغری
بود که چون ابوسفیان از جنگ روز احد برگشت منادی در داد که موعد میان ما و شما بدر است که
سر سال آنجا جمع آئیم و داد مقاتله و محاربه دهیم چون میعاد نزدیک رسید ابوسفیان بترسید نعیم
بن مسعود را به بیست قراضه زر وعده کرد تا اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم از بیرون
آمدن بترساند سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم با هزار و پانصد صحابی رضی الله عنهم برآمده سالما و غانما
بمدینه مطهره رجوع فرمود و شان نزول آیه کریمه اذ قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم
الآیة این قضیه بود و همدرین سال زید بن ثابت بحکم حضرت رسالت خط و کتابت یهود را بیاموخت
تا بر خفایا و اسرار ایشان اطلاع تواند نمود و در ذی القعده این سال قضیه رجم یهودی و یهودیه شد
و همدرین سال در قضیه حصر بنی النضیر آیت تحریم خمر نزول یافت و بعضی برانند که تحریم خمر در سال

سنه ۴ ه

چهل روز دعا قنوت فجر

تحریم خمر

سیوم بود وتحقیق آنست که تحریم خمر چند بار شده آخر الامر درین سال بقول راجح وبقولی در سال ششم
که غزوه حدیبیه بود بآیه کریمه یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه تحریم وی علی الاطلاق قطعی گشت وهمدرین سال در شهر شوال ام سلمه را
تزوج فرمود وزوج اول او ابوسلمه وزینب بنت خزیمه ام المومنین وفاطمه بنت اسد ام علی بن ابیطالب
همدرین سال وفات یافتند در سنه خامسه در شهر ربیع الاول غزوه دومة الجندل بود بیوقوع
مقاتله ومحاربه ودر محرم غزوه ذات رقاع بود که دروی صلوة خوف شرعیت یافت ودر وجه تسمیه این
غزوه بذات رقاع اقوال بسیار است اصح اقوال آنست که در صحیح بخاری از ابی موسی اشعری روایت کرده است
که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از جهت پیادگی وبرهنه پائی خرقها ورقعهای جامه بپایها پیچیده بودند
وبعضی گویند که ذات الرقاع نام درختی ست یا نام موضعی ست که بعضی بقعهای وی سیاه بود وبعضی
سفید وهمدرین سال در ثانی شعبان غزوه مریسیع بود که نام آبی ست مر بنی خزاعه را واین غزوه را غزوه
بنی المصطلق نیز گویند وجویریه بنت الحارث که نام اصل او بره ست از اسرای این غزوه بود که آنحضرت
علیه السلام او را اعتاق نموده تزوج فرمود وحدیث افک عائشه وتزوج زینب بنت جحش که دختر عمه
آنحضرت ودر تحت زید بن حارثه رضی الله عنهما بود وبروایتی نزول آیه تیمم همدرین سال بود ودر
ذی قعده این سال غزوه خندق بود که او را احزاب گویند ودرین غزوه سید ابرار صلی الله علیه وآله
وسلم شمشیر ذو الفقار بر کمر حیدر کرار بربست ونعیم بن مسعود پیش آنحضرت آمده اظهار اسلام خود
نموده بامر آنحضرت درمیان قبائل یهود وکفار قریش که سردار ایشان ابوسفیان بود بلطایف حیل
تفریق ومخالفت انداخته هر دو جانب را مخذول ساخت ودرین غزوه شش تن از مسلمانان وسه کس از مشرکان
مقتول شدند وبر کفار نگونسار لشکر باد مسلط ساختند دیگر قدم کفار قریش در حوالی مدینه نرفت وبعد از
رجوع ازین غزوه همان ساعت جبرئیل امین آمده بغزوه بنو قریظه تحریص نمود وبیست وپنج روز بنی قریظه را
در محاصره داشتند وبعد از نزول ایشان وبرضای ایشان بحکم سعد بن معاذ تمامه ایشان بقتل رسیدند
وحی بن اخطب یهودی نیز درینجا مخذول شده وقضیه ابولبابه وبربستن او خود را باسطوانه مسجد
وگرفتن ماه وشرعیت صلوة خسوف همدرین سال بود وهمدرین سال آنحضرت علیه السلام از بالای اسپ افتاده
وران شریف راجحشی رسید وتا پنج روز درون خانه نشسته نماز گذارد وهمدرین سال بقول اصح وبقول
جمهور در سال ششم وبقول جمعی از علما در سال نهم فریضه حج نزول یافت سنه سادسه غزوه بنی لحیان
بود که سرور انبیا صلوات الله علیه با دویست سوار در طلب اصحاب رجیع که به بیر معونه قراء را شهید

ساخته بودند بیرون آمده قریب وادی عسفان نزول فرمود و بنولحیان گریخته بر رؤس جبال برآمدند و درین
غزوه بر قبر والده خود آمده بگریست و بگریه وی علیه السلام اصحاب نیز گریستند چنانچه مشهور است و درین
سال غزوه غابه است که غطفان ناقهای آنحضرت را علیه السلام غارت کرده بودند و سلمة بن الاکوع
بر ایشان تاخت و دوید و ناقهای را از دست ایشان رهانیده آورد و همدرین سال قضیه صلوة استسقا
بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد هفت روز متصل باران بارید و در شوال این سال قضیه عرنیین
بود و همدرین سال غزوه حدیبیه بود و بقولی غزوه بنی المصطلق و اصابت جویریه بنت الحارث و قضیه
افک درین سال بود و اتخاذ خاتم و بعث رسل بملوک آفاق و اهدای مقوقس بادشاه اسکندریه ماریه قبطیه
و خواهرش سیرین و حمار یعفور و بغله دلدل همدرین سال بود و پس آنحضرت ماریه قبطیه را برای خود اختیار کرد
و سیرین را بحسان بن وهب بخشید و یعفور در وقت انصراف از حجة الوداع بمرد و دلدل تا زمان معاویه
باقی بود و درین سال کسوف آفتاب وقوع یافت و نماز کسوف مشروع شد و خوله از ظهار زوج خود
شکایت کرد و سورت قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها + نزول یافت و
همدرین سال ام رومان که ام عائشه و عبد الرحمن بن ابی بکر بود وفات یافت و اسلام ابی هریره که
با قبیله دوس بمدینه مطهره آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خیبر بود و پس وی همانجا آمد و در غزوه خیبر
حاضر شد در آخر همین سال بود و در سنه سابعه غزوه خیبر بود که امیر المومنین علی علیه السلام چون سپر
از دست مبارک او افتاد دروازه او را که هفت مرد با قوت تمام و بقولی چهل نفر طاقت گردانیدن وی
نداشتند برکند و سپر ساخت و تا زمانیکه فتح کرد در دست داشت و از لشکر مسلمانان یازده نفر بشرف
شهادت رسیدند و از یهود نود و سه کس بدوزخ شتافتند و صفیه بنت حیی که یکی از امهات المومنین
و از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام است از اسیران این غزوه بود که آنحضرت او را آزاد کرد و در عقد نکاح خود
در آورد و قضیه زهر کردن یهودیه در طعام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و طلوع کردن آفتاب بعد از غروب
بجهت فوت نماز عصر از امیر المومنین علی سلام الله علیه که سر مبارک سرور انبیا علیه السلام در حالت
وحی در کنار وی سلام الله علیه بود و هم در غزوه خیبر بود و همدرین غزوه از اکل حمار اهلی و هر ذی ناب
از سباع و از بیع مغانم قبل القسمة و وطی جواری پیش از استبرا نهی کرد و همدرین غزوه نکاح متعه حرام
و در ابتدای اسلام تا این وقت حلال بود بار دیگر در روز اوطاس که بعد از فتح مکه معظمه بود مباح شد
و بعد از سه روز حرام گشت حرمت قطعی ابدی باتفاق جمیع علما و مخالف درین مسئله هیچکس نیست
الا روافض و قضیه لیلة التعریس و خواب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی از نماز

اتخاذ خاتم و بعثت رسل

اسلام ابوهریره

سنه ۷ هـ

صبح و قضای نماز باذان و اقامت و جماعت در وقت رجوع از خیبر بود و بهمدرین سال ام حبیبه بنت
ابی سفیان را که همراه زوج خود بحبش رفته بود و بعد از مردن زوج وی نجاشی ملک حبشه او را برای
آنحضرت تزویج کرد و بقولی این نکاح در سال ششم بود و بهمدرین سال آنحضرت با دو هزار و یکصد سوار عمره
قضا بجا آورده و در وقت رجوع میمونه بنت الحارث را در موضع سرف که قریب مکه معظمه است تزوج فرمود
و بهمدرین موضع با وی خلوت داشت و فوت وی رضی الله عنها در سال شصت و سیوم از هجرت نیز در همین
مقام اتفاق افتاد و الان قبر شریف وی نیز در همین جا است و وی رضی الله عنها آخر زنان آنحضرت
است در نکاح و بقولی در فوت نیز و بروایتی آخر ازواج مطهره در موت صفیه است و الله اعلم و در سنه ثامنه
در شهر صفر عمرو بن العاص و خالد بن الولید و عثمان بن ابی طلحه بمدینه منوره هجرت نمودند و بشرف
اسلام مشرف شدند و نزد بعضی اسلام ایشان در اواخر سنه سابعه واقع شده و در ذی الحجه از ماریه قبطیه
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولادت یافته و آنحضرت مبشر او را اعلامی بخشید و درین
سال در مسجد نبوی منبر راست کردند و بروایتی اتخاذ منبر در سال هفتم بود و بهمدرین سال سریه موته بود که
حارث بن عمیر الیسوی ملک بصری با کتاب بفرستاد و شرحبیل بن عمرو غسانی وی را بکشت پس آنحضرت
زید بن حارثه را با سه هزار کس بسروی بفرستاد شرحبیل مذکور زیاده از صد هزار کس جمع کرد و قتالی
در غایت شدت بهم در پیوست و رایت در دست زید بود و چون بیفتاد و هلاک شد رایت را جعفر رضی
الله عنه بگرفت پس وی نیز بیفتاد و عبد الله بن رواحه گرفت چنانچه حضرت عالم پناه صلی الله علیه و
آله و سلم اشارتی بدان کرده بود و در آخر طلیعه این فتح بر دست خالد بن ولید بود و وی درین
غزوه بسیف الله خطاب یافت و جعفر بن ابیطالب بلقب طیار موسوم شد و بهمدرین سال سریه خبطه بود
که ابو عبیده بن الجراح در طلب قافله قریش برآمده بود و چون توشه که همراه داشتند با آخر رسید دابه
عنبر را در غایت عظم چنانکه در کتب سیر مذکور است دریا از برای ایشان بیرون انداخت تا نصف ماه
و بقولی قریب یکماه طعام ایشان همان بود و بهمدرین سال فتح مکه معظمه بود که در دهم ماه مبارک رمضان
با ده هزار کس از مدینه برآمد و عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه با عیال خود هجرت نموده در جحفه که میان
مکه و مدینه است آمده با آنحضرت ملاقات کرد و پیش ازین بحکم رسالت در مکه بر سقایه خود اقامت داشت
و اسلام معاویه و ابوسفیان و زوجه وی هند و عکرمه بن ابی جهل و امثال ایشان درین سال بود
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح حکم بقتل عکرمه بن ابی جهل فرموده بود و در آخر همراه وی حکیمه
بنت حارث اسلام آورده و او را استیمان نموده بحضرت رسالت برد و وی نیز ایمان آورد و در خلافت

صدیق رضی الله عنه در روز احیا ذین کشته شد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمسجد در آمد ابو بکر رضی الله
عنه والد خود را ابو قحافه پیش آورد آنحضرت او را بنشاند و دست مبارک بر سینه وی بر آورد پس
ابو قحافه اسلام آورد و در وقتیکه ابو بکر ابو قحافه را بخدمت آورد آنحضرت علیه السلام فرمود چرا این شیخ را
تکلیف کردی من پیش وی می آمدم و ظهور نور این فتح مبارک در بستم رمضان بود و مدت اقامت
آنحضرت در مکه معظمه پانزده روز و درین مدت در حوالی مکه سرایا و بعوث میفرستاد و از هر جانب انوار فتح
رو مینمود خالد بن ولید را بر شکست عزی و عمرو بن العاص را بسواع و سعد بن فیروز را بر منات بر گماشت
و بنای شرک و فساد را بر انداخت بعد از ان در دهم شوال با دوازده هزار از اهل مدینه و طلقای مکه بجانب حنین
برآمد و چون اصحاب را نظر بر کثرت و شوکت خود افتاد گفتند بعد ازین هرگز مغلوب و منهزم نشویم غیرت بارگاه
خداوندی باقتضای امتحان و ابتلای ایشان نموده هزیمت گونه در لشکر اسلام پیش آورد و جفات عرب که هنوز
ایمان بتمام در دلهای ایشان نه در آمده بود در میان خود سخنان گفتن گرفتند ابو سفیان گفت این هزیمت تا کنار
دریا انتها نپذیرد دیگری گفت که تمویهات سحر در آخر بطلان پذیرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
از پروردگار خود استعانت و استنصار نموده سنگریزه چند برگرفت و بجانب کفار انداخت تا لشکر کفار بتمام
انهزام پذیر شد و از لشکر مسلمانان درین غزوه چهار کس شهادت یافتند و هفتاد نفر از مخالفان بدوزخ
رفتند پس ابو عامر را با لشکری بر اوطاس فرستاد و غنایم بسیار از انجا بدست آمد از اسیران شش هزار
و اشتران بست و چهار هزار و از غنم زیاده بر چهل هزار و از فضه چهار هزار اوقیه و در میان این اسیران شیما بنت
الحارث اخت رضاعی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم او را اکرام نمود و بجانب اهل و عیال او باز رسانید
بعد از ان بطایف آمد و اهل آنرا هژده روز در محاصره داشت پس فرمود تا منادی در دادند که هر که بیرون آید
آزاد است پس زیاده از ده کس برآمدند و ابو بکره در میان ایشان بود که از قلعه خود را در بکره انداخته فرود آمد
دوازده کس از اصحاب در طایف بشهادت رسیدند و از طایف بی اتمام فتح و انصرام مهم آن رحلت فرمود و از
جعرانه احرام بسته در ششم ذی القعده عمره بر آورد و در همین جا غنایم حنین قسمت کرد و وفد هوازن
آمده اسلام آوردند و اموال و اسیران ایشان را باز گردانیده داد بعد از ان مالک بن عوف
که سید آنقوم بود آمده مسلمان شد و صد شتر او را انعام فرمود و اهل و عیال او را باز داد و او را
بر طایف عامل گردانید و درینجا جفات عرب در طلب غنایم و قسمت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
غلبه آوردند و حضرتش را در زیر درختی ملجا ساخته ردای مبارک او را از کتف مبارک بر بودند و بعضی
جوانان انصار نیز در ماده غنیمت تکلم کردند و آنحضرت تحقیر و تصغیر متاع دنیا نموده ایشان را

حنین

بثواب خاص آخرت و بعنایت مخصوص خویش بشارت فرموده بدرجهٔ اختصاص و امتیاز رسانید و فرمود این متاع دنیا سهل ست ایشان اقوام من اند و ضعیف الایمان اند اموال و شیار ایشان بغارت رفته و بلاد و املاک ایشان از دست تصرف ایشان برآمده خواستم تا ازین غنایم ایشانرا تخصیص کنم و اموال ایشان را بر ایشان رد کنم تا سبب زوال و تزلزل ایمان ایشان نگردد و بعد ازان عتاب بن اسید و معاذ را در مکه معظمه استخلاف نموده بمدینه مطهره رجوع فرمود و درین سال کعب بن زهیر قصیده بانت سعاد را بحضرت آورده محفوف امن و سلامت شد و درین سال آنحضرت اراده طلاق سوده نمود و وی نوبت خود را بعایشه بخشیده در سلک ازواج مطهره منسلک ماند و درین سال زینب که اکبر بنات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و زوجه ابی العاص بود وفات یافت رضی الله عنها ؛ در سنه تاسعه ؛ عیینه بن حصین را با پنجاه سوار بعث فرمود و وی قریب پنجاه کس از دشمنان دین را گرفته آورد پس اقرع بن حابس و جماعه بشفاعت ایشان آمده آنحضرت را علیه السلام از بیرون در ندا کردند و آیه إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ نزول یافت و ولید بن عقبه را برای اخذ صدقات بر خزاعه فرستاد و چون ایشان به پیشوائی برآمدند او خیال کرد که مگر برای مقاتله برآمده اند پس بمدینه منوره رجوع کرده شکایت ایشان بحضرت آورد و آیت کریمه إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا ؛ نزول یافت و هم درین سال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدت یکماه هجران نسا اختیار کرد و درین سال بغزوه تبوک برآمد و امیر المؤمنین علی سلام الله علیه را بمدینه بر اهل و عیال خلیفه گذاشت و چون وی رضی الله عنه بسبب مفارقت جناب نبوت و طعن بعضی منافقین در اقامت مدینه اظهار کلفت و تأثر کرد بحدیث أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؛ تسلی و تشفی وی نموده باین منقبت عظمی او را مخصوص و ممتاز گردانید و حاضر آوردن صدیق اکبر تمام اموال خود و عمر فاروق نصف مال و تجهیز عثمان ذی النورین جیش عسره را و تخلف آن سه صحابی که آیه کریمه وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ؛ ازان خبر میدهد در همین غزوه تبوک بود و آنحضرت مدت دو ماه در آنجا اقامت نموده بی جنگ رجوع فرمود و در آنجا صاحب ایله و اهل جربی و اذرح آمدند و جزیه قبول کردند و خالد را با چهار صد سوار بر اکیدر که مالک دومة الجندل بود فرستاد و او را اسیر کرد و برادر او را بکشت و هم بشرط جزیه اش رها کرد و در رجوع ازین سفر بر مسجد ضرار که منافقان بعلت حسد اهل قبا تا موجب تقلیل جماعت آن مسجد که بر تقوی اساس گردد بنا کرده بودند عبور فرمود و آنرا بوحی الهی خراب ساخت و بسوخت و قرآن مجید ازان خبر میدهد ؛ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا الآیه ؛ و در رمضان بمدینه مطهره قدوم آورد پس وفد ثقیف آمدند و مسلمان شدند و شرط کردند که تا مدتی لات و طاغیه را هدم نکنند و نشکنند و نماز نگذارند

سنه ٩

بعد از ان کردن در ربقه اسلام آورده رسم اطاعت بجا آوردند این شرط فاسد را از ایشان رد کرد
و باز گردانید و شان نزول آیه کریمه ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم الآیة این بود و عثمان بن ابی
العاص را بر ایشان امیر ساخت و از عقب وی ابوسفیان بن حرب و مغیره را از برای هدم و کسر طاغیه که در
طایف بودند بفرستاد همدرین سال کتاب و رسول ملوک حمیر آمد و خبر اسلام ایشان آورد و همدرین سال
ابوبکر صدیق را بحج فرستاد و علی مرتضی را نیز از عقب او بفرستاد تا سوره برارت برخواند و نقض عهد
مشرکان بکند و از طواف عریان منع فرماید و هیچ مشرک را نگذارد که حج کند و خبر دهد که در بهشت نه در آید
الا مومن و درین سال زانیه غامدیه را رجم کرد و عویمر بن الحارث با امراة خود ملاعنه نمود و درین
سال در شهر رجب نجاشی در حبشه وفات یافت و انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم در مدینه بروی
نماز جنازه بگذارد شافعیه را در اینجا دلیل ست بر جواز نماز جنازه بر غائب حنفیه گویند که آن مخصوص
به پیغمبرست صلی الله علیه و آله وسلم و جنازه نجاشی را بروی کشف کردند پس در حقیقت نماز بر حاضر
گذارد و نه بر غایب و همدرین سال ام کلثوم زوجه عثمان بن عفان وفات یافت و در ذی القعده
این سال عبدالله بن ابی منافق بدرکات جحیم رفت و انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت ایفای
وعده که با او کرده بود و برای استمالت قوم او که شاید ایمان آرند پیراهن خود را بروی بپوشانید
و همچنین شد و قوم وی چون دیدند که وی به پیراهن انحضرت نزد وفات استشفا مینماید هزار کس از ایشان
ایمان آوردند و درین سال وفود عرب از هر جانب قدوم آوردند و این سال را عام الوفود نامند تمامه عرب
مهم اسلام را بر فتح مکه معظمه موقوف داشته بودند چون دیدند که قریش که امام و پیشوای عرب و اهل بیت
بود اطاعت کردند و ثقیف نیز باسلام در آمدند دانستند که دیگر کس را طاقت مقاومت نخواهد بود
و دین دین محمدست صلی الله علیه و آله وسلم و دین اصنام باطل ست جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا فوج فوج مردم از هر اکنار و هر جانب ریختند و گردن در ربقه اسلام در آوردند
وذلک قوله تعالی اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا والحمد
لله علی دین الاسلام در سنه عاشره در شهر ربیع الاخر بر بنی الحارث لعث فرمود و ایشان را
بشرف اسلام مشرف ساخت و درین سال وفد سلامان و ازد و غسان و عامر و وفد زبید قدوم آوردند
و در میان ایشان عمرو بن معدیکرب بود که اسلام آورد و بعد از وفات انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
مرتد گشت و بعد از ان اسلام آورد و درین سال وفد عبدالقیس و اشعث و وفد بنی حنیفه آمد و در میان
ایشان مسیلمه کذاب بود که مرتد گشت و دعوی نبوت کرد و گفت محمد صلی الله علیه و آله وسلم

وسلم مرا شریک خود ساخته و درین سال قضیه مباهلت با نصاری نجران بود و درین سال قدوم وفد بجیله
بود که جریر بن عبدالله البجلی با صد و پنجاه کس از قوم خود اسلام آورد و یرا بسوی ذی الخلصه برای هدم
بتی که در وی بود بعث فرمود و درین سال قضیه جام ست که تمیم داری و عدی نصرانی دزدیده بودند
و درین سال علی مرتضی سلام الله علیه را بجانب یمن فرستاد و هم درین سال قضیه حجة الوداع ست
که آنحضرت بعد از هجرت غیر این حج نگذارده بود و پیش از نبوت و بعد از ان حجها گذارده و بر عدد آن
علما را وقوف دست نداده و در حیطه ضبط ایشان نه در آمده ست و عدد عمرهای آنحضرت بعد از
هجرت چهار ست بالاتفاق و درین سال در روز حجة الوداع آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم الآیة
نزول یافت و در رجوع از حج در منزل غدیر خم امیر المومنین علی مرتضی را سلام الله علیه بتخصیص من کنت مولاه
الحدیث مخصوص گردانید و هم درین سال ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت و هم درین
سال قدوم ضمام بن ثعلبه بود که شرایع دین را از ان حضرت پرسید و بر قوم خود رفت و ایشانرا در اسلام آورد
و هم درین سال بنی طی را که قبیله حاتم طائی ست اسیر کرده آوردند و دختر حاتم در میان اسیران بود و برادر وی
بجانب شام گریخته رفت پس آنحضرت وی را رها کرد و خلعت بخشید و وی پیش برادر خود عدی بن حاتم رفت
پس هر دو باز آمدند و اسلام آوردند و بقولی قضیه اولاد حاتم در سال نهم بود و درین سال خالد را بر بنی
حارث که به نجران بودند فرستاد پس اسلام آوردند و بخدمت آمدند چون نظر مبارک آنحضرت بر وفد ایشان
افتاد فرمود چه کسانند ایشان گویا مردم هند اند و درین سال باذان که والی یمن بود وفات یافت و معاذ
بن جبل را رضی الله عنه بسوی یمن حضرموت فرستاد و پیاده در رکاب وی بیرون آمد و او را بشرف مشایعت خود
مشرف ساخت و فرمود یا معاذ شاید که مرا بعد ازین سال در نیابی و این آخر ملاقات ما و تو باشد پس معاذ گریه کرد و آنحضرت
او را وداع نمود و درین سال جریر بن عبدالله را بذی الکلاع بن ناکور بعث فرمود وی امرای وی مسلمان
شدند و درین سال فروة بن عمرو الجذامی که از جانب پادشاه روم بر حدود عرب که متصل بروم ست عامل
بود مسلمان شد و ملک روم او را بگرفت و بر ارتداد او باعث شد وی گفت تو خود میدانی که این همان
رسول ست که عیسی علی نبینا و علیه السلام بظهور وی بشارت داده و لیکن تو از زوال مملکت خود میترسی و بسعادت
اسلام مشرف نمیشوی پس فروه را ملک روم در بند کرد و بکشت در سنه حادی عشر سید المرسلین صلی الله علیه و آله
وسلم بامر الهی در شب برای اهل بقیع استغفار کرد و گفت خوش وقت شما ای اهل بقیع که در گذشتید فتنهای روی آورده
ست که از شب سیاه تاریکتر ست و درین سال روز دوشنبه بیست و ششم صفر اسامه بن زید را با جیش
عظیم با اهل ابنی که پدر وی زید بن حارثه در آنجا کشته شده بود بعث فرمود و در روز چهارشنبه [illegible]

و در دسر مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بنیاد کرد و در روز پنجشنبه لوای بدست مبارک خود عقد کرد
و بیرون آمده بجرف که نام موضعی ست قریب مدینه منوره معسکر ساخت و کبار مهاجرین و انصار و هر که بود
مثل ابوبکر و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده و امثال ایشان را با اسامة بن زید همراه کرد و بعضی مردم را
نوعی از قیل و قال درینحال راه یافت پس خطبه بلیغ در مدح اسامه و پدرش برخواند و فرمود والله پدر وی
سزاوار بود بامارت و ریاست و وی نیز بعد از پدر سزاوار اینکار ست روز شنبه دهم ربیع الاول
بخانه درون درآمد روز یکشنبه مرض اشتداد گرفت و خبر ظهور مسیلمه کذاب و اسود عنسی لعنة الله علیهما
آوردند پس آنحضرت از وقت کشته شدن اسود بوحی آلهی خبر داد و آنچنان بود که وی در صنعاء یمن
خروج کرد و شهر بن باذان را کشته و زن او را که بنت عم فیروز که ابن اخت نجاشی بود در عقد خود درآورده
بود این فیروز حیله کرد و قصر او را نقب کرده درون درآمد و او را بکشت و در وقت جان دادن
آوازی بلند از وی برآمد مثل آواز گاو پاسبانان که گرد سرای او بودند گفتند که این چه آواز ست زن وی
که در قتل وی ساعی بود با ایشان گفت که بحال خود باشید که این آواز وحی ست که به پیغمبر شما نازل شده است
و این اسود ملعون نام وی عبهلة بن کعب بود و او را ذو الحمار نیز گویند و وی کاهن بود بمردم عجایب
و غرایب مینمود و اول خروج وی بعد از حجة الوداع بود اما مسیلمه کذاب قاتل وی وحشی بود که حمزه بن
عبد المطلب را کشته بود و وی میگفت منم کشنده بهترین مردمان و بدترین مردم و این مسیلمه ملعون
کبیر السن بود و در وفد بنی حنیفه در حضرت رسالت علیه السلام قدوم آورده در ربقه اسلام درآمده و چون
به یمامه رجوع نمود مرتد گشت و ادعای تشریک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر او را در نبوت کرده و تحلیل خمر
و زنا و اسقاط فریضه نماز کرد جماعه از اهل فسق و فساد متابع او گشتند و وی سجعهای نامطبوع در معارضه قرآن
مجید اختراع نموده که مضحکه عقلای عالم باشد چنانچه در معارضه والعادیات گفته اوست ÷ والزارعات زرعا
والحاصدات حصدا والطاحنات طحنا والخابزات خبزا والثاردات ثردا + دیگر + یا ضفدع بنت ضفدعین
الی کم تنقین لا الماء تکدرین ولا الشاربین تمنعین راسک فی الماء و ذنبک فی الطین + و گفته +
الفیل ما الفیل له خرطوم طویل ان ذلک من خلق ربنا الجلیل + گویند که از آن ملعون بعضی
خوارق و استدراجات نیز بظهور می آمد ولیکن همه برخلاف مدعای او اگر یکی را بدرازی عمر دعا میکرد فی الحال
می مرد و اگر بروشنائی چشم دعا میکرد در حال کور میشد یکبار مکتوبی بحضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم نوشت باین عبارت من مسیلمة رسول الله الی محمد اما بعد فان الارض لنا
نصف وللقریش نصف ولکن القریش یعتدون آنحضرت علیه السلام در جواب وی نوشت

من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین ط روز دوشنبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بمسجد در آمد و مردم را دید که به نماز صبح مشغول اند خوشحال شد و مسرور بخانه در آمد مردم گفتند یا رسول الله امروز از روزهای دیگر بهتر ست پس در نصف روز و بقولی در وقت چاشت دوازدهم ربیع الاول بدرگاه پروردگار خود باز رفت پس روز سه شنبه او را اهل بیت وی غسل دادند و تمام روز طایفه طایفه مسلمانان نماز جنازه گذاردند و در شب چهار شنبه دفن کردند صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحابه و اتباعه اجمعین

باب ششم

در بیان عمارت مسجد معظم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم و منبر عالی مرتبت و سطوانات رحمت منزلت و حجرات منیفه و غیر آن از مقامات شریفه

علمای سیر و تواریخ شکر الله سعیهم آورده اند که چون ناقه سرور انبیا صلوة الله علیه آمد و بر در مسجد بنشست آنحضرت فرمود هذا المنزل انشاء الله تعالی + و از پشت ناقه فرود آمد و این آیت برخواند ربّ انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین ط و دران زمان این بقعه مبارک نخلستان بود و در میان آن مربدای بود حق دو یتیم که در کنار تربیت بعضی انصار پرورش می یافتند و مربد موضعی را گویند که خرما در آنجا خشک کنند و تمر سازند جمعی از مسلمانان پیش از قدوم آن سرور همدران موضع نماز میگزاردند سید المرسلین آن دو یتیم را طلبید و آن موضع را برای بنا مسجد از ایشان ابتیاع نمود و هرچند ایشان مبالغه کردند که بی عوض آن قطعه زمین بگذارند آنحضرت رضی نشد اول قیمت زمین را بایشان داد بعد ازان بنا مسجد نهاد بعضی از انصار نیز نخلی را از اموال خود علاوه آن ساخته ارضای خاطر صاحبان زمین کردند و بلندی و پستی که دران موضع بود هموار ساختند و نخلها را که بیجا واقع شده بود برداشتند و اساس مسجد فیض اقتباس نهادند و در موضعی از بقیع که قریب بیر ایوب شمالی مسجد سیدنا ابراهیم است خشت میزدند و آنحضرت بنفس نفیس خود و جمعی از اصحاب سنگ و خشت برمیداشتند و از برای تشویق و تسلی اصحاب این ندای بشارت مآب در میداد اللهم لا خیر الا خیر الآخرة فارحم الانصار والمهاجرة و سقف مسجد از جرید نخل و ستونهای او هم از چوب های وی ساختند در خبر ست که چون آنحضرت بنای مسجد می نهاد جبرئیل امین از حضرت عزت حکم آورد که عریشی بساز بر طبق عریش موسی کلیم که

بلندی او زیاده از هفت گز نباشد و در تزئین و تنقیش آن تکلف را راه نبود و سقف مسجد در زمان آنسرور
چنان بود که اگر بارانی می بارید گل از بالا بر سر مردم می افتاد و طول مسجد نبوی در بنای اول از قبله تا حد
شمال پنجاه و چهار گز بود و از مشرق تا مغرب شصت و سه گز و بعد از فتح خیبر که در سنه سابعه از هجرت بود
تجدید بنای آن کرده در هر جانب صد در صد ساخت طبرانی نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
با یکی از انصار که همسایه مسجد شریف بود اشارتی کرد که میتوانی که بقعه زمینی که تراست بعوض خانه که ترا
در بهشت باشد بفروشی تا مسجد را بدان وسیع سازم چون آن انصاری توفیق این معامله نیافت
گفت یا رسول الله من مرد فقیرم و عیال مندم مرا جز این بقعه زمین نیست آنحضرت او را معذور داشت
عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه آنرا از وی بده هزار درهم خریده بملازمت آنسرور آمد و عرضداشت کرد
که آن قطعه زمین از من بعوض خانه که مرا در بهشت باشد بخر پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زمین را
از عثمان بن عفان رضی الله عنه ببدل مذکور بخرید و داخل مسجد شریف بگردانید و خشتی بدست
مبارک در موضع بنا بنهاد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را طلبید تا وی نیز خشتی در برابر خشت پیغمبر بنهاد
همچنین عمر و عثمان را فرمود تا هر یک خشتی در آنموضع نهادند و مثل این در بنای مسجد قبا نیز آمده
و در ذکر عثمان رضی الله عنه دران بنا سخن است زیرا که وی در زمان هجرت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وآله وسلم بمدینه حاضر نبود و هنوز از هجرت حبشه قدوم نیاورده والله اعلم و امام احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت
می آرد که اصحاب خشتهای میکشیدند و آنحضرت نیز موافقت ایشان در بنا بسیار میکرد و یکبار دیدم که خشتها
بسیار از شکم تا سینه مبارک برداشته است عرض کردم که یا رسول الله این را بمن ده که بکشم فرمود که خشت بسیار است
تو هم بیار و اینها بمن بگذار یا اباهریره لا عیش الا عیش الاخرة لاجرم این واقعه در بنای ثانی باشد
زیرا که اسلام ابوهریره در سال خیبر است سنه سبع و بنای اول مقدم است و در حدیث صحیح آمده است که اصحاب
هر کدام یگان خشت برمیداشتند و عمار بن یاسر دو دو خشت میکشید نظر سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم
بروی افتاد فرمود ویح عمار یقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار و قبله
در بنای اول تا مدت شانزده یا هفده ماه بجانب بیت المقدس بود و مسجد را سه باب بود بابی در جانب پایان
که الان قبله است و بابی در جانب غربی که الان آنرا باب الرحمة میگویند و دری دیگر که آنحضرت از آن
دری آمد و آن باب آل عثمان است که وی را الان باب جبرئیل گویند متصل آن حضرت نه آن شباک
که عموم ناس آنرا باب جبرئیل گویند و بعد از آنکه قرآن در شان تحویل قبله نزول یافت
جبرئیل امین از حضرت عزت آمده و جایهائی که درمیان بود از کوههای و درختان

از جمال کعبه برداشت و بنای مسجد نبوی در موضعیکه الان است برای العین بسمت قبله میزاب درست
گردانید و بعد از تحویل قبله مدت چهارده پانزده روز مقام آنحضرت در نماز عقب اسطوانه مخلق بود که
الان آنرا اسطوانه عایشه گویند بعد ازان هم در موضع محراب که امروز مقرر است متعین شد و در زمان
آنسرور علامت محراب که الان در مساجد متعارف است نبود ابتدای آن از وقت عمر بن عبد العزیز
است در وقتیکه امیر مدینه منوره بود از جانب ولید بن عبد الملک اموی و مقام آنحضرت در قبله بیت المقدس
موضعی بود که اگر پشت باین اسطوانه مذکور داده متوجه شام روند محاذی باب عثمان ایستاده شوند
و باب مذکور بر کتف راست ابود آنموضع را یافته باشند و آنحضرت پیش از وضع بتقریب المحراب متصل
جانب غربی ایستاده اصحاب الخطبه عالی رتبه مشرف میساخت و گاه گاهی بسبب طول قیام و عروض
ملال بر چوبی که بعد ازان مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمود مردی از دیار عرب بمدینه مطهره قدوم
آورده بود و بروایت صحیح هم از مدینه بود از موالی بعضی انصار رایات از جناب رسالت صلوات الله علیه
التماس نمود که اگر آنحضرت قبول فرمایند منبری راست کند که هم قیام بروی آسان باشد و هم جلوس
چون التماس او در حیز قبول افتاد امر د منبری راست کرد مشتمل بر سه درجه که درجه سیوم همان موضع
جلوس بود بر اصح روایات چون سرور انبیا آنرا در محلی که الان منبر شریف است نهاده از موضع معهود
که بیشتر آنجا خطبه میخواندند انتقال فرمود آن چوب که گاه گاهی بروی تکیه میفرمود بفراق صحبت شریفش
بطرقید و در حنین آمد و فریاد زد چنانچه ناقه آواز کند آواز کرد بحیثیتی که تمام حاضران آواز آنرا
شنیدند و ایشان نیز بمشاهده اینحال غریب در گریه آمدند پس آنحضرت از منبر فرود آمد و دست شفقت بروی
نهاد و فرمود اگر خواهی ترا هم بر جای تو بحالیکه بودی بگذارم و اگر خواهی در بهشت جاودانت بنشانم
تا از انهار و عیون آن سیراب شوی و بار و زگردی دوستان خدا از میوه تو بخورند بعد از لحظه رو
باصحاب آورد و فرمود که وی همین را اختیار کرد که در دار الخلد باشد مرویست که چون حسن بصری این
حدیث می شنید گریه میکرد و میگفت ای بندگان خدا هر گاه چوبی بفراق رسولخدا در فریاد آید آخر
نه شما سزاوارترایید بدان و ما احسن من قال ❊ بیت ❊ سنگی و نباتی که در و خاصیتی
هست ❊ به زآدمی دان که در و معرفتی نیست ❊ قاضی عیاض رحمة الله علیه میفرماید که حدیث
حنین جذع مشهور است بلکه بسر حد تواتر رسیده و جماعه کثیر از اصحاب او را روایت کرده اند
و جذع مذکور پیش بعضی اصحاب بود که در آخر بسبب طول عهد بوسیده شد و بروایتی هم بامر
آنحضرت در موضعی که ایستاده بود دفن کردند و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض او

یک ذراع وعرض هر درجه شبری وتا زمان خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین هم برحال خود بود
واول کسی که او را سجامه قطیفه پوشید عثمان بن عفان بود وهم وی بعد از شش سال از خلافت خود از درجه
سفلی که عمر بن الخطاب بعد از ابوبکر صدیق رضی الله عنهما اختیار نموده بود مجلس جلوس پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم بر رفت وبقولی اول کسیکه کسوت کرد معاویه بود وهم وی در زمان امارت خود وقتیکه از شام
بمدینه منوره قدوم آورد خواست که منبر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بشام برد چون از جای خودش جنبانید
همانساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستارهای آسمان نمودار شدند معاویه از ینخیال خود برگشت وپشیمان شد
واعتذار آنرا باصحاب گفت که مقصود من تفحص وتفقد آن بود تا او را زمین نخورده باشد بعد از آن شش درجه
دیگر زیاده کرد ومنبر نبوی را بالای آن برداشت بعد از وی مهدی خلیفه خواست که بهمقدار نیز زیارت کند
امام مالک رحمة الله علیه او را منع کرد وچون منبر معاویه نیز بجهت طول عهد روی به تهافت نهاد بعضی
از خلفای عباسیه تجدید منبر نموده از بقایای منبر نبوی صلی الله علیه وسلم بقصد تبرک شانها ساختند
وصحیح آنست که منبر محترق بحریق که در سنه اربع وخمسین وستمایه واقع شد منبر خلفای عباسیه بود
وبعضی از ارباب تواریخ برآنند که همان منبر معاویه بود باعلاوه منبر مصطفوی صلی الله علیه واله وسلم
وصحیح همان قول اول است والله اعلم بعد از آن هر یکی از سلاطین در مقام تجدید منبر آمده تغییر آنچه بشتر می بود
میکردند الی یومنا هذا که بامر سلطان روم سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان نصره الله
ونصر عساکره در شهور سنه ۹۹۸ ثمان وتسعین وتسعمایه منبری عالی از رخام بنا یافته است وقبه وی
از هفت جوش ریخته وبعضی از فضلای روم در تاریخ بنای این منبر شریف این عبارت یافته "منبرا عمر
سلطان مراد" ۹۹۸ فصل اسطوانات رحمت سمات مسجد نبوی از آنهای که تبرک وتیمن بدان مندوب
ومأثور است هشت اسطوانه است اول اسطوانه که متصل محراب نبویست از جانب یمین مقام امام وآنحضرت
پیش از وجود منبر خطبه آنجا میخواند وجذعی که بفراق آنحضرت گریه کرد همدران مقام بود وبر مقتضای کلام
اکثر علما اسطوانه مخلق نام اوست بجهت آنکه خلوق که نام طیب مشهور است او را مالیده بودند بسبب
تلوث او بچیزی از مکروهات وبعضی از اصحاب کامل نصاب آنحضرت آنجا را برای تنفل اختیار می نمودند
ثانی اسطوانه عایشه است که آنرا اسطوانة القرعه واسطوانة المهاجرین نیز گویند ومفهوم کلام مطری که از مورخان
این بلدهٔ معظمه است آنست که مخلق نام اوست واین اسطوانه هم از جانب حجره شریفه وهم از طرف
منبر ثالث است ودر میانه روضهٔ مطهره واقع سرور انبیا صلوات الله علیه بعد از تحویل قبله مدتی
بجانب این ستون نماز گذارده بعد از آن بموضعیکه محراب نبویست انتقال فرمود وکبار مهاجرین

از ابو بکر صدیق و عمر فاروق و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین بجانب این ستون نماز میکردند و حتجاج
مینمودند و طبرانی از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت آورده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده ست که در مسجد من بقعه ایست پیش این ستون که اگر مردم آنرا بدانند بی آنکه قرعه بیندازند ایشانرا
نماز دران بقعه میسر نباشد حالیکه عائشه این روایت کرد جماعهٔ از ابنا صحابه رضوان الله علیهم گفتند آن بقعه
کجاست تعیین آن بقعه از عائشه وقوع نیافته حاضران از ملازمت او بیرون آمدند عبد الله بن الزبیر که خواهرزاده
ام المومنین بود هم بجای خود ماند جماعهٔ دیگر نیز بامید استخبار او از عائشه در مسجد مترصد ماندند بعد از
زمانی عبد الله بن الزبیر از پیش عائشه بیرون آمد و بپهلوی همین اسطوانه از جانب راست نماز گذارد
دانستند که آن بقعه که سرور انبیا از وی خبر داده ست همین ست و دعا نزد این اسطوانه مستجاب ست
ثالث اسطوانه توبه ست که از حجره منیفه دوم ست و از منبر شریف چهارم در برابر اسطوانه عائشه بجانب
حجره گفته اند که میان او و قبر شریف بست گزست والله اعلم و آنرا اسطوانه ابولبابه نیز گویند که یکی از نقبا از انصار
بود و خود را بوی بربسته تا توبه و اعتذار او قبول درگاه رسالت پناه علیه السلام گردد و اصل این قضیه آنست
که وی صاحب عهد و پیمان بنو قریظه که قبیلهٔ از یهود ست بود و در وقتیکه سرور انبیا صلی الله علیه و آله
وسلم محاصره ایشان کرده بود ایشان بمشاورت ابولبابه فرود آمدند تا هرچه وی بفرماید بران عمل نمایند
اطفال و نساء ایشان در دست و پای او افتادند و جزع و فزع نمودند که ایشان را حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم برد و عذر خواهد گفت چنین کنم که شما میگوئید و در اثنای این کلام ادائی کرد
که بدست اشارت بحلق خود کرد یعنی عاقبت کار شما پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ذبح
و قتل ست این معنی از ابولبابه بحکم بشریت بجهت مشاهده جزع و فزع ایشان بصدور آمد دانست
که وی در حق خدا و رسول خدا خیانتی عظیم کرد ندامت این عمل و اعتذار این تقصیر خود را بجوبی که در جای
این اسطوانه بود بزنجیری گران بربست و تا مدت زیاده از ده روز بهمین حال بود و تضرع و ابتهال
می نمود دختر او می آمد و در وقت نماز یا قضای حاجت میکشاد بسبب شدت جوع و عطش و جزع
و فزع سامعه او از کار رفت و نزدیک بود که باصره نیز رود که آیه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ
وَالرَّسُولَ همدرین شان نزول یافت و وی سوگند یاد کرده بود که خود را ازین قید نکشایم
تا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدست خود نکشاید و طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا ببخشند آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر وی هم در اول پیش من می آمد برای او شرط استغفار بجای
می آوردم ولیکن چون وی خود را بدرگاه عزت باز بربست تا هم حکم وی جل و علا نشود من نتوانم

گشاد تا در سحری آیت قبول توبه وی در بیت ام سلمه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم آمده او را
گشاده داد دیگر وی عهد کرد که هرگز در دار بنو قریظه قدم ننهد که دران جا در حق خدا و رسول خدا خیانت
وقوع یافت و در بعضی روایات بربستن بعضی دیگر از صحاب بسبب بعضی تقصیرات نیز وقوع یافته است
ابن زباله از محمد بن کعب می آرد که صلوٰة نافلهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باسطوانه توبه بود و بعد
از صلوٰة صبح هم بدین موضع انصراف مینمود و بیش از وی ضعفا و مساکین صحاب و مؤلفة القلوب اصحاب
صفه و مهمانان وانهایی که غیر مسجد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جای خواب نداشتند گرد این ستون
حلقه زده نشسته می بودند سرور انبیا صلی الله علیه واله وسلم می آمد و میان فقرا و مساکین می نشست
وانچه در شب از قران نازل شده بودی برایشان میخواند و تعلیم احکام میکرد و باایشان سخن میکرد
ازیشان می شنید اللهم صل علی هذا النبی الکریم الذی رسالته رحمة للعالمین راحم الفقراء
ومعینا للضعفا والمساکین و نزدیک طلوع آفتاب اهل ثروت و غنا و ارباب شرف و علا از صحاب
می آمدند و جای نشست در مجلس نمی یافتند و بقصد تالیف قلوب دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز
بجانب این آیندگان میکشید فرمان آمد واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه الایتین. وگاهی در اعتکاف وضع سریر و طرح فراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ورای این اسطوانه نیز می کردند تا آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم تکیه بدان نموده می نشست
رابع :: اسطوان سریر ست که لاحق ست بشباک شرقی اسطوان التوبه و مانا که وضع سریر و فرش حصیر
تاره نزدیک اسطوان توبه بودی و گاهی نزدیک این اسطوان ولیکن الان اسطوان سریر همین اسطوان
گویند در حدیث آمده ست که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در مسجد معتکف می بود و عایشه رضی الله عنها
در سر مبارک آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم شانه میکشید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را سریری
بود از جرید نخل گاهی در محل اعتکاف در موضعیکه میان اسطوان و قنادیل ست می نهادند و بستر او
او را حصیری بود که شب در زیر پهلو میکشید و روز در زیر پای می افگند پنجم اسطوان محرس و او را
اسطوان علی بن ابیطالب سلام الله علیه نیز گویند که جای نماز وی کرم الله وجهه در اکثر اوقات آن
می بود و نیز وی رضی الله عنه شبها نزدیک این موضع نشسته حرست و پاسبانی رسولخدا صلی الله علیه واله
وسلم میکرد مطری گفته ست که وی در مقابله دری ست که رسولخدا از راه آن در از بیت عایشه رضی الله عنها بمسجد تشریف
می آمد ششم اسطوان الوفود عقب اسطوان محرس ست از جانب شمال وفود جمع وافد ست و وافد جماعت را گویند که از جا
بجای قدم آرند هرگاه که وفود عرب از نواحی بجهت ادراک سعادت اسلام و تعلم شرایع و احکام بر آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم میرسیدند اکثر همدرین موضع نشسته جمال جهان آرای خود را بر ایشان جلوه میداد
وعظمای صحابه و افاضل عصابه در ملازمت او صلی الله علیه و آله وسلم می نشستند هفتم اسطوان مربعة البعیر
واورا مقام جبرئیل نیز گویند اغلب اوقات حضور او علیه السلام در گذاردن وحی این موضع بود میانه
وحی وسطوان الوفود یک اسطوانه است که لاصق است بشباک حجرهٔ شریفه و در خانه فاطمه زهرا سلام الله
علیها در اینجا بود و سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در وقت بر آمدن از حجره شریف خود می ایستاد
وبعلی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم خطاب میکرد و میگفت اَلسَّلَامُ عَلَیکُمْ اَهلَ البیت انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اه سید علیه الرحمة میگوید که مردم
امروز از تبرک باین اسطوان و باسطوان سریر محروم اند بجهت انغلاق شباک الواب که برگرد حجره شریفه
دایر است و مانا که مراد سید عدم امکان جلوس و صلوٰة است بر جمیع اطراف این اسطوانات والا نصف اسطوان
سریر از جانب مغرب داخل مسجد است نشستن و نماز گذاردن در جوار آن میسر و کذلک حال اسطوان الوفود
فما وجه التخصیص و چون اعتکاف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اسطوان سریر جانب داخل شباک که متصل
حجره است بود گویا که حرمان تبرک ازینجهت است والله اعلم هشتم اسطوان تهجد که محراب تهجد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که الان متعین و موجود است در دست و آن عقب حجره حضرت فاطمه زهرا است
سلام الله علیها در جانب شمال و در روایت آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر شب حصیری
در همو ضع می افگند و نماز شب یعنی تهجد میگذارد و صحابه نیز چون دیدند که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم هر شب نماز میگذارد در مقام اتباع آمدند چون در اجتماع صحابه کثرت و ازدحام مشاهده نمود
فرمود تا حصیر را پیچیده درون خانه بردند چون صبح شد عرض داشت نمودند که یا رسول الله هر شب
نماز میکردی ما نیز بسعادت اتباع تو میرسیدیم فرمود ترسیدم تا بر شما فرض گردد و نتوانید حق آن را
بجا آورد و نیست اسطوانائی که بمزید فضل و برکت از میان سایر اسطوانات مسجد شریف اختصاص
و امتیاز دارند والا جمیع اساطین بل تمامه مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فاضل و متبرک اند
و هیچ اسطوانی نیست که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم دران جا
نماز نگذارده باشند در صحیح بخاری از روایت انس می آرد که کبار صحابه را میدیدم که در وقت
مغرب هر کدام از ایشان بیک اسطوانه مبادرت می نمود و در روضهٔ منیف بر هر اسطوان ازین اسطوانات
نام آن را نوشته اند و بر اسطوانیکه مقابل محراب نبویست از جانب شمال غربی اسطوان عائشه که مذکور
بود نوشته اند اسطوان ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و بر اسطوانی که متصل

تهجد

این اسطوان است از جانب مغرب نوشته اند اسطوان سعید بن زید و ابن عباس رضی الله عنهما ولیکن ذکر این
دو اسطوان در تواریخ سید علیه الرحمة واقع نیست والله اعلم **فصل** واما صفه مسجد اصحاب صفه قاضی
عیاض رحمة الله علیه میگوید که صفه بضم صاد مهمله واد غام فا ر ظله بود در پایان مسجد نبوی صلی الله علیه
و آله وسلم که فقرا و مساکین صحابه که از مال و منال و اهل و عیال چیزی نداشتند در اینجا افتاده می بودند
و نسبت بان مکان ایشان را اصحاب صفه میگفتند و ذهبی می آرد که قبله پیش از تحویل در جانب شمالی
مسجد بود بعد از انکه تحویل یافت حایط قبله اول بجای خود گذاشتند تا جای بودن فقرا و مساکین باشد
و اصحاب صفه گاهی کم میشدند و گاهی بسیار بسبب اختیار تزوج یا موت و مسافرت و امثال آن و حافظ ابو نعیم
در حلیه زیاده از صد عدد اسمای ایشان ذکر کرده و خوابگاه ایشان در شب نیز همان مسجد بودی و غیر آن
جای دیگر نداشتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بحکم آلهی وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
با ایشان مجالستی خاص و استیناسی مخصوص بود **بیت** هلا خوش باش کان سلطان دین را * گدای
بدر و یشان و مسکینان سری هست * وقتها بودی که جماعه از ایشان از شدت گرسنگی و غایت درماندگی
بر در آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم افتاده می بودند آیندگان خیال میکردند که مگر دیوانه اند و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بر سر وقت ایشان میرسید و تسلی میداد و میفرمود شما با مید و فرمودی اگر بدانید
که قدر و مرتبه شما پیش خدا چیست هر آینه دوست دارید تا زیاده شود این فقر و فاقه شما و گاه گاهی
یگان دوگان از ایشان را با غنیای صحابه حواله میکرد تا مهمان ایشان باشند و انچه باقی ماندندی
ایشان را با خود شریک گردانیدی و از صدقات انچه رسیدی بایشان دادی و از هدایا نیز ایشان را نصیبه
بودی و ایشان را اضیاف المسلمین میگفتند ابو هریره روایت میکند و وی نیز از اصحاب صفه است که هفتاد نفر را
دیدم از اهل صفه که هر کدام از ایشان را غیر ازاری که بنصف ساق برسد نبود و در وقت سجده
آنها را بدست گرد می آوردند تا کشف عورت نشود و هم ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند که وقتها
بودی که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستمی و جگر بر زمین زدمی تا روزی بر رهگذار قوم نشسته بودم
ابو بکر صدیق از آن راه برگذشت آیتی از آیات قرآنی را بر وی برخواندم تا تفقد احوال من کند التفات نکرد
بگذشت بعد از آن ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در رسید چون مرا بران حال دید
تبسم کرده فرمود ابا هریره گفتم لبیک یا رسول الله فرمود اینجا بیا برخاستم و دنبال آنحضرت بحجره شریف
رسیدم قدحی شیر هدیه پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده بودند فرمود برو و اصحاب صفه را
بخوان با دل خود گفتم این شیر چه مقدار است تا اصحاب صفه را بران دعوت کنند این را من دادی

تا بخوردمی و نفسی آرام یافتمی ولیکن از اطاعت خدا و رسول چاره ندیدم پیش اصحاب صفه رفتم
و ایشان را بجناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خواندم همه آمدند و هر کدام از بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
جای گرفته نشستند فرمود یا ابا هریره گفتم لبیک یا رسول الله فرمود قدح شیر را بگیر و باصحاب ده
قدح را برگرفتم و باصحاب دادم هر کدام سیراب بخورد و شیر بحال خود بود بعد از آن قدح را پیش
آنسرور گذاشتم تبسم کرد و فرمود اکنون ما و تو ماندیم و بس گفتم صدقت یا رسول الله فرمود بنشین
و چندانکه اشتها داری بخور من شیر بسیری که داشتم خوردم و باقی بآنحضرت دادم خطبه بشکر حق جل و علا بر خواند
و بقیه شیر که در قدح بود بخورد و قضیه تکثیر طعام در باب اصحاب صفه در وقت دیگر نیز بروایت ابو هریره
بثبوت رسیده است و در روایات متعدده آمده که هر یکی از انصار از نخیل خود خوشه می آوردند
و مجموع خوشه های را بر ریسمانی میان دو سطوان مسجد می آویختند و در زیر آن اصحاب صفه را
می نشاندند و خوشه های را بعصا می افشاندند تا بی تکلف بخورند روزی مردی خوشه خرمای ردی را
آورده بیاویخت آنحضرت فرمود اگر صاحب این صدقه خرما بهتر ازین می آورد هم می شد ولیکن وی
نخواست که روز قیامت بهتر ازین خرما بخورد صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عن اصحابه اجمعین

فصل و اما حجرات منیفه در وقتیکه سید انبیا صلوات الله علیه و سلامه بنای مسجد شریف نهاد
دو حجره برای دو زوجه خود که در آن وقت در عقد نکاح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند سوده و عایشه
رضی الله عنهما نیز بنا فرمود بعد از آن بتجدد تزوج برای هر زوجه حجره جدید بنا یافت حارثه بن النعمان
که یکی از انصار بود قریب مسجد شریف منازل داشت بعد از مرور ایام تمامه منازل خود را
پیشکش بندگان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ساخت و اکثر بیوت آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم
بعرف دیار عرب از جرید نخل بود مستور بمنسوج شعر و بر در خانه برده فروهشته بود از منسوج و
خانه های همه در جانب قبله و مشرق و شام بود و در جانب غربی مسجد خانه نبود و بعضی بیوت از
خشت خام نیز بود و در هر بیتی حجره بود از جرید بالای آن کهگل کرده و ابواب اکثر بیوت بجانب
مسجد بود و بلندی سقف خانهای از قامت آدمی و یکدست زیاده نبود و خانه فاطمه زهرا سلام الله
علیها همین جا بود که الان صورت قبر شریف او در آن جاست و میان خانه او و خانه پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم که حق عایشه بود دریچه بود که آنرا خوخه گویند و اکثر اوقات بر آمدن آنسرور هم ازینجا
بود و هر باری که می بر آمد از احوال فاطمه و علی و حسن و حسین سلام الله علیهم خبر میگرفت و احوال می پرسید
بنسبت بعایشه رضی الله عنها باینجانب بر آمده بود میان وی و فاطمه بر سر آن گفت و گوی واقع شد

بعد ازان فاطمه رضی الله عنها از آنحضرت التماس کرد تا دریچه را ببست طبرانی از روایت ابی ثعلبه
می آرد که چون آنحضرت از سفری قدوم می آورد ابتدا بمسجد میکرد و دو رکعت نماز میگذارد و بعد ازان
پیش فاطمه می در آمد و پرسش احوال خیر مآل او نموده در بیوت امهات المومنین میرفت از امیر المومنین
علی سلام الله علیه روایت کرده اند که روزی آنحضرت بخانه ما آمد طعامی برای او مهیا ساختیم و ام ایمن
برای ما شیری فرستاده بود آن نیز حاضر بود طعام خورد و شیر نوشید و من آب بر دست آنحضرت
ریختیم بعد از شستن دستها بر روی مبارک و محاسن شریف بر آورد و دعا کرد و روی بر زمین نهاده
اشک بسیار از چشم ریخت و هیچکس را از ما بجهت هیبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مجال استکشاف
آنحال نبود درین اثنا حسین بر پشت مبارک آنسرور برجست و بنیاد گریه کرد آنسرور گریه خود را فراموش کرد
و بحسین متوجه شد و فرمود یا بی انت وامی یا حسین + چرا میگریی گفت ای پدر هرگز ترا باینحال
که امروز داری ندیدیم این چه حالست بر گو فرمود ای پسر من امروز مرا بجمال مسرت مآل شما فرحی و
سروری حاصل شد که مثل آن هرگز نشده بود جبرئیل از درگاه عزت آمد و خبر رسانید که همتان من هرکدام
شما را لغربت خواهند گشت و هلاک خواهند کرد دعا کردم که اگر در دنیا محن و مصایب بر سر شما رود باری
عاقبت کار شما بخیر باشد فصل چون در ابتدای حال ابواب و طرق بیوت بعضی از صحاب در مسجد
نبوی بود آخر الامر آنحضرت بحکم الهی امر فرمود تا جمیع ابواب اصحاب که در مسجد واقع اند به بندند غیر از باب
ابی بکر صدیق رضی الله عنه در احادیث صحیحه بطرق متعدده آمده است که روزی آنحضرت در ایام مرض
که از رحلت وی در ایام معدوده مانده بود بالای منبر بر آمد و خطبه بلیغه بر خواند و فرمود حضرت
رب العزت بنده از بندگان خود را مخیر ساخت در آنکه اگر خواهد در دنیا باشد و الا بجوار قدس
انتقال فرماید لاجرم آن بنده همین را اختیار کرد که پیش مولای خود برود جمیع صحاب که در حضرت
بودند هیچکس بفهم این معنی در نرفت غیر ابو بکر صدیق رضی الله عنه که بگریست و دریافت که آنحضرت هم
از حال خود میدهد سفر آخرت آنحضرت قریب آمده بعد ازان فرمود که بذل کننده و مدد کننده
ترین مردم بر من در صحبت و مال ابو بکر است و اگر من غیر از خدا خلیل میگرفتم ابو بکر را خلیل میگرفتم
و لیکن اخوت اسلام و مودت آن باقی است جمیع ابوابی که در مسجد است بر بندید غیر باب ابی بکر و در
بعضی احادیث آمده که خوخه در مسجد نگذارید مگر خوخه ابی بکر و خوخه طاقی را گویند که در دیوار خانه
از برای روشنی بگذارند و اگر بایان خانه افتد در آمدن و بر آمدن ازان راه نیز ممکن باشد و خوخه
ابو بکر هم ازین قبیل بود که بیشتر احوال ازان جانب بمسجد در می آمد و لهذا در حدیث اطلاق

باب بروی فتوح یافته ست والا در خانهٔ وی رضی الله عنه نه در جانب مسجد بود و علمای سنت و جماعت را
درین حدیث تمسکی و قولی است در فضل ابوبکر و امتیاز او میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
علی الخصوص که وقوع آن در آخر حیات آنسرور باشد تا آورده اند که عمر بن الخطاب التماس کرد
که در دیوار خانه خود سوراخی بگذارد که در وقت برآمدن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم برای نماز نظر
بر جمال وی افتد فرمود روا ندارم اگرچه مقدار سر سوزن بود و جماعهٔ دیگر درین باب سخن میکرد ند که در
خانه دوست خود را گشاده داد و دیگران را بدر آورد و فرمود این نه از من ست بحکم الهی ست مراد رین
اختیاری نیست و فرمود بر در ابوبکر نوری می بینم و بر در شما ظلمت و بعضی از علما در باب تاویل در آمده
ادعا کرده اند که مراد باین حدیث ظاهرش نیست بلکه مراد بباب خلافت ست و بستن ابواب دیگران کنایه
از منع طلب و توقع اوست والا ابوبکر را متصل مسجد نبوی خانه نبود بلکه خانهٔ او در عوالی مدینه و دیگر در بقیع
بود و این سخن بی تکلفی نیست و آنکه میگوید که ابوبکر رضی الله عنه را خانه متصل مسجد نبود تحقیق درین باب
آنست که وی را خانها متعدد بود ند بعدد زوجات و خانهٔ که بفتح باب آن امر شد متصل مسجد بود میان
باب السلام و باب الرحمة که در وقتی از بدست ام المومنین حفصه بچهار هزار درهم بفروخت و بر جماعه که
بر و رضی الله عنه از جای رسیده بود اتفاق کرد شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری می آرد
که درین باب احادیث دیگر آمده که ظاهر آن مخالف ست بانچه مذکور شد از ان جمله حدیث سعد بن وقاص
ست که گفت امر کرد رسول خدا بسد جمیع ابواب که راه آن در مسجد بود غیر باب علی و مخرج این حدیث احمد
و نسائی ست و اسناد او قویست و طبرانی در اوسط بنقل ثقات می آرد که اصحاب همه جمع شده آمدند و گفتند یا رسول
درهای همه را بستی و باب علی را گشاده داشتی فرمود نه من بستم و نه گشادم خدا بست و خدا گشاد و من مامور
بسد جمیع ابواب غیر باب علی و هم امام احمد و نسائی بنقل ثقات از ابن عباس روایت کرده اند که بسد
ابواب همه امر شد غیر باب علی که باب او هم در مسجد بود و راهی دیگر نداشت و وی در حال جنابت نیز همین
راه می آمد و امام احمد از روایت ابن عمر رضی الله عنهما می آرد که وی گفت ما در زمان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بهترین مردم بعد از سرور انبیا ابوبکر را میگرفتیم بعد از ان عمر را رضی الله عنهما
و در مواهب لدنیه حدیث بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میگزیدیم در زمان
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر را پس از ان عمر را پس از ان عثمان را
و در روایت دیگر برابر نمی کردیم باین سه تن کسی را انتهی و سید علیه الرحمة
همان ابوبکر و عمر را گفت و بس و این زیاده کرده گفت ابن عمر بعد ازین کلام

علی بن ابی طالب را سه فضیلت داده اند که اگر یکی ازانها مرا بودی بهتر از دنیا و ما فیها دانستمی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم دختر خود را بوی داد وازوی اولاد شد وسد ابواب کرد بجز باب او وروز خیبر رایت
بوی داد ونسائی می آرد که ابن عمر را پرسیدند که چه گوئی در حق عثمان وعلی پس وی همین حدیث را
برخواند بعد ازان گفت از علی میپرسید واو رابکسی قیاس نکنید وبه بینید که منزلت او نزد رسول خدا
چیست درهای تمامه مارا بربست غیر در او که گشاده داشت شیخ ابن حجر میگوید که هریکی ازین احادیث
صلوح حجیت وقبول وارد علی الخصوص که بعضی طرق ببعضی تائید یافته باشد وصورت تقویت پذیرفته
ووهم وی میگوید که ابن جوزی اینحدیث را که درشان علی مرتضی سلام الله علیه واقع شده در موضوعات
آورده وبر بعضی از طرق او تکلم کرده وگفته که وی مخالف حدیث صحیح ست که در باب ابی بکر آمده رواف‌ض
آنرا در معارضهٔ آنها وضع کرده اند وهم شیخ ابن حجر میگوید که ابن جوزی دریناب خطای شنیع کرده است
که اینحدیث را بمجرد توهم معارضه بوضع وافترا منسوب گردانیده اینحدیث را طرق بسیار ست
وبعضی ازانها بدرجه صحت ومرتبه حسن رسیده اند ووی معارض نیست بحدیث ابی بکر وجمع وتوفیق
درین دو حدیث ثابت ست وبزار در مسند خود ایراد آن کرده وگفته که حدیث علی از روایات اهل کوفه
ست وحدیث ابی بکر از روایات اهل مدینه وحاصل وجه توفیق ست که اول امر بسد ابواب واقع شده با
وباب علی رضی الله عنه را ازوی استثنا نموده زیرا که باب او در جهت مسجد بود واو را راهی دیگر نبود که
درآید وبرآید وموید این ست آنچه ترمذی از حدیث ابی سعید خدری می آرد که رسولخدا صلی الله
علیه وآله وسلم بعلی سلام الله علیه فرمود که درین مسجد هیچکس بجنابت نه درآید مگر من وتو پس درین وقت
سد جمیع ابواب کرده غیر باب علی ووقتی دیگر امر شد بسد خوخات وروازن ودرین حین استثنا ابوبکر
کرد از میان جمیع اصحاب زیرا که وبرا دری نبود که راه آن در مسجد بود چنانکه علی که او را دریچه بود بجانب
مسجد وبس چنانچه علمای سیر واحادیث تحقیق آن کرده اند وطحاوی در مشکل الاثار وکلاباذی در
معانی الاخبار تصریح کرده اند باین توجیه در توفیق انیست حاصل کلام شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری سید
علیه الرحمه میگوید که ازانچه دلالت دارد که قضیه فتح باب علی مقدم ست انست که ابن زباله می آرد که چون
رسولخدا امر بسد ابواب جمیع اصحاب کرد غیر علی حمزة بن عبد المطلب بعد ازانکه در ابتدای حال در مبادرت
امتثال این امر توقفی کرد بحضرت رسالت آمد وآب از چشم وی میرفت وگفت یا رسول الله عم خود را بیرون
افگندی وپسر عم را درون خواندی فرمود یا عماه من مامورم مرا درین امر اختیاری نیست پس بذکر سید
الشهدا درین روایت معلوم شد که قضیه علی سابق ست زیرا که قضیه ابی بکر در مرض موت آنحضرت واقع بود

صلی اللہ علیہ و الہ وسلم وشہادت حمزہ رضی اللہ عنہ در غزوہ احد رسید در تعدید احادیث و تکثیر طرق در باب علی علیہ السلام تقصیر نکردہ و از انجملہ این حدیث است کہ ابن زبالہ ویحیی لسندی کہ دار ندیکی از اصحاب رسول اللہ صلوات اللہ علیہ روایت آوردہ اند کہ اصحاب ہمہ در مسجد نشستہ بودند ناگاہ منادی ندا کرد ایہا الناس سدوا ابوابکم انتباہی در مردم پیدا آمد ولیکن ہیچکس برنہ ایستاد بار دیگر ندا آمد ایہا الناس سدوا ابوابکم قبل ان ینزل العذاب مردم ہمہ برآمدند و بلازمت انحضرت مبادرت کردند علی مرتضی نیز آمد و بر سر انحضرت بایستاد فرمود بوجہ ایستادہ برو و بجانہ خود بنشین و در خانہ خود را بحال خود بگذار در میان مردم از ہمین گفتگوی افتاد و از بعضی در دلہا راہ یافت انحضرت در غضب شد و بمنبر رفت و حمد و ثنای مولی گفت و گفت حق سبحانہ و تعالی وحی فرستاد بر موسی علیہ السلام کہ مسجدی بنا کن موصوف بصفت طہارت و ساکن نشود در وی جز تو و ہارون و پسران ہارون شبر و شبیر و ہمچنین وحی کرد بر من کہ مسجدی سازم طاہر کہ ساکن نشود در وی جز من و علی و پسران او حسن و حسین پس من بمدینہ آمدم و مسجدی گرفتم و مراد آمدن مدینہ و گرفتن مسجد اصلا اختیاری نبود و من منیکنم مگر انچہ بکنانند و نمیدانم مگر آنکہ بدانانند پس بر ناقہ خود سوار شدم و بیرون آمدم و قبایل انصار پیش آمدند تا بر ایشان فرود آیم و منزل گیرم و من بگفتہ ایشان فرود نیامدم و گفتم راہ بر ناقہ من تنگ نکنید او ماموراست ہر جا کہ بنشیند منزل من ہمانست و اللہ من درہا را نہ بستہ ام و نکشادہ ام و علی را من نہ درآوردہ ام او را خدا درآوردہ من حکیم و حق آنست کہ حدیث ابی بکر از جہت صحتش واجب القبول است و حدیث علی بسبب کثرت طرق ممتنع الانکار پس ہر دو قضیہ حق باشد و وجہ توفیق ہمانکہ مذکور شد چنانچہ شیخ ابن حجر از علمای حدیث نقل کرد باللہ التوفیق و بیدہ ازمۃ التحقیق

باب ہفتم

در بیان تغیرات و زیادات کہ بعد از رحلت انحضرت صلی اللہ علیہ و الہ وسلم در مسجد شریف از ائمہ و امرا و سلاطین وقوع یافت و ذکر این اوضاع و احوال علی سبیل الاختصار و الاجمال

کہ بعد زمان انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واقع شد اول زیادتیکہ در مسجد شریف نبوی شد در زمان امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بود و ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را فرصت آن یا مصلحت در آن نشد کہ تغیری در مسجد نبوی راہ یابد غیر آنکہ بعضی ستونہا افتادہ بود بجای آن از جنس ہمان ستونہا از جذوع نخل بنا نہادند و عمر بن الخطاب چون اشارتی از جناب رسالت درین باب یافتہ بود در سنہ سبع عشر از ہجرت از جانب قبلہ و شام و مغرب بغیر جہت مشرق کہ حجرات امہات المومنین در آن جانب

زیادت ا[illegible]
[illegible]

بوده اند زیادت کرد تا طول مسجد از قبله بشام صد و چهل ذراع آمد و عرض او از مشرق بمغرب صد و بست
گر گفت اگر نه از حضرت رسالت شنیده بودمی که می گفت باید که در مسجد زیاده کنی هرگز نمیکردم یعنی اگرچه
جای بر مردم تنگ می آمد و بنای عمر رضی الله عنه هم از جنس بنای پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم از خشت
خام و جرید نخل و ستونها از چوب خرما نقل ست که دار عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه بمسجد نزدیک بود
عمر رضی الله عنه باوی گفت مسجد بر مسلمانان تنگ شده و من میخواهم که وسعتی بدان راه یابد جانبی حجرات
امهات المومنین ست و جانب دیگر خانهٔ تو اما حجرات امهات المومنین مرا مجال بر داشتن آنها نیست
همین خانهٔ تو ماند یا بفروش تا هر ثمنی که خواهی از بیت المال ادای آن بکنم یا هر جاییکه خواهی از مدینه
خوش کن تا عوض اینخانه بتو بدهم یا بر مسلمانان تصدق کن ناچار ترا یکی ازین سه چیز اختیار
باید کرد عباس گفت لا و الله هیچکدام ازینها که گفتی نکنم این منزل ست که رسولخدا صلی الله علیه و سلم برای
جدا کرد و اختیار فرمود ابی بن کعب را در رفع مخاصمت حکم ساختند وی حدیثی از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم شنیده بود بعمر بر خواند و آن حدیث اینست که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود
حق سبحانه تعالی وحی فرستاد بر داود علی نبینا و علیه السلام که خانهٔ بنا کن از برای من که مراد ر انجا یاد
کنند داود علیه السلام بحکم الهی در بنای بیت المقدس شروع کرد ناگاه خط بنای عمارت از یکجانب بزاویهٔ یکی
از بنی اسرائیل آمد داود علیه السلام بآنمرد گفت که خانه را بفروش وی قبول نکرد هرچند که قیمت کردند قبول نکرد
بنفشاد داود علیه السلام در دل خود کرد که اینخانه را ازوی بگیرد وحی آمد ای داود من ترا امر به بنای خانه کرده ام که
در وی مرا عبادت کنند تو خانهٔ مردم غصب میکنی عقوبت تو اینست که ترا از بنای اینخانه منع کردم التماس کرد خداوندا
از اولاد من کسی را برگمار که این بنا را تمام کند پس سلیمان علی نبینا و علیه السلام بعد از وی آنرا بنا کرد حالی که
ابی ابن کعب این حدیث بر خواند عمر دست تعرض از دامان عباس باز داشت بعد ازان عباس گفت رضی الله
عنه الکنون من اینخانه را برای مسلمانان تصدق کردم پس عمر رضی الله عنه انجا را داخل مسجد گردانید.
و خانهٔ دیگر بود از جعفر بن ابیطالب بجانب همین خانهٔ عباس نصف آنرا بصد هزار درهم خریدند و در مسجد شریف
در آوردند و نصف دیگر از انجا نه در زیادت عثمان بن عفان داخل گردید و عمر رضی الله عنه از جانب
شام در پایان مسجد در جهت مشرق مسجد رحبه بنا کرد یعنی صفه که او را بطحی میگفتند تا هر که خواهد شعری خواند
یا سخن بلند گوید انجا رود و در مسجد آواز بلند نکند و شعر نخواند روزی دو نفر بودند که آواز بلند در مسجد
سخن میکردند فرمود بروید و به بینید که ایشان چه کسانند گفتند از اهل طائف اند گفت اگر نه از
دیار غربت بودندی سزای کرده خود یافتندی این مسجد پیغمبر ست رفع اصوات در وی جایز نباشد

واز سعید بن المسیب روایت کرده اند که روزی عمر بن الخطاب بحسان بن ثابت برگذشت و وی در مسجد شعر
انشاد میکرد تیز تیز در وی نگاه کرد حسان گفت چه می بینی من بحضرت کسی انشاد کرده ام که بهتر از تو بود
یعنی سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم ابوهریره حاضر بود حسان روی بوی آورد و گفت بخدای
رب العزت ترا سوگند میدهم که تو از پیغمبر خدا شنیدی که میگفت اللهم اید حسانا بروح القدس
ابوهریره گفت اللهم نعم اری همچنین میگفت که گفتی فائده منع که از خواندن اشعار در مسجد آمده
است اشعار جاهلیت واهل بطالت است واز انچه مشتمل بر کذب وزور بود والا ترمذی از حدیث عائشه
رضی الله عنها آورده است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منبری از برای حسان بن ثابت در مسجد می نهاد تا بر وی
بالیستد و هجو کفار بر خواند و کلام فصل وضابطه درینجا این حدیث است که فرموده است صلی الله علیه وآله وسلم
الشعر کلام حسنه حسن وقبیحه قبیح زیادت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه است
و زیادت این بنا بیشتر از زیادت عمر بود رضی الله عنه وی بنای جدران واسطوانات بحجاره منقوشه کرد
وسقف از چوب ساج ساخت و بنای اول که در زمان پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم وعمر بر ان زیادت
کرد منهدم نمود وستونها از عمود حدید ورصاص مستحکم کرد و بیشتر زیادت او از جانب شام شد
که شمالی مسجد است واز جانب قبله ومغرب کمتر و جانب مشرق از جهت حرمت حجرات منیفه بر حال خود
گذشت وابتدای عمارت عثمان در شهر ربیع الاول بود از سنه تسع وعشرین واتمام او در اول محرم سنه ثلثین
پس مدت عمل تمام ده ماه بود وبعضی گفته اند که عمارت وی در آخر سنه خلافت او بود که سنه خمس
وثلثین است ومشهور قول اول است والله اعلم ودر صحیح مسلم آمده است که چون عثمان بن عفان اراده
بنای مسجد نمود مردم را برا بعضی انکاری پیدا شد وی رضی الله عنه گفت که من از پیغمبر خدا علیه السلام
شنیده ام که فرمود من بنی مسجد الله بنی الله له بیتا فی الجنة وغالبا انکار مردم از جهت هدم بنای
اول واتخاذ حجاره منقوشه وغیر ذلک باشد نه اصل زیادت در فضای مسجد چنانکه عمر کرد رضی الله عنه
زیرا که در اصل زیادت اجازت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وقوع یافته است ودر حدیث ابی هریره
آمده که آنحضرت فرمود اگر این مسجد مرا تا صنعا رسین بنا کنند هم مسجد من است آورده اند که چون در سنه اربع
وعشرین عثمان بن عفان رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست مردم از تنگی مسجد که روز جمعه میشد شکایت
کردند وی روی مشاورت بصحابه که اهل فتوی وصحاب رای بودند آورد وبعد از انعقاد اجماع بمنبر بر آمد وخطبه
درین باب بر خواند وحدیث نبوی وفعل عمر واجماع صحابه را متمسک آورد تا غبار شبهه که بر خواطر نشسته بود
بر خاست پس عمال را طلبید ودر بنای مسجد شروع کرد وبذات خود کار میکرد با وجود صیام دهر و

خوانده بهتر در

زیادت در عهد عثمان

در قیام لیل از مسجد بیرون نمی آمد ابن شیبه از کعب احبار روایت می آرد که وی در آنوقت که بنای عثمان
میکردند میگفت کاشکی این بنا تمام نشود و اگر طرفی از وی برپا گردد طرفی دیگر بیفتد گفتند یا ابا اسحق چرا چنین
گوئی آخر نه تو حدیث روایت میکردی که یک نماز درین مسجد افضل ست از هزار نماز در مسجد دیگر
غیر مسجد حرام گفت بلی اکنون نیز برهمینیم اما از بنای این عمارت فتنه از آسمان مستعد نزول شده است
که میان وی و زمین یک شبر بیش نمانده ست و نزول آن موقوف اتمام این عمارت ست همین که
این عمارت تمام شد فتنه نازل ست گفتند آن فتنه چه باشد گفت قتل این شیخ یعنی عثمان بن عفان مردی از بنی
میان گفت آخر نه قتل او مثل قتل عمر بن الخطاب باشد گفت بلکه بصد هزار مرتبه از آن بیشتر لبعد از وی از عدن
تا روم همه قتل باشد و هلاک و ما ناکه اشارت کعب بچیزهای ست که مردم از امیر المومنین عثمان بن عفان در دل
گرفته بودند و در آخر هدم بنای مسجد نبوی و تغیر آن موکد آنها شده جماعه که در مقام انتقام وی بودند موقوف
اتمام مسجد نبوی کمین کرده ایستاده شدند تا بعد از فراغ آن اشارت فتنه و فساد نمایند و باعث قوی بر اکثر
مشاجرات و مقاتلات و فسادات که تا آخر عهد امارت مروانیه بوجود آمده همین قتل عثمان بود و اراده انتقام وی
چنانچه از سیاق بیان واقعه حره و غیر آن اشارتی بدان میتوان یافت والله اعلم ؛ ثالث تغیر یکه
در مسجد شریف وقوع یافت زیادت ولید بن عبد الملک بن مروان بود پیش از وی هیچ یکی
از خلفا و امرا در عمارت عثمانی دخل نکرد و عمر بن عبد العزیز دران وقت از جهت ولید عامل مدینه
منوره بود بر وی نوشت که هر کرا در حوالی مسجد خانه باشد از وی بخرد و هر که از فروختن ابا آرد خانه را
بر وی بیندازد و بدل آن از مال بده و اگر نگیرد خانه را بگیرد و مال را صرف فقرا کن و حجرات ازواج
پیغمبرا صلی الله علیه و آله وسلم نیز داخل مسجد کن عمر بن عبد العزیز لفرموده وی عمل کرد و حجرات را
منهدم ساخت و داخل مسجد گردانید آورده اند روزیکه بحکم از ولید بمدینه مطهره آمده و حجرات پیغمبر را
هدم کردند مصیبتی عظیم در میان مردم برپا شد هیچکس در مدینه نبود که بر آنحال گریه میکرد سعید
بن المسیب میگوید کاشکی حجرات رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحال خود میگذاشتند تا مردم می دیدند که
سرور کائنات چگونه درین دار فنا حیات بسر برده ست ابن زباله از بعضی اهل علم روایت می آرد که چون
ولید بن عبد الملک بحج آمد بعد از اتمام مناسک حج قدوم بمدینه مطهره آورد روزی بر منبر مسجد خطبه میخواند
در اثنای آن نظرش بر جمال حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم افتاد که در بیت حضرت فاطمه زهرا
سلام الله علیها نشسته بود و آینه در دست داشت که در وی جمال جهان آرای خود را مشاهده مینمود
چون از منبر فرود آمد عمر بن عبد العزیز را طلبیده زجر نمود که چرا ایشان را درینجا هنوز گذاشته و بیرون

کعب احبار
... میگوئی او

ثالث
ولید بن عبد الملک
اتمام عمر بن عبد العزیز

حجرات اہل بیت

نیا ورده نخواهیم که ایشانرا بعد ازین اینجا به بینیم خانه را از ایشان بخرد و داخل مسجد کن فاطمه بنت حسین
وحسن بن حسن و اولاد ایشان سلام الله علیهم اجمعین درون خانه بودند و از بدر آمدن اباء نمودند
حکم کرد که اگر بیرون نیایند خانه را بر ایشان بیندازند اسباب خانه را بی رضای ایشان بدر می آوردند
وخانه را ویران میکردند بحکم ضرورت برآمدند و هم دران روز در دشمن مخدرات اهل بیت بیرون مدینه
رفتند وموضعی برای سکونت اختیار کردند و در بعضی روایات این واقعه پیش از قدوم ولید
بهمان حکم سابق از عمر بن عبد العزیز وقوع یافته هفت هزار دینار بدل خانه بایشان میداد حسن
بن حسن سلام الله علیهما سوگند خورد که زر نستاند عمر قضیه را بولید نوشت که وی زر نمی ستاند حکم کرد
که زر نستاند بهتر خانه را بگیر وایشان را بدر کن وزر در بیت المال بسپار وهمچنین در بیت حفصه
رضی الله عنها که در دست اولاد عمر بن الخطاب بود نزاع شد چون گفتند که هرگز نخواهیم برآمد وعوض خانه
رسول الله صلی الله علیه وسلم نخواهیم ستاند حجاج بن یوسف نیز در الوقت در مدینه بود حکم کرد که خانه را هم بر سر ایشان
بیندازند ولیکن چون قضیه بولید رسید وی بجانب عمر بن عبد العزیز نوشت که در استرضای خاطر اولاد
عمر بن الخطاب بتقصیر راضی مشو مثل خانه را بده واگر نستانند ایشانرا اکرام کن و بقعهٔ از خانه ایشان
بگذار وایشانرا دری بجانب مسجد نیز بگذار وطول مسجد در زمان ولید دویست ذراع بود وعرض آن
یکصد و شصت و هفت ذراع و وی در تکلف و تصنع عمارت باقصی الغایت کوشید و سقوف و جدران
واساطین همه منقش ومطلا ومزخرف ساخت و بقیصر روم نوشت تا چهل استاد کار رومی
وچهل قبطی ارسال نمود و هشتاد هزار دینار وسلاسل نقرئی وقنادیل و برداینی چهل هزار مثقال
طلا والوان واسباب زخرف مصحوب آن پیشکش نمود وعلامت محراب که الان در مساجد متعارف
ست او ساخت و بیش ازان نبود آورده اند که یکی از عمال روم خواست که بر حجره شریف بول کند
بمجرد قصد آنچنان بر زمین افتاد که سرش ریزه ریزه شد وبعضی از ایشان بمشاهده این حال
در ربقهٔ اسلام در آمدند ویکی دیگر از ایشان صورت خنزیر بر دیوار قبله مسجد نقش کرد عمر بن عبد العزیز
حکم کرد تا گردنش زدند آورده اند هر کدام که صورت درختی یا نقشی بهتر کشیدی سی درهم براجرت
او بطریق انعام بیفزودی ابن زباله می آرد که چون ولید بمدینه قدوم آورد عمارت مسجد تمام شده بود
روزی بتماشای عمارت مسجد بیخبر امید چون نظرش بر سقف مقصوره مسجد افتاد تحسین کرد وگفت چرا
سقف تمام مسجد چنین نکردی عمر گفت که خرج بسیار میبایست کرد تا چنین شود گفت چه شد هر چه میبایست خرج میکردی
عمر گفت یا امیر المومنین هیچ میدانی که بر دیوار قبله چند خرج شده است چهل و پنجهزار دینار خرج نقش و نگار اوست ولید چون این را

بشنید پشیمان شد و گفت این همه خرج چرا کردی مگر خزانهٔ پدر خود خیال کردی و نیز آورده اند که در اثنای تماشای مسجد یکی از اولاد عثمان حاضر بود ولید با وی گفت به بین عمارت پدرت چه بود و عمارت ما چگونه است وی گفت بلی عمارت پدر من عمارت مساجد بود و عمارت شما عمارت کنایس است و ابتدای عمارت ولید در سنه ثمان و ثمانین بود و اتمام آن در احدی و تسعین و مدت سه سال در وی کار میکردند و درین عمارت در چهار گوشهٔ مسجد چهار مناره بود و لیکن سلیمان بن عبد الملک چون بحج آمده مناره نزدیک باب سلام که دار مروان آنجا بود در صحن خانهٔ وی سایه انداخت فرمود تا منهدم ساختند و ظاهر از کلام سمهودی چنان مینماید که پیش از عمارت او رسم مناره نبود والله اعلم در زمان وی نماز جنازه در مسجد شریف ممنوع شد رابع زیادت مهدیست از خلفای عباسیه و پیش از وی هیچکس بر عمارت ولید زیادت نکرد و زیادت مهدی در سنه احدی و ستین و مایه بود مقدار ده استوانه در ناحیه شامی مسجد و بس و وی نیز رسم تکلف و تزخرف که در عمارت ولید بود بر داشت و بعد از مهدی هیچکس زیادت نکرد جز آنکه بعضی آورده اند که در سنه اثنین و مائتین مامون خلیفه زیادتها در عمارت مهدی کرد والله اعلم

فصل اما حجرهٔ منیفه که حاوی قبور شریفه است در اول حجره بود داخل بیت عایشه رضی الله عنها از جرید نخل بر طبق سایر حجرات مصطفویه چنانچه معلوم شد و چون دفن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بموجب حکم الهی هم در حجرهٔ شریفه شد عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز در خانهٔ خود ساکن می بود و میان او و قبر شریف پرده نبود در آخر بسبب جرأت و عدم تحاشی مردم از در آمدن بر قبر شریف و بر داشتن خاک از آن خانه را دو قسم ساخت و دیواری میان مسکن خود و قبر شریف کشید و تا قبر عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حجرهٔ شریفه نشده بود عایشه گاه بگاه بهر وضع که بودی بر قبر سرور انبیا و قبر صدیق اکبر می در آمد بعد از آن که عمر رضی الله عنه را در انجا نهادند دیگر در آمدن حجابی و ملاحظه مینمود و تا ستر کامل و پوشش تمام میکرد بر قبور نمی در آمد و بعد از آن که امیر المومنین عمر در مسجد زیادت کرد حجره را از خشت خام بنا کرد و تا زمان حدوث عمارت ولید این حجره ظاهر بود و عمر بن عبد العزیز بحکم ولید بن عبد الملک آنرا هدم کرد و بحجارهٔ منقوشه بر آورد و بر ظاهر آن حظیره دیگر بنا کرد و هیچکدام ازین دو را دری نگذاشت و بعضی گفته اند که بجانب شام بابی دارد مسدود و تحقیق همان قول اول است از عروه روایت میکنند که وی به عمر بن عبد العزیز گفت اگر حجرهٔ شریفه بر حال خود گذارند و عمارتی گرد آن بر آرند احسن باشد گفت امیر المومنین حکم چنین کرده است و هر آئینه امتثال آن چاره نیست و از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت حفر اساس حجره قدمی ظاهر شد و بعد از تحقیق حال ظاهر شد که آن پای امیر المومنین عمر بود که

منع نماز جنازه در مسجد بعد سلیمان بن عبد الملک

زیادت رابع —

بجهت ضیق مکان در بنیاد حجره افتاده بود زیراکه قول اصح در وضع قبور شریفه آنست که سر ابو بکر صدیق
محاذی صدر شریف نبویست صلی الله علیه وسلم و سر عمر فاروق محاذی سینهٔ ابو بکر رضی الله عنهما بدین شکل

قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم

قبر صدیق اکبر رضی الله عنه

قبر عمر فاروق رضی الله عنه

پس برین تقدیر اگر پایهای عمر به بنیاد دیوار حجره رسیده
دور نباشد و بعد از بنای عمر بن عبد العزیز تا امروز
در آمدن در حجره قبور ممتنع شد غیر آنکه آورده اند که در سنه ثمان واربعین وخمسمایه آوازی از درون
حجره شریف شنیده شد بدان ماند که چیزی از عمارت افتاده باشد شخصی را از مشایخ صوفیه که بصفت
طهارت ونظافت ومجاهدت وریاضت موصوف بود و چند روز مخصوص از برای مزید تنظیف وتطهیر
ریاضت ترک طعام نموده بر ریسمانها بسته از راه دریچه که در یکجانب سقف بود در آوردند غالبا خاکی از سقف
افتاده بود ازالهٔ آن گرد و محاسن خود را جاروب آستانهٔ ملک آشیانه ساخت وهمچنین در قریب آن
تاریخ مذکور برای مصلحتی دیگر که به تنظیف موضع شریف تعلق داشت یکی از اغوات را که بخدمت حجره شریف
متضمن بودند با متولی عمارت فرود آورده تنظیف مکان قدس نشان نمودند و در عهد و در سنه خمسین وخمسمایه
جمال الدین اصفهانی که صاحب آثار جمیله و محامد جزیله است و در مدینه مطیبه احوال خیرات و مبرات او بر صحائف روزگار
مسطور و محامد و مناقب او بر السنه خطبای مسجد شریف در آن زمان مذکور بود و در جوار آنحضرت شرقی شباک که
آنرا الان باب جبرئیل گویند در جانب غربی رباط خورد که مشهور است برباط عجم مدفون است شباکی از
صندل گرد حجره شریفه کشید در همان ایام ابن ابی الهیجا شریف که از وزرای ملوک مصر بود و اسم او
در بعضی مساجد مأثوره که در جانب مسجد فتح اند مسطور است از دیبای سفید مطرز بطرازات حریر سرخ
سوره یس بران مکتوب شده بجهت تعلیق حجره شریفه ارسال نمود بعد از استیذان از جانب خلافت
مستضئ بالله از التعلیق نمودند بعد ازین تاریخ هر کدام از ملوک در ابتدای جلوس بر سریر سلطنت ارسال
ستاره معتاد ساختند والان قانون سلاطین روم در ارسال آن برهمین نهج واقع است و در سنه

ثمان وسبعین وستمائه در دولت قلاوون صالحی قبهٔ خضرا که بالای حظیرهٔ شریفه است بلندتر از سقف مسجد
بطرزیکه الآن موجود است با شباک نحاس بنا فرمودند و قبل ازان ارتفاع قبه از سقف مسجد زیاده
از نصف قامت مرد نبود الآن بنای مسجد شریف که در سنه احدی والف هجریه که مسوده این اوراق به بیاض
میرود موجود است بنای ملک قاتیبا است که از ملوک مصر بود و خادم حرمین شریفین در حدود سنه ثمان
وثمانین وثمانمائه وجود یافته و این قاتیبا از ملوک شراکیه بود و از سعادتمندان وقت آثار عظمت وی
از بنای رباط و تعیین وظایف و اوقاف در حرمین شریفین زادهما الله شرفا وتعظیما برپاست و وی
بشرف ادای مناسک حج از سائر ملوک وقت امتیاز یافته و اساس دولت او بدست سلاطین روم مستاصل
شده و وی بساط روضهٔ شریفه را بجهت تبرک بمواطی اقدام برکات انتظام نبوی و اصحاب او صلی الله علیه و
آله وسلم ورضی الله عنهم ترک تکلف ترخیم وتحجیر داده بفرش خاک پاک اکتفا نموده بود بعد از وی سلطان
سلیمان رومی در اواسط مائه عاشره از سنگ رخام در روضهٔ متبرکه بساط بسته که الآن موجود است
وبعضی بناهای دیگر مثل جدار تجدید روضه و تمیز او از زیادت عثمانیه و بنای متهجد شریف از آثار سلطان
سلیمان مذکور است والله اعلم ❊ **فصل** از جملهٔ غرائب امور وعجائب حادثات که فی الحقیقت
داخل معجزات بینات سید کائنات است علیه وآله افضل الصلوات واکمل التحیات قضیهٔ نقب حجرهٔ شریفه
است که در سنه سبع وخمسین وخمسمائه وقوع یافت آورده اند که سلطان نورالدین شهید محمود بن زنگی
که جمال الدین مذکور وزیر او بود سرور انبیا را در یکشب سه بار در خواب دید که اشارت بدو شخص که آنجا
ایستاده اند میکند و میفرماید زود دریاب و مرا از شر این دو شخص وارهان بفرست دریافت که امری
غریب قطیع در مدینه مطهره حدوث یافته است که بدان باید رسید سلطان مذکور همدران ساعت در آخر شب
بر رواحل خفیفه با بیست نفر از خواص مجلس خود سوار شده مصحوب اموال کثیره متوجه مدینه سکینه شد
و در شانزده روز از شام بمدینه منوره قدوم آورده در مقام استحضار آن دو ملعون آمد و مقدمهٔ تصدق
وانعام واکرام را حیله و وسیلهٔ حضور خواص وعوام ساخت تا هر که از اهل بلد حاضر آمد مالی عظیم حاصل او شد
و درین میان هیچ یکی را ندید که بهیأت نامطبوع آن دو نفر که در خواب ایشان را دیده بود باشد فرمود
بعد از ایشان کسی دیگر باشد از اهل شهر که حاضر نیامده باشد گفتند هیچکس نباشد که
نیامده است الا دو شخص مغربی که بصفت عفت و صلاح آراسته وبنعت صله وآرام وانعام پیراسته اند
وبجهت مشغولی اوقات هرگز در مردم نیایند حکم کرد تا ایشان را حاضر آوردند بهمان هیأتیکه سرور انبیا
صلی الله علیه وسلم نموده بود دریافت پرسید منزل شما کجاست گفتند در رباطی که قریب

حجره شریفه است و آن مکان الان در قبل غربی حجره است خراب افتاده و شباکی از وی در دیوار مسجد
گذاشته اند سلطان مذکور ایشان را همین جا گذشته روی منزلی که نشان داده بودند آورد و در آن
دید در طاق نهاده و کتب دیگر در مواعظ و دقایق و مال در ناحیهٔ بیت نهاده که صرف فقرای مدینه منوره
میکردند و حصیری در محل خوابگاه ایشان افتاده سلطان شهید حصیر را برداشت سردابه دید که بصوب
حجره نبوی صلی الله علیه وسلم حفر نموده اند و چاهی دیگر در یک ناحیهٔ آن کنده تا خاکها را در وی بیندازند
و بروایتی دیگر دو انبان پوست داشته اند که خاک پر میکردند و در میان شب در نواحی بقیع برده می انداختند
بعد از تهدیدات بلیغه و تعذیبات شدیده کشف حقیقت حال نموده اند که ایشان دو نفر نصرانی اند که نصاری
ایشان را در لباس حجاج مغاربه با اموال جزیله بمدینه فرستادند تا حیله در وصول بداخل حجره شریفه نموده
با جسد مبارک حضرت سید کائنات گستاخی نمایند در شبی که این نقب را قریب قبر شریف میرسانند ابر و باران
بسیار و رعد و برق و زلزله عظیم پیدا میشود و در صباح آن شب سلطان سعید میرسد باستماع این کلام
سلطان را حالتی عظیم دست داد و گریه بسیار کرد و هم در تحت شباک حجره شریفه هر دو آن
بی سعادت ناپاک را گردن زد و در آخر روز بسوخت و در حریم حجره خندقی حفر کرد که تا آب
رسانیده برصاص مذاب پر کرد تا مجال وصول بموضع شریف متعذر باشد و قضیهٔ دیگر که
ابن النجار در تاریخ بغداد علی ساکنها السلام آورده که بعضی از زنادقه ببعضی از امرای عبیدیه
که حکام مصر بوده اند و ولایت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما در تحت تصرف ایشان بود
احوال این اشقیا بر واقفان فن تاریخ روشن است اشارت کردند که اگر جسد مبارک پیغمبر و ابو بکر
و عمر صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهما بمصر نقل کرده شود موجب منقبتی عظیم مرسکنه این دیار را حاصل گردد و کافه
خلق از سائر آفاق و اقطار بقصد زیارت قاصد این دیار شوند حاکم مصر بنابراین خیال محال عمارتی عظیم
و حظیره عالی بنا کرده یکی از معتمدان را که او را ابو الفتوح میگفتند به نباشی قبور شریفه بمدینه مطهره فرستاد
اهالی و اکابر این بلده مبارک چون پیش از آمدن وی کیفیت حال معلوم کرده بودند هم در اول
مجلس که او را دیدند یکی از قراء ایشان آیهٔ کریمه وَإِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ
فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا
بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ الی إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ بلحنی هر چه تمامتر برخواند هیجانی و حرکتی در مردم پدید آمد تا خواستند
که ابو الفتوح را همدرین مجلس بکشند ولیکن چون زمام مهام این بلاد در دست تصرف و اختیار این
اشرار بود در سرعت و تعجیل آن تانی و تامل مصلحت وقت افتاد ابو الفتوح را نیز خوفی و ضیق صدری پیدا شد و گفت

واللہ اگر سر من درین مهم رود راضی ترام از انکه دست تعرض بموضع شریف دراز کنم وہمدرین شب بادی عظیم
فرستادند که ارض از صدمت آن از جای بجای میرفت وشتر با پالان واسپ با زین مثل گوی میگردید
ابو الفتوح مذکور را نیز از مشاهده این حال عبرتی وخوفی دست داد که ملاحظه که از حاکم در دل داشت قدم از ساحت
سینه او بیرون نهاد وآخر کار او نیز بصدق همت او بسلامت گذشت واز غرایب غرایب قضیه خسف بعضی
ملاحده است که محب طبری در ریاض نضره آورده است که قومی از رفضه حلب پیش امیر مدینه آمدند واموال
جزیله وهدایای عزیزه آوردند تا دری در حجره شریفه بکشایند وابو بکر صدیق وعمر فاروق را رضی الله
عنهما بیرون برند امیر مدینه بعلت سوء مذهب ومحبت دنیا که داشت اجابت نمود وایشان را بدان اذن
داد وبه بواب حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرم را برایشان کشاده دهی وهر عملی که در این حال
کنند مانع نیائی بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا گذاردند ودرها را بستند چهل کس با مساحی ومکاتل
وشموع والات هدم وحفر آمده بر در باب السلام بایستادند ودر بزدند من بحکم امیر در را برایشان
کشاده دادم وبگوشه رفته نشستم وگریه میکردم که تا چه قیامتی قائم خواهد شد سبحان الله هنوز
محاذی منبر شریف نرسیده بودند که تمامه ایشان را باهر چه از اسباب والات همراه داشتند نزد
عمود دیگه قریب زیادت عثمانی است زمین فرو برد امیر چشم انتظار در راه داشت که موجب این
اهمال وتاخیر چه باشد مرا طلبید وگفت حال قوم چیست من انچه دیده بودم همه باسیر گفتم که چنین وچنین
واقع شد امیر گفت دیوانه شده اخر بهبین که چه میگوئی گفتم امیر خود بیاید وببیند که هنوز اثر خسف وبعضی
ملابس که برایشان بود باقیست وطبری نسبت اینحکایت به ثقات میکند که بصدق ودیانت مشهوراند
وبعضی مورخان مدینه نیز ذکر کرده اند چنانچه در تاریخ سمهودی مذکور است والله اعلم

باب هشتم

در ذکر بعضی از فضایل مسجد شریف وخصایص روضه منیف ومناقب منبر عالی رتبت ش
ازجمله فضایل مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم این حدیث است که در صحیح بخاری مذکور است قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه من المساجد الا المسجد الحرام
ومسلم نیز مانند این روایت کرده باین زیادت که آورده فانی اخر الانبیاء ومسجدی اخر المساجد پس
مزیت نماز در مسجد مدینه مطهره برابر هزار نماز است در مساجد دیگر انبیا مثل مسجد اقصی که مسجد سلیمان است
غیر مسجد حرام که مسجد ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام است چنانچه در احادیث دیگر تصریح باین معنی ورود
یافته طبرانی در معجم کبیر بنقل ثقات می آرد که ارقم پیش آنحضرت آمد تا وداع کند وبه بیت المقدس

رود فرمود برای چه میروی مگر قصد تجارت داری عرض کرد لا قصد تجارت ندارم ولیکن میخواهم که در وی
نماز کنم فرمود یک نماز در مسجد من بهتر است از هزار نماز در انجا و در بعضی احادیث آمده است که نماز در
بیت المقدس برابر هزار نماز است در مساجد دیگر پس نفل نماز مسجد مدینه بر نماز مساجد دیگر برابر هزار هزار
نماز بود واما استثنا مسجد حرام که فرموده است الا المسجد الحرام احتمال دارد که از برای بیان
مساوات بود در مسجد مکه و مدینه یا زیادتی مسجد مکه بر مسجد مدینه یا کمی او نه باین عدد بعضی از علما ترجیح
احتمال اول کرده اند که مساوات است و امام مالک در روایتی و جماعه از اصحاب وی باحتمال ثالث
رفته بآن معنی که زیادت نماز مسجد مدینه بر سائر مساجد هزار است و بر مسجد مکه با اقل از هزار پس بعضی
از مالکیه بران رفته که بصد است و بعضی دیگر به نهصد و هر یکی آنرا بنوعی از احادیث استنباط نموده
و جمهور علما برانند که استثنای مذکور از برای بیان مزیت مسجد حرام است در مضاعفت ثواب
بر مسجد مدینه از جهت ورود مزیت مسجد مکه بر مسجد مدینه بصد که بانضمام فضیلت مسجد مدینه بر مساجد
دیگر بهزار زیادت مسجد مکه بر سائر مساجد بصد هزار لزوم پذیرد چنانچه در حدیث دیگر منصوص
و مشرح واقعه شده که الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف
صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمسمائة صلوة و بعد از تتبع احادیث معلوم
گردد که در عدد مزیت بعضی ازین مساجد شریفه بر بعضی دیگر تفاوتی و اختلافی بحسب زیادت و نقصان
مذکور شده است و تواند که ورود آن بحسب اوقات مختلفه بموجب وحی سماوی و کشف احوال حقایق
اشیا باشد با آنکه وقوع عدد ناقص منافاتی ندارد بصحت زاید والله و رسوله اعلم و در باب فضائل
مدینه مطهره اشارتی رفت با آنکه مرجع و مآل مضاعفت مذکوره کثرت اعداد و زیادت کمیت است
ولیکن عظم ثواب و قوت کیفیت ذاتی بحسب تعلق رضا و قبول پروردگار تواند که در عدد اقل زیادت
بر اکثر باشد چنانچه این نکته تفصیل در انجا بشرح انجامیده است و آنچه تنبیه بران واجبست آنست که
مضاعفت مذکوره آیا مخصوص است بمسجد نبوی محدود بحدیکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم
پیش از زیادتهای که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از زیادتهای که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بعضی خلفا و امرا نموده اند یا عام است شامل زیادتهای مذکوره نیز و مذهب مختار که موافق احادیث و عمل سلف و قول
جمهور علما است همانست که تمامه آن مشتمله زیادتهای مسجد نبویست و در حدیث آمده است که لو مد هذا المسجد الی صفا کان مسجدی
و عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده است لو مد مسجد رسول الله الی ذی الحلیفة لکان منه و نیز قیام عمر و عثمان رضی الله عنهما در اقامت
صلوة در محراب زیادت دلیلی قاطع است بر مساوات او با اصل مسجد نبوی در مضاعفت ثواب و اگر نه ترک در یافت

این فضیلت از ایشان متصور نبودی اگرچه افضلیت و عظمیت مقام آنحضرت به نسبت سائر مقامات
باقیست ابن تیمیه میگوید که از هیچکس از سلف و خلف خلافی در همین معنی ظاهر نیست و ما ناکه مقصود وی مبالغه
و تاکید در نفی قول مخالف ست والا شک نیست که بعضی از علما بطریق شذوذ بتخصیص احکام مسجد اصل
قایل شده اند و در بعضی کتب امام نووی خلافی درین باب مذکور شده اگرچه محب طبری نقل کرده که وی
ازان قول رجوع نموده ست وهو الصواب **فائده** نزد اکثر علما فرض و نفل در مضاعفت مذکوره برابر اند
و بعضی از علمای حنفیه و اکثر مالکیه تخصیص این حکم بفرض نموده از جهت حدیث افضل صلوة المرء فی بیته
الا المکتوبة ولیکن بوضوح پیوست که فضیلت بی مضاعفت تواند تحقق پذیرفت و معهذا تواند که
صلوة نافله در بیوت مکه و مدینه مضاعف باشد از نمازی که در بیوت بلاد دیگر بگذارند چنانچه شیخ ابن حجر
عسقلانی افاده نموده ست و چنانچه مضاعفت و مزیت عبادت نماز درین امکنه شریفه ورود یافته ست
جمیع خیرات و سائر عبادات همین حکم دارد چنانچه بیهقی از روایت جابر آورده ست که آنحضرت فرمود الصلوة
فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام والجمعة فی مسجدی هذا
افضل من الف جمعة فیما سواه الا المسجد الحرام وشهر رمضان فی مسجدی هذا افضل من الف شهر
رمضان فیما سواه الا المسجد الحرام واز اوضح واضحات ست و ابین بینات که از ذکر و بیان
مستغنی ست آنست که مضاعفت مذکوره در اعمال از حیثیت کثرت ثواب و مزید درجات ست نه از جهت
ابرای ذمه و سقوط تکلیف شرعی تا نگویند که برین تقدیر باید که نماز یکروز از هزار بلکه صد هزار کفایت کند
و هذا ظاهر یکی از علما گفته ست که یک نماز مسجد حرام را حساب کردم به نمازهای پنجاه و پنجسال و ششماه
و بست روز برآمد با قطع نظر از تضاعف حسنه بعشر در غیر مساجد ثلثه و تضعیف جماعت و مسواک و
مانند آن تا بجدی رسد که حصای آن متعذر بود فسبحان الله ذی الفضل العظیم وصلواته
علی النبی ورسوله الکبیر الکریم واز آنجمله حدیثی ست که احمد و طبرانی بنقل ثقات از انس بن مالک
می آرند که من صلی فی مسجدی اربعین صلوة وزاد الطبرانی لا تفوته صلوة کتب له براءة من
النار وبراءة من العذاب وبراءة من النفاق میفرماید هر که در مسجد من چهل نماز بگذارد بی آنکه نمازی
درین میان از وی فوت شود جزا او این باشد که آن بنده از آتش دوزخ که عذاب آخرت ست
بلکه از جنس عذاب دنیا و آخرت در امان باشد و از علت نفاق بری گردد و میتواند والله ورسوله اعلم
که حکمت در تعیین عدد اربعین آن باشد که چون اتمام و اکمال عدد اربعین مورث استقامت و منتج کمال است
و حصول آن از منافق میسر نیست و بی وجود صفت صدق و اخلاص تیسر آن ممکن نه و چون خلاصی از

علت نفاق که بدترین علل وصعب‌ترین امراض ست دست داد لاجرم خلاصی از عذاب دنیا و آخرت و فوز بسعادت دارین بران مترتب باشد و از انجمله حدیثی که بیهقی آورده ست مضمون کرامت مشحون او انکه هرکه بطهارت از منزل خود برآید بقصد آنکه در مسجد من نمازی کند حج کامل در نامهٔ اعمال او ثبت یابد و حدیث دیگر هرکه درین مسجد آید تا التعلم خیر یا التعلیم آن نماید بمنزلهٔ کسی بود که در راه خدا جهاد کند و هرکه نه باین قصد درآید بلکه غرضش مصاحبت خلق و محاکات ایشان بود بمثابه شخصی بود که محبوب خود را در دست دیگران ببیند **فصل** ازانچه در فضل روضهٔ شریف و منبر منیف ورود یافته حدیثی ست که در صحیحین آمده مابین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة و در بعضی روایات مابین قبری ومنبری وزاد البخاری ومنبری علی حوضی و در بعضی روایات وان منبری علی ترعة من ترع الجنة وتفسیر ترعه بعضی به باب موده و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که برجای بلند باشد روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدمی الان بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض من ست و در حدیثی دیگر فرموده من ایستاده ام الکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی ست که آب در حوض ازانجا درآید و درین کاذب که در حضرت منبر شریف بخورند وعیدی بلیغ جزای شنیع ورود یافته و فرمود هرکه نزد منبر من سوگند دروغ خورد تا حق مسلمانان را تلف کند گو جای خود را در دوزخ آماده کند و در حدیث دیگر آمده فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و چون اینموضع شریف در حقیقت از بهشت بود بموجب آیهٔ کریمهٔ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا وجود کذب دروی در دار دنیا ممنوع و محرم باشد چنانچه در دار آخرت ممتنع و منتفی ست و در بعضی احادیث آمده مابین حجرتی ومصلای روضة من ریاض الجنة بعضی مصلا را بر مصلای مسجد نبوی که از منبر شریف بحجره قریب تر ست و بعضی بر مصلای عید که بیرون حصار مدینهٔ مطهره ست در جانب طریق مکهٔ معظمه حمل کرده اند ولهذا نقل کرده اند که سعد بن ابی وقاص بعد از سماع این حدیث برای خود در میان مسجد و مصلای عید خانه بنا کرد وبرین روایت تمامهٔ مسجد نبوی با زیادتیکه در جانب مغرب واقع شده روضهٔ از ریاض جنت باشد و بموضعی خاص از مسجد که درمیان حجره و منبر ست تخصیص نه پذیرد و در تحقیق و تاویل این احادیث وجوه متعدده از علما آمده بعضی گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایه ست ازانکه قصد آن در تبرک بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور وی سبب ورود حوض نبوی صلی الله علیه وسلم و موجب شرب از زلال جان افزای اوست و بعضی دیگر گفته اند که تواند که آن منبر را که سرور انبیا علیه السلام او را مشرف داشت فردای قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده فرمایند و بر کنار حوض کوثر که ترعهٔ جنت عبارت ازانست برپا دارند تعظیما لنبیه

وتنویها لشأنه صلی الله علیه وسلم جماعه بران رفته اند که این اخبارست از منبری که دران روز برای وی از حضرت عزت بر بالای حوض او بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف ست و اینقول در غایت بعدست از سوق لفظ حدیث میفرماید مابین حجره من و منبر من روضه ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض من ست ظاهر و متبادر ازین کلام همان منبرست که از برای تحدید روضهٔ مقدسه ذکر فرموده ست و بر همین نهج در حدیث روضه نیز توجیهات مختلفه آمده و بعضی گفته اند که مراد تشبیه بقعهٔ شریفه ست بروضهٔ جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت خلق و ذکر مجالست اهل آن حاصل است چنانچه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا پرتو اشارتی بران می افتد خصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم و انوار اذکار از مجلس جنت آثار او اقتطاف و اقتباس مینمودند و بعضی بران رفته اند که مقصود بیان شرف عبادت و طاعت ست در نیمکان عظیم الشان باتصال دار جنان و وصول روضهٔ رضوان چنانچه گویند الجنة تحت ظلال السیوف و الجنة تحت اقدام الامهات باعتبار آنکه مباشرت سیوف و خدمت امهات موصل بنعیم خلد و ریاض جنت ست و این قول در غایت ضعف و بعد اند چه تشبیه بریاض جنت و نزول رحمت و اتصال بروضهٔ جنان و ترتب ثواب عظیم بران شامل تمامهٔ مساجد و کل بقاع خیرست و مخصوص باین مسجد شریف و روضهٔ منیفه نه و اگر حمل بر رحمت خاص حضرت عزت عمت رحمته و روضهٔ مخصوص از جنت کنند با وجود ان هنوز خالی از تکلف و تعسفی نخواهد بود و تحقیق انست که کلام محمول بر حقیقت خودست و مابین حجره آنحضرت و منبر شریف بحقیقت روضه ایست از ریاض جنت بآن معنی که فردای قیامت آنرا بفردوس اعلی نقل کنند و در رنگ سائر بقاع ارض فانی و مستهلک نگردانند چنانچه ابن فرحون و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعهٔ از علما باوی نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر علمای حدیث ترجیح اینقول کرده اند ابن ابی حمزه که از کبار علمای مالکیه ست فرموده که احتمال دارد که عین این بقعهٔ شریفه روضهٔ از ریاض جنت باشد که از انجا بدار دنیا فرستاده باشند چنانچه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم واقع ست و بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خودش برند و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم مزیت فضل و علو مرتبت آنمقام عظیم ست و این معنی از روی حقیقت جامع جمیع معانی ست که دیگران گفته اند با علاوه دریافت سر خاص که ادراک آن مخصوص بواطن اهل اجتبا و اختصاص ست و حمل حدیث بر ظاهر ما قبل بی ارتکاب تجوز و تاویل و حفظ کمال مرتبت و عظم شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا چنانچه رتبهٔ خلیلهٔ ابراهیمیه بحجری از جنت امتیاز یافت حضرت حبیبهٔ محمدیه بروضهٔ ازان اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر بنسبت سائر اراضی دنیا

در آید چندان عجب نباشد زیرا که تا انسان درین نشاه محجوب حجب کثیفه طبیعت و مغلوب احکام عادت
بشریت ست انکشاف حقایق اشیا و ادراک امور آخرت از وی نیاید و آنچه بر نفی و منع حمل بر مزید ثواب
و فضیلت عبادت قرینه تواند بود احادیث ست که در شان جبل احد و غیر ورود یافته اند که احد از جبال
جنت ست و غیر از کوههای دوزخ هیچیکی از علما بران نرفته که گوید عبادت جوار احد موصل بجناب نعیم آشت
و مجاورت غیر مفضی بدرکات جحیم بلکه در آخرت آن بر در جنت باشد و این بر کنار جحیم و توهم نکنی که چون
این بقعه از روی حقیقت روضه از ریاض جنت باشد باید که تشنگی و برهنگی و مثال آن که انتفای آن
از خواص و لوازم جنت ست در وی نباشد کما قال سبحانه و تعالی ان لک ان لا تجوع فیها و لا تعری چه تواند
که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال و انفکاک پذیرفته باشد پس در حجر الاسود و مقام ابراهیم
چه میگوئی دران جا نیز این اثار و خصوصیات پیدا نیست و اگر گویند که امثال این امور بی سماع و خبر ثابت
نشود و چون در شان رکن و مقام دلائل و شواهد ورود یافته بطریق تعبد ایمان آوردن بدان واجب
افتاده و در خبران نه چنین ست زیرا که میگوئیم دلیل و شاهد خبر خبر خیر الانام علیه الصلوة والسلام منیت و
همچنانکه حقیقت رکن و مقام باخباران صادق مصدوق معلوم شده کذالک حال روضه شریف
و منبر منیف نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل در اید در هر دو جا ممکن ست و اگر بحقیقت روند در هر
دو جا ثابت فما وجه الفرق والله اعلم و منه التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو با فاضة العلوم
علی من یشاء من عباده جدیر و حقیق ❖

باب نهم

در ذکر تاسیس مسجد قبا و سائر مساجد ماثوره نبوی که مشاهد انوار مصطفوی اند صلے الله علیه وسلم
و علی اله و اصحابه اجمعین صلوة کاملة مکملة

در ذکر قدوم سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بمدینه مطهره معلوم شد که پیشتر از در آمدن بداخل مدینه منوره
نزول برکت شمول آنحضرت در بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند واقع شد مدة سه روز
با زیاده علی اختلاف الروایات همدرین موضع اقامت نموده تاسیس مسجد قبا فرمود و بروایتی
هم اهل قبا التماس نمودند که مسجدی برای ایشان بنا فرماید اشارت بصحابه کرام کرد و فرمود یکی از شما
برین ناقه من سوار شود و بگرداند ابو بکر صدیق برخاست و بر پشت ناقه نشست ناقه برنخاست
بعد از وی عمر فاروق سوار شد نیز برنخاست بعد ازان علی مرتضی برخاست همین که پای در رکاب آورد
ناقه برجست فرمود زمام او رها کن که وی مامورست هر جا که گردد اخرهم بر مدار سیر ناقه مسجد قبا

بنا فرمود و باہل قبا امر کرد تا سنگہا جمع کردند پس بعنزه که در دست داشت خطی برای تعین قبلہ برکشید
و سنگی بدست مبارک برگرفت و بر موضع بنا نہاد و باصحاب کرام نیز امر کرد تا ہر کدام سنگی بہ ترتیب بنہادند
و آنکہ در بعضی روایات آمده کہ جبرئیل آمد و تعیین جہت کعبہ نمود این مگر در بنای دیگر باشد کہ بعد از تحویل
قبلہ وقوع یافتہ والا قبلہ دران زمان بجانب بیت المقدس بود و بروایت ثقات ثابت شده کہ آنحضرت
بذات شریف خود سنگ برای بنای این مسجد میکشید و نزول آیہ قرآنی لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى
مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ بقول اکثر مفسرین در شان مسجد قباست کہ اول مسجد کہ در دین اسلام بنا یافت
این مسجدست و ہم در مدح اہل این مسجد این آیہ کریمہ نزول یافت فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّوْنَ اَنْ يَّتَطَهَّرُوْا وَاللّٰهُ
يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِيْنَ فرمودای بنی عمرو شما چہ عمل کردید کہ مستحق این ہمہ مدح و کرامت آمدید گفتند یا رسول اللہ
ہیچ عمل ندانیم جز آنکہ ما در استنجا بعد از استعمال احجار آب مزید تطہیر کنیم فرمود ہمین ست کہ باعث اختصاص
آن منقبت شده لازم گیرند بر خود این عمل را و بعضی علما بدان رفتہ اند کہ مراد باین مسجد مسجد اعظم
نبویست علیہ افضل الصلوة و اکمل التحیات و بعضی احادیث نیز بتائید این قول ورود یافتہ و حق آنست
کہ مفہوم این آیہ کریمہ بر ہر دو مسجد شریف صادق ست پس توان کہ ہر دو مصدوق و مراد افتد
چنانچہ در کلام بعضی علمای حدیث اشارتی بدان رفتہ ست واللہ تعالی اعلم امام احمد بروایت
ابو ہریره می آرد کہ جمعی از اصحاب پیش آنحضرت آمدند فرمود بروید بجانب مسجد تقوی و متعاقب ایشان
خود نیز متوجہ شد ہر دو دست مبارک بر دوش ابو بکر و عمر نہاده بود و میرفت و این خبر موید آنست کہ
مسجد تقوی نام مسجد قبا باشد و از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ روایت کرده اند کہ وی فرمود
قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم المسجد الذی اسس علی التقوی من اول یوم ہو مسجد قبا
قال اللہ جل ثنائہ فیہ رجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المطہرین در صحیحین از روایت
ابن عمر رضی اللہ عنہما آمده کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سوار و پیاده بزیارت قبا میرفت و دو رکعت نماز
میگذارد و در روایت دیگر در صحیح بخاری آمده کہ آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم ہر روز شنبہ سوار و پیاده بمسجد قبا
می آمد و عبد اللہ بن عمر نیز چنین میکرد و ابن شیبہ روایت روز دوشنبہ نیز آورده و از محمد بن المنکدر
آمده ست کہ آنحضرت در صبح ہفدہم ماه مبارک رمضان بقبا تشریف می آورد و آورده اند کہ روزی امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ بزیارت مسجد قبا آمده و ہیچکس را در آن جا ندید فرمود سوگند بخدای کہ جان من در قبضہ قدرت
اوست بپیغمبر خدا را دیدم کہ با اصحاب خود سنگ برای بنای این مسجد میکشید واللہ اگر این مسجد
در طرفی از اطراف عالم میبود چہ جگرہای شتران کہ در طلب او نمیزدیم پس شاخہای خرما را

طلبید وازان جاروب برلسبت وخس وخاشاک که در مسجد افتاده بود تنظیف نمود گفتند یا امیر المومنین مالبس نیستیم خدمت بما فرمای فرمود لا واللہ شما لبس نیستند وابن زباله از زید بن اسلم می آرد که فرمود الحمد للہ الذی قرب منا مسجد قبا ولو کان بافق من الآفاق لضربنا الیه اکباد الابل وباسناد صحیح بطرق متعدده از سعد بن ابی وقاص آمده است که گفت دو رکعت نماز در مسجد قبا بگذارم محبوب تر است بیش من ازانکه دو بار زیارت بیت المقدس کنم وگفت اگر بدانید که درین مسجد چه سرا بداع کرده اند چه سعیها که در زیارت آن نکنند وهمچنین آمده است از قول ابو هریره رضی اللہ عنه باسناد صحیح ونیز در خبر است که من صلی فی المساجد الاربعة غفر له ذنوبه ومراد بمساجد اربعه مسجد حرام ومسجد نبوی ومسجد اقصی ومسجد قباست ودر حدیث ترمذی آمده که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم فرموده است الصلوٰة فی مسجد قبا کعمرة ودر معادله او بعمره احادیث بسیار ورود یافته ودر بعضی طرق باربع رکعت تصریح آمده وصفه که در صحن این مسجد است گویند که جای نشست ناقهٔ آنسرور است صلی اللہ علیه وسلم وسمهودی گفته است که در غیر کلام ابن جبیر این سخن را اصلی نیافتم ولیکن در مردم مشهور است وطول وعرض مسجد قبا شصت وشش ذراع گفته است وگفته اند که بعضی ازان در جانب مناره از زیادت عثمان بن عفان است رضی اللہ عنه وعمر ابن عبد العزیز برطبق بنای مسجد اعظم نبوی در بنای آن نیز تزئین وتکلف نموده بود وچون آن بطول زمان منهدم شد بعد از وی ملوک وامرای آفاق قرناً بعد قرن تجدید آن می نمودند واز انچه تبرک بدان درین مسجد شریف لازم است دار سعد بن خیثمه است که در قبله مسجد بود ودر اول باب مسجد هم از جانب صحن این خانه بود که مسدود ساختند ومصلای آنحضرت نزدیک ستون ثالث است اگر ازان راه قدیم در آیند ودر قبلهٔ رکن غربی مسجد موضعی است که اورا مسجد علی گویند سمهودی میگوید که شاید این همان مسجد دار سعد بن خیثمه است که آنحضرت دروی خفته ووضو ساخته ونماز گذارده است وبیر اریس نیز قریب قباست چنانچه در ذکر آبار متبرکه بیان کرده شود واز انچه ذکر آن نزد ذکر مسجد قبا العلاقهٔ نسبت تضاد تقریب افتد مسجد ضرار است که جماعهٔ از ابنای جنس الضار که باصرار کفر ونفاق گرفتار بودند آنرا در مقابل مسجد قبا باغراض فاسده که اهل نفاق را باشد بنا کرده بودند وآیه والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا الآیة در آن باب نزول یافته بیهقی از ابن عباس رضی اللہ عنهما می آرد که ابو عامر بایشان گفت که شما مسجدی بنا کنید ومحمد را باحیله ونفاق نگاه دارید تا من پیش قیصر روم روم ولشکری عظیم از وی آورده محمد را واصحاب اورا ابدر کنم چون بعد از فراغ مسجد بملازمت سرور انبیا صلی اللہ علیه وآله وسلم آمده التماس نمودند که ما مسجد

بنا نموده ایم والان از اتمام آن بنا فارغ شده اگر تو با اصحاب خود انجا نماز بگذاری موجب برکت و
سعادت آن بقعه گردد وحی آمد لا تَقُمْ فِیهِ اَبَدًا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان
تقوم فیه الی قوله والله لا یهدی القوم الظالمین وبعضی آورده اند که موضعی که تاسیس مسجد قبا در آن جا
واقع شده در ملک زنی بود نام او لینه بود و وی خری داشت که در جای این مسجد شریف
می بست اهل مسجد ضرار گفتند روا نباشد که در مربط حمار لینه نماز کنیم ما مسجد دیگر برای خود
بنا کنیم تا ابو عامر باز آید و امام ما شود و این ابو عامر کافری بود که از خدا و رسول خدا گریخته بود
و با اهل مکه ملحق شده بعد از ان بشام رفته در دین نصاری در آمد و در همان دین در هاویه ضلال و
خسران رفت و در آخر بحکم خدا و رسول خدا مسجد ضرار را آتش زدند و ویران ساختند طبری یکی
از علما نقل کرده که وی گفت مسجد ضرار را در زمان جعفر منصور دیدم که از وی دود بر می آید والان
از آن مسجد اثری و موضعی معین و معلوم نیست ولیکن هم در حوالی مسجد قبا بود والله اعلم
مسجد الجمعه واو را مسجد الوادی و مسجد عاتکه نیز گویند در ذکر قدوم سعادت لزوم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم معلوم شد که چون روز جمعه از قبا متوجه مدینه مطهره شد در قبیله بنی سالم بن عوف رسیده بود
که وقت نماز جمعه در رسید نماز جمعه هم در ان موضع ادا فرمود اول جمعه که بعد از قدوم مدینه اقامت
یافت این بود و قریب این مسجد وادی است که منازل بنی عوف در غربی آن وادی بود و اثار
منازل ایشان هنوز باقی است و خانه عتبان بن مالک که قصه آن در صحیح بخاری آمده است که در ملازمت
آنحضرت آمد و عرض نمود که یا رسول الله باصره من ضعف قوی پذیرفته و نزد کثرت امطار و سیل وادی نتوانم
که در مسجد قبیله آمده اقامت جماعت با ایشان کنم اگر بمنزل من تشریف آری و نماز بگذاری تا من آن
موضع را مصلای خود گیرم و در وقت ضرورت هم در ان موضع شریف نماز کنم نیز هم درین وادی بود و بعضی
علمای سیر فرموده اند که بنی سالم را دو مسجد بود این مسجد که او را مسجد جمعه گویند اصغر ان دو مسجد است
و تواند که مسجد کبیر همان مسجد باشد که در حدیث مذکور مسطور است والله اعلم و عمارت قدیم این مسجد منهدم
شده بود و در حدود دو سنه تسعمائه بعضی اعاجم تجدید آن کرده و او را سقفی است و حائطی و طول
از قبله تا شام بست گز و عرضش از شرق تا غرب شانزده و نصف مسجد الفضیح بفتح الفاء
و کسر الضاد المعجمه بعدها مثناة تحتیه و خاء معجمه والان مردم آن را مسجد الشمس گویند مسجدی صغری است
قریب مسجد قبا در جانب مشرق در مکان عالی مبنی بسنگ سیاه بی سقف با شکل مربع یازده در یازده گز
در وقتی که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم محاصر بنی النضیر کرده بود در قریب آن قبه زده بود و در موضع

این مسجد شمس روز نماز گذارده بعد از آن در انجا بنای مسجد کردند ابن شیبه و ابن زباله آورده اند
که ابو ایوب و جماعهٔ از انصار هم در موضع این مسجد نشسته فضیخ که نوعی از مشروبات ست
استعمال میکردند چون آیت حرمت خمر نزول یافت باستماع این خبر بندهان سقار اکشاده دادند
و فضیخی که در وی بود همدران موضع ریختند از انجهت او را مسجد فضیخ گویند و بعضی علما گفته اند که این
قصه مگر پیش از بنای مسجد باشد یا علم بنجاست خمر بعد از ان حاصل شده و امام احمد در مسند خویش از
حدیث ابن عمر آورده که همدرین موضع پیش آنسرور صلی الله علیه و سلم کوزه از فضیخ آوردند و آنرا نجور دانجهت
او را مسجد فضیخ گویند و بعضی از علما تضعیف این حدیث کرده اند و الله اعلم و شیخ مجد الدین فیروز آبادی
گفته است که سبب اشتهار این مسجد بمسجد شمس ظاهر نیست جز انکه نسبت بمکانهائیکه قریب است بوی
مکان آن عالی ترست و طلوع شمس بروی اول و اقدم ست و گفته گمان نبری که اینموضع آن موضعیست
که در وی برای علی مرتضی سلام الله علیه اعاده شمس واقع شده چه آن قضیه در صهبا بود که از بلاد خیبر است
چنانچه قاضی عیاض تصریح بدان کرده و بدانکه این حدیث اعاده شمس بروایت ابو هریره باسناد حسن
ثابت شده و او را طرق متعدده ست و طحاوی تصحیح آن کرده و ابن جوزی او را در موضوعات آورده
شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ابن جوزی خطا کرده ست که او را در موضوعات عد کرده
مسجد بنی قریظه شرقی مسجد شمس ست نزدیک حره شرقیه در منتهای حدائق و لباتین در وقتیکه
سرور انبیا صلی الله علیه و سلم محاصره بنی قریظه که قبیلهٔ از یهود بود کرد نزول برکت وصول همدرین موضع
که مسجد ست واقع شد در روایت آمده ست که در جوار آن خانه زنی بود که آنحضرت دروی نماز گذارده بود
ولید ابن عبد الملک در وقت بنای مسجد این خانه را نیز داخل مسجد بنی قریظه ساخت و آن موضعیست
در زاویهٔ غربیه شمالیه مسجد و در عمارت قدیم دران جا مناره بود بر وضع مناره مسجد قبا که بعد از طول
زمان انهدام پذیرفته و تا حدود عشر و سبعمایه بقیه اثر از وی مانده بود و بعد از ان در مکان آن صفه
مقدار نصف قامت آدمی بنا کردند که الان موجود ست و عمارت قدیم این مسجد بر وضع عمارت مسجد قبا
بود با سقوف و سطوانات و مناره و الان محاطه ایست که از قبله بشام چهل و چهار گز ست و از مشرق
بمغرب چهل و سه گز و قصهٔ محاصره بنی قریظه آنست که چون سرور انبیا صلی الله علیه و سلم از غزوه خندق بمدینه
منوره عود فرمود هنوز در مکان مغتسل نشسته بود و یکجانب سر مبارک را شانه داده میخواست که غسل کامل بر آورده
از کلفت و مشقت که کشیده بود استراحت فرماید ناگاه جبرئیل بر اسپی سوار زرهی در بر گرد آلوده بر در آن
سید الانبیا رسید و گفت هنوز ملائکه سلاح از تن بر نیاورده اند حضرت عزت جلت عظمته و کبریاؤه

برہنست که پا در رکاب نصرت مآب نهی و بر بنو قریظه برتازی من بر سر آنها میروم تا ایشانرا از جای در آرم
وخوش بجا بانم تا سست و بیدل شوند جبرئیل علیه السلام این خبر رسانید و برگشت گویند که غبار در کوچهای
مدینه منوره از افراس ملائکه بلند شده بود و بجحیس نمایان میشد پس امر فرمود تا بلال موذن منادی
در داد که هر کدام امر الهی را سامع و مطیع است نماز عصر را در بنی قریظه بگذارد و علی مرتضی سلام الله علیه را
رایت خاص خود داده مقدمه لشکر اسلام گردانید و تا بیست و پنجروز محاصره ایشان کرد تا عاجز آمدند
و رعبی عظیم در دل ایشان افتاد تا آخر بحکم سعد بن معاذ که حلیف این قوم بود فرود آمدند تا هر چه
حکم کند راضی باشند سعد بن معاذ رضی الله عنه تیری در غزوه خندق خورده بود که هنوز خون از جراحت او
میرفت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم حکم فرمود تا ویرا حاضر آوردند و خونیکه از جراحت وی میرفت
بایستاد سعد بن معاذ چون مجلس در آمد آن سرور بنو قریظه را فرمود قوموا الی السید که بعضی علما باین قول
استدلال کنند بر شرعیت قیام از برای اکرام داخل و محققان گویند که این قیام نه از جهت اکرام است
که برای داخل مجلس کنند بلکه از جهت آنکه سعد بن معاذ را طاقت آن نبود که بنفس خود از مرکب فرود آید پس
فرمود بر خیزید و اورا فرود آرید و لهذا امر عالی مخصوص آنجماعه ساخت نه شامل جمیع حاضران و گویا که
این مقدمه و توطیه بود از برای التزام و امتثال حکم سعد که در باب ایشان کند بعد از ان فرمود
یا سعد بن معاذ چه حکم میکنی در باب بنی قریظه گفت حکم میکنم که مردان ایشانرا بکشند و اموال ایشان را
قسمت کنند و ذریات و نسا را بنده سازند پس آنحضرت در شان سعد بن معاذ فرمود بدرستی و راستی حکمی کرد
که از هفت پرده آسمان نزول یافت پس ششصد نفر را و بروایتی کم و بیش در بازار مدینه گردن زدند و سر
انا الضحوک القتول از تجلی اسم محیی و ممیت ظهور فرمود نعوذ بالله من غضب الله **مسجد مشربه ام ابراهیم**
شمالی مسجد بنی قریظه است نزدیک حره شرقیه میان نخیل در موضعیکه معروف است بدست محاطه است
بی سقف از قبله بشام باز ده گز و از مشرق بمغرب چهارده بصحت رسیده است که آنحضرت در آنجا نماز
گذارده و مشربه گفته اند که بمعنی بستان است و ام ابراهیم ماریه قبطیه است والده ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه وسلم او را در اینجا بستانی بود و ولادت سیدنا ابراهیم هم در انجا بود و آنحضرت را در اینجا
صدقات بود که بر فقرا وقف فرموده بود از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که ماریه قبطیه بغایت
جمیله بود و آنحضرت را با وی بسیار خوش افتاده بود اول او را بخانه حارثة بن النعمان نگاه داشت
و در آخر بجهت غیرتی که مرا بر وی پیدا شد او را بالعوالی مدینه منوره که این مسجد در انجاست برد
و در همانجا گاه گاهی پیش او میرفت و این بر من سخت تر از اول آمد آخر او را حق تعالی

بسری عطا کرد و ما از ین نعمت محروم ماندیم و قصه ماریهٔ قبطیه که آنحضرت در خانه حفصه با وی صحبت داشتند و باعث نزول آیهٔ کریمهٔ یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک الآیة آمده مشهور است

مسجد بنی ظفر و او را الآن مسجد بغله نامند و عوام الناس سفره پیغمبر گویند و در جانب شرقی بقیع است از راه قبهٔ که معروف است بفاطمه بنت اسد ام امیر المومنین علی رضی الله عنه به ثبوت رسیده که آنحضرت در محله بنی ظفر با جمعی از اصحاب مثل ابن مسعود و معاذ بن جبل و غیر ایشان رسیده نماز گذارده و بر سنگی که در انجاست نشستند و به قاری امر کرده تا قرآن بخواند چون باین آیت رسید فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا سرور انبیا صلی الله علیه وسلم در گریه شد و فرمود خداوندا من شهیدم بر کسی که من در ایشانم انها را که من ندیده ام چه دانم و بعضی علمای تاریخ نوشته اند که هر زنی که حمل نمیگرفته باشد چون برین سنگ نشیند حامل گردد و این خاصیت بین اهل مدینه مطهره قدیما و حدیثا بحد شهرت رسیده است مطری میگوید که در حره که در جانب قبله این مسجد است سنگهاست که بروی آثار است میگویند که ان اثر حافر بغلهٔ آنحضرت است و بر سنگ مانند اثر مرفق واقع است گویند که آنحضرت بروی تکیه فرموده بود و مرفق مبارک بروی نهاده و بر سنگی دیگر اثار اصابع است و مردم همه اینها تبرک میجویند و درهمین محراب سنگی است بروی نوشته خلد الله ملک الامام ابی جعفر المنصور المستنصر بالله امیر المومنین عمر سن ثلثین وستمایة

مسجد الاجابة شمالی بقیع است طریق وی بر یسار سالک از ان جا که محاذی قبور شهداست که در بقیع اند مسجدیست بر زمین مرتفع از قبله بشام قریب بست گز و از مشرق بمغرب بست و پنج و او را مسجد بنی معاویه گویند که قبیلهٔ بود از اوس در صحیح مسلم آمده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالیه می آمد مرور با حضور آنحضرت بر مسجد بنی معاویه افتاد دو رکعت نماز در وی بگذارد و جماعهٔ از اصحاب که همراه آنحضرت بودند نیز گذاردند بعد از نماز دعا کرد بغایت طویل چون برگشت فرمود از پروردگار خود سه چیز درخواستم از انجمله دو چیز اجابت کرد و از ان دیگر منع فرمود دعا کردم که امت مرا ابتلای قحط نکند قبول کرد و ایشان را بالغرق هلاک نکند اجابت فرمود و بیکدیگر تقاتل نکنند از همین منع کرد و اجابت نکرد و فرمود هلاک و فنای امت تو در تحت تیغ باشد و از جهت اجابت دعوات با برکات آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین مسجد او را مسجد الاجابة گویند و در موطا امام مالک یکی از ان سه چیز بجای آنکه هلاک ایشان بغرق نشود این را شمرده که کافران را بر ایشان غلبه نبود و از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کرده اند که آنحضرت نماز گذارد و ایستاده شد و دعا کرد و از محمد

بن طلحه آمده است که مصلای آنحضرت از جانب یمین محراب بود بمسافت دو گز و ذوقی و نوری که بعد از اشتغال بعبادت و دعا و استغراق و حضور ذکر و بیرون آمدن ازین مسجد و یکایک افتادن نظر بر قبه شریف سرور کائنات صلی الله علیه وسلم حاصل وقت مشتاقان غریب میشود دریافت آن بهمان وقت تعلق دارد حق سبحانه تعالی اوقات فرقت و ایام مهجوری در حمایت آن اوقات با برکات دارا د و عود بادراک آن لذات و حالات کرامت کناد بیت اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد ؛ باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود شعر رعی الله ایاما مضت فی ربوعهم + فما کان اصفاها و احلی و اطیبا فلاعیش الا فی مواقف صبحهم + و ما سوی هذا فعندی کالهبا **مسجد طریق السافلة** در طریق یمین شرقیه است که بمشهد سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب رود مشهور است بمسجد ابی ذر الغفاری رضی الله عنه بیهقی در شعب الایمان از عبد الرحمن بن عوف می آرد که در رحبه مسجد نبوی افتاده بودم ناگاه آنحضرت از دریکه متصل آنست بیرون آمد و من نیز بر اثر آنسرور روان شدم پس در بستانی از اسواف در آمد و وضو کرد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز بسجده در رفت سجده در غایت طول کرد گمان بردم که مگر روح پاک او را علیین بردند از مشاهده این حالت مرا گریه در گرفت بعد از ان سر بر داشت و فرمود چه شده است ترا که گریه میکنی گفتم یا رسول الله چندان سجده دراز کردی که ترسیدم مگر روح پر فتوح ترا بر آسمان بردند فرمود جبرئیل آمد و از حضرت عزت وحی آورد که پروردگار تو میفرماید هر که بر تو درود فرستد من بروی درود فرستم و هر که بر تو سلام فرستد من بروی سلام فرستم و بروایتی هر که بر تو صلوة فرستد ده حسنه برای او بنویسم و بروایتی ده صلوة بفرستم پس سجده شکر کردم پروردگار خود را برین نعمت بیهقی از حاکم می آرد که این حدیث صحیح است و در سجده شکر صحیح تر ازین حدیثی وارد شده است و امام احمد نیز این حدیث را از عبد الرحمن بن عوف آورده و ذکر سجده شکر بی نماز کرده و این مسجد صغیر است بطول و عرض هشت ذراع **مسجد البقیع** چون کسی از دروازه بقیع بر آید این مسجد بر دست راست ماند در موضعی که غربی مشهد عقیل و امهات المومنین است ما ناکه بعضی از علما را درین مسجد سندی معتمد علیه دست نداده زیرا که بعضی گفته اند شاید که این موضعیست که مصلای عید آنحضرت بوده در بقیع و سمهودی نظر بعضی امارات و دلایل میگوید که ظاهر آنست که این مسجد ابی بن کعب است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در وی اکثر اوقات می آمد و نماز میگذارد و میفرمود اگر نه خوف هجوم مردم باشد اکثر اوقات همدروی نماز کنم والله اعلم و این مساجد است که از ابتداء مسجد قبا در جهت شرقی و شمالی آن تا مدینه مطهره واقع اند اکنون بزیارت مساجدی که در جانب غربی

مدینه ست تا شمالی آن نیز ایم والله الموفق مصلی العید خارج مدینه است در جانب غربی قریب بدروازه
مصری از آن راه که قافله مکه معظمه می آید و واقدی میگوید اول عیدیکه آنحضرت گذارد صلی الله علیه وسلم
در سنه اثنین بود از قدوم مدینه و ابن زباله از روایت ابی هریره می آرد که اول فطر و اضحی که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بمدینه گذارد در موضعی بود که قریب دار حکیم ابن العدا بود و بعضی از ارباب تاریخ
آورده اند که مسافت او از باب السلام نیز ارگز است و الاان مسجدیست که مشهور است بمصلا و بعضی بوده
نظر بدلائل و امارات کرده میگوید که غالب آنست که اینموضع مسجدیست که او را مسجد علی گویند که
بازار مدینه در اوائل عهد اینجا بود و دار حکیم بن العدا نیز بهمدران موضع بود والله اعلم و مسجد دیگر
هست در همین مکان که او را مسجد ابو بکر گویند منهدم شده بود شیخ الحرم مدینه درین زمان آن را
تجدید کرده بغایت مکانی مصفی و منزه ساخت و گرد وی رباطی بنا کرد و آبی جاری نمود و حوالی آن
سبز و خرم ساخته و در جوار این مسجد حدیقه بود قدیم معروف بعریضیه اثری از وی نیز باقیست و دیگر
مسجد علی که نیز قریب این از مان بعضی اعاجم بر تجدید بنای آن مشرف شده مسجدیست کبیر که صحن
فسیح دارد گویند علی مرتضی سلام الله علیه در زمان محاصره عثمان بن عفان رضی الله عنهما از خانه
خود بر آمده در همین جا سکونت فرموده بود و نماز عید را نیز همین جا گذارد و بعضی همین مسجد را مصلای
عید سرور انبیا میدانند و میگوید که گذاردن علی مرتضی نماز عید را درین موضع از جهت تیمن بمصلای عید
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود و مصلای عید در زمان آن سرور بنا نداشت بلکه از بنای آن نهی فرموده و خطبه
عید نه بر منبر خوانده و اول کسی که در خطبه عید منبر گرفت مروان بن الحکم بود چنانچه شیخ ابن حجر عسقلانی
از بعضی احادیث استنباط نموده است و ابن شیبه می آرد که اول کسیکه خطبه بر منبر خواند عثمان بن عفان
بود و در روایت ترمذی آمده که آنحضرت نماز استسقا بمصلا گذارد و بر منبر بر آمده خطبه خواند و بعضی علما
گفته اند که تواند که تخصیص استسقا باتخاذ منبر برای آن باشد که تا عامه ناس تحویل ردا و رفع یدین
و مانند آن که در نماز استسقاست مشاهده توانند کرد و احداث منبر برای خطبه عید بر آن قیاس کرده
باشند والله اعلم سید میگوید علیه الرحمة که ظاهر آنست که بنای این هر سه مسجد در زمان عمر بن عبد العزیز
باشد و در فضل مصلای شریف و اجابت دعا نزد وی اخبار و آثار بسیار ورود یافته و حدیث
ما بین بیتی و مصلائی روضة من ریاض الجنة نیز هم ازین قبیل است چه در فضل ما بین این دو مکان
شریف شک نیست که از جهت حلول و ورود آنحضرت است در آنها که چون آن سرور صلی الله
علیه وسلم از سفر قدوم می آورد بمصلی مرور میفرمود و مستقبل قبله وقوف فرموده دعا میکرد و نماز جنازه

که بر نجاشی کرد بروایت سعید بن المسیب نیز دو همین جا بود مسجد الفتح و مساجد دیگر که در جهت قبلهٔ
اویند والان همه را مساجد فتح گویند و در زمان عموم الناس اکنون اینها را اربع مساجد گویند ولیکن
مسجد الفتح همان مسجدیست که بلندست بر قطعهٔ غربیه از جبل سلع و از جانب مشرق و شمال درجات دارد
و او را مسجد الاحزاب و مسجد اعلی نیز گویند امام احمد حنبل در مسند خود بروایت ثقات از جابر بن
عبد الله آورده ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مسجد فتح سه روز دعا کرد دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه
پس بروز چهارشنبه بین الصلوتین باجابت دعا بشارت یافت بحدیکه اثر فرح و سرور اجابت در وجه
شریف یافته شد جابر رضی الله عنه گوید که مرا هیچ مهمی شدید پیش نیاید که همدر ساعت بمسجد فتح توجه
نکنم و باجابت دعا بشارت نیابم و در روایت دیگر از جابر آمده که آنحضرت بموضعی که در وی مسجد
فتح بنا یافته ست آمد و بایستاد و دستها بر داشت و بر کفار قریش که روز خندق جمع آمده بودند
دعا کرد و نماز نکرد و بار دیگر باز آمد و همان نهج دعا کرد و نماز گذارد و ابن زباله می آرد که آنحضرت در
مسجد فتح بروز احزاب دعا کرد و از خوف اعدا فرصت نماز ظهر و عصر و مغرب نیافت که بگذارد تا بعد از
مغرب نمازها را قضا کرد و روز احزاب و خندق یکی ست این غزوه را غزوهٔ خندق گویند و هم احزاب
و این غزوه هم آخر غزواتی بود که کفار قریش از مکه بر مدینه آمدند و زور آوردند و چون کار بر مسلمانان
سخت شد سرور انبیا صلی الله علیه وسلم برخاست و دعا کرد و حق سبحانه تعالی بادی عظیم فرستاد که کفار تاب آن
نیاورده رو بهزیمت نهادند چنانچه قرآن مجید در سورهٔ احزاب بتفصیل بدان ناطق ست و آنحضرت فرمود
که بعد ازین هرگز قریش بشما مقابل نشوند و بر شما نیایند و ازین جهت این مسجد را مسجد فتح و احزاب
گویند و آثار فتح و انوار اجابت در وی و در حوالی وی لایح و باهر ست و در جانب یمین وادی ست که
او را سیح گویند بیای مثناهٔ تحتیه و در وی نخیل بسیار و فضای پر انوار واقع ست و از امام جعفر صادق
بسندی که از آبای کرام خود دارد سلام الله علیهم آمده ست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمسجد فتح
در آمد یک دو گام راه رفت و بایستاد و هر دو دست مبارک بمبالغهٔ هر چه تمامتر بر آورد و دعا کرد بحدیکه
ردای مبارک از کتف شریف او بر زمین افتاد و آنحضرت همچنان مشغول دعا بود در روایات متعدده
آمده که موضع قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم از برای دعا در مسجد فتح سطوان وسطی بود سید گوید علیه الرحمة
که چون عمارت او الان تغیر یافته ست باید که در صحن مسجد مقابل محراب مسجد بایستد ولیکن بعضی روایت
دیگر لازم می آرد که قیام حضرت بجهت مغرب اقرب بود و صعود از درجهٔ شمالیه بود نه شرقیه و از انجانب چون
مقدار خطوتین بروند موضع قیام سید انام علیه الصلوة والسلام المکملة والتمام یافته باشند و آورده اند

که دعای آنحضرت درین مسجد این بود اللهم لک الحمد هدیتنی من الضلالة فلا مکرم لمن اهنت ولا
مهین لمن کرمت ولا معز لمن اذللت ولا مذل لمن اعززت ولا ناصر لمن خذلت ولا خاذل لمن
نصرت ولا معطی لما منعت ولا مانع لما اعطیت ولا رازق لمن حرمت ولا حارم لمن
رزقت ولا رافع لمن خفضت ولا خافض لمن رفعت ولا خارق لمن سترت ولا ساتر لمن خرقت ولا
مقرب لمن باعدت ولا مباعد لمن قربت یا صریخ المکروبین ویا مجیب المضطرین اکشف همی وغمی وکربی
فقد تری حالی وحال اصحابی پس جبرئیل آمد وگفت پروردگار تو دعای ترا شنید
وترا واصحاب ترا از هول دشمن نگاهداشت پس آنحضرت بر دو زانو بنشست ودستهارا فراخ
کرد وچشمهارا پایان انداخت وگفت شکرا کما رحمتنی ورحمت اصحابی وابونعیم از طریق
شافعی می آرد که دعای آنحضرت روز احزاب این بود شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولو
العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم وانا اشهد بما شهد الله به واستودع هذه الشهادة وهی
ودیعة عند الله یودیها الی یوم القیامة اللهم انی اعوذ بنور قدسک وعظمة طهارتک وبرکة جلالک
من کل آفة وعاهة ومن طوارق اللیل والنهار وطارق الجن والانس الا طارقا یطرق بخیر اللهم انت
غیاثی فبک اغوث وانت ملاذی فبک الوذ وانت عیاذی فبک اعوذ اعوذ بجلال وجهک وکرم
جلالک من خزیک وکشف سترک ونسیان ذکرک والانصراف عن شکرک انا فی حرزک وکنفک وکلائک
فی لیلی ونهاری ونومی وقراری وظعنی واسفاری وحیاتی ومماتی ذکرک شعاری وثنائک
دثاری لا اله الا انت سبحانک وبحمدک تنزیها لاسمک وعظمتک وتکریما لسبحات وجهک
اجرنی من خزیک ومن شر عبادک واضرب علی سرادقات حفظک وقنی سیئات
عذابک وجد علی وعد نی منک بخیر یا ارحم الراحمین ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم الکریم والصلوة علی النبی المرتضی محمد واله واصحابه وسلم
آورده اند که شافعی این دعارا در وقت محنتی که اورا از جانب هارون رشید رسیده بود خواند واز شر
وآفت که از اعدا متوقع ومتوهم بود نجات یافت واز معاذ بن سعد روایت کرده اند که آنحضرت
در مسجد فتح ومساجد دیگر که در تحت این مسجد اند نماز گذارده اول مسجد که قریب اوست از جانب قبله
اورا مسجد سلمان فارسی گویند وآن را که از عقب این مسجد ست مسجد علی مرتضی نامند
وآن را که در اصل جبل ست در جانب قبله اصغر مساجد مسجد ابو بکر صدیق خوانند ووجه نسبت
این مساجد باین حضرات روشن نشده ست وظاهر چنان مینماید والله اعلم که هم در روز احزاب

منازل ایشان درین مواضع بوده باشد و سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بمنازل ایشان تشریف آورده
نماز گذارده باشند واصل بنای این مساجد از عمر ابن عبدالعزیز بود و چون آن بنا بطول از زمان و مرور
ایام وهن وانهدام پذیرفت سیف الدین حسین ابن ابی الهیجا که یکی از وزرای عبیدیین بود مسجد
اعلی را در سنه خمس وسبعین وخمسمائه و دو مسجد دیگر را که پایان او یند در سنه سبع وسبعین وخمسمائه تجدید
نمود و بعد از بنای وی مسجدیکه منسوب بعلی مرتضی رضی الله عنه وکرم وجهه بود روی بانهدام آورده بود
امیر مدینه که او را زین الدین ضیغم منصوری میگفتند در سنه ست وسبعین وثمانمائه تجدید نموده ولیکن
آن مسجد دیگر که منسوب به ابوبکر صدیق بود هیچ یکی از ینها قدیما وجدیدا بتجدید آن اهتمام نه نموده وی
همچنان خراب افتاده بود در سنه اثنین وثمانین وتسعمائه بعضی مردم به بنای آن توفیق یافتند
ودر اواسط طریق مساجد فتح در شعب جبل سلع بر یمین سالک چون از مدینه رود مسجد بنی حرام
ست در بعضی روایات آمده که آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در انجا تشریف آورده نماز گذارده ست
عمر ابن عبدالعزیز تجدید آن نموده و بر بنای اصل زیادت کرده با سقف واسطوانات والان محاطه
ایست و پس و قریب این شعب غاریست که بشرف حضور سرور انبیا صلی الله علیه وسلم مشرف شده ست در ایام
خندق در بعضی احیان آن جا بیتوتت میفرمود صلی الله علیه وسلم طبرانی از ابوقتاده روایت می آرد که روزی
معاذ بن جبل در طلب آنحضرت آمد چون در حجرات منیفه امهات المومنین رضی الله عنهن نیافت روی بکوچه
که مروران سر در بدان معاذ بود آورده آخر بجانب جبل ثواب که بنظر بسیاق حدیث چنان ظاهر شود که
آن نام جبل سلع ست نشان دادند چون بجبل ثوابت بر آمد و نظر بر یمین وشمال آن بر گماشت در غاریکه
درین کوه ست دید که سرور انبیا در سجده ست معاذ بمشاهده هیبت المقام وطول سجده حضرت سید الانام
علیه اکمل الصلوة وفضل السلام از جبل فرود آمد و باز بر رفت آنحضرت هنوز در سجده بود گمان برد که
روح پاک او بالعالم بالا برده اند پس سر از سجده برداشت وگفت جبرئیل امین آمد وگفت حق سبحانه
وتعالی بر تو سلام میخواند و می پرسد هیچ میدانی که بامت تو چه معامله خواهم کرد گفتم الله اعلم تو دانا تری
من چه دانم بعد ازان آمد وگفت پروردگار تو میفرماید که تو خاطر خود خوش دار بامت تو هرگز ان
نکنم که ترا ناخوش آید و موجب آزار خاطر تو گردد پس سر بسجده نهادم وشکرانه این نعمت عظمی را
بجا آوردم ای معاذ فاضل ترین حالاتی که بنده را بمولی نزدیک گرداند سجده ست مسجد
القبلتین در جانب غربی مساجد فتح ست بمسافت نصف میل یا اقل نزدیک بوادی عقیق و بر روضه
از محمد ابن اخنس روایت کرده اند که ام مبشر زنی بود از بنی سلمه سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بدریافت وی در انجا

تشریف برده وی طعامی برای آنحضرت مهیا کرده و هم در اثنای آنکه طعام میخوردند از احوال ارواح
پرسیدند و در حدیثی که در باب ارواح مومنین و کافرین وارد و یافته ست همدران مجلس
بود چون وقت ظهر در رسید در مسجدیکه بنی سلمه داشتند بنماز گذاردن بر آمد دو رکعت نماز
گذارده بود که وحی آمد که قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل یافت هم در نماز استداره فرمود
و روی بجانب کعبه آورده دو رکعت اخیر بسوی کعبه گذارد ازینجهت او را مسجد القبلتین گویند
و ابن زباله از محمد ابن جابر روایت می آرد که جماعهٔ از بنی سلمه در مسجدیکه داشتند نماز ظهر
میکردند دو رکعت نماز گذارده بودند که خبر تحویل قبله بدیشان رسید پس هم در نماز روی بجانب
کعبه آوردند و درین روایت ذکر نماز آنحضرت درین مسجد در وقت تحویل قبله نیست شیخ مجد الدین
فیروزآبادی میگوید که مسجد قبا احق و اولی ست باین اسم زیرا که در صحیحین آمده که وقوع تحویل قبله در وی
بود و بعضی علما ترجیح قول اول کرده اند والله اعلم مسجد الذباب و الان او را مسجد الرایه
گویند بر یمین طریق شام ست چون از مدینه مطهره روند بالای جبلیه که نام او ذباب ست بنای
اصل او که از عمر ابن عبد العزیز بود منهدم شده بود در سنه خمس و ستین و اربعین و ثمانمایه بعضی
از امرای مدینه مطهره تجدید آن نموده فاصله درمیان مسجد فتح و این مسجد همان جبل سلع ست
آنها در جانب غربی جبل اند و این در جهت شرقی بغایت مکانی رفیع و مروح و منور ست مدینه مطهره
و قبه منوره حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم از انجا تجلی خاص و مشاهده مخصوص دارد در روایت
کرده اند که آنحضرت بر جبل ذباب نماز گذارده و در هنگام توجه غزوه تبوک خیمه بر بالای آن زده بود
روایت ست از حارث بن عبد الرحمن که مروان بن الحکم را عاملی بود بر یمین ذباب نام او را بر آن جبل
ذباب بر دار کشیده بود عایشه صدیقه گفته فرستاد وای بر تو باد در موضعی که پیغمبر خدا نماز گذارده
تو او را مصلوب ساختی و بعد ازوی نیز بعضی امرا به سنت سیئه او عمل کرده و آخر بمنع بعضی سلف
ممتنع شدند و بعضی گفته اند که ضرب خیمه آنحضرت بر ذباب در ایام خندق بود و حفر خندق در واقعهٔ احزاب بود
جانب غربی سلع تا مصلی عید و از مساجد فتح تا جبل ذباب چنانچه تفصیل آن در کتب سیر و تواریخ واقع ست و الیوم
اثری از خندق نمانده غیر آن موضع که تبرک بدان حاصل ست و بعضی علما این مسجد را بر ثنیة الوداع نشان داده اند
و مانا که آن از جهت قرب او ست بدان موضع مسجد الفسیح بفا و سین و حا مهملتین شمالی مشهد سیدنا حمزه ست در اصل
جبل احد گویند که آیهٔ کریمه یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا قِیْلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوْا فِی الْمَجَالِسِ الایة دران نزول یافته
مطری گوید که آنحضرت نماز ظهر و عصر در روز احد بعد از فراغ قتال دران جا گذارده

وابن شیبه نیز مطابق آن نقل کرده بی تعین وقت نمازی خاص والله اعلم مسجد عینین در جهت قبله مشهد سید الشهدا است و این جبل را جبل الرمات گویند که تیراندازان لشکر اسلام روز احد بر وی ایستاده بودند و اکثر این مسجد منهدم شده گویند که طعن سید الشهدا رضی الله عنه در انجا بود و بروایت جابر رضی الله عنه آمده که نماز ظهر را انحضرت روز احد بر جبل عینین کرد و نزدیک قنطره که در انجا بود و نیز روایت آمده که سرور انبیا با اصحاب نماز صبح در موضع قنطره با اسلحه در انجا گذارده صلی الله علیه و آله وسلم ❊

مسجد الوادی برکنار شامی جبل عینین ست مطری گفته ست که محل شهادت سید الشهدا رضی الله عنه همان ست و هم بحالت طعن از موضع اول باین محل آمده افتاد و ابن شیبه نقل میکنند که سیدنا حمزه رضی الله عنه بعد از قتل هم در موضع جبل رمات بود که بعد ازان بامر آن سرور از بطن وادی بر داشته بموضعی که قبر اوست دفن کردند و بعضی علما این مسجد را مسجد العسکر نیز نام کرده اند والله اعلم مسجد السقیا

سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف اسم جاهیست که انحضرت عرض جیش بدر در انجا گرفته و در ان جا نماز گذارده و اهل مدینه را به برکت دعا کرده و بعضی از علما این مسجد را ذکر نکرده اند و در تعین موضع آن متردد مانده سید سمهودی گوید که در طلب تعین آن موضع شدم تا آنکه از زیر زمین اساس آن بر آمد و مقدار نصف ذراع از هر جانب دیوار او پیدا شد پس بنای او را تجدید نمودند والان مسجد سقیا مسجدی را گویند که در طریق مکه ست قریب سواد مدینه مطهره اول تبرک و تشرف قاصدان زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که از مکه معظمه بیایند همین مسجد ست صغیر ست بر اندازه هفت در هفت والله اعلم این مساجد ست که بعضها معلوم و مشهور اند و خلق بزیارت آنها مشرف میشوند و مساجد دیگر اند زیاده بر اربعین که غیر از جهت از انها معلوم نیست و در تعین جهت نیز بعضی مواضع و امکنه مذکور شوند که ذکر آن مر طالب را جز حیرت و تردد نیفزاید ازین جهت در ذکر انها تقصیر واقع شده و سید سمهودی علیه الرحمة استیفا و استقصای آن کرده والله الموفق و مجموع آنچه از مساجد درین اوراق مذکور شده بست و دو مسجد ست

باب یازدهم

در ذکر بعضی آثار مبارکه که بحضور فایض النور انحضرت مشهور و ماثور اند صلی الله علیه وسلم ❊ آثار مبارکه که بر طبق مساجد شریفه بسیار اند و لیکن بعضی منهدم و معدوم شده که نشانی از انها متعین نیست و سید در تاریخ خود زیاده از بست آورده و لیکن آنچه الان زیارت و شهود انها مشهور و متعارف ست سبع آبار ست که بعضی از علما

آثار در قید نظم در آورده اند و گفته شعر اذا رمت آثار النبی بطیبة * فعدتها سبع مقالا بلا وهن
اریس و غرس و رومة و بضاعة * کذا بصة قل بیرحا مع العهن بنا بر این تخصیص بیان بذکر اینها مناسب حال افتاد
بیر اریس بر وزن جلیس منسوب بمردیست از یهود که نام وی اریس بود قریب بمسجد قباست
در جهت مغرب بغایت آب شیرین و لطیف دارد در روایات متعدده آمده که آنحضرت آب دهن مبارک
خود را در وی انداخته ست و عذوبت و لطافت آب او از انجا پیدا شده ست و الا پیش ازان
شیرین نبود و بیهقی می آرد که انس بن مالک رضی الله عنه چون بقبا آمد ازین چاه نشان پرسید
شخصی او را بر سر چاه اریس آورد انس حدیثی نقل کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر سر این چاه آمد و از شخصی
که آب میکشید دلو آبی طلبید و بخورد و بقیهٔ آب را با آب دهن مبارک هم در چاه انداخت بعد ازان بول کرد
و بر سر چاه آمد و وضو ساخت و بر خفین مسح کرد و نماز گذارد و بعضی این قضیه را در بیر غرس آورده و الله اعلم
و ازانچه در بیر اریس بصحت رسیده و در صحیحین آمده انست که ابو موسی اشعری میگوید وضو کردم و از خانه
بقصد ملازمت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آمدم و عهد کردم که امروز از خدمت او مفارقت نکنم بمسجد
شریف در آمدم آنحضرت را نیافتم گفتند که همین ساعت بر آمده بجانب قبا رفت من هم بر اثر مبارک بر آمدم
نشان دادند که بر بیر اریس شرف حضور ارزانی دارد رفتم و بر در حایطیکه بیر مذکور داخل آن بود
نشستم تا آنکه آنحضرت قضای حاجت کرد و وضو ساخت پس درون در آمدم دیدم که بر بالای چاه
نشسته است و ساقهای مبارک کشف کرده و پایها در چاه آویخته سلام کردم و برگشتم و بر در نشستم
و با خود گفتم که امروز دربان سرور انبیا باشم بعد از ساعتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و در بزد گفتم
چه کسی گفت ابوبکر گفتم هم بر جای خود باش تا خبر کنم رفتم و عرض کردم که یا رسول الله ابوبکر آمده
و اذن در آمدن میطلبد فرمود بگذار تا در آید و بشارت ده مرا او را بجنت پیش ابوبکر آمدم و بشارت
دادم او را بجنت پس در آمد و بر دست راست پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنشست و هم بقصد
متابعت وی پایها را در چاه آویخت من باز آمدم و هم بر جای خود بر در نشستم منتظر برادر خود که در
خانه گذاشته آمده بودم و وضو میکردم گفتم کاشکی وی نیز بیاید تا امروز که پیغمبر خدا را وقت خاص است
برسد و به بشارتی از آنحضرت مبشر گردد هم درین اثنا عمر ابن الخطاب رضی الله عنه رسید و در بزد گفتم کیست
گفت عمر گفتم بر جای خود باش تا خبر کنم رفتم و عرض کردم که یا رسول الله عمر آمده و استیذان می نماید
فرمود در آید و بشارت ده او را بجنت پیش عمر آمدم و بشارت دادم او را بجنت عمر نیز در آمد و بر دست
چپ آنحضرت هم بدان وضع که آنحضرت نشسته بود بنشست باز آمده بر در نشستم هلاک آنکه کاشکی

برادر من بیاید بعد از زمانی عثمان ابن عفان رضی الله عنه در رسید خبر او نیز کردم فرمود در آید و بشارت
ده او را بالجنت با بلائیکه بر سر او آید پیش عثمان آمدم و گفتم در آی پیغمبر خدا بشارت میدهد ترا به بهشت
با بلائیکه بر سر تو آید عثمان در آمد و چون جای در جانب نشست آنحضرت و شیخین تنگ بود مقابل ایشان
طرف دیگر بنشست و در صحیح بخاری می آرد که خاتم آنسرور که در دست مبارک میداشت و بعد ازوی
در دست ابو بکر و عمر بود و بعد از ایشان در دست عثمان آمد روزی عثمان بر بیر نشسته بود و خاتم را
بر آورده بر حسب عادت میگردانید خاتم در بیر افتاد تا سه روز تفحص میکردند و آب چاه را بکشیدند
پیدا نشد. و در صحیح مسلم از ابن عمر می آرد که خاتم از دست معیقیب افتاد که خادم امیر المؤمنین عثمان
بود رضی الله عنه و توفیق بین الحدیثین بارتکاب تجوز و تاویل صورت امکان دارد والله اعلم و سقوط
خاتم بعد از شش سال بود که از خلافت او گذشته بود و از همان روز فتنه و ابتلا بمجال خلافت او راه یافت
و مانا که سری در خاتم شریف ابداع یافته بود بر طبق فقدان خاتم سلیمان علی نبینا و علیه السلام اختلال
ملک وی نزد آن و بعضی گفته اند که آنچاه دیگر بود در بعضی صدقات عثمانیه و در انجا سهم او بود که سهم را نبیا
از اموال بنی النضیر خاص او ساخته و مالی دیگر که از عبد الرحمن بن عوف بچهل هزار دینار ابتیاع نموده
بر امهات المؤمنین و غیر ایشان تصدق کرده بود و آن مال را نیز به بیر اریس تسمیه میکردند والله اعلم و بیر
اریس را درجات بود که بدان در آمدن در چاه و وضو کردن در وی میسر بود و در سنه اربع عشر و سبعمایه
آنرا تجدید کردند و الان طریق ورود آن مسدود است و عمارت بالای آن مفقود گویند که یکی از فقراء الان
بعضی ازو ام که در باطن بخبث نفس و نفاق گرفتار بود بستانی داشت بقصد طمس آثار مصطفویه
سد طریق ورود و هدم عمارت نمود خذله الله و دوم بیر غرس شیخ مجد الدین میگوید جز غرس
بفتح غین معجمه و سکون را است بمعنی درخت نشاندن و بعضی بتحریک را بر وزن شجر نیز ضبط کرده
و میگوید بسیاری از اهل مدینه را شنیدم که غین را مضموم میخوانند و صواب همان فتح است انتهی
و متعارف الان در مردم ضم غین است چاهی است در شرقی شمالی مسجد قبا قریب بنصف میل
و غرس نام موضعی است که در حوالی اوست چاهی بزرگ است کثیر الماء بیشتر از ده در ده و بر آب او خضرتی
غالب است و او را درجه است که بدان راه درون چاه در آیند و در سنه اثنین و ثمانین و ثمانمایه تجدید
یافته به ثبوت رسیده است که آنحضرت از وی وضو کرده و بقیه وضو را هم در وی انداخته و ابن حبان بنقل
ثقات آورده که انس بن مالک از بیر غرس آب میطلبید و میگفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را که
از وی آب میخورد و وضو میکرد و از ابراهیم بن اسمعیل بن مجمع روایت کرده اند که گفت روزی آن سرور

فرمود که من امشب دیدم که بر چاهی از چاههای بهشت صبح کرده ام پس صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر بیر غرس وضو ساخت و بزاق خود را در وی انداخت و عسلی پیش آنحضرت بهدیه آورده بودند از آن هم در این
چاه انداخت و ابن ماجه بسند جید آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وصیت کرده بود که مرا بعد از
رحلت بهفت قربه آب از بیر من که بیر غرس است غسل دهند و آنحضرت در حالت حیات نیز از آب وی میخورد
و نیز آمده است که آنحضرت بعلی مرتضی سلام الله علیه فرموده بود که چون از دنیا الم سفر کنم بهفت قربه آب بیر
غرس که بند دهان آنها نکشاده باشند غسل دهی و از امام محمد باقر سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام نیز آمده
که غسل آنحضرت بعد از فوت از آب بیر غرس بود و در حیات نیز از وی میخورد صلی الله علیه وسلم بیر رومه
بضم را مهمله و سکون واو و قیل بالهمزه چاهی عظیم است شمالی مسجد قبلتین در وادی عقیق آب او در غایت
لطافت و نهایت عذوبت که در وصف نگنجد و در حدیث آمده که نعم القلیب قلیب المزنی و مزنی
همان رومه است که چاه از آن بود و عثمان بن عفان رضی الله عنه از وی خریده و تصدق کرده بود نقل است
که چون امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم شنید نصف آن بیر بعد شش
ابتیاع نمود و تصدق کرد صاحب چاه چون دید که هجوم خلائق بر سر آب بسیار شد و او را از نصیب وی
که در چاه بود مانع می آیند نصف ثانی نیز با بدگ چیزی بدست عثمان رضی الله عنه بفروخت و ابن شیبه از روایت
زهری می آرد که آنحضرت فرمود من یشتری رومة یشرب رواه فی الجنة پس عثمان بن عفان رضی الله
عنه آن را از مال خود بخرید و تصدق کرد و بغوی از بشیر اسلمی آورده است که چون قدوم مهاجرین در مدینه
منوره بکثرت انجامید و آب شیرین درین بلده شریفه کمتر بود مردی بود از بنی غفار که چاه چشمه دار داشت که او را
رومه میگفتند قربه از آب بمدی میفروخت روزی سرور انبیا بآن مرد فرمود که این چاه را بمقابله چشمه که ترا
در بهشت باشد بدست من بفروش عرض کرد یا رسول الله مرا و عیال مرا غیر ازین چاه وجه معیشتی پیدا نیست
عثمان بن عفان رضی الله عنه چون این خبر بشنید بسی و پنج هزار درهم آن را بخرید و بر مسلمانان وقف کرد
و ابن عبد البر می آرد که این بیر از آن یهودی بود که آب آن را بدست مسلمانان میفروخت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم در اشترای آن ترغیب فرمود و مشتری وی را بشارت بجنت داد پس امیر المومنین
عثمان نصف آن را بدوازده هزار درهم بخرید چون بر آن یهود نصیب وی از چاه که نصف بود تنگ آمد نصف
دیگر را نیز بهشت هزار بفروخت و نسائی و ترمذی روایت کرده اند که چون عثمان بن عفان را رضی الله عنه
محاصره کردند بدان قوم فرمود سوگند میدهم شما را بخدا و بدین اسلام میدانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه قدوم آورد
و در وی آب شیرین وجود نداشت غیر آب رومه فرمود هر که بیر رومه را بخرد او را مثل آن چاه در بهشت

برین عطا کنند ومن او را تجهیز دادم و بر غنی و فقیر و ابن السبیل وقف کردم و نیز آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
هرکه تجهیز جیش عسرة کند واجب گردد او را بهشت ومن تجهیز کردم گفتند آری میدانیم و در صحیح نیز مثل
این روایت آمده و وجود این بیر رومه از وقت جاهلیت ست منهدم شده بود و در حدود
خمسین وسبعمایه تجدید یافت و از آنکه در بعضی روایات آمده ست که من حفر بیر رومة فله الجنة ۔ ۔
ظاهر میشود که دران وقت نیز بحفر و صلاح احتیاج داشت والله اعلم بیر بضاعة بضم البار الموحدة
علی المشهور وحکی کسرها و بالضاد المعجمة وقیل بالمهملة و آخرها عین مهملة بیریست نزدیک بباب شامی
مدینه منوره بر یمین سالک طریق مشهد مطهره حضرت سید الشهدا حمزة بن المطلب رضی الله عنه
در خبر ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر بیر بضاعة آمد و دلو آب طلبید و وضو ساخت و بقیه آب را با براق مبارک
خود هم در چاه انداخت و هم در زمان آن سرور هرکه بیمار میشد او را با آب بضاعة غسل میدادند
و ببرکت آن شفای عاجل نصیب او میشد از اسمای بنت ابی بکر رضی الله عنهما روایت کرده اند که هرکه
بیمار میشد سه روز او را باب بیر بضاعة غسل میدادیم صحت می یافت و ابو داؤد و احمد و ترمذی و غیر ایشان
از ابو سعید خدری روایت آورده اند که روزی پیش آنحضرت گفتند که یا رسول الله از بیر بضاعة برای تو
آب می آرند و در وی لحوم کلاب و محایض و نجاسات می اندازند فرمود آب پاک ست او را هیچ چیز
ناپاک نگرداند و نسائی نیز از روایت ابو سعید آورده که به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گذشتم و او بر بیر بضاعة
وضو میکرد گفتم یا رسول الله باین آب وضو میکنی و حال آنکه چیزهای پلید در وی می اندازند فرمود الماء
لا ینجسه شیء و از سهل بن سعد روایت آمده که آنحضرت براق خود را در بیر بضاعة انداخت و از
آب وی بخورد داو را بخیر و برکت دعا کرد و از ابی اسید که صاحب بیر بضاعة بود آورده اند که گفت
بعد از آنکه آنحضرت براق مبارک خود را درین بیر انداخت ما از آب او میخوردیم و بدو تبرک می جستیم
یکبار میوه بستان ما که بیر بضاعة در وی بود مقطوع شد شکایت بحضرت رسالت بردیم وی علیه السلام
فرمود آن غول بیابانی ست که میوه را میدزدد و بعد ازین اگر اثر نقصان در میوه بیابی بگو بسم الله
اجیبی رسول الله چون ابو اسید بحکم آنحضرت این کلمه را بر خواند آواز شنید یا با اسید مرا عفو کن
و در حضور جناب رسالت مبر که بعد ازین هرگز گرد خانه و بستان تو نگردم ومن ترا آیتی بیاموزم که
به برکت آن هیچ نکبتی بتو و اهل بیت تو نرسد و آن آیة الکرسی ست چون ابو اسید صورت حال
بحضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات آمده عرض کرد فرمود وی هرچه گفت راست گفت ولیکن
دروغگوست هیثمی گوید که رجال این حدیث ثقات اند و بعضی آن را تضعیف کرده والله اعلم والان این بیر

بضاعه در بستان بعضی از روام در آمده زیارت آن باسانی دست ندهد بیر البصه بضم البای الموحده وتخفیف الصاد المهمله قریب بقیع ست بر لیسار طریق قبا که از جانب بقیع تحت حصار مدینه مکرمه رود ابن عدی از روایت ابی سعید خدری می آرد که روزی آنسرور علیه السلام بمنزل وی آمد و فرمود پیش تو از سدر چیزی هست تا سر خود را بدان بشوییم که امروز روز جمعه ست گفتم هست سدر برآوردم و در ملازمت آنحضرت به بیر بصه رفتیم پس وی صلی الله علیه وسلم سر مبارک را بشست و غساله را هم در چاه انداخت و این بیر را درجات ست و آب وی بسیار تر دیک ست بیر حا این لفظ را بوجوه متعدده خوانده اند چنانچه شراح حدیث تحقیق آن کرده اند و اشهر وجوه بار را مو قوف و حا مقصور ست و حا نام مردیست یا زنی که بیر را بوی اضافت کرده اند و بعضی گویند نام مکانی که این بیر در وست شمالی مسجد شریف نبویست متصل دیوار قلعه در غایت قرب و اگر نه دیوار قلعه حائل شد وصول بوی از مسجد شریف در غایت قرب بود گویند که وی صلی الله علیه وآله وسلم اکثر اوقات در آن موضع می در آمد و در سایه اشجار وی می نشست و از آب او میخورد و در حدیث صحیح آمده که ابو طلحه انصاری را اموال کثیر بود از نخل و احب و اعز اموال نزد وی بیر حا بود مستقبل مسجد رسول خدا در وی می در آمد و آب او میخورد و ابو طلحه آنرا بر ذوی الارحام خود تصدق کرده و ابی و حسان از اولی الارحام او بودند حسان حصه خود را بدست معاویه فروخت با وی گفتند چرا صدقه ابی طلحه را میفروشی گفت چون نفروشم که صاعی از تمر بصاعی از دراهم مخرید معاویه در انجا قصری بنا کرد بر موضع قصری که اول در انجا بود از بنی جدیله و از ابو جعفر منصور نیز در انجا قصری بود والان این بیر در حدیقه صغیره ست و در وی مسجدی صغیر ست آب شیرین دارد و هوای مروح و مقامی پر حضور بیر العهن بکسر عین مهمله و سکون ها در عوالی مدینه ست شرقی مسجد قبا در بستان بزرگ مر بعضی شرفا را و در وی زراعت و اشجار بسیار است بقامی نظیف و لطیف ست سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم بر وی رسیده و وضو کرده و نماز گذارده صلی الله علیه وسلم و ذکر باقی ابار و اموال صدقات و اغراس آنحضرت و باقی مساجد که در سفار و غزوات در بلاد متفرقه در انجا شرف شهود و حضور ارزانی داشته و عیون و اودیه و احماء و بقاع و آطام و اعمال مدینه مطهره در تواریخ این بلده معظمه مبین و مسطور ست بجهت اختصار و عدم اتساع وقت از ذکر و بیان آن تقصیری واقع شد و از عیون ظاهره وی که الان جاری و منتفع به ست عین زرقاست که از میان نخیل قبا بیرون می آید مروان بن الحکم بامر معاویه در وقتیکه عامل مدینه منوره بود آنرا اجرا موده و بمدینه مطهره آورده آب او در غایت عذوبت و لطافت که شرح آن جز بذوق ممکن نباشد و از جمله اودیه آنچه مشهور و متبرک

ست وادی العقیق ست که در احادیث نبوی فضایل آن ذکر یافته ست و در اشعار عرب ذکر آن
خارج از حد احصا وقوع یافته قال قایلهم شعر یا صاحبی هذا العقیق نقف به ٭ متعالها
ان کنت لست بواله ٭ شیخ عبد الهادی سودی گوید شعر العقیق ودمع بجفنك مطلق ٭
قد بدل الحسن البدیع المطلق ٭ قد صانی فیه غزال احوی ٭ فیدت عنه واشتیاقی مطلق عبد السلام بن
یوسف میگوید شعر علی ساکن البطن العقیق سلام ٭ وان اسهرونی بالفراق وناموا ٭ حظرتم علی النوم
وهو محلل ٭ وحللتم التعذیب فی هو حرام و در حدیث صحیح از ابن عمر آمده ست که از آنحضرت صلی الله
علیه و اله وسلم شنیدم که در شان وادی عقیق میفرمود شب فرشته بر من آمد و گفت صل فی
هذا الوادی المبارك و در حدیث دیگر از عمر آمده رضی الله عنه که العقیق وادی مبارك و از انس روایت
کرده اند که گفت وقتی با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیرون مدینه بجانب وادی عقیق رفتیم فرمود ای انس مطهره
از آب این وادی پر کن که ما او را دوست میداریم و او ما را دوست میدارد و از سلمة بن الاکوع روایت است
که گفت که من صید وحش بسیار میکردم و گوشتها بحضرت رسالت بهدیه میفرستادم روزی بسلامت
او رسیدم پرسید کجا بودی عرض کردم بصید وحش رفته بودم فرمود اگر من میدانستم تا وادی عقیق
بمشایعت تو بیرون میرفتم و اصل میل وادی عقیق از جانب قبله مدینه منوره ست از طریق ماشی که
مسافت میان او و قبا مسیره یکروز بلکه زیاده ست و از آن جا از ذی الحلیفه گذشته و بغربی بیر رومه
رسیده بمدینه مطهره میرسد و در کثرت سیلان این وادی و دیه دیگر حکایات نقل کرده اند که از عجایب
و غرایب ست و الله تعالی اعلم

باب ۱۱ یازدهم

در ذکر بعضی اماکن منیفه و مشاهد شریفه که در طریق مکه معظمه و مدینه منوره ماثور و مشهور اند ٭
علمای سیر و تواریخ که سالکان طریق اخبار و حافظان حدود و آثار اند مساجد و مشاهد نبوی را
که در اسفار و غزوات ماثور و مشهور اند جمع کرده اکثر از آنها درین زمان مبهم و مجهول گشته و معالم
و مبانی آنها مندرس و مطموس شده غیر از خبری از آنها اثری نتوان یافت الا بعضی اماکن قدسی
مواطن که مردم بادراک سعادت شهود و زیارت آنها مستسعد اند و آنچه درین اوراق ثبت یافته
ذکر بعضی مساجد ست که در طریق مکه مکرمه و مدینه مشرفه واقع اند مسجد ذی الحلیفه که بعضی از
ارباب مناسك آن را مسجد الشجره نیز گفته اند و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در حین عزیمت مکه که اولا برای عمره بود و ثانیا از جهت حج در سایه درخت سمره که در ذی الحلیفه
بود نشسته و نماز گذارده و شب نیز در آنجا بوده و هم از آنجا احرام بسته و الان میقات

میقات اهل مدینه منوره و محل احرام ایشان همین ذی الحلیفه ست و مسجد کبری که در اینجا بود و بطول زمان
منهدم شده بود در سنه احدی و ستین و ثمانمائه تجدید یافته و نماز آنحضرت در مسجد بجانب اسطوانه وسطی
بود و شجره نیز همدران موضع بود مطری گوید که در جهت قبله این مسجد کبری مسجدی دیگر ست خورد تر
ازان مقدار یک تیر انداز تواند بود که آنحضرت در وی نماز گذارده باشد سمهودی میگوید که این مسجد
صغیر را مسجد المعرس گویند چنانکه در روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده ست که آنحضرت در حین
رجوع از بعضی غزوات در انجا تعریس فرموده و نماز گذارده و التعریس فرود آمدن مسافر در آخر شب
تا آرام گیرند و نیز در حدیث صحیح از ابن عمر آمده که خروج آنحضرت از طریق شجره بوده و دخول از طریق
معرس و وی رضی الله عنه نیز در حین وصول این موضع تحری معرس سرور انبیا میکرد و تعریس
مینمود دیگر از مساجد که در طریق مکه مکرمه اند مسجد شرف الروحا ست و روحا موضعیست که
میان او و مدینه مکرمه چهل و یک میل است و در صحیح مسلم گفته که سی و شش میل ست و بیشتر از وی در جانب
مدینه مطهره وادی سیاله ست و نزد شرف روحا مسجد لیست بر همین طریق چون از مدینه منوره بمکه معظمه
روند بروایت ابن عمر ثابت شده ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارده و وادی سیاله
بعد از زمان سعادت نشان آنحضرت معمور و مسکون شده بود و عیون و عمارت بسیار در انجا حدوث
یافته و از جانب والی مدینه باسکینه در وی حاکمی بود و از اهل وادی سیاله اشعار و اخبار بسیار
بر صفحه روزگار مانده و هنوز بمشاهده بعضی آثار و اطلال استدلال بر عمارت آن میتوان کرد و بر
ممر قافله قبور قدیمه است که مدفن اهل سیاله بوده سمهودی میگوید که مردم آن را قبور شهدا گویند
شاید که قبور اهل بیت ست که بظلم مقتول شده اند چنانچه از بعضی اخبار که در ترجمه آن آمده معلوم میشود
و اولا وادی بنی سالم گویند بطنی بود از عرب حجاز و الان ازان دیار و اهل آن رسمی و اثری نمانده
و سیاله و اهل آن همه را سیل فنا برده و انجا جبلی است که آن را جبل ورقان گویند و عرق الظبیه نیز
نامند آورده اند که اول غزوه که آنحضرت کرده غزوه الابوا بود چون بروحا نزد عرق الظبیه رسید فرمود
که میدانید نام این جبل یعنی ورقان چیست نام او حمت ست بفتح حا و سکون میم بعد ازان دعا کرد
و فرمود اللهم بارک فیه و بارک لاهله فیه بعد ازان فرمود میدانید که نام این وادی چیست این سجاسج
ست و این وادیست از اودیه جنت هفتاد پیغمبر پیش از من درین وادی نماز گذارده اند و موسی بن عمران
علی نبینا و علیه السلام با هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل درینجا نزول کرده بود و عبای قطوانی پوشیده و بر ناقه
ورقا سوار بود و قیامت قایم نشود تا عیسی بن مریم نیز بقصد حج یا عمره برین وادی نگذرد و ابو عبیده

بکری گفته که قبر مضر بن نزار که از اجداد آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم در روحا است
و در وادی روحا مسجد نیست در طرف جبل بر یسار سالک طریق مکه مکرمه که از مدینه رود و آن را
مسجد الغزاله گویند سرور انبیا صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارده و درینجا موضعیست که او را ناته
گویند عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در انجا نزول میفرمود و میگفت هذا منزل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
و در انجا درختی بود که چون ابن عمر در انجا نزول میکرد و وضو میساخت بقیه آب در بیخ درخت می
افگند و میگفت هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بروایتی آمده که بر گرد درخت میگردید و
بیخ او آب می انداخت بقصد اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام رضی الله عنه و چون راه این مسجد
طریقی که آنحضرت از مدینه متبرکه بمکه محترمه سلوک فرموده در جانب یسار میماند و در زمان قدیم بهمان
راه میرفت و آن را طریق الانبیا گویند زیرا که انبیا صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین بقصد حج بمکه
مکرمه می آمدند از آن راه سلوک میکردند و در آن راه چاهی است که او را بیر السقیا گویند بر ثنیه جبلی که نام
او ابرشاست والان راه دیگر که بر همین این طریق است سلوک میگردد و علمای سیر بسیاری از منازل نبویه
و مشاهد مصطفویه در طریق مکه معظمه و مدینه مکرمه ذکر کرده اند که الان علامات و آثار آن مجهول
و مطموس شده است جز انچه مسطور شد که فی الجمله که اثری از آن میتوان یافت ولیکن طالب مشتاق
که چشم بصیرت او بکحل هدایت مکحل و دیده باطنش بنور عنایت منور است پوشیده نیست که بر جمیع
آن جبال و فلوات و ادیه و اماکن چه نورانیت روحانیت از آثار جمال محمدی و ظهور کمال احمدی ساطع
و لامع است زیرا که هیچ ذره ازین امکنه نیست که منظور نظر سعادت اثر آنحضرت و ناظر جمال بهجت
مآل آن سرور نشده باشد صلی الله علیه وآله وسلم **بیت** هر زمین که نسیمی ز زلف او زده است
هنوز از دم آن بوی عشق می آید **مسجد بدر** بدر موضعی است مشهور از غزوات سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم نام و ادیست اول غزوه از غزوات سید المرسلین در انجا بود و سبب عزت اسلام و شوکت مسلمانان و نکوساری
کفار و خواری مشرکان این غزوه بود چنانچه تفصیل آن در کتاب غزوات مسطور است در انجا برای آنحضرت عریشی
ساخته بودند و عریش خانه که او را از شاخهای خرما و امثال آن پوشیده باشند بعد از آن در آن مکان
مسجدی بنا کردند که الان موجود است و از مقامات متبرکه این موضع قبور شهداست که در غزوه بدر بشرف
شهادت رسیدند و از غرائب اسرار که درین مکان مشهور و معروف است آنست که از جانب بالای قبور
شهدا که تل ریگ است آواز نقاره مانند چیزی مسموع میگردد و در وجود و سماع آن هیچ شک و شبهه
باخبار ثقات سماع آن معلوم شده است اکثر علما بر انند که این را اصلی هست و صحتی نه چیزی نیست که از عجب

باد دران موضع آوازی پیدا میشود و بعضی از متاخرین گفته اند که شاید در تحت آن سوی باشد که مفهوم و مدرک مانشود والله اعلم سمهودی ذکر مسجد بدر در تاریخ خود نکرده ست دیگر از مساجد نبویه که در طریق مکه معظمه معلوم و متعین ست مسجد خلیص است بضم خا معجمه که مسافت سه روزه از مکه معظمه ست نخیلی دارد و عینی در انجا مسجدی بود که انحضرت در وی نماز گذارده و درین سال که سنه ثمان و تسعین و تسعمایه ست سلطان روم تجدید آن مسجد کرده و عین را در صحن آن جاری ساخته و سمهودی میگوید علیه الرحمة که در خلیص یک مسجد دیگر ست در حره عقبه که از اصل قریه تا انجا سه میل ست و نیز وی میگوید که قدید بضم قاف نیز که دویم منزل ست از خلیص بجانب مدینه مطهره بر همین طریق مسجد است و خیمه ام معبد که انحضرت و ابو بکر صدیق در وقت هجرت انجا رسیده اند و معجزه انحضرت شیر از پستان گوسفند او بر آمده در قدید بود مسجد سرف ست بفتح سین و کسر را قریب تنعیم بسه میل و یک مرحله از مکه معظمه و قبر ام المومنین میمونه رضی الله عنها در انجاست و تزویج و زفاف او نیز درین مکان بوده ست مسجد التنعیم تنعیم نام محلی ست که از مکه مکرمه احرام عمره از انجا بندند سمهودی میگوید همین انجا درختی بوده و چاهها و در وی مسجدی بود مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم انتهی و الان مسجد مشهور در وی مسجد عائشه ست رضی الله عنها که بامر انحضرت در حج وداع احرام عمره از انجا بسته بود و این موضع مشهور تر ست از انکه وصف آن نویسند مسجد ذی طوی ذی طوی جایست متصل بیوت خارجه مکه مکرمه در حدیث آمده ست که انحضرت علیه السلام در حین قدوم مکه مشرفه انجا نزول فرموده بود و بیتوتت نموده و نزد صبح بمکه در آمده و مصلی انحضرت بر اکمه غلیظ بود غیر آن مسجد یکه الان بنا یافته والله اعلم ✤

باب دوازدهم

در ذکر مقبره شریفه بقیع و بیان فضایل وی و ذکر مقابر متبرکه که در وی مشهور و معلوم اند ✤

در صحیح مسلم از عائشه صدیقه روایت می آرد که شبی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه من تشریف میداشت چون وقت آخر شب میشد بجانب بقیع بیرون میرفت و بر اهل آن سلام میکرد و برای ایشان مغفرت میخواست و میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون و انا ان شاء الله بکم لاحقون اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد و در روایت دیگر از عائشه آمده که انحضرت از خانه بر آمده من نیز در عقب وی صلعم بر آمدم از جهت غیرت آنکه مبادا در خانه یکی از نساء خود در آید تا انحضرت به بقیع رسید و بسیار بایستاد و سه بار دستهای مبارک خود بر داشت و دعا کرد و هم بسرعت باز گشت من نیز مسارعت کردم و پیش از رسیدن انحضرت بخانه در آمدم و خفتم چون از اضطراب

ودرمن مشاهده کرد فرمود یا عایشه چه حال داری وچه شد ترا که مضطرب مینمائی صورتحال عرض کردم
فرمود آن سیاهی که پیش خود دیده بودم مگر تو بودی گفتم نعم یارسول الله پس دست لطف بر سینه من زد
فرمود تو گمان بردی که خدا ورسول خدا بر تو حیف کنند گفتم یارسول الله از خدا چیزی پوشیده نیست
چنین است که میفرمائی ولیکن چه کنم که مرا جبلت بشری برین داشت بعد ازان فرمود جبرئیل بر من آمد
وهم از بیرون خانه ندا درداد واز تو پنهان داشت من نیز پنهان داشتم وعادت جبرئیل است که چون تو
جامه از تن برکنده باشی درون خانه نه درآید ونیز گمان بردم که تو درخوابی بیدارت نکردم تا متوحش
نگردی وحی آورد که پروردگار تو حکم میکند که بر اهل بقیع بیرون آی ومر ایشانرا استغفار کن ولفظ دعا
در روایت نسائی همچنین آمده السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا وایاکم متواعدون غدا
مواکلون ودر بعضی روایات این نیز زیادت کرده اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم ودر روایت
بیهقی آمده که این قضیه در شب نصف شعبان بود ونیز آمده السلام علیکم اهل القبور ویغفر الله لنا
ولکم انتم لنا سلف ونحن بالاثر واز ابی موهبه مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که نیم شبی
آنحضرت مرا بیدار کرد وفرمود مرا امر شده است که بر اهل بقیع روم وبرای ایشان آمرزش خواهم پس در
ملازمت آنحضرت شدم بر اهل بقیع آمد وبایستاد وفرمود السلام علیکم یا اهل المقابر لیهنئ ما
اصبحتم فیه مما اصبح الناس فیه اقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم یتبع آخرها اولها الآخرة
شر من الاولی بعد ازان فرمود یا اباموهبه مفاتیح خزاین دنیا بر من آورده اند ومرا مخیر ساخته اند
درانکه خلود دنیا را اختیار کنم یا حصول درجات مراتب در جنت یا بلقای پروردگار مسارعت کنم
من همان لقای پروردگار خود را اختیار کردم ابوموهبه میگوید گفتم یارسول الله مفاتیح خزاین دنیا را
بستان بعد ازان بهشت درآ فرمود لا والله یا اباموهبه من لقای پروردگار خود را خواهم بعد ازان
از بقیع برگشت ودرد سری که همیشه بدان درد ازین دار فنا رحلت فرمود بنیاد کرد صلی الله علیه وعلی آله
واصحابه وسلم ونیز آمده است که آنحضرت بر بقیع غرقد آمد وسه بار گفت السلام علیکم یا اهل القبور
ونیز فرمود بیاسائید ای گذشتگان خلاص شدید از بلاها وفتنها که بعد از شما حادث گردد وبعد
ازان روی باصحاب آورد وفرمود ایشان یعنی گذشتگان بهتر از شما اند گفتند یارسول الله
ایشان برادران ما اند همچنانکه ایشان ایمان آوردند ما نیز آوردیم وایشان انفاق اموال کردند
ما نیز کردیم ایشان رفتند ما نیز میرویم ایشان را بر ما زیادتی چیست فرمود ایشان درگذشتند و
از اجرهای خود چیزی در دنیا نخوردند ومیدانم که شما بعد ازین چه کار کنید وچه فتنها درمیان شما سر بر زنند

و ابوهریره روایت میکند که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب مقبره برآمد و فرمود السلام
علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و فرمود کاش که برادران خود را میدیدیم گفتند
یا رسول الله ما نه برادران توایم فرمود شما اصحاب من اید برادران من آنهااند که بعد از من بیایند و ایشان
هنوز باقلیم وجود قدم ننهاده اند من فرط ایشانم بر حوض گفتند یا رسول الله کسیکه بعد از تو آید از امت تو
و ترا ندیده باشی او را چگونه شناسی فرمود یکی از شما را اسپان باشند سیاه و اسپان دیگر غره دار
سفید پا آیا آن کس اسپان خود را از یکدیگر نمیشناسد و امتان من نیز در روز قیامت سفید جبهه و سفید پا
بر صفت اسپان مذکور برخیزند از آثار وضو و در حدیث آمده است که از مقبره بقیع هفتاد هزار کس برخیزند
که بحساب در بهشت درآیند رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم باشد و این جماعه باشند که داغ
نمیسوختند و فال بد نمیگرفتند و توکل بر خدای تعالی میکردند و در روایت دیگر صد هزار واقع شده باز یاد
آنکه افسون نمیخواندند و مداوات نمیکردند و از مصعب بن الزبیر آمده که وی از طریق بقیع بمدینه منوره
می آمد و با وی شخصی بود از اهل کتاب که نام وی ابن راس جالوت بود چون نظرش بر بقیع افتاد
گفت همین است همین است مصعب او را نزد خود خواند و از کیفیت این سخن پرسید که چه معنی دارد گفت
که ذکر این مقبره در توریت خوانده ام که مقبره باشد میان این دو سنگستان محفوف بنخیل نام او گفته
هفتاد هزار کس از وی برخیزند بر صورت بدر منیر و مثل این خبر و اخبار دیگر در شان مقبره بنی سلمه که نزدیک
منزل بنی حرام در جانب غربی مدینه مطهره تحت جبل سلع که بمعنی طریق مساجد فتح است چنانکه در ذکر
مساجد معلوم شد نیز ورود یافته والان آن مقبره مندرس شده و عادت دفن موتی در وی انقطاع
پذیرفته و احادیث و اخبار که در فضایل بقیع و دفن اموات در وی و محبت آنحضرت و اصحاب او
در موت بمدینه منوره و بشارت بشفاعت و شهادت آنحضرت مر کسی را که در وی بمیرد و مقبور گردد
بسیار است و در حدیث آمده اول کسیکه از زمین برخیزد سرور انبیا صلی الله علیه و سلم بعد از آن ابوبکر
بعد از آن عمر بعد از آن اهل بقیع بعد از آن اهل مکه و نیز در حدیث آمده است من مات باحد الحرمین
بعث من الآمنین یوم القیمة و در حدیثی دیگر آمده است که دو مقبره روشنائی آنها در آسمان چنان است که روشنائی
آفتاب و ماه در زمین یکی مقبره بقیع دیگر مقبره عسقلان و از کعب احبار روایت است که در توریت آمده که بر مقبره
بقیع ملائکه موکل اند که هرگاه پر شود اطراف او بگیرند و در بهشت بیفشانند اما آنهائی که در بقیع
مدفون اند بیشتر از آنند که در حیطهٔ حصر درآیند اکثر اصحاب جنت مآب که در زمان آنحضرت و بعد از وی
متوفی شده اند درین مقبره متبرکه در حیطهٔ حصر مدفون اند قاضی عیاض در مدارک از امام

مالک نقل میکند که مقدار ده هزار از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در مدینه مطهره فوت کرده و همچنین از سادات اهل بیت نبوت سلام الله علیهم و علمای تابعین و غیر ایشان رحمة الله علیهم و غالب آنست که قبور ایشان بعینها معلوم نیست الا البعضی که جهت قبر ایشان معلوم شده باشد زیرا که در عهد سلف بنای قبور و کتابت اسما متعارف نبود لاجرم بطول زمان نشان آنها مندرس و مطموس گشته و انکه درین زمان بعضی قبور و قباب متعین ساخته اند نظر بغالب ظن و اخذ ببعضی روایات و اخبار وارده درین باب خواهد بود و الا حقیقت حال برین نهج است که بیان کرده شد کذا قال السمهودی والله اعلم

فصل از انچه معروف است از قبور شریفه این مقبره معظمه بطریق تعیین یا جهت **قبر ابراهیم** بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و قبر **عثمان بن مظعون** رضی الله عنه و وی اول کسی است که در زمین بقیع مدفون شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از موت او بر جبین او بوسه داد و فرمود او را ببقیع دفن کنید تا ما را درین باب سلفی باشد و فرمود نعم السلف سلفنا عثمان بن مظعون و در بقیع دران زمان غرقد که نوعی از درخت است بسیار بود و ازینجهت این موضع شریف را بقیع الغرقد نام کنند پس از ان آن درختان را بر بندند و زمین بر آوردند و عثمان بن مظعون را دفن کردند و مدفن وی رضی الله عنه شرقی دار عقیل است که الان قبه او در انجاست و آنحضرت او را روحا نام کرده و این موضع وسط بقیع است و در خبر است که عثمان بن مظعون اول کسی بود که از مهاجران فوت کرد و بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عرض نمودند تا او را در کدام موضع دفن کنند فرمود در بقیع پس فرمود تا لحد کنند و از لحد سنگی زیادت آمد آنسرور صلی الله علیه و سلم آن را بر داشت و جانب پایان قبر نصب کرد و بروایتی در جانب سر نهاد و چون مروان بن الحکم والی مدینه منوره شده روزی عبور او بموضع قبر عثمان بن مظعون افتاد فرمود تا آن سنگ را از انجا بر آوردند و بدر انداختند گفت نخواهم که بر قبر عثمان بن مظعون علامتی باشد تا بدان ممتاز و معین باشد بنو امیه او را برین امر ملامت کردند و گفتند بد کردی سنگی را که پیغمبر خدا بدست خود گرفته در آنجا نهاده بود برداشتی گفت اکنون که انچکم کردم آن را تغیر نتوانم داد و بروایتی امر کرد تا آن سنگ را بر قبر عثمان بن عفان رضی الله عنه نهادند و ابو داؤد بروایت جید می آرد که چون عثمان بن مظعون را رضی الله عنه دفن کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا سنگی بیارید سنگی بود بغایت بزرگ هیچکس نتوانست برداشت سرور انبیا خود آستین ها را مالید و حمله کرد و آن سنگ را برداشت و بجانب سر عثمان بن مظعون نهاد و فرمود تا بدان سنگ قبر برادر خود را اعلام کنم و هر که از اهل بیت من بمیرد همین جا دفن کنم و قبر عثمان بن مظعون مقابل خانه آنسرور بود هر که بروی می ایستاد بی حجاب نظرش

بخانهٔ آنحضرت می افتاد و بعد از آنکه سیدنا ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم فوت کرد و وی شش ماهه بود و بقولی
زیاده ازان فرمود تا در بقیع پهلوی قبر عثمان بن مظعون دفن کردند و فرمود ابراهیم را مرضعه خواهد بود در جنت
که رضاع او تمام خواهد کرد و در روایت عمر رضی الله عنه آمده که آنحضرت بدست شریف خود در گور ابراهیم
خاک ریخت و آب پاشید و پیش ازان بر هیچ قبری آب نپاشیده بودند و بر قبر وی سنگ ریزها
چید و چون از دفن فارغ شد فرمود السلام علیکم و بعد ازان که قبر ابراهیم در بقیع شده هر قبیله در یک
ناحیه مقبره گرفتند و بقیع غرقد جای مقابر مسلمین گشت قبر رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
وی نیز چون فوت کرد فرمود الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون هم نزدیک قبر وی دفنش کردند در خبر
است که چون رقیه رضی الله عنها فوت کرد جماعهٔ از نسا بر وی گریه آغاز کردند عمر رضی الله عنه ایشان را
بنیاد منع و زجر و ضرب کرد سرور انبیا صلی الله علیه وسلم دست عمر بگرفت و فرمود بگذار تا بگریند هر چه از دست
و زبان آید از شیطان است و گریهٔ بی نوحه منع نیست روایت است که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
برکنار قبر رقیه میگریست و پیغمبر خدا صلوات الله علیه بطرف جامهٔ خود اشک از رخسار او پاک میکرد و مشهور
آنست که آنحضرت در وقت فوت رقیه حاضر نبود عثمان را رضی الله عنه بر مرض وی گذاشته بغزوه
بدر متوجه شده و چون زید بن حارثه بشارت فتح غزوه بدر آورد عثمان را دید که بر قبر وی ایستاده است
و او را دفن میکند و آنچه بصحت رسیده است حضور آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر دفن ام کلثوم و
شاید که خبر اول که افاده حضور میکند درست یا در زینب که در سنه ثمان نقل کرده سید میگوید
علیه الرحمه ظاهر آنست که اینها نزدیک قبر عثمان بن مظعون مدفون شدند زیرا که آنحضرت نزد دفن
عثمان بن مظعون و نهادن سنگ نزد قبر او فرمود ادفن الیه من مات من اهلی انتهی + والان
قبه ایست قریب همین موضع که او را قبهٔ بنات رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قبر فاطمه بنت اسد ام امیر المومنین
علی بن ابی طالب سلام الله علیه وی نیز بروایت محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب نزدیک بقبر سیدنا ابراهیم
و عثمان بن مظعون مدفون است و روایات دیگر نیز معاضد و موید این روایت آمده سمهودی گوید پس آنچه
الان اعتقاد مردم است در قبهٔ مشهور بقبهٔ فاطمه بنت اسد که شمالی قبه امیر المومنین عثمان است صحیح نباشد
اگر چه بعضی مورخان نیز موافق آن ذکر کرده اند میگوید که چگونه روا باشد که سرور انبیا با وجود آن شدت
محبت و عنایت که در باره وی داشته او را در موضعی بعید که از بقیع است دفن کند با آنکه در وقت
دفن عثمان بن مظعون فرموده ادفن الیه من مات من اهلی و چون مشهد
عثمان بن عفان رضی الله عنه بحقیقت داخل بقیع نیست و این قبه منسوب بفاطمه بنت اسد خود دورتر است

از وی پس دفن وی رضی الله عنها دران در غایت لحد باشد از محمد بن علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده اند که چون وقت وفات فاطمه بنت اسد نزدیک رسید آنحضرت فرمود که چون وی بگذرد مرا خبر کنید پس بفرمود تا در موضع مسجد یکه امروز آنرا قبر فاطمه گویند رضی الله عنها قبر کندند و لحد ساختند و چون از کندن قبر فارغ شدند سرور انبیا صلی الله علیه وسلم در قبر در آمد و در لحد بخفت و قرآن خواند بعد ازان پیراهن از بدن شریف خود برآورد و فرمود تا داخل کفن او ساختند و هم نزدیک قبر وی بنه تکبیر نماز گذارد و فرمود هیچکس از ضغطهٔ قبر ایمن نبود الا فاطمه بنت اسد گفتند یا رسول الله و لا القاسم یعنی فرزند عزیز آنحضرت قاسم نام داشت با آنکه در صغر سن از عالم رفته فرمود و لا ابراهیم یعنی از قاسم چه گوئید ابراهیم که صغیر تر از وی رفته ایمن نیست و از جابر بن عبد الله روایت ست که آنحضرت در جمعی از اصحاب خود نشسته بود شخصی خبر آورد که ام علی و جعفر و عقیل فوت کرد فرمود برخیزید تا ببوی مادر خود رویم پس برخاست و اصحاب نیز برخاستند بصفت خشوع و خضوع هرچه تمامتر بصفت کان علی رؤسهم الطیر * در ملازمت آنحضرت روان شدند چون بدر خانهٔ فاطمه رسید پیراهن از بدن مبارک خود برکشید و بایشان داد و فرمود بعد از غسل این را شعار کفن او سازند چون جنازهٔ او برآوردند آنحضرت پایهٔ جنازه برکتف مبارک خود گرفت و در تمامهٔ راه گاهی از مقدم جنازه و گاهی از موخر آن بر میداشت چون بموضع قبر رسید درون لحد در آمد و بخفت و بیرون آمد و فرمود در آرید بسم الله و علی اسم رسول الله بعد از دفن بر سر قبر بایستاد و فرمود وجزاك الله من ام و ربیبة خیرا فنعم الام ونعم الربیبة گفتند یا رسول الله دو چیز از تو در باب فاطمه بنت اسد دیدیم که هرگز در باب کسی دیگر ندیدیم قمیص خود برآوردی و کفن او ساختی و در لحد او در آمدی و بخفتی فرمود غرض از البا س قمیص آن بود که هرگز آتش دوزخ او را مساس نکند و مقصود از در آمدن لحد اینکه حق سبحانه تعالی در قبر او توسع دهد و در روایت ابن عباس آمده که آنحضرت فرمود هیچ یکی نبود بعد از ابو طالب غیر وی که نیکو کار تر بود بنسبت بمن پیراهن خود را پوشانیدم تا از حلهای بهشت نصیب وی گردد و در قبر وی بخفتم تا از بلای قبر خلاص یابد و در روایت انس بن مالک آمده که فاطمه بنت اسد فوت کرد آنحضرت بروی آمد بر سر وی بنشست و فرمود یا امی بعد امی و ثنای بسیار بر وی کرد و پیراهن خود را کفن وی ساخت بعد ازان اسامه بن زید و ابو ایوب انصاری و عمر بن الخطاب رضی الله عنهم فرمود تا قبر برای او کندند و لحد وی را بدست شریف خود حفر کرد و بدست مبارک خود خاکها برآورد و بعد از فراغ در لحد در آمد و بخفت و فرمود الله الذی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت اغفر لامی فاطمه بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیك و الانبیاء قبلی فانك ارحم الراحمین

و چهار تکبیر خواند و در لحد در آورد و عباس و ابو بکر صدیق رضی الله عنهما نیز با وی بودند و از عبد العزیز بن عمر
روایت آمده است که آنحضرت در قبر هیچکس در نیامده الا پنج نفر سه زن و دو مرد قبر خدیجه در مکه معظمه و چهار دیگر در
مدینه منوره لبسری بود دختر خدیجه را که در حجر تربیت آنحضرت پرورش یافته بود و عبد الله المزنی او را ذو البجادین
میگفتند و قبر ام رومان که مادر عایشه بود و قبر فاطمه بنت اسد رضی الله عنهم اجمعین قبر عبد الرحمن
بن عوف + قبر وی نزدیک قبر عثمان بن مظعون است رضی الله عنهما ابن زباله از حمید بن عبد الرحمن
می آرد که چون وقت رحلت عبد الرحمن بن عوف رسید عایشه رضی الله عنها بوی کس فرستاد
که اگر خواهی ترا در جنب رسول الله صلی الله علیه وسلم و برادران تو ابو بکر و عمر دفن کنند گفت نخواهم
که خانه را بر تو تنگ گردانم مرا با عثمان بن مظعون عهدی بود هر کدام از ما بمیرد در پهلوی دیگر
مدفون گردد پس عایشه گفت که چون بمیرد جنازه او را از پیش خانه من بگذرانید همچنین کردند و عایشه
بروی نماز کرد میگویند که در حجره آنحضرت موضع یک قبر خالی مانده است و در بعضی روایات آمده که عیسی بن
مریم در انجا مدفون گردد لهذا حکمت الهی اقتضای آن کرد که هیچکس را دفن در انجا میسر نباید چنانچه در کتب
اخبار روشن است قبر سعد بن ابی وقاص ابن شیبه از ابن دهقان روایت می آرد که سعد بن
ابی وقاص او را بخود طلبید و بجانب البقیع برد و چند میخ نیز با خود آورد چون زاویه شامیه شرقیه
دار عقیل انجا که قبر عثمان بن مظعون است رسید پس مرا فرمود تا قبری حفر کردم و میخهارا که با خود داشت
در انجا مضبوط ساخت و گفت چون بمیرم همین موضع را با صحاب بنمای تا مرا دفن کنند لهذا از موت
وی این خبر بوالد او گفتم پس وی را درین موضع دفن کردند رضی الله عنه قبر عبد الله بن مسعود
ابن سعد در طبقات خود نقل میکند که ابن مسعود رضی الله عنه وصیت کرده بود که وی را نزد قبر عثمان
بن مظعون دفن کنند و روایت دیگر نیز آمده که موت ابن مسعود رضی الله عنه در مدینه مطهره بود
و دفن او در بقیع سنه اثنین و ثلثین و در بعضی اخبار آمده که موت او در کوفه بود در سنه ست و ثلثین والله اعلم
قبر ابن حذافة السهمی از مهاجرین اولین است از اصحاب الهجرتین و پیش از ان سرور زوج حفصه بنت عمر
بن الخطاب بود در روز احد جراحتی بوی رسیده و بسبب آن در مدینه منوره در شهر شوال سنه ثلث فوت کرد
و فوت عثمان بن مظعون در شهر شعبان سنه مذکور بود قبر سعد بن زراره در سنه اولی از هجرت
در وقت بنای مسجد نبوی رحلت کرد قبر او در روحاست نزدیک القبر عثمان بن مظعون پس باید
که بر جمیع این اصحاب عظام که مذکور شدند نزد زیارت سیدنا ابراهیم سلام کنند و در قبه وی بر دیوار
نامهای ایشان نیز نوشته اند و لیکن آن دو قبر که درون این دو قبه حادث

اند صلی نداز ند کذا قال السمهودی والله اعلم قبر حضرت فاطمه زهرا بنت حبیب الله صلی الله علیه وسلم
بدانکه در تعین موضع قبر حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا سلام الله علیها و علی اولادها اخبار مختلفه
و اقوال متنوعه آمده و همچنانکه حلیه کمالش در حیات از چشم اغیار مستور بود جمال عصمتش بعد از
ممات نیز نامکشوف ماند و حقیقت آنکه بحکم وصیت آن مستور قباب عصمت هیچ یکی را از امیر و فقیر از موت
و دفن او خبر نکردند و بر نماز و جنازه او حاضر نیاوردند الا علی مرتضی و چندی از اهل بیت او و هم در شب
دفنش کردند سلام الله علیها بعضی بر انند که مرقد مطهره او در بقیع ست آنجا که سائر اهل بیت نبوت آسوده اند
و بعضی گفته اند که دفن او بهمه در بیت اوست که داخل مسجد نبوی شده ست و اقوال دیگر نیز آمده ست که
به بعضی از انها که فی الجمله بصحت قرین اند در آخر کلام اشارتی کرده شود و در تاریخ سمهودی اخبار
در روایات طرفین ذکر یافته و ترجیح و تضعیف بعضی اقوال کرده و ما ناکه مختار پیش قوم قول اول است
والله اعلم و ما روایتی چند درین باب نقل کنیم قطع نظر از راجح و مرجوح از محمد بن علی بن عمر
روایت آورده که وی میگفت قبر حضرت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در زاویه بیانیه
دار عقیل ست که شارع ست در بقیع و روایت دیگر آمده که دلالت دارد که قبر شریف او قریب همین
موضع بود تا آنکه تحقیق ذرع او از دار عقیل نیز آمده در بعضی روایات بست و سه و در بعضی بیست و هفت و مثال آن
وانچه در قضیه دفن امام المسلمین حسن بن علی بن ابیطالب گفته اند که وی وصیت فرمود اگر مردم نگذارند
که مرا در پهلوی جد من صلی الله علیه وسلم بسپارند پس در بقیع پیش مادر من مرا دفن کنند دلالت دارد که قبر
حضرت فاطمه زهرا در بقیع بود انجا که قبر امام حسن ست رضی الله عنه و از امام جعفر صادق سلام الله علیه
و علی آبائه الکرام روایت ست که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها هم در حجره او که عمر بن عبد العزیز
در مسجد در آورده دفن کردند چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را هم در خانه او سپردند و دفن او
در شب بود که اکثر مردم را بران وقوف نشد و نیز آورده اند که وی سلام الله علیها در وقت رحلت
فرمود شرم دارم از جلالت جسم خود که مرا در حضور رجال بدر ارند و عادت دران وقت چنان بود
که نعش زنان را هم بر وضع مردان بدر می آوردند اسما بنت عمیس خثعمیه و بروایتی ام سلمه گفت ما
چیزی دیده ایم از طریق حبشه نعشی را برای میت بسازند که ستری تمام بدان حاصل آید تا نیز انچنان
سازیم و در خبر دیگر آمده که حضرت فاطمه زهرا وصیت کرده بود که متکفل غسل و تجهیز او همین اسما
بنت عمیس و علی مرتضی باشند و دیگری را در انجا دخلی نباشد و این روایت رد آن میکند که گفته اند
ابوبکر را علم بوفات حضرت فاطمه زهرا نبود و عدم حضور او بنماز جنازه وی از جهت بود

زیراکه اسماء بنت عمیس دران زمان در تحت ابوبکر بود و بغایت بعید ست که زوجهٔ او حاضر باشد و غسل دهد
و او را وقوف نبود و بعضی گفته اند تواند که ابوبکر را علم بدان بوده باشد و قاصد حضور آن گشته
ولیکن چون علی مرتضی رضی الله عنه در کتمان و اخفای آن کوشیده نخوست که بر خلاف قصد علی
رود و شاید که او را در اینجا مصلحتی بوده باشد و شیخ ابن حجر عسقلانی میگوید که تواند که ابوبکر دانسته
باشد و گمان برده که شاید علی مرتضی کرم الله وجهه او را بجهت حضور نماز و دفن بطلبد و علی رضی الله
گمان برده که وی بی واسطهٔ استدعا و طلب حاضر خواهد شد والله اعلم و صریح تر ازین در دلالت بر علم
ابوبکر بوفات حضرت زهرا سلام الله علیها آنست که روایت کرده اند که چون وی صلوات الله علیها
از ظهور شخص کریه پیش پیش مردم بعد از موت اظهار کراهت نموده اسماء بنت عمیس از جرائد نخیل نعشی
بر طریق حبشه بساخت و او را نمود حضرت زهرا برویت آن خوشحال شد و تبسم کرد و هرگز درین مدت
بعد از رحلت پدر خود صلی الله علیه و آله وسلم کسی او را متبسم ندیده بود و خوشحال نیافته و هم با اسماء بنت
عمیس وصیت فرمود که تو و علی مرا غسل بدهید و کسی دیگر را نگذارید که بعد از موت من بر در آید چون
وفات کرد عائشه بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنهما آمده خوست که درون در آید اسماء بنت
عمیس او را منع کرد از آنکه در آید عائشه شکایت پیش پدر برد که این خثعمیه را چه افتاده است که میان ما
و بنت رسول الله حایل می افتد و ما را از در آمدن بر وی منع میکند و برای جنازه وی چیزی مثل
هودج عروس از پیش خود تراشیده است ابوبکر در خانهٔ حضرت زهرا آمد و بایستاد و گفت یا اسماء
چرا منع زوجهٔ نبی را میکنی از بنت وی صلی الله علیه و آله وسلم و تو چه چیز ساختهٔ برای او مثل هودج
عروس گفت وی امر کرده مرا که هیچکس را نگذارم تا بر وی در آید و آنچه که ساخته ام بوی در حالت حیات
او نموده ام فرمود اگر قضیه چنین است پس هرچه ترا وصیت کرده است همان کن و این روایت هم چنانکه
دلالت دارد بر علم ابی بکر بوفات حضرت زهرا صلوات الله علیها کذلک دلالت دارد بر آنکه دفن
وی نه در حجره وی باشد والا چه حاجت بعمل نعش و تستیر از رجال و در بعضی روایات غریب آمده است
که روزی حضرت فاطمه زهرا صبح کرد در غایت فرح و سرور و جاریه را فرمود تا آبی برای غسل وی طیار کرد
پس غسلی در غایت مبالغه و احتیاط بر آورد و جامهای پاکیزه پوشید و در میان خانه فرشی افگند و مستقبل
قبله بخواب رفت و دست شریف خود را در زیر رخسارهٔ مبارک خود نهاد و گفت اکنون من میمیرم و غسل
کردم و جامهٔ پاک پوشیده هیچ یکی مرا بعد از مردن کشف نکند و هم درینجا بوضعیکه افتاده ام دفن کنند چون علی
مرتضی درون خانه آمد صورت حال بوی باز نمودند دید که روح پاکش باعلی علیین رسیده فرمود والله هیچکس

او را بکفناید بهمان غسل سابق و جامه که پوشیده بود دفن کردو اینجا مخالف حدیث بنت عمیس است و حدیث
اسمارا امام احمد بن حنبل وغیر او از علماء حدیث آورده اند و احتجاج کرده و نیز در روایت اینخبر اختلافی است
و ابن جوزی در موضوعاتش آورده والله اعلم و مسعودی در مروج ذهب می آرد که در موضع قبور امام حسن
و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق سلام الله علیهم سنگی یافتند بروی نوشته بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله مبید الامم ومحی الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم سیدة نساء العالمین وقبر حسن بن علی و علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی
وجعفر بن محمد علیهم السلام و ظهور این سنگ در سنه اثنین و ثلثین و ثلثمایه بود
چنانچه از فحوای کلامی که ذکر کرده است ظاهر میگردد و قولی دیگر آمده که قبر وی سلام الله علیها
در مسجدیست که در بقیع بوی منسوب است در جهت قبله قبه عباس مائل بشرق و امام غزالی در زیارت
بقیع ذکر این مسجد کرده و بنماز گذاردن در وی وصیت نموده است و بعضی دیگر ذکر این مسجد کرده اند
و گفته که وی معروف است به بیت الحزن که حضرت زهرا سلام الله علیها در ایام حزن و مصیبت رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم از صحبت مردم توحش نموده در آنجا اقامت کرده بود و نیز گویند که این مسجد جا
ایست که علی مرتضی در بقیع گرفته بود والله اعلم و محب طبری در ذخایر العقبی می آرد که خبر داد مرا یکی
از صلحا که اخوت فی الله داشت با من که چون شیخ ابو العباس مرسی تلمیذ شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله
علیهما از زیارت بقیع میگردید پیش قبه عباس می ایستاد و بر حضرت فاطمه زهرا سلام میداد و میگفتند
که منکشف شد بروی قبر حضرت فاطمه درین موضع و شیخ ابو العباس المرسی مشهورست بکشف
چنانچه مذکورست میان قوم طبری گوید که مدتهای مدید بجهت اعتقادیکه مرا بخدمت شیخ بود بهمین
اعتقاد بودم تا آنکه خبری که ابن عبد البر در قضیه فوت امام حسن سلام الله علیه نقل کرده است
دیدم و یقین من بآنچه کشف شیخ خبر داده بود زیاده شد سید گوید علیه الرحمة و هو ارجح الاقوال اگرچه
از وی بعضی علمای شافعیه در شان دفن وی در بیت اظهر الاقوال گفته اند والله اعلم توفیت فاطمة
الزهرا یوم الثلثاء لثلث خلت من شهر رمضان سنة احدی عشر رضی الله عنها و عن اولادها
قبر امام المسلمین حسن بن علی المرتضی سلام الله علیهما مرویست که چون وقت رحلت حسن بن علی
نزدیک رسید کسی پیش عایشه صدیقه فرستاد که اگر وی اذن دهد او را در حجره بپهلوی جد و سرور انبیا صلی الله
علیه وسلم دفن کنند عایشه قبول کرد و گفت چنین باشد و در آنجا جای یک قبر خالیست از آن او باشد بنوامیه
چون اینخبر شنیدند سلاح پوشیده بجنگ آمدند و بنوهاشم نیز برآمدند و مستعد جنگ شدند چون حسن علیه السلام

بشنید که کار بقتال میکشد نظر بشیمه ذاتیه خود که در اصلاح و رفع فساد داشت فرمود که اگر کار تا باینجا میکشد
من راضی نیستم مرا در بقیع بپهلوی مادر من دفن کنند در روایت دیگر آمده که هم در وقت رحلت بحسین
علیه السلام فرمود که مرا در پهلوی جد من دفن کن و اگر این قوم از آن مانع آیند چنانچه اصحاب ایشان از
که عثمان است مانع آمدیم با ایشان الحاج مکن و نزاع میار و مرا در بقیع الغرقد دفن کن و در آخر چنان شد
که وی سلام الله علیه خبر داده بس مروان که حاکم مدینه بود بجنگ بر خاست و گفت هرگز روا ندارم که حسن بن علی را
در حجره پیغمبر دفن کنند و عثمان در بیرون افتاده باشد ابو هریره و اصحاب دیگر که در آن زمان در
مدینه مطهره بودند میگفتند و الله این ظلم صریح است که حسن را منع کنند از دفن در پهلوی جد خود و بعد از آن
در ملازمت امام حسین علیه السلام آمدند و گفتند که آخر نه ترا برادر تو وصیت کرده بود که اگر کار بسر حد
قتال کشد مرا بمقبره مسلمانان دفن کن و با قوم نزاع مکن آخر بالحاج ایشان او را هم بمقبره بقیع
دفن کردند سلام الله علیه و علی سائر اهل بیت النبوة و رحمة الله و برکاته و در بعضی روایات آمده که
امیر مدینه منوره در آن زمان از جانب معاویه سعید بن العاص بود چون جنازه امام حسن را رضی الله عنه
بیرون آوردند امام حسین رضی الله عنه باوی گفت پیش آی نماز کن و اگر نه سنت جد من صلی الله
علیه و آله و سلم بر آن بودی که امام جنازه امیر بود ترا هرگز پیش نمیکردم و نزد قبر امام حسن است قبر امام
زین العابدین بن امام حسین و قبر امام جعفر صادق بن الامام محمد باقر سلام الله علیهم اجمعین و در
حقیقت جمیع ائمه هدی سلام الله علیهم در یک قبر مدفون اند و در درون قبه عظیم که او را قبه عباس گویند
و زبیر بن بکار روایت میکند که امام حسن مجتبی جسد شریف امیر المومنین علی مرتضی را نیز آورده به بقیع دفن
کرد سید میگوید علیه الرحمه که در سنه بضع و ستین و ثمانمایه در مشهد حسین و عباس جانب قبله قبری
حفر میکردند در آن زمین تابوتی از چوب بر آمد که آنرا بلباد احمر پوشیده بودند و میخها زده عجب آنکه
بر لوح زلمعان مسامیر هنوز بحال خود بود و رنگ تخود ه و پوشش تابوت نیز کهنه نشده میگویند تواند
که جسد شریف علی مرتضی باشد سلام الله علیه که زبیر بن بکار روایت کرده و نیز روایت کرده اند که یزید بن
معاویه سر مبارک حضرت امام المومنین حسین بن امیر المومنین علی مرتضی را پیش عمرو بن العاص که
از جانب آن بدبخت عامل مدینه منوره بود فرستاد و وی تکفین کرده در بقیع نزدیک بقبر ام او فاطمه
الزهرا سلام الله علیها دفن کرد و بعضی محدثان آورده اند که سر مبارک آنحضرت را بعد از هلاک یزید
در خزانه او یافتند تکفین کرده هم در دمشق نزد باب الفرادیس دفن نمودند و قولی
دیگر نیز درین باب آمده و الله اعلم بحقیقة الحال و بر تقدیر اگر در وقت زیارت این مشهد

جمیع این ائمهٔ هدی سلام کنند بهتر باشد قبر عباس بن عبد المطلب عم النبی المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
و رضی الله عنه ابن شیبه روایت می آرد که عباس بن عبد المطلب را نیز نزدیک قبر فاطمه بنت اسد بن
هاشم در اول مقابر بنی هاشم که در زاویهٔ دار عقیل است دفن کردند و نیز می آرد که شنیدم که او را در موضعی
متوسط بقیع است دفن کردند انتهی الان قبهٔ عظیم است که قبر وی و قبور ائمة الهدی در انجاست چنانچه
معلوم شد قبر صفیه بنت عبد المطلب عمه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم ابن شیبه روایت می آرد که
او را در آخر کوچه که به بقیع رود نزدیک دار مغیرة بن شعبه که آنرا عثمان بن عفان رضی الله عنه بوی
مقطع ساخته بود دفن کردند و در آخر چون مغیرة بن شعبه بنای دار میکرد زبیر بن العوام رضی الله عنه
نزدیک بدان موضع گذشت و گفت نخواهم که دیوار خود را بر قبر مادر من بنا کنی چون مغیره بسبب هیبتی که
با امیر المومنین عثمان داشت نگفته او نرفت زبیر شمشیر برکشید و به بنای او بایستاد و خبر بعثمان
رسیده بمغیره کس فرستاد تا از بنای جدار باز آمد والان قبر او رضی الله عنها متصل باب سور مدینه
مطهره است که جانب بقیع است قبر ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب ابن عم المصطفی صلی الله
علیه وسلم و رضی الله عنه آورده اند که عقیل بن ابیطالب رضی الله عنه ابو سفیان بن الحارث را دید
که در میان مقابر میگردد پرسید یا ابن عم چه میجوئی گفت موضع قبری میجویم که در انجا مدفون شوم پس عقیل
او را درون دار خود آورد و موضعی تعین کرد تا قبر او را در انجا حفر کردند ابو سفیان ساعتی نشست و در گذشت
دو روز ازین حال نگذشته بود که رحلت کرد و بهمدرین قبر مدفون گشت و کان وفاته سنة عشرین
وصلی علیه عمر رضی الله عنه والان نام او و نام عبد الله بن جعفر بر جدار داخلی قبهٔ عقیل بن ابیطالب
نوشته اند سید سمهودی گوید ظاهر آنست که مدفون درین قبه که منسوب است بعقیل ابو سفیان بن الحارث
است و میگوید زیرا که ابن زباله و ابن شیبه قبر عقیل در بقیع ذکر نکرده و غزالی نیز در احیا او را در آنها که در بقیع
زیارت قبر ایشان کنند یاد نکرده بلکه ابن قدامه وغیره ذکر کرده اند که وفات عقیل در شام بود در ایام
امارت معاویه و گویا سبب اشتهار این قبه بنسبت وی بجهت آنست که دار او درینجا بود چنانکه مکرر را
مذکور شد و احتمال دارد که او را بعد از ان نقل کرده باشند از شام و در اینجا دفن نموده و اول کسیکه
ذکر کرده که قبر او در قبه است ابن النجار است که گفته قبر عقیل بن ابیطالب برادر علی مرتضی سلام الله
علیه در قبهٔ اول بقیع است و با وی قبر برادر زاده اوست عبد الله بن جعفر الطیار بن ابیطالب
الجواد المشهور اجود العرب کبیر السن توفی بالمدینة المنورة رضی الله عنه و بعضی از علمای سیر و تواریخ گفته اند
که دفن او در ابواست که در طریق مکه معظمه و مدینهٔ مطهره است در سنه تسعین و گفته اند که وی

درحین وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم ده ساله بود پس ولادت او هم در سال هجرت باشد رضی الله عنه
قبور ازواج النبی صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهن نیز قریب دار عقیل است در خبر است که چون
عقیل بن ابیطالب چاهی در دار خود حفر کرد از انجا سنگی بر آمد که بر وی نوشته اند قبر ام حبیبه بنت
صخر بن حرب عقیل آن چاه را با انباشت و عمارتی بر بالای قبر بنا کرد و سمهودی گوید روایات همه
ناظر اند در انکه قبور امهات المومنین در همین جا باشد که الان زیارت ایشان میکنند الا بعضی روایات
که دلالت دارند بر انکه قبور بعضی از ایشان نزدیک بمقبره امام حسن و عباس بود رضی الله عنهما ابن شبیه
از محمد بن یحیی می آرد که گفت شنیدم که میگفتند قبر ام سلمه رضی الله عنها در بقیع است در جای که محمد
بن زید بن علی مدفون است قریب بموضع دفن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و میگفتند بعد در آن موضع
مقدار هشت گز زمین حفر کردند سنگی بر آمد بر وی نوشته بود هذا قبر ام سلمه زوجة النبی صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری
مذکور است که عایشه رضی الله عنها بعبدالله بن زبیر وصیت کرده بود که او را در پهلوی رسول الله صلوات الله
علیه و صحابته دفن نکنند هم در بقیع با صواحبهن که نساء النبی باشند بگذارند و قبور جمیع امهات المومنین
در مدینه منوره است الا خدیجه کبری رضی الله عنها که در مکه معظمه است و قبر میمونه رضی الله عنها در سرف
است قریب تنعیم و گویند که تزویج او و خلوت با وی نیز در همین موضع بوده است قبر امیر المومنین
عثمان بن عفان رضی الله عنه ابن شیبه نقل میکند که چون خواستند که عثمان بن عفان را در حجره
آنحضرت دفن کنند و او از عایشه نیز در زمان حیات خود درین معنی رخصت گرفته بود مصریان ازین سخن
ابا آوردند و نگذاشتند که او را دران جا دفن کنند بلکه از نماز گذاردن بروی و دفن کردن نیز
مانع آمدند ام حبیبه بنت ابی سفیان که از امهات المومنین بود بر در مسجد آمده ایستاد و گفت والله
مرا بگذارید تا این مرد را دفن کنم والا بیرون آیم و کشف ستر رسول الله صلی الله علیه وسلم بکنم بعد ازان
از منع دفن او باز آمدند و شبانگاه آن روز که او را قتل کرده بودند جبیر بن مطعم و حکیم بن حزام و عبدالله
بن زبیر و بعضی دیگر اصحاب آمدند و او را از انجا که افتاده بود برداشتند و در بقیع بردند و از دفن او در بقیع
نیز جماعهٔ از ایشان مانع آمدند تا در حش کوکب که بستانی بود در شرقی البقیع و تعلق بابان بن عثمان
داشت بردند و جبیر بن مطعم و جماعهٔ دیگر با وی نماز کردند و در همین موضع قبری حفر کردند و او را در وی
نهادند و دیوار برابر بالای آن افگندند و مدفن او را با آن پوشیدند و برگشتند و این حش کوکب
موضعی بود خارج بقیع که مردم از دفن موتی در وی کراهیت داشتند آورده اند که روزی عثمان رضی
الله عنه دران جا ایستاده بود و میگفت باشد که مردی صالح هلاک گردد و درینجا مدفون شود و

و بدان جهت تا انس مردم شود پس اول کسی که دران زمین مدفون گشت عثمان بود رضی الله عنه بعد از
مروان در وقتیکه از جانب معاویه عامل مدینه مطهره شد آن موضع را داخل بقیع گردانید سنگی را که رسول الله
صلی الله علیه وسلم بر سر قبر عثمان بن مظعون علامت گذاشته بود تا مردم بجای آن مقبره سازند فرموده بود
لا تجعلنک للمتقین اماما برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و امر کرد تا مردم را گرد مقبره او
دفن کنند قبر سعد بن معاذ الاشهلی رضی الله عنه در روز خندق زخمی بوی رسیده بود و چون
رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را طلبید تا در بنی قریظه حکم کند چنانچه اشارتی بآن در ذکر مسجد بنو قریظه
کرده آمد خونیکه از جراحت او میرفت محبوس شد تا بخدمت سرور انبیا حاضر آمد و در بنو قریظه حکم کرد بعد از آن
بمنزل خود رفت و جراحت بشگافت و خون روان شد و وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بروی
نماز کرد و در طرف کوچه متصل دار مقداد بن الاسود در قصی بقیع نزدیک بمنزل وی که در قصی بقیع بوده
دفن کرد و سمهودی گوید وصفی که قبر سعد بن معاذ ذکر کرده اند بر موضع قبه که بفاطمه بنت اسد منسوب میکنند
صادق است پس شاید که این قبر او باشد مشتبه گشته به قبر فاطمه بنت اسد و الا باخبار صحیحه ثابت
شده است که قبر فاطمه بنت اسد نزدیک بقبر ابراهیم بن رسول است صلی الله علیه وسلم که مقبره اهل بیت
آنحضرت است قبر ابی سعید الخدری رضی الله عنه در خبر است از عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری
که روزی پدر من با من گفت ای پسر من پیر شدم و یاران من همه از عالم گذشتند وقت آن شد که
من نیز روم نزدیک بیا و دست مرا بگیر نزدیک آمدم و دست او بگرفتم تکیه بر من کرد و بجانب بقیع بیرون
آمد تا باقصای آن رسید که هیچکس در آنجا مدفون نبود گفت چون من بمیرم گوری از برای من در اینجا
بکنی و هیچکس را خبر نکنی و از کوچه عمقه که ممر مردم در آنجا کمتر است بدر آری و جنازه را بوجه بیرون آری
و هیچکس را نگذاری که بر من گریه کند یا نوحه آرد و بر سر گور من خیمه زند و همراه جنازه من رود میگوید که چون
وقت رحلت او رسید مردم محله در خانه ما را گرد گرفته بودند تا کی بیرون آید من بحکم وصیت پدر هیچکس را خبر بموت او
نکردم و در اول بامداد پیش از انتشار مردم برآوردم و به بقیع بردم مردم خود پیش از من هجوم آورده
ایستاده بودند رضی الله عنه و عن جمیع اصحاب سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم این قدر است که اصحاب تاریخ
نظر باخبار و آثار که در باب تعیین قبور ایشان و جهات آن ورود یافته در بقیع ذکر کرده اند اما آنچه
الان از قباب و مشاهد درین مقبره عظیم القدر و غیر آن از نواحی بلده طیبه مشهور و معروف است
و سلاطین روزگار در قدیم و جدید ازمان و اعصار بنا بر ظن و تخمین یا تحقیق و یقین بنا کرده اند
اعلی و ارفع و اعظم آن قبه عباس بن عبد المطلب است که بعضی خلفای عباسیه در سنه

لتسع عشر وخمسمائه بنا کرده اند وقیل غیر ذلک دیگر قبه بنات النبی صلی الله علیه وآله وسلم وقبهٔ امهات
المومنین رضی الله عنهن وقبه سیدنا ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم وقبهٔ عقیل بن ابیطالب
و در استجابت دعا نزد ان اثری آمده وقبه صفیه عمهٔ رسولخدا صلی الله علیه وسلم متصل سور وقبهٔ عثمان
بن عفان و در وی قبریست که گویند متولی عمارت در وی مدفون ست وقبهٔ فاطمه بنت اسد ام امیر المومنین
علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و دو قبهٔ دیگر ست در وسط بقیع در میان قبه امهات المومنین وقبهٔ سیدنا
ابراهیم در یکی امام دار الهجرت مالک بن انس الاصبحی صاحب احد المذاهب الاربعه ومحب رسول الله
ومقیم بلده صلی الله علیه وسلم و در دیگری گویند نافع مولی ابن عمر ست رضی الله عنهما کذا قال السمهودی
ومشهور در میان اهل مدینه انست که قبر امام نافع قاری مدینه ست ونیز سمهودی گوید که از کلام ابن جبیر
در ذکر مشاهد معروفه چنان مستفاد گردد که در میان قبه سیدنا ابراهیم وقبهٔ امام مالک قبریست مر عبد الرحمن
بن عمر بن الخطاب را که او را عبد الرحمن اوسط گویند ومعروف است بابی شحمه واز جلد حد زنا مریض شده
ومرده میگوید که این تعریف صادق ست بر قبهٔ مذکوره منسوبه بنافع والله اعلم وقبهٔ دیگر ست صغیر در طریق
قبهٔ فاطمه بنت اسد منسوب بحلیمهٔ سعدیه که مرضعهٔ آنحضرت بود واز اهل تواریخ از آنچه در نظر آمده هیچ یکی
ذکر آن نکرده لا انفیا ولا اثباتا والله اعلم این مشاهد ومقامات ست که معروف ومشهور ست ولیکن
تحقیق امر قبور بر آن نهج ست که در اول مذکور شد واز قبات معروفه که داخل سور مدینه مطهره آمده
قبهٔ سیدنا اسمعیل بن امام جعفر الصادق سلام الله علیهما مقابل قبهٔ سیدنا عباس در جانب مغرب
وبنای او پیش از بنای سور مدینه منوره ست وبانی وی ابن ابی الهیجاست که از وزرای ملوک
عبیدیین ومجدد عمارات مساجد فتح ست عمره سنه ست واربعین وخمسمائه وگویند که عرصه این مقام
وحوالی آن از جانب شمالی تا در خانهٔ امام زین العابدین بود سلام الله علیه و در میان باب خارج
وباب روضه چاهی ست منسوب بحضرت امام زین العابدین که آب او شفای علیلان ودوای
بیماران ست آورده اند که امام محمد باقر در حالت صغر سن دران چاه افتاد امام زین العابدین در نماز
بود از غایت حضور وتوکل ورضا بقضای الهی جل وعلا که داشت قطع نماز نکرد ودر جانب غربی این قبه
مسجدیست منسوب بامام زین العابدین که اکثر مردم الان از زیارت آن محروم اند واز مشاهد معروفه که
در مدینه مطهره اند خارج بقیع سه مشهد اند افضل واعظم آنها مشهد سید الشهدا حمزة بن عبد المطلب است
رضی الله عنه عم رسول الله صلی الله علیه وسلم واخوه من الرضاع واصل بنای قبهٔ عالی ام الخلیفه الناصر لدین
الله در سنه تسعین وخمسمائه کرد وسنگی که بر وی تاریخ نوشته اند بعضی جهال از مسجد مصر ع که

اول هلاک حضرت سید الشهدا آنجا بود چنانچه در باب مساجد مذکور شد آورده اینجا نشانده اند سلطان
قایتبای در سنه ثلث وتسعین وثمانمایه زیادتها در عمارت ودر صحن آن نموده وقبری دیگر که درین
مشهد است قبر سنقر ترکی است که متولی عمارت شریف بود وقبر دیگر که در صحن است مر بعضی اشراف را
از امرای مدینه منوره تا گمان نبرند که این قبور شهداست وباید که درین مشهد بر عبدالله بن جحش
که ابن اخت حمزه است رضی الله عنه وبر مصعب بن عمیر نیز سلام کنند که ایشان نیز در آنجا مدفونند
ابوجعفر محمد باقر سلام الله علیه روایت میکند که فاطمه زهرا سلام الله علیها بزیارت قبر حمزه می آمد
وصلاح ومرمت میکرد وقبر او را بسنگ علامت کرده بود حاکم از روایت امیر المومنین علی
سلام الله علیه می آرد که فاطمه زهرا سلام الله علیها هر جمعه بقبر حمزه میرفت ونماز میگذارد وگریه
میکرد ودر روایت دیگر آمده که بعد از هر دو سه روز بقبور شهدای احد میرفت ونماز میگذارد ودعا
میخواست وگریه میکرد رضی الله عنها وفضل احد وشهدای آن در فصلی علیحده مذکور گردد ان شاء الله تعالی
دیگر مشهد مالک بن سنان ؛ والد ابی سعید خدری رضی الله عنهما در غربی مدینه بالسکینه است
داخل سور بر روی قبه ایست قدیم البناوی رضی الله عنه از شهدای احد است که از آنجا نقل کرده
درینمقام دفن یافته واین موضع در زمان قدیم داخل سوق مدینه مطهره است دیگر مشهدیست
معروف بنفس زکیه وهو السید الشریف الملقب بالمهدی محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسین
بن علی المرتضی سلام الله ورحمته وبرکاته علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقتول گشته
واین مشهد خارج مدینه منوره است در شرقی جبل سلع وبر روی بنای عالیست ومسجدی کبیر
ودر قبله مسجد سهلی است از عین زرقا که از جانب مشرق ومغرب آن از درجات بسته اند وچشمه را درمیان
آن جاری ساخته آورده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبدالله بن الحسن المثنی بر منصور عباسی
خروج کرد بسیاری از مردم با وی مبایعت کردند منصور عم خود عیسی بن موسی را با چهار هزار کس
بر سر وی فرستاد عیسی بن موسی بر جبل سلع آمده توقف نمود وبه محمد بن عبدالله گفته فرستاد
که ترا امان دادیم بیا با خلیفه بیعت کن وی گفته والله مردن در عزت بهتر است از زندگانی
کردن بخواری پس وی واصحاب وی که مقدار سیصد وچند تن باقی مانده بودند همه غسل
کامل بر آورده مطیب شدند وبر عیسی واصحاب وی حمله آوردند سه بار او را انهزام دادند ودر آخر
بسبب کثرت اعدا تاب نیاورده مغلوب شدند سبط ابن جوزی در ریاض الافهام می آرد که عیسی
بن موسی سر مبارک او را پیش منصور فرستاد وبدن او را خواهر او زینب ودختر او فاطمه بطریق خفیه در بقیع دفن

کردند لیکن خبر صحیح که مستفیض و مشهور ست و مطری و اتباع او ذکر کرده اند آنست که دفن او همدرین موضع
ست و قتل او نزد احجار زیت بود که قریب مشهد سنان بن مالک است و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در انجا برای استسقا دعا کرده گویند که ذوالفقار علی مرتضی سلام الله علیه باوی بود عیسی بن موسی
از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد و از وی به رشید رسید اصمعی گوید که من او را دیدم هژده
فقره داشت و فقره در لغت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار بحضرت امیر المومنین از سرور انبیا
رسیده بود چنانچه در کتب سیر و احادیث مسطور ست و در خبر است که در روز قتال با عبد الله بن عامر
السلمی که از اصحاب او بود گفته بود که ابری بر سر ما سایه خواهد کرد اگر بر ما بارید فتح جانب ماست و اگر از ما گذشت
و بر سر دشمن رسید بدانکه خون من بر احجار الزیت افتاده ست عبد الله بن عامر گوید والله همچنان شد
که وی گفته بود ابری بر سر ما پیدا شد و از ما گذشته بر سر عیسی سایه کرد آخر الامر ایشان ظفر یافتند و محمد را
کشتند و خون او بر احجار الزیت ریختند آورده اند که بجهت وی سلام الله علیه عیسی بن موسی امام مالک را
ضربی بلیغ کرد که در معاضدت و موافقت وی دم میزد نقل ذلک الامام القرطبی تتمیم فی زیارة
اهل البقیع سنت در زیارت اهل البقیع آنست که چون به باب بقیع آید سلامی مشهور که مستحب ست
نزد زیارت قبور بکند و این دعا بخواند اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد اللهم لا تحرمنا اجرهم
ولا تفتنا بعدهم واغفر لنا ولهم بعد از ان یا بیش از ان یازده بار سوره اخلاص بخواند
و خواندن آن نزد مقبره سنت موکده ست و در خبر آمده ست که هر که در مقبره در آید و یازده بار سوره اخلاص
بخواند و ثواب آن را با اهل مقبره هدیه فرستد او را اجر بعدد هر مرده که درین مقبره ست بدهند و باید که مقصود از
سلام جمیع آل و اصحاب و مومنان باشند که درین مقبره شریف آسوده اند و روی خود را بجانب عمه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در جانب یسار متصل باب بقیع مدفون ست نگردانند و ختم هم بزیارت او
کنند رضی الله عنها و متاخرین علما اختلاف کرده اند که ابتدا بزیارت که کنند طایفه برانند که ابتدا
بزیارت حضرت عباس کنند و هر که باوی در یک قبه آسوده اند از ائمه اهل بیت رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین زیرا که این اسهل و اقرب ست و از پیش ایشان در گذشتن و بزیارت دیگران متوجه
شدن نوعی از جفا و سوء ادب باشد گفته اند که عمل اهل مدینه مطهره در زمان قدیم همبرین بوده و بعضی
متاخرین مشایخ ایشان مثل شیخ محمد بن عراق که در رعایت سنت و عمل تقوی آیتی بود و غیر او
رحمة الله علیهم همچنین مشاهده کرده اند و بعضی از علمای حنفیه نیز بدان تصریح کرده و کلام هم وی
در بعضی مواطن ظاهر در ترجیح این قول ست ولیکن وی در ارشاد گفته که اول قصد موقف نبی صلی الله علیه وسلم کنند

که نزدیک دار عقیل ست زیراکه منقول ست که آنحضرت آنجا آمد و ایستاد و اهل بقیع را دعا کرد و الان مسجدی
صغیر ست در همین صنع که او را موقف النبی گویند صلی الله علیه وسلم بعد ازان قصد زیارت امیر المومنین
عثمان کند بعد ازان فاطمه بنت اسد والده علی بن ابیطالب بعد ازان سیدنا ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثم الزوجات ثم مالک ثم نافع ثم العباس ثم صفیه عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم
و طائفه برانند که ابتدا بزیارت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم کند و هر که با اوست از اخوات و غیر
ایشان زیراکه وی جزو شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم و بضعه اوست پس تقدیم و ایثار دیگر بر وی مناسب
نباشد و این مذهب اعدل و اقوم مینماید والله اعلم و طایفه برانند که ابتدا بعثمان بن عفان کند رضی الله تعالی
عنه و میگویند که وی فضل اهل بقیع ست و ابن فرحون مالکی و غیر او ترجیح این مذهب کرده اند و گفته اند که
پیش از زیارت وی اگر بقبر کسی دیگر مرور افتد سلام کند و بگذرد و با دنی وقفه یسیره باستد و هم
این طائفه گویند که بعد از عثمان ابتدا بعباس و هر که با اوست در قبه کند بعد ازان با زواج مطهره عایشه
و هر که با اوست بعد ازان بمشهد عقیل آید و زیارت کند و بر در او وقوف طویل کند و در دعا نیز اطالت نماید
که این موقف شریف نبویست صلی الله علیه وسلم و دعا نزد آن مستجاب ست بعد ازان بزیارت سیدنا ابراهیم
بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و هر که با اوست از اخوات و عثمان بن مظعون که اول صحابی ست که درین مقبره
شریفه مدفون شد و دیگر اصحاب که در انجا خفته اند رضی الله عنهم اجمعین و محصل کلام بعضی از علما الست که ابتدا
از قبه عباس کند رضی الله تعالی عنه و عمن معه بعد ازان بهر که بیش آید زیراکه هر گاه ادنی جلالت شان بود بی سلام
از پیش وی گذشتن و جای دیگر رفتن از عالم مروت و مناسبت و حفظ طریقه ادب بغایت دور ست قال بعضهم و
هو مقصد صالح لا یبض معه علی ادعایة الا فضل الا شرف و از جمعی از علمای اهل مدینه چنین رسیده ست که
چون ایشان قصد زیارت بقیع میکردند اول قصد موقف شریف نبوی علی واقفه الصلوة و التحیة میکردند و برای
کافه اهل بقیع دعا کرده و سوال مطالب خود از حضرت صمدیت نموده بر میگشتند بی آنکه بر خصوص قبری
بروند و بایستند و مستند ایشان در اختیار این طریق فعل آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم که ماثور
ست و اگر این معنی به ثبوت رسیده و قصد ایشان مجرد اتباع باشد نیک است و بعضی از علما گفته اند که
اگر این فعل از آنحضرت مروی شده باشد هر چند بصحت هم نرسد و ایشان را درین فعل قصد اتباع بود
تمام ست و لیکن شک نیست که اگر بعد از ادراک سعادت وقوف بموقف سید کائنات و شرف
متابعت آنحضرت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات قصد زیارت مقربان آن درگاه و منتسبان
آنجناب و استفاضه خیرات و برکات از ایشان نماید موجب مزید خیر و زیادت ثواب خواهد بود والسلام

تکمیل فی زیارة اہل البیت در فضل الخطاب از امام جعفر صادق سلام اللہ علیہ و علی سائر
اہل بیت النبوة می آرد فرمود من زار واحدا من الائمة کان کمن زار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وقیل موسی الرضا رضی اللہ عنہ علمنی قولا بلیغا کاملا اذا زرت واحدا منکم فقال اذا صرت الی الباب فقف
واشہد الشہادتین وانت علی غسل واذا دخلت ورایت القبر فقف وقل اللہ اکبر ثلثین مرة ثم امش
قلیلا وعلیک السکینة والوقار وقارب بین خطائک ثم قف وکبر اللہ ثلثین مرة ثم ادن من القبر وکبر اللہ
اربعین مرة تمام مائة مرة ثم قل السلام علیکم یا اہل بیت الرسالة ومختلف الملائکة ومہبط الوحی
وخزان العلم ومنتہی الحلم ومعدن الرحمة واصول الکرم وقادة الامم وعناصر الابرار ودعائم
الاخیار وابواب الایمان وامناء الرحمن وسلالة خاتم النبیین وعترة صفوة المرسلین ورحمة
اللہ وبرکاتہ السلام علی ائمة الہدی ومصابیح الدجی واعلام التقی وذوی الحجی والنہی ورحمة اللہ
وبرکاتہ السلام علی محال رحمة اللہ ومساکن برکة اللہ ومعادن حکمة اللہ وحفظة سر اللہ
وحملة کتاب اللہ وورثة رسول اللہ ورحمة اللہ وبرکاتہ السلام علی الدعاة الی حکم اللہ و
الادلاء علی مرضاة اللہ والمظہرین لامر اللہ ونہیہ والمخلصین فی توحید اللہ ورحمة اللہ
وبرکاتہ انی مستشفع بکم ومقدمکم امام طلبی وارادتی ومسئلتی وحاجتی
اشہد اللہ انی مومن بسرکم وعلانیتکم وانی ابرء الی اللہ تعالی من عدو محمد وآل محمد
من الجن والانس صلی اللہ علی محمد وآلہ الطیبین الطاہرین وسلم تسلیما
کثیرا کثیرا ؛

باب سیزدہم

در بیان فضل جبل احد کہ محب ومحبوب سید الانبیاست ومہبط ومنزل سید الشہدا است صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم ورضی اللہ عنہ ؛ تفصیل احوال غزوہ احد با سایر غزوات در کتب سیر وتواریخ مذکورست
وآنچہ درینمقام ذکر آن مناسبت بیان فضل احد وقبور شہداست کہ درین غزوہ بشرف شہادت
عظمی رسیدہ اند در صحیحین آمدہ کہ آنحضرت اشارت بجبل احد کرد وفرمود ہذا جبل یحبنا ونحبہ
این کوہیست کہ دوست دارد ما را و دوست داریم ما او را وصدور این کلمہ از آنحضرت در اوقات
متعددہ ثبوت یافتہ چنانچہ از تعدد روایات بخاری ظاہر گردد در روایتی از انس رضی اللہ عنہ آمدہ کہ
روزی نظر آن سرور بر جبل احد افتاد تکبیر بر آورد وفرمود ہذا جبل یحبنا ونحبہ علی باب من ابواب الجنة
وہذا عیر جبل یبغضنا ونبغضہ علی باب من ابواب النار وعیر بفتح عین مہملہ کوہیست در مقابل
احد در طریق مکہ کہ حبیب خدا او را دشمن داشتہ علما گفتہ اند ازینجا معلوم گردد کہ حب وبغض

وسعادت وشقاوت در جمادات نیز پیداست امام نووی گوید علیه الرحمة که محبت مذکور در حدیث از جانبین یعنی
هم از جانب آنحضرت است بجبل احد وهم از طرف جبل مذکور نسبت بآنسرور صلی الله علیه وسلم محمول است بر حقیقت
ولهذا وی از جبل جنت آمد لان المرء مع من احبه لاجرم این جبل نیز چون محب سرور انبیا شد که
سید اهل جنت ست جای وی نیز در جوار آنسرور شد در بهشت وابداع عشق ومحبت در جبال بر حکم وضع تسبیح
ست در جمادات کما ان من شیء الا یسبح بحمده چون جبال وسایر جمادات محل ذکر وتسبیح
مولی جل وعلا شدند اگر بمحبت حبیب وی صلی الله علیه وآله وسلم نیز موصوف باشند چه مشکل بیت سر حب ازلی
در همه اشیا جاریست * ورنه بر گل نزدی بلبل مسکین فریاد * محققین علما برآنند که آنحضرت مبعوث ست
بکافهٔ مخلوقات وسایر موجودات نه مخصوص جن وانس وملائکه بلکه وی رسول کل عالم است حتی نباتات
وجمادات وخطاب آنحضرت مر این جبل رفیع المحل را که فرمود اسکن یا احد فانما علیک نبی +
او شهید اول دلیل است بر وجود علم وعقل در وی که بدان فهم خطاب کند وعشق ومحبت از لوازم فهم
وعقل ست وسلام حجر پیش از زمان بعثت بر وی علیه السلام وامثال آن ونالیدن ستون مسجد
شریف از مفارقت آنحضرت چنانچه سبق ذکر یافت از دلایل اصحه این مطلوب ست وهمچنانکه اهل مدینه
در شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قسم آمدند مخلص ومنافق بتباع واماکن مدینه نیز بهمان دو تیره
قسمت پذیر شدند ولهذا جبل عیر در جانب منافقان از اهل مسجد ضرار افتاد ودر آخرت نیز با ایشان
در دوزخ باشد ودر روز عزیمت غزوه احد ابن ابی وجمعی کثیر از منافقان با آنحضرت بر آمدند ولیکن
تا جبل احد که بمقام چهار لقان وحیبان ست نتوانستند رفت وهم از قریب مدینه برگشته در مقر شقاوت رجوع
کردند وتاویل محبت وعداوت بمحبت اهل وسکنهٔ آن نزد ارباب محبت دور ست وبعضی گفته اند که محبت
اینجا کنایت ست از سرور که آنسرور را در حالت قدوم سفر بمشاهده این جبل که اعظم وارفع آثار
وعلامات این بلده طیبه ست دست میداد ووی بلسان حال از قرب مدینه مطهره واهل آن خبر بشارت
میداد وانکار محبان ست والان مشاهده اثر محبت وعداوت آنسرور درین دو جبل از نورانیت وظلمانیت
وفرح وسرور وحزن وکمودت از ان قبیل ست که بر هیچ ذی بصر مخفی ومستتر نیست در هر وقت وهر حالت که بجانب
احد نظر کنند نوری وسروری درک ومشاهده افتد که انکار آن در حکم انکار حس باشد ودر جبل دیگر یعنی در جبل عیر
که مجانست بغیر دارد بر عکس آن یابند واشتقاق احد از توحد ست که انفراد وانقطاع او از جبال دیگر ظاهر وعیان
ست کوه پاره ایست مقابل مدینه منوره در جانب شمال بر مسافت دو میل یا زیاده افتاده ست که بهیچ کوهی دیگر
وصلت ندارد باآنکه چون وی محل نصرت اهل ایمان وتوحید آمده او را بنامیکه مبنی از یمعنی ست خواندند

وکدام نام فاضلتر بود ازانکه مشتق ست از احدیت که صفت لازمهٔ ذات احد مطلق ست بخلاف عیر که نام
حمار وحشی ست که بنابر مت اخلاق و ثارت اوصاف مشهورست و در روایات آمده که احد جبلی ست از جبال جنت
چون بگذرید بروی بخورید از میوه درختان او واگر آن نباشد پس از گیاه صحرای او و از زینب بنت نبط که در تحت
انس بن مالک بود روایت کرده اند که وی باولاد خود میگفت که بروید بزیارت احد و بیارید مرا از نباتات او
وگیاههای او و در حدیث آمده که احد علی رکن من ارکان الجنة وعیر علی رکن من ارکان النار وطبرانی
از روایت عمرو بن عوف می آرد که آنحضرت فرموده اربعة اجبال من اجبال الجنة واربعة انهار من انهار
الجنة واربعة ملاحم من ملاحم الجنة قیل فما الاجبال قال احد یحبنا ونحبه من اجبال
الجنة وورقان جبل من اجبال الجنة والطور جبل من اجبال الجنة ولبنان جبل من اجبال الجنة والانهار الاربعة
النیل والفرات وسیحان وجیحان والملاحم بدر واحد والخندق وخیبر و ابن شیبه این حدیث را در مختصر بروایت ابوهریره
آورده و از ذکر ملاحم سکوت کرده و در بعضی روایات آمده که تاسیس اساس بیت الله الحرام زاده الله تعظیما
وتشریفا از شش جبل ست ابوقبیس وطور وقدس و ورقان ورضوی واحد و ابن شیبه از روایت انس بن
مالک آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم چون حضرت رب العزت جل جلاله بر جبل طور تجلی فرمود شش
جبل از سطوت و عظمت حضرت باری عز اسمه پریده سه پاره ازان بمدینه مطهره افتاد و سه بمکه معظمه آنکه
بمدینه افتاد احد و ورقان و رضوی است و بمکه حرا و ثبیر و ثور و ورقان جبلی ست در طریق مکه بر چهار
برید از مدینه چنانچه در ذکر مساجد ماثوره اشارتی بدان رفت و رضوی به ینبع ست که نام موضعی است
بهمین مسافت مذکوره و ثبیر نام جبل منا ست و ابن شیبه از روایت جابر بن عبد الله می آرد که چون موسی
وهارون علیهما السلام بقصد حج یا عمره بمکه معظمه آمدند و در وقت رجوع بمدینه مطهره رسیدند نزول بجبل احد
فرموده بودند که ناگاه پیام اجل هارون نبی در رسید و هم بر جبل احد دفن یافت والان قبر او بر بالای
این جبل رفیع الشان مشهور ست چنانچه در بیان سکان این بلده کرامت نشان گفته آمد و بر بالای
جبل احد مسجدی ست که بعضی از فقرا در قرون لاحقه بنا موده و تعیین جانب صعود سرور انبیا
برین جبل بتحقیق نیافته ست و در نماز او بمسجد فتح که در پایان جبل ست اثری وارد شده ولیکن غاری
درین جبل که اختفای آنسرور در وی میگویند و موضعی دیگر که در صخره نشانی بمقدار سر آدمی ست
وگویند که آنحضرت بر صخره جلوس فرموده و سر مبارک خود را در آن جا در آورده نزد علما
با ثار سے که اعتماد را شاید ثبوت نیافته و در خبر ست که آنحضرت بر مصعب بن عمیر
که از شهدای احد ست بایستاد و این آیت خواند من المؤمنین .

رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیة اللهم ان عبدک ونبیک یشهد ان هؤلاء شهداء
فرمود که بیایید بر شهدای احد و سلام کنید بر ایشان تا آسمان و زمین برپاست هر که با ایشان سلام کند
رد سلام وی بروی بکنند بعد ازان جای دیگر بر سر شهدای دیگر بایستاد و فرمود اینها اصحاب من اند که
روز قیامت بر ایشان گواهی دهم ابوبکر صدیق گفت یا رسول الله ما نه اصحاب تو ایم فرمود بلی شما
اصحاب منید ولیکن ندانم که شما بعد از من چه کنید ایشان خود بسلامت از دار دنیا رفتند مرویست که چون
انحضرت بر عم خود حمزة بن عبد المطلب بایستاد دید که گوش و بینی سید الشهدا را بریده اند و شکم را پاره کرده
و جگر را برده فرمود اگر بخوف آن باشد که صفیه محزون گردد و بعد از من سنت شود بگذارم تا وی
در بطون سباع و حواصل طیور رود و فرمود هرگز مرا مصیبتی مثل این نخواهد رسید و هرگز در جایی غصه ناکتر
ازوی نخواهم ایستاد و همدرین اثنا جبرئیل امین در رسید و وحی آورد مکتوب فی اهل السموات
السبع حمزة بن عبد المطلب اسد الله واسد رسوله بعد ازان فرمود تا در جامه وی پوشیدند
و نماز گذارد و هفتاد تکبیر گفت و دفن کرد و در نماز گذاردن انحضرت بر شهدای احد اختلافی مشهور است
میان علما و ابوداؤد و حاکم در صحیح خود می آرند که انحضرت فرمود چون روز احد به برادران شما آنچه رسیدنی
بود رسید حق سبحانه تعالی ارواح ایشان را در جوفهای طیور خضر در آورد تا بر انهار جنت ورود مینمایند
و از میوهای بهشت میخورند و در زیر قنادیل ذهب که در سایه عرش معلق اند می آسایند گفتند یا رب العزت
که باشد که خبر ما را به برادران ما که در دنیا اند برساند تا بر احوال ما اطلاع یابند و از جهاد تقاعد نه نمایند
حق سبحانه فرمود من برسانم پس این آیت نازل شد ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون الآیة در خبر است که انحضرت بر سر هر سال بر قبر شهدای احد می آمد
و میفرمود سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است
که گفت هر که برین شهدا بگذرد و بر ایشان سلام فرستد ایشان تا روز قیامت بر وی سلام فرستند
و در شنیدن رد سلام از قبر سید الشهدا و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار آمده است
و عدد شهدای احد بقول صحیح هفتاد است و در تاریخ سمهودی عدد اینها کرده و در تعیین مواضع
قبور اینها بسیار کوشیده و الان در غربی مشهد سید الشهدا احدی کشیده اند که دران قبور شهداست
ولیکن صورت قبور اصلا نساخته اند رضوان الله علیهم اجمعین مرویست که انحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از شهدای احد دو سه کس را در ثوب واحد جمع میکرد و میفرمود هر کدام که
علم او بقرآن بیشتر است او را در لحد پیشتر دارند و در اخبار صحیحه آمده است که بعد از

از مدت چهل و شش سال کشف قبور بعضی از شهدای احد کردند همچنان تر و تازه مثل غنچهای گل با کفنها
بر آمدند گویی که دیروز دفن شان کرده اند و بعضی از ایشان را دیدند که دست بر جراحت نهاده مانده اند
و چون دست از جراحت بر میگرفتند خون تازه ازان جراحت بیرون می آمد و چون بر میداشتند هم بر موضع
جراحت میرسید و وقایعی که موجب کشف این قبور شریفه میشد یکی آن بود که قرابت یکی با اجنبی مدفون
شده بود بصریح اجازت که یافته بودند ازان حضرت یا دلالت حال یا قیاس و اجتهاد در آورده جدا دفن
میکردند و بعضی بجهت سیلی که از بعضی اودیه رسیده بود مکشوف میگشتند و اکثر بجهت آنکه معاویه بن
ابی سفیان در زمان امارت خود عینی از خود استنباط کرده از طریق این مشهد مقدس روان کرده و اکثر
قبور شهدا بجهت آن مکشوف شد و شهدا را از قبور بدر می آوردند و امام تاج الدین سبکی رحمة الله علیه
در شفاء السقام می آرد که چون معاویه استنباط عین کرد امر کرد بنقل شهدا از مواضع قبور ایشان مسامحی
لقدم سید الشهدای حمزة بن عبد المطلب رسید و خون ازوی سایل شد آورده اند که عامل او در روز
حفر عین در مدینه ندا در داد که عین امیر المومنین جی آید هر که را مرده باشد بیاید و ازان جا نقل کند و در
جای دیگر برد و الله اعلم و بعضی از شهدای احد در غیر احد نیز مدفون گشتند بحکم آنکه آن حضرت فرمود
هر کس هر جا که هلاک شود همانجا مدفون کنند و سنان بن مالک نیز از اینهاست که هلاک او داخل
مدینه مطهره شده در همو ضع که الان مشهد اوست رضی الله عنهم اجمعین ❊ باب چهار دهم
در فضایل زیارت حضرت سید المرسلین که مقصد اقصای ارباب دین و مطلب اعلای
اصحاب یقین ست صلی الله علیه و آله وسلم و اثبات حیات انبیا صلوات الله
علیهم اجمعین

بدان ارشدک الله و اسعدک که احادیث در شان زیارت حضرت رفیع الشان رسول الانس و الجان
علیه افضل صلوات الرحمن بسیار آمده بعضی بصریح لفظ زیارت قبر شریف و مرقد منیف و بعضی
بالفاظ دیگر بوجهی که متضمن ثبوت این مدعا و موکد حصول این مطلب تواند شد اما از انجه بصریح
لفظ زیارت وقوع یافته این احادیث ست که از نقل ثقات بطرق متعدده بعضی ازان بدرجه صحت
رسیده و اکثر بمرتبه حسن آمده ثبوت یافته حدیث اول مَنْ زَارَ قبری وجبت له شفاعتی
فرمود کسیکه زیارت قبر شریف من کند واجب و لازم گردد شفاعت من مر او را و وجه تخصیص زوار قبر شریف
باین فضیلت با عموم امید واری این نعمت مر جمیع مومنان مر زائران باشد که مراد شفاعتی خاص بود
که موجب حصول مرتبه مخصوص گردد و غیر ایشان را وصول بدان درجه با وجود زیادت اعمال و کثرت

فضایل میسر نباشد همچنانکه اختصاص و امتیاز بعضی اصحاب معالی انصاب آنحضرت صلی الله علیه و آله وصحابه
وسلم از سایر امت که در تمام عمر جز بیک نظر بجمال باکمال همه ور انبیا مشرف نشده باشند بر تو تلمیح بثبوت
این مدعا می اندازد یا آنکه انسلاک بشارت انجام اخبار وعده بود بوجوب شفاعت و وقوع آن حتما در باب
زائر قبر منیف بمقتضای وعده آن سید ارباب کرم صلی الله علیه و آله وسلم و در دیگران بمرتبه جواز و امکان باشد
و منحصر باشد و یا آنکه بشارت بود بثبوت زوار بر دین اسلام به برکت حضرت سید انام علیه افضل الصلوة
والسلام که استحقاق شفاعت متفرع بر آنست حدیث ثانی من زار قبری حلت له شفاعتی
حدیث ثالث من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا
یوم القیمة واین هر دو حدیث در بیان معنی و تعیین مراد و حکم حدیث اول اند با افاده
اشتراط صدق و اخلاص را که مدار صحت و اعتبار جمیع اعمال و افعال است حدیث رابع
من حج فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی میفرماید زیارت قبر من بعد از وفات حکم صحبت
من دارد و در حین حیات مبنای این حدیث بر ثبوت و صحت حیات حضرت سید کائنات
صلی الله علیه و آله وسلم است چنانچه تحقیق این مسئله مفصل در آخر باب مبین گردد و مضمون کرامت
مشحون این حدیث مثبت و مؤید آن اشارت است که در حدیث اول بدان تلمیح کرده شد یعنی
اختصاص و امتیاز زوار قبر کرامت نثار حضرت رسول مختار بفضیلت و سعادت خاص که دیگران را
نبود چنانچه تفرد و تمیز اصحاب کرامت مآب آنحضرت در زیادت فضل و کثرت ثواب و لیکن از تشبیه
لازم نیاید که زایر را بحکم صحابی بود در جمیع وجوه فضل و تمامه احکام همچنانکه استماع حدیث در منام از
زبان آنحضرت سید انام مثبت شرایع و احکام نگردد با وجود صحت رویت و حقیقت آن بحکم من
رآنی فی المنام فقد رای الحق حدیث خامس من حج البیت ولم یزرنی فقد جفانی
وعید است بر عدم ادراک سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و احتراز از این فضیلت بعد
از تحصیل نعمت حج از جهت حرص آنسرور بر حصول ثواب مر امت را و کمال شفقت او بر ایشان صلی الله علیه
و آله وسلم حدیث سادس من زارنی الی المدینة کنت له شفیعا و شهیدا شفاعت چنانکه
گفته اند نسبت باهل معصیت بود و شهادت برای اهل طاعت و در روایتی آمده من زار قبری کنت
له شفیعا و شهیدا حدیث سابع من زارنی متعمدا کان فی جواری یوم القیمة
ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین یوم القیمة میفرماید هر که زیارت من کند و آن را مقصود داند
روز قیامت همسایه من باشد و در سایه حمایت من بود و هر که در حرم مکه یا مدینه بمیرد از عذاب روز قیامت در

امان باشد حدیث ثامن قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من حج حجۃ الاسلام وزار قبری وغزا غزوۃ وصلی فی بیت المقدس لم یسال اللہ عز وجل فیما افترض علیہ
درین حدیث تفضیلت حج اسلام وزیارت قبر حضرت سید انام وجہاد وغزا با کفار وگذاردن نماز در بیت المقدس
کہ مقام ابرار واخیار ست ذکر یافتہ واحتمال دارد کہ این جزای خاص کہ نا پرسیدن ست از فرایض مخصوص
باجتماع این امور باشد یا بر ہر یکی ازینہا نیز مترتب گردد واللہ اعلم حدیث تاسع من حج الی مکۃ ثم
قصدنی فی مسجدی کتبت لہ حجتان مبرورتان قصد زیارت آنحضرت ومشرف شدن بمسجد شریف وی
صلی اللہ علیہ وسلم برابر حج مبرور ومقبول ست بلکہ سبب قبولیت حجی ست کہ گذارده ست وجزای حج مبرور
جنت ست وجہ با چنانکہ در احادیث آمده وحج مبرور آن بود کہ در وی ارتکاب محرمات ومناہی نکیند
و مد خلیت سمعہ وریا نبود وتحقیقت آنکہ در درگاه خدا وند قبول افتد وذلک بفضلہ تعالی حدیث عاشر
من زارنی میتا فکانما زارنی حیا ومن زار قبری وجبت لہ شفاعتی یوم القیامۃ وما من احد من امتی
لہ سعۃ ثم لم یزرنی فلیس لہ عذر معنی این حدیث شامل منطوق حدیث اول ورابع وخلاصۂ
مضمون حدیث خامس ست چنانکہ حدیث حادی عشر کہ از حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ
وکرم اللہ وجہہ روایت کرده اند من زار قبری بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی ومن لم
یزر قبری فقد جفانی موافق مضمون حدیث رابع وخامس ست حدیث ثانی عشر نیز از حضرت
امیر المومنین ست من سال لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الدرجۃ والوسیلۃ حلت لہ شفاعۃ یوم القیمۃ ومن زار قبر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی جوار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مودی معنی جزو اول حدیث سابع ست با زیادت
افاده انکہ طلب درجہ ووسیلہ مر آن حضرت وا باین کہ گو بیند اللہم آت محمد الوسیلۃ والدرجۃ
الرفیعۃ موجب حلول شفاعت ونزول کرامت ست وہر یکی ازین احادیث را طرق متعدده ست
اگر آنہا را حدا حدا ذکر کنند عدد احادیث بیشتر ازان آید کہ مذکور شد چنانچہ سید علیہ الرحمۃ کرده ست فصل
از جملہ احادیث کہ مثبت حیات انبیاست صلوات اللہ علیہم بعد از عموم نصوص قرآنی در حیات زمره شہدا
ومقاتلین فی سبیل اللہ این حدیث ست کہ ابو یعلی بنقل ثقات از روایت انس بن مالک می آرد
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الانبیاء احیاء فی قبورھم یصلون واز انچہ بخصوص اثبات حیات سید کائنات کند علیہ
افضل الصلوات واکمل التحیات واکمل التسلیمات این حدیث ست کہ مشہور ومعروف ست ما من احد یسلم علی الا رد
اللہ علی روحی حتی ارد علیہ السلام ولیکن علما اختلاف کرده اند کہ این فضیلت عظمی عام ست مر ہر کسی را
کہ شرف تسلیم بر سید کائنات علیہ افضل التسلیمات مشرف ست خواه زایر قبر شریف بود یا غایب

از آنحضرت کبری در هر مکان که باشند یا آنکه مخصوص ست بزوار قبر شریف و حضار آن مکان منیف بعضی علما
بر آن رفته اند که این فضیلت مخصوص زایران و نصیب حاضران ست بقرینه قیدیکه در روایت احمد
بن حنبل رحمة الله علیه آمده ست که ما من احد یسلم علی عند قبری الخ تحقیق کلام بر وجهیکه بعضی
فضلای متاخرین نموده اند آنست که فرستادن سلام بر سید انام صلی الله علیه و آله و سلم بر دو نوع است یکی آنکه
قصد بوی دعا و سوال از جناب ذو الجلال غرضه ست بنزول سلام و ورود رحمت بر حضرت رسالت
خواه بلفظ خطاب یا بصیغه غیب خواه قایل آن حاضر آن درگاه بود یا غائب آنگاه چنانکه گویند السلام
علی محمد یا گویند السلام علیک یا رسول الله و این نوعی ست که بعضی علما آنرا مخصوص جناب رسالت داشته اند
و منع اطلاق آن کرده بر غیر الا بالطفیل و تبعیت و نوع دیگر آنکه مقصود از وی تحیت و اکرام است که زایر
بعد از وصول بقبر شریف گوید همچنانکه داخل مجلس بر اهل مجلس سلام گوید و این کیفیت خصوصیت با آنحضرت
عظمی ندارد بلکه سلام بحکم شریعت مستدعی و مستوجب جواب و رد سلام ست بر مسلم خواه بواسطه مشافهه گوید
یا بواسطه رسول و نایب فرستد و شارع علیه الصلوة و السلام احق و اولی ست برعایت ادای این واجب
و اگر اینحکم یعنی رد سلام در نوع اول نیز ثابت شود دور نیست و امتیاز نوع ثانی به ثبوت شرف قرب تشریف خطاب
بود و اما آنچه در حدیث دیگر آمده که حق سبحانه تعالی بحبیب خود صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر که از امت تو یکبار بر تو
سلام فرستد من ده بار بروی سلام فرستم ظاهر آنست که مخصوص بنوع اول باشد کذا قالوا و نسائی باسناد
صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه می آرد که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم حق سبحانه فرشتگان از خلق
فرمود که سیاح اند در زمین و سلام امت مرا بمن میرسانند و این در حق غایب ست و اما آنکه حاضر ست در دو
و حدیث آمده یکی دلالت دارد که آنحضرت سماع سلام وی میکند و بنفس نفیس خود متکفل رد سلام وی میشود
چنانچه مدلول حدیث سابق ست و نیز از ابن عمر آمده من صلی علی فی قبری رددت علیه و من صلی
علی فی مکان اخر بلغونیه و حدیث دیگر آنکه دال ست که درینحالت نیز ملکی موکل ست که
ابلاغ سلام بر آنسرور میکند و متکفل رد وی میشود روایت ست از ابوهریره ما من عبد یسلم علی عند
قبری الا وکل الله بها ملکا یبلغنی و کفی امر آخرته و دنیاه و کنت له شهیدا و شفیعا یوم القیمة و وجه
توفیق والله اعلم آن تواند بود که جریان سنت الهی غرضه بر آن بود که ملکی در حضرت رسالت موکل شده باشد
که تبلیغ تسلیمات بندگان کند چنانچه در بارگاه ملوک و سلاطین معهود ست و با وجود آن بعضی بندگان مخلص
و خاصگان مقرب بلکه تمامه شکسته دلان را بنفس نفیس خود نیز برد سلام و جواب کلام تشریف و تکریم مفتخر مینموده
باشند فیا حبذا سعادة من فاز بذلک ذلک فضل الله یوتیه من یشاء مصرع همه خواهند ترا تا تو کرا میخواهی

و عبد الحق که از اکابر ائمه حدیث است در احکام صغری باسناد صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما می آرد که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرموده هیچ احدی بقبر برادر مومن خود که او را در دنیا میشناخت نگذرد و بروی سلام
نکند مگر آنکه آن برادر وی او را بشناسد و رد سلام وی بکند و ابن عبد البر این حدیث را روایت کرده
و تصحیح نموده چنانچه ابن تیمیه آنرا نقل کرده است با اندک تفاوتی در لفظ و نیز امام عبد الحق در کتاب عاقبت از
حدیث عائشه رضی الله عنها روایت میکند ما من رجل یزور قبر اخیه فیجلس عنده الا استانس به حتی یقوم
و ابن ابی الدنیا از ابو هریره روایت آورده که اگر بقبر آشنائی بگذرد و ابشناسد و اگر سلام کند رد سلام کند البته
سمهودی گوید که احادیث درین معنی بسیار است و میگوید که هرگاه این معنی در آحاد است و عموم مومنین متحقق باشد
فکیف لسید المرسلین و صفوة المتقین صلی الله علیه و آله وسلم اجمعین بازری در توثیق عری الایمان از سلیمان
بن سحیم می آرد که گفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیدم پس پرسیدم یا رسول الله اینها که بزیارت
تو می آیند و بر تو سلام میکنند سلام ایشان می شنوی فرمود نعم و ارد علیهم گفت آری
میشنوم و جواب سلام ایشان نیز میگویم و ابن نجار از ابراهیم بن بشار روایت میکند که گفته است در سالی
از سالها حج کردم و بزیارت سید المرسلین بمدینه آمدم چون بقبر شریف رسیدم و سلام کردم از داخل
آواز شنیدم که میگویند و علیک السلام و امثال آن از اولیا رحمهم و صلحای امت بسیار منقول است
و باتفاق علما در حیات آنحضرت بعد از وفات هیچ شبه نیست و همچنین سایر انبیا علیه و علیهم الصلوة والسلام
در قبور زنده اند بحیاتی کاملتر و بحقیقت تر از حیات شهدا که در کلام مجید از وی خبر داده است و کیف لا
و آنحضرت سید الشهدا است و اعمال شهدا در میزان اوست و فرموده است صلی الله علیه وسلم علمی بعد وفاتی
کعلمی فی حیاتی رواه الحافظ المنذری و ابن عدی فی الکامل و ابو یعلی بنقل ثقات از انس بن مالک
می آرد قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون و بیهقی از
روایت انس می آرد و تصحیح میکند که الانبیاء لا یترکون فی قبورهم بعد اربعین لیلة و لکنهم یصلون
بین یدی الله حتی ینفخ فی الصور بیهقی گوید که اگر بصحت رسد که لفظ حدیث همین است مراد آن
بود که حیات ایشان در قبر دایم و مستمر است و لیکن در مدت اربعین مجال نماز و عبادت ظاهر نبود
و نیز بیهقی گوید که شواهد بر حیات انبیا علیهم السلام از احادیث صحیحه بسیار است بعد از ان ذکر کرده
حدیث مرور آنحضرت بموسی علیه و علی انبیا الصلوة والسلام و وی نماز میگذارد در قبر خود و احادیث
دیگر که در ملاقات آنحضرت با انبیا و نماز گذاردن او با ایشان ورود یافته سلام الله علیهم اجمعین
و نیز بیهقی میگوید که مبنای جمیع این احادیث بر آنست که حق سبحانه و تعالی بر انبیا علیهم السلام بعد ان

موت ایشان ربود ارواح میکند و ایشان پیش خدا زنده اند مثل شهدا و لیکن از وی صاعقه نفخه اولی که حکم
نص فصعق من فی السموات و من فی الارض با یشان نیز راه یابد و لازم نیاید که آن نیز بجمیع
وجوه و معانی موت بود الا در حق ذهاب استشعار در آن حالت و بعضی گفته اند که شهدا که حکم خداوند بسبحانه
کرده است الا من شاء الله از این حکم مستثنی گشته اند و نیز میگوید که در حدیث صحیح آمده که افضل ایام
یوم جمعه است بسیار گوئید درین روز بر من صلواة شما معروض میگردد بر من گفتند یا رسول الله چگونه
معروض گردد صلواة ما بر تو و تو پوسیده باشی فرمود حق سبحانه تعالی حرام گردانیده است بر زمین
که اجساد انبیا را بخورد و بزاز برجال صحیح از روایت عبد الله بن مسعود می آرد که فرمود مر خدای را
فرشتگان اند سیاح در زمین که میرسانند مرا اعمال امت فرمود وفات من بهتر است مر شما را
زیرا که عرض کرده میشود بر من اعمال شما آنچه بهتر است شکر میگویم مر خدا را بر آن و از آنچه بد می بینم
استغفار میکنم مر شما را و استاد منصور بغدادی میگوید محققین متکلمین بر آنند که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم حی است بعد از وفات و مسرور میشود بطاعات امت و اجساد انبیا علیهم السلام پوسیده نمیشود در قبر و بیهقی
در کتاب الاعتقاد میگوید که ارواح انبیا علیهم السلام بعد از قبض باز فرستاده میشود بر ایشان پس ایشان
زنده اند پیش خدا مثل شهدا زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با جماعتی از ایشان در شب معراج اجتماع
نموده و ملاقات کرده و صاحب تلخیص از شافعیه گفته است مالی که از آنحضرت مانده هم بر ملک او باقی است
چنانچه در حالت حیات بود انتقال نمیکند بملک ورثه چنانکه اموات را باشد و سبیل او آنست که بر اهل
عیال او انفاق نموده شود بی اعتبار قسمتی که میراث را کنند و این را از خصائص آنحضرت شمرده و امام الحرمین
این قول را تصحیح نموده و فرموده که موافق سیرت صدیق است رضی الله عنه در آنچه آنحضرت از
اموال گذاشته بود انتهی و کلام این ائمه اعلام اقتضای اثبات در احکام دنیا نیز میکند پس حیات
ایشان علیهم السلام اخص و اکمل و اتم از حیات شهدا باشد چنانچه مذهب مختار و منصور است چنانچه
ظاهر کلام بیهقی در بعضی مواضع ناظر در آنست که آن حیات مثل حیات شهدا است بلکه مراد وی تشبیه است
در اصل حیات و رفع استبعاد نه در جمیع خصوصیات پس وارد نشود آنچه بعضی علما در اینجا نزاع کرده و گفته اند
که اگر مراد باین حیات آن حالت است که حق سبحانه تعالی شهدا را اثبات نموده فرموده است بل احیاء
عند ربهم یرزقون صحیح است و لیکن خلافی نیست در آنکه بر شهدا احکام موت از
انقطاع ملک و غیره جاری است و گفته که عجب است از امام که خود میگوید مات رسول الله عن کذا نسوة
و مات وهو راض عن العشرة نسبت موت بآنحضرت میکند باز اثبات حیات چگونه باشد و زرکشی میگوید

پس هیچ محل تعجب نیست مات فلعیاه الله تعالی و شهرستانی در غایة المرام از امام الحرمین نقل میکند که
گفت امام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زنده است صلواة و سلام میکه بروی میفرستند استماع میکند و سبکی در شفاء
السقام میگوید که موت نبی صلی الله علیه وسلم مستمر نیست و حق سبحانه تعالی او را بعد از اذاقت موت و اجرای سنت
امات احیا فرمود و انتقال ملک و مانند آن مشروط بموتی است که مستمر باشد و این حیات اعلا و اکمل است
از حیات شهدا و ثبوت او مر روح را بی اشتباه و بی اشکال است و احید باحادیث ثابت شده که جسد
انبیا پوسیده نمیگردد و عود روح بجسد ثابت است مر جمیع اموات را هر چند شهدا انبیا نباشند و سخن در استقرار
و استمرار روح در بدن بحیثیتی که بوی زنده گردد چنانکه در دنیا بود یا جسد بی روح زنده باشد و آن در
قدرت و مشیت اوست جل جلاله زیرا که ملازمت حیات مر روح را پیش اهل سنت و جماعت امری
عادیست نه عقلی و عقل تجویز آن میکند پس اگر قیام دلیل سمعی بروی بصحت رسد واجب گردد اعتقاد
بدان و جماعة از علما قایل بدان شده اند و اثبات آن کرده و نماز گذاردن موسی علیه السلام در
قبر چنانچه در حدیث آمده مثبت انست چه نماز گذاردن بی شبهه مقتضای جسدی کند که محل حیات باشد
و همچنین صفاتیکه مذکور شده اند در لیلة المعراج و بانبیا علیهم السلام اسناد یافته همه صفات اجسام است
انتهی بدانکه ائمه اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سایر اموات را
از احاد بشر خصوصا انبیا را علیهم السلام و قطع میکنیم بعود حیات مر هر میت را در قبر چنانکه در احادیث
ورود یافته است و وارد نشده که بعد از عود حیات در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه نعیم قبر و عذاب
آن تا قیام قیامت ادراک میکند و شک نیست که ادراک مشروط بحیات است لیکن کفایت میکند حیات
جزوی از اجزای او به ثبوت آن نوع حیات که مستلزم بقای بقیه و قیام جثه چنانچه در دنیا بود باشد
ولیکن ادله که بر حیات انبیا دلالت دارند مقتضای آن حیات ابدان است چنانچه در دنیا بود با وجود استغنا
از غذا و با حصول قوت بعود در عالم چه غذا از اسباب عادیست که در دنیا احتیاج بدان بدان مشروط است
ولیکن حق سبحانه تعالی قادر است که بی آن نیز زنده دارد و احداث و ایجاد بعضی احوال و اعراض
در بدن کند که التفات و احتیاج بغذا مرتفع گردد چنانچه در بعضی احوال بطریان فرح و سرور و یا عروض
حزن و غم چندین مدت باکل و شرب احتیاج نیفتد بلکه بیاد نیاید با آنکه بعد از تسلیم سببیت غذا مر حیات را
و بقای بدن را دلیلی نیست بر حصر سببیت دروی شاید که سبحانه تعالی را اسباب دیگر بود مر ابقای ابدان
انه علی کل شیء قدیر ط و قدوة المحققین کمال الدین بن الهمام رحمة الله علیه در مسایره میفرماید
که بعد از اتفاق اهل حق بر اعادت روح در قبر مقدار آنچه بوی ادراک نعیم و عذاب قبر توان کرد

بسیاری از اشاعره و حنفیه در اعادت روح تردد کرده اند و تلازم روح و حیات را منع نموده غیر آنکه جریان
عادت الهی بران وقوع یافته که بقای حیات بروح باشد والا در اصل امکان حیات و قدرت پروردگار
عز شانه بر احیای اجساد بی قیام ارواح بآنها خلافی نیست پس بعضی علمای حنفیه قایل شده اند بوضع روح
در جسد و بعضی باتصال روح بتراب و تألم روح و تراب معا انتهی فصل بدانکه در حیات انبیا علیهم السلام
و ثبوت این صفت مر ایشان را و ترتب آثار و احکام آن هیچکس را از علما خلافی نیست غیر آنکه در وجود ایشان
در قبور و تمکن و استقرار در خصوص این موضع بعضی از علما سخن کرده شیخ علاء الدین قونوی که از محققین
علمای شافعیه است میگوید که آنچه برین ظاهر میشود نیست که اعتقاد حیات انبیا علیهم السلام در قبور و وجود
ایشان در وی بوجهی که پیش از وفات ثابت بود و هم استقرار ایشان در قبور بهمین وجه از مسایل فروع
نیست که در وی بدلایل ظنیه غیر قطعیه اکتفا توان کرد و بمشاهده عیانی ثابت شده که حیاتی که
ایشان را پیش از وفات ثابت بود زوال پذیرفته و فانی شده و ادعای عود آن حیات را دلیلی قاطع
و حجتی ساطع باید تا اعتقاد بدان ضرورت بندد و با آنکه ما اعتقاد داریم بحیات ایشان نزد پروردگار جل جلاله
بحیاتیکه اشرف و اکمل و اعلاست ازین متعارف و اعتقاد داریم که آنحضرت با رفیق اعلاست و در سموات علا نزد
سدرة المنتهی عندها جنة المأوی و اینحالت افضل و اکمل است ازین که در قبر مقیم بود اگرچه بمقتضای حدیث نبوی
فسحتی و وسعتی در قبر مومن میکنند که مد بصر باشد چه جای قبر سرور انبیا و سید اهل اصطفا صلی الله علیه و آله
و سلم ولیکن بودن او در جنت اعلا که عرض او عرض سموات و ارض بود اکمل و اعلاست یا آنکه در حدیث
آمده که انبیا را بعد از چهل روز در قبور نمیگذارند و ایشان نماز میکنند پیش پروردگار خود تا نفخ صور و در
حدیث دیگر آمده که من گرامی ترام نزد پروردگار خود از ان که بعد از سه روز مرا در قبر بگذارد پس
ظاهر شد که قطع باقامت انبیا علیهم السلام باین حیات در قبور و استمرار ایشان در وی چنانکه
پیش از وفات بوده اند متعذر است و اما صلوة موسی در قبر دلالت ندارد بر استمرار اقامت او در وی
کیف و حال آنکه در حدیث صحیح آمده که آنحضرت او را و انبیای دیگر را صلوات الله علیهم اجمعین
در سموات ملاقات کرده پس وجه توفیق آن بود که با وجود قرار ایشان بر سموات گاهی انتقال
بجای دیگر از موضع قبر و غیره نیز کنند و ازینجا لازم نیاید که در قبور مستقر و مستقر شوند نیست کلام قونوی
و از صریح منطوق وی ظاهر شود که تردد او در استمرار حیات و استقرار ایشان است در قبور ولیکن اصل
مدعی که ثبوت حیات است نزد پروردگار غیر همه مسلم و مقرر است از جهت ثبوت ان بدلیل قطعیه نص قرآن
است چنانچه خود بعد از ایراد کلام مذکور گفته است که اما در اثبات حیاتی دیگر مغایر این حیات معهوده متعارفه که

که در نظر و عادت بشریت بی آنکه و لوازم آن صورت بقا نه پذیرد هیچ نزاعی و تردد نیست پس محصل
خلاف در دوام و استمرار است در قبور بحیاتی که پیش از وفات بود ولیکن در اینجا مجال سخنی هست اگر
بسمع رضا مسموع شود شاید که در محل قبول افتد و آن اینست که بعد از ثبوت اصل حیات بدلیلی
قطعی و هم چنانچه خود اعتراف کرده هیچکدام از جانبین به استمرار در قبر چنانچه وی ذکر کرده و بحدیث الانبیاء
لا یترکون و انا اکرم علی ربی المحدثین معاضدت و تقویت داده و به عدم استمرار
از جهت ورود ما که الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون و صحت رویت موسی مصلیا در قبر بحکم اذا تعارضا
تساقطا شک نیست که وضع اجساد شریفه ایشان در قبور مشاهد و معاین است و اصل
بقای آنهاست بر حال خود و عدم انتقال مادام که دلیل قطعی بر خلاف آن قایم شود و لم یقم پس ثابت
شد که حیاتیکه مقطوع به است در قبور باشد نه در سموات والله اعلم و محققین اهل حدیث و شراح آن برانند
که حدیث الانبیاء لایترکون و کذلک انا اکرم علی ربی الی آخره بالصحت نرسیده اند
و به ثبوت نه پیوسته و در راویان کسی هست که بسوی حفظ بلکه زیاده از ان منسوب است و اگر صحیح
باشند تاویلش آنست که مراد ترک است بی اشتغال بعمل و عبادت مولی و بعد از مضی مدت هم در قبر انند
مشغول بصلوة و طاعت حق بلکه در فضایل آنسرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم آمده که هیچ پیغمبری
نیست که او را بعد از سه روز از قبر بر دارند بجز من که از پروردگار خود در خواستم که هم در امتان
خود باشم تا روز قیامت تا ایشان بحکم و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم از نزول بلا
و حلول عذاب مامون و مصون باشند و بموجب سیاق این حدیث تواند که استمرار و استقرار در قبر
بحقیقت حیات مخصوص حضرت سید المرسلین باشد صلی الله علیه و سلم و سایر انبیا را اصل حیات عند الله تعالی
که متفق علیه است ثابت بود والله اعلم مرویست که چون عثمان بن عفان را رضی الله عنه محاصره کردند
بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین باوی گفتند که مصلحت در آنست که با اهل شام ملحق شوی
تا ازین بلا و محنت خلاصی یابی فرمود هرگز روا ندارم که از دار هجرت خود مفارقت کنم و مجاورت
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم بگذارم و قضیه سماع سعید بن المسیب را ایام وقعه حره اذان از حجره شریفه
تا سه روز که هر دم مفارقت مسجد نبوی کرده بودند مشهور است اما آنکه قونوی تفضیل و ترجیح داده بودن
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در بهشت اعلی بر استمرار او در قبر شریف جوابش آنست که قبر احاد مومنین روضه
ایست از ریاض جنت پس قبر شریف سید المرسلین افضل ریاض جنت باشد و تواند بود که وی را صلی الله علیه وسلم
هم در قبر از تصرف و نفوذ حالتی بود که از سموات و ارض و جهان حجاب مرتفع باشد بی تجاوز و انتقال

زیراکه امور آخرت واحوال برزخ براحوال دنیا که مقید ومضیق حدود وجهات ست قیاس نتوان کرد
وانچه در تطبیق صلوة موسی علیه السلام در قبر ورویت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم اورا در آسمان گفته آست
که انبیا علیهم السلام باوجود استقرار ایشان بر سموات گاهی بقبور نیز نزول وانتقال میکنند کسیکه
قایل باستمرار ایشان ست در قبر برعکس آن میرود ومیگوید که باوجود قرار ایشان در قبر در بعضی
احیان بقوت نفوذیکه در عالم ایشانرا داده اند عروج وانتقال بسموات نیز نمایند یا گوید که مراد دیدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرایشان را در قبور در حالت مرور آنحضرت از سموات به ترتیبی که ذکر یافته ست
یعنی قوله فی السماء السادس مثلا حال از فاعل باشد نه از مفعول پس استقرار در آسمان صفت
آنحضرت باشد نه انبیا اگرچه این تاویل خلاف ظاهرست وشیخ ابن ابی حمزه در لهجه میگوید که دیدن آنحضرت
مر انبیا را علیه وعلیهم السلام در شب اسرا در سموات چند وجه احتمال دارد اول آنکه ایشانرا در قبور شان
بر صورتیکه خبر داده ست ازان موضعی که فرموده ست از سموات مشاهده کرده باشد وحق سبحانه تعالی
از قوت بصر وبصیرت که بدان ادراک ایحالت کند بحضرت عطا فرموده بر طبق قول او صلی الله علیه وسلم
رایت الجنة والنار فی عرض هذا الحائط واین محتمل دو وجه ست جنت ونار را ازین موضع
دیده باشد چنانچه گوئی رایت الهلال من منزلی من الطاق والمراد موضع الطاق یا صورت جنت ونار را
در عرض حایط متمثل ساخته باشند وقدرت صلاحیت هر دو دارد دوم وجه از دیدن آنحضرت انبیا را
در سموات آنکه ارواح ایشانرا در سموات متمثل بر صورت ایشان دیده باشد سیوم آنکه قادر مطلق
ایشانرا از قبور بر داشته از برای اکرام حبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم وتعظیم او بآن موضع برده باشد
تا اورا از جهت ایشان انس وبشارت باشد وغیر آن از انچه علم ما بدان احاطه نتواند کرد حاصل گردد
وقدرت باهره وآیات ظاهره خود بروی پیدا آرد وجمیع این وجوه محتمل ست وهیچکدام ازینها بر دیگری
ترجیح ندارد وقدرت کامله صالح کل ست انتهی وازانچه دلالت دارد بر وجود سرور انبیا
در قبر مکرم واقعه سلطان سعید نور الدین شهید ست در سنه سبع وخمسین وخمسمائه در باب
رویت آنحضرت در منام در یک شب سه بار وخبر دادن او را از شرد ونصرانی که نسبت بقبر شریف
تصور حبثی کرده بودند ورسیدن با هزار کس بمدینه مطیبه ودریافتن او آن دو ملعون را واحراق او
مرآنهارا وحفر خندق حوالی حجره شریفه ومملو ساختن آن برصاص مذاب چنانچه تفصیل آن در بیان
فضائل مسجد ذکر کرده آمد واین قصه را جمیع مورخان مدینه منوره مثل شیخ جمال الدین مطری
ومجد الدین فیروزآبادی وغیر ایشان از علمای اعلام ذکر کرده اند وتصحیح نموده وامام عبد الله

یافعی در ترجمهٔ سلطان مذکور می نویسد که بعضی از عرفای شیوخ گفته اند که سلطان نور الدین معدود ست
از اولیاء ابدال اربعین و نائب او صلاح الدین از سیصد و ابن اثیر گوید تواریخ ملوک را که پیش از اسلام
و بعد ازان بود تتبع کردم بعد از خلفای راشدین و عمر بن عبد العزیز ملکی نیکو سیرت تر از نور الدین
نیافتم و عجب است که در ترجمهٔ او ذکر این قصه مشهوره نیست و الله اعلم بدانکه علامهٔ قونوی بعد از
تردد او در وجود انبیا در قبور گفته است که گمان نبرند که التفات ایشان بقبور منقطع و تعلق ایشان
بدان مرتفع گشته بلکه میان ایشان و قبور علاقهٔ خاصهٔ مستمرهٔ غیر منقطعه ثابت است که نسبت باماکن
دیگر ثبوت ندارد و همچنین درمیان قبور سائر مومنین و ارواح ایشان نسبت خاصی است مستمر که بدان
زایران را میشناسد و رد سلام بر ایشان میکنند بدلیل استحباب زیارت در جمیع اوقات بعد ازان
احادیث کثیره درین باب می آرد و میگوید که جمیع این احادیث دلالت دارد برانکه اموات را ادراک
و سماع حاصل است و شک نیست که سمع از اعراضی است که مشروط است بحیات پس همه حی اند
ولیکن حیات ایشان در مرتبه کمتر از حیات شهداست و حیات انبیا صلوات الله علیهم کاملتر از حیات
شهداست و تحقیق درین باب که مختار جمهور علماست همانست که از تاج الدین سبکی نقل کرده والله اعلم
بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل **فصل** چون مساق کلام در تحقیق این مرام حقیقت انتظام مبسوط
و مشروح آمد اشارت به بعضی مباحث متعلقه بدان که موجب تکمیل و تتمیم مقصود بود نیز مناسب نمود
ومن الله التوفیق **بحث اول** در حدیث الارد الله علی روحی اشکال مشهور است و آن اینست که
این عبارت یعنی رد روح نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و اعاده وی در بدن شریف نزد سلام کردن
یکی از امت برانحضرت دلالت دارد بر عدم استمرار حیات مر آن حضرت را زیرا که اگر حیات دایم
و مستمر بود رد روح نزد سلام معنی ندارد چه معنی او همین است که اعاده روح نزد سلام حادث و متجدد میشود
تا بدان رد سلام میکند و جواب ازین اشکال بوجوه متعدده بیان نموده اند یکی آنکه معنی حدیث
انست که بتحقیق رد کرده است حق تعالی بر من روح مرا تا رد سلام میکنم و درانوجه بعضی از متعلمان از
بجهت رعایت قوانین نحویه که حاصل آن لزوم اقتران حال است بزمان فعل که مقتضای آن
مقارنت حدوث رد و اعاده روح است نزد سلام نه قبل ازان محل مناقشه و گفتگوی هست و فیه مافیه
و جواب دیگر آنکه مراد برد روح نه رد حسی است که فرستادن روح بقالب میت باشد بلکه عبارت است از توجه
و اقبال روح اقدس و اطهر او از اشتغال و استغراق بشهود حضرت قدس و مشاهده ملا اعلی بسوی این عالم و افاضت و ادراک او
مر اہل آنرا تا تدارک سلام و رد جواب آن میسر گردد یعنی روح شریف او را التفات معنوی و نزول روحانی بدوا یه

بشریت حاصل میگردد تا رد سلام امت خود میکند و بعضی گفته اند که این کلام خطابست بر مقدار فهم اهل ظاهر
که در تفاهم و تعارف از موتی بی رد روح ممکن و متصور نباشد و خلاصه و محصل کلام کنایتست از سماع
و جواب بر وجه اتم و اکمل تا آنکه اگر رد روح را هم بر ظاهر خود حمل کنند نیز لازم آید که بقای روح در قالب
شریف دایم و مستمر باشد زیرا که چون السلام اول شخصی از اشخاص امت روح پر فتوح آنحضرت بقالب
شریف مرسل و مرجوع شد اعتقاد قبض او بعد از آن بدلیلی ثابت و معقول نباشد و الا لازم آید
توالی و تتالی موتات خارج از احد حصر و تناهی و هیچکس بدان قایل نیست و نیز التزام آن لایق بحال
عاقل نه اذ لا یخلو عن نوع تعذیب با آنکه هیچ ساعتی از ساعات نیست که یکی از امتان او بروی سلام
نفرستد پس لازم آید دوام حیات و دوام رد سلام و شیخ مجد الدین شیرازی گفته است که اتیان حرف استعلا
در قول او صلی الله علیه و سلم علی روحی دلیلیست بر ثبوت هویت و انانیت و ورود و نزول روح بر وی پس
گویا که روح عبارتست از تجدد وصفی خاص و حالتی مخصوص با ثبوت اصل وجود حیات نعم اگر میگفت
رد روحی فی او فی جسدی خلاف آن متوهم میشد فلیفهم بحث ثانی گفته اند که نماز موسی
علیه السلام در قبر و همچنین نماز انبیا در شب اسری و آمدن موسی بحج و تلبیه گفتن چنانچه در حدیث دیگر آمده است
که گویا می نگرم بموسی از ثنیه فرود می آید و تلبیه میگوید و همچنین فرمود گویا مینگرم بیونس علیه السلام که
تلبیه میگوید چه معنی دارد و حال آنکه نماز و سایر عبادات از اعمال دنیاست که دار تکلیف و امتحان است
و در دار آخرت هیچ تکلیفی و امر و نهی نیست جواب ازین سوال نیز بچند وجه گفته اند اول آنکه صلوة
اینجا بمعنی ذکر و دعاست و آن از اعمال آخرتست دوم آنکه انبیا افضل اند از شهدا و شهدا احیا اند
نزد خدا پس اگر حج و نماز کنند بعید نباشد سوم آنکه اینحالات زمان حیات ایشانست که حضرت ارا نموده اند
و لهذا فرمود کانی انظر الی موسی کانی انظر الی یونس و بعضی گفته اند که در برزخ جریان و استصحاب احکام
دنیا ثابتست و منافی استکثار اعمال و زیادت اجر نیست و انقطاع اعمال مخصوصست بروز آخرت و نیز
آنچه منقطع است در آخرت امتحان و تکلیف است و اگر عمل بی ثبوت تکلیف و مجاهده بر سبیل تلذذ بذکر مولی
و خضوع وی حصول پذیرد تا فی نیست چنانچه در خبر آمده است که سید کائنات صلی الله علیه و سلم در وقت
شفاعت سجده کند و معنی سجده غیر عبادت و عمل چه باشد تا بآنکه معنی تشبیه در قول او صلی الله علیه و آله و سلم
کانی انظر چه باشد بعضی میگویند که این رویای منام است چنانچه در روایت ابن عمر آمده که آنحضرت فرموده
صلی الله علیه و سلم بینا انا نائم رایتنی اطوف بالکعبة و رویت در منام در حکم نظر است بعیان و بعضی گفته اند
که این اخبار است از آنچه وحی کرده شد بر وی از احوال این انبیا که بسبب کمال یقین آنرا در حکم مشاهده

وعیان آورده تعبیر از وی برویت دنظر کرده و شیخ علاء الدین قونوی میگوید که بعید نیست اگر گفته شود
که ارواح مقدسهٔ انبیا بعد از مفارقت بمنزلهٔ ملائکه ست بلکه افضل از ایشان و همچنانکه ملائکه متمثل شوند
در صور مختلفه کذالک جایز باشد که ارواح مقدسهٔ انبیا نیز متمثل گردند و ممکن ست که این تصرف مر بعضی
خواص عباد را در حالت حیات نیز دست دهد و روح واحد در ابدان متعدده غیر بدن معهود متصرف
گردد چنانچه بعضی محققین در تسمیهٔ ابدال گفته اند که گاهی یکی از ایشان بمکانی رود و در مکان اول
شبحی و مثالی در بدل خود بگذارد و سادهٔ صوفیه قدس الله اسرارهم عالمی متوسط در عالم اجساد و ارواح
اثبات کرده اند که آنرا عالم مثال گویند الطف از عالم اجساد و اکثف از عالم ارواح و ظهور ارواح در صور
مختلفه مبتنی بران ساخته و ظهور جبرئیل علیه السلام بصورت دحیهٔ کلبی و تمثل او مر مریم را بصورت البشر
سوی الخلق ازان عالم میدارند و بنا بر علیه جایز بود که موسی علیه السلام با وجود استقرار در آسمان ششم
بشبح و پیکر مثالی در قبر متمثل باشند و آنحضرت او را در هر دو مکان مشاهده فرموده و بعد از اثبات
عالم مثال جواب از مسایل کثیره بیرون آید و اشکالات بسیار مثل بیان سعت جنت در دیتا و
در عرض حایط مثلا منحل گردد انتهی کلام الشیخ و حقیقت آنست که تحقیق مسئلهٔ حیات انبیا علیهم السلام
و غیر ایشان موقوف معرفت اینعالم ست و تحقیق دیدن آنحضرت موسی و یونس را علیه و علیهما السلام
بمعرفت زمان و مکان روحانیات و تمیز و فرق آنها از زمان و مکان جسمانیات چنانچه محققین
صوفیه کرده اند دست دهد میگویند که در الغالم زمان منقسم بماضی و مستقبل و حال نیست و حالت بودن
یونس در بطن ماهی و عبور موسی از دریای نیل و حالت وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی ست پس
رویت آنحضرت ایشان را قاصد حج و قایل تلبیه همان حالت ست که ایشان در حیات خود قصد حج کرده بودند
و تلبیه میگفتند و حقیقت اینحالت و دریافت آن اعلی و ارفع ست از قایل شدن بتمثل ایشان و
دیدن آنحضرت صورت مثالیه ایشان را و چون اطناب کلام درین مباحث از اصل مرام دور می انداخت
اقتصار سخن برین مقدار لازم افتاد و الله اعلم و علمه احکم

باب پانزدهم

در بیان حکم زیارت قبر مکرم سید المرسلین از وجوب و استحباب و اقصد سلف بدریافت این سعادت
و تشریف بانجناب جنت مآب و توسل و استمداد بدین حضرت منقبت قباب صلی الله علیه و آله وسلم
زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم اکمل الصلوة و افضلها باجماع
علمای دین تولا و فعلا از افضل سنن و اوکد مستحبات ست قاضی عیاض میگوید

رحمة الله علیه زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سنتی است مجمع علیها وفضیلتی است مرغب فیها
وبعضی از علمای مالکیه رحمهم الله بوجوب آن رفته ودیگران تاویل این قول لسنن واجبه کرده وگویا که مراد
لسنن واجبه سنن موکده است غایة تاکید واکثر علما برانند که سنت زیارت بعد از ادای فرض حج است
قاضی حسین که از مشاهیر ائمه شافعیه است میگوید چون از حج فارغ شود باید که وقوف بملتزم نماید ودعا کند بعد ازان
بمدینه آید وبزیارت قبر سید کائنات مشرف گردد وقاضی ابو الطیب گوید که بعد از حج وعمره مستحب است که
قصد زیارت آنحضرت کند وحسن بن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه روایت میکند که احسن مر حاج را آنست که
ابتدا بمکه کند ومناسک حج بجا آرد وبعد از ان بمدینه آید وزیارت کند وزیارت آنحضرت نزد ابی حنیفه از
افضل مندوبات واوکد مستحبات است قریب بدرجه واجبات وعلمای مذاهب اربعه بتقدیم حج تصریح کرده
وبعضی گفته اند که اگر مدینه در طریق حج افتد اولی آنست که ابتدا بمدینه کند بعد از ان متوجه حج گردد وبعضی
از سلف باوجود آنکه طریق حج که نه از جانب مدینه بود بنسبت بایشان اقرب بودی تقدیم قدوم مدینه منوره
از لوازم وقت میشمردند وبالجمله بعضی از تابعین بر در تقدیم زیارت مدینه بر قصد مکه خلافی نیست و
وتاج الدین سبکی بیان فضیلت وقربت زیارت آنحضرت را باصول اربعه شرع بیان کرده اما کتاب الله
قول حق سبحانه تعالی ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیة گفته است که
این آیت کریمه دلالت دارد برحث وترغیب حضور درگاه رسالت پناه وسوال مغفرت در آن جناب
اجابت مآب وطلب استغفار از وی صلی الله علیه وآله وسلم واین رتبه عظیمه است که ابدا انقطاع پذیر نیست
از جهت استوای حالت موت وحیات بنسبت بسرور کائنات صلی الله علیه وسلم وثبوت استغفار آنحضرت
مر امت را بعد از موت نزد عرض ملائکه اعمال ایشان بر وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه در فصل سابق
بوضوح پیوست ومرجوانه کمال رحمت وغایت رافتی که آنحضرت بامت دارد آنست که استغفار او مر بنده را
که در جناب او مستغفر آید اوکد وابلغ بود از دیگران وجمیع علما ازین آیت مجیده استوای حالت موت
وحیات فهم نموده تا در آداب زیارت حکم کرده اند که این را بخواند واستغفار کند وحکایت اعرابی که بعد
از رحلت آنحضرت بزیارت آمد واین آیت را بخواند مشهور است وجمیع ارباب مذاهب اربعه که بتصنیف
مناسک حج کرده اند این حکایت را آورده واستحسان نموده وبسیاری از ائمه اعلام باسانیدی که دارند
روایت آن کرده که محمد بن حرب هلالی گوید بمدینه آمدم وزیارت قبر نبی صلی الله علیه وآله وسلم
کردم ودر مقابل آن نشستم ناگاه اعرابی آمد وزیارت کرد وگفت یا خیر الرسل حق سبحانه تعالی
کتابی بر تو فرستاد صادق ودر وی فرمود ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله

الا یاد من بر تو آمده ام مستغفر از ذنوب خود و مستشفع بجناب تو و بگریست و این بیت انشا نموده
بیت یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه + فطاب من طیبهن القاع والاکم + نفسی الفداء
لقبر انت ساکنه + فیه العفاف وفیه الجود والکرم بعد از انصراف او آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب
می بینم که میفرماید آن مرد را دریاب و بشارت ده که حق تعالی از الشفاعت من مغفرت داد و گناهان
او را بخشید و حافظ ابو عبدالله در مصباح الظلام از روایت امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه
می آرد که بعد از دفن آنسرور بسه روز اعرابی آمد و خود را بر قبر انداخت و خاک پاک او را بر سر خود ریخت
و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم
و از جمله آنچه بر تو آمده این آیت است ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر
لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و من بر خود ظلم کرده ام و نزد تو آمده تا برای من استغفار
کنی از قبر ندا آمد قد غفر لک واما ورود سنت در باب زیارت احادیث است که در باب
فضیلت آن مذکور شد با آنکه سنت صحیحه متفق علیها که در امر بزیارت قبور ورود یافته در باب ثبوت
استحباب زیارت قبر سید المرسلین که سید القبور است کافی است و اجماع امت بر فضیلت
و استحباب آن نیز مذکور شد ولیکن اختلاف در مادهٔ نساست بعضی گفته اند که زنان را جائز نیست
زیارت قبور از جهت ورود نهی از آن و صحیح آنست که زیارت آنسرور و صاحبیه مستحب است مر رجال
و نسا را عموما و زیارت این قبور شریفه از عموم نهی وارد در زیارت نسا مخصوص است و بعضی
گفته اند که نهی سابق بحدیث نهیتکم عن زیارة القبور + الحدیث نسخ
پذیرفته و مشهور رای که از متاخرین ائمه شافعی است قبور اولیا و صالحین را نیز بآن ملحق
گردانیده و ثبوت زیارت سیدة النسا فاطمة الزهرا مر شهدای احد را و آمدن او بزیارت
سید الشهدا بعد از چند روز چنانچه در باب فضل بقیع و قبور آن مذکور شد و در دو روایت
زیارت ام المومنین عائشه صدیقه مر قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را که موید این قول مشهور
است والله اعلم واما قیاس ثبوت زیارت آنحضرت است مر قبور بقیع و شهدای احد را و هر گاه
زیارت قبور دیگران مستحب بود زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تعظیم او
و تبرک بدو و التماس رحمت و استفاضه خیر الصلوة و سلام که بر آنحضرت بحضور ملائکه حافین اکناف
عرش آب فرستند بطریق اولی مندوب و مستحب باشد و بعضی از علما گفته اند که مقصود
از زیارت قبور محض تذکر آخرت است چنانچه در حدیث آمده است که زوروا القبور

فانها تذکر کما الاخرة وگاهی از برای دعا واستغفار اهل قبور ست چنانچه در زیارت آنحضرت
مر اهل بقیع را ورود یافته وگاهی از جهت انتفاع باهل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار آمده
امام حجة الاسلام گفته است که هرکه بوی در حالت حیاتش تبرک جویند بعد از مماتش نیز بوی تبرک وانتفاع
گیرند امام شافعی گفته است که قبر موسی کاظم سلام الله علیه تریاق اکبر است مر قبول واجابت دعا را و بعضی
از مشایخ گفته اند که یافتم چهار کس را از اولیاء الله که تصرف میکنند در قبور مثل تصرف ایشان که در
حالت حیات داشتند یا زیاده ازان شیخ معروف کرخی و شیخ محی الدین عبد القادر جیلی و دو کس
دیگر را ذکر کرده از مشایخ و بعضی علمای مذهب را در استمداد بقبور وقصد انتفاع بدان خلافی ست
چنانچه شیخ کمال الدین بن همام نقل کرده است والله اعلم ابو محمد مالکی گوید که قصد انتفاع بمیت بدعت
ست مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام امام
تاج الدین سبکی گوید که استثنای وی قبور شریفه انبیاء را صحیح است وحکم او به بدعت در غیر آن منظور
فیه است انتهی و زیارت گاهی از جهت ادای حق اهل قبور نیز باشد در حدیث آمده است که مانوس
ترین حالتی که میت را بود در وقتی ست که یکی از آشنایان او زیارت قبر او کند واحادیث دریناب
بسیار ست ودر حدیث مرفوع آمده من زار قبر ابویه فی کل جمعة او احدهما کتب بارا وان
کان فی الدنیا ما قبل ذلک بهما عاقا ودر زیارت قبر شریف سید المرسلین صلوات الله وسلامه
علیه وعلی آله وصحبه اجمعین جمیع این معانی مذکوره حاصل ست وامام مالک رحمة الله علیه نقل کرده اند
که وی مکروه داشته است که گویند زرنا قبر النبی ودر وجه کراهت اینقول اختلاف است عبد الحق
مصنف گوید که وجهش آنست که زیارت فعلی ست که کردن وناکردن او برابر ست وزیارت قبر
آنحضرت واجب است ومختار قاضی عیاض مالکی آنست که کراهت از جهت اضافت زیارت ست
بقبر واگر گویند زرنا النبی هیچ کراهتی نباشد لحدیث اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد اشتد غضب
الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد ووصل زیارت اگرچه نه ازان قبیل ست ولیکن در نگاهداشت
زبان ازان احتیاط ست علی ما هو داب مالک رحمة الله علیه فی سد الذرایع ولیکن وقوع لفظ قبر در حدیث
منافی این سخن ست سبکی گوید مگر این حدیث بمالک نرسیده باشد یا خود محذور در قبور غیر نبی باشد
وابن رشد از مالک نقل کرده که مکروه است پیش من آنچه مردم گویند زرت النبی ونبی صلی الله علیه وسلم اعظم واعلی
ست که زیارت او کرده شود وهم ابن رشد گوید که کراهت از جهت غلبه استعمال زیارت ست در موتی و وی
زنده تر هر زنده ست از مخلوقات و بعضی گفته که زیارت در اغلب احوال از برای ایصال نفع بمیت ست و زیارت آنحضرت

نه اینچنین است بهر تقدیر منع و کراهت راجع باعتبار ظاهر و رعایت لفظ است و مختار بیش دیگران عدم کراهت است و هو الظاهر فصل دوم اما اختیار سفر از برای زیارت قبر شریف و شد رحال بقصد دریافت این سعادت عظمی هرگاه که استحباب و فضیلت زیارت ثابت شد مشروعیت سفر و استحباب او نیز لازم آمد و از جهت عموم دلایل و افاده او استوای قرب و بعد را دران و اما حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد الا مراد بدان منع شد رحال و ارتکاب سفر از برای مسجدی غیر مساجد ثلثة چنانچه قاعده نحویه که وجوب جنسیت مستثنی منه است با مستثنی را در مستثنی مفرغ مقتضای آن کند پس منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر بغیر این مساجد و حال آنکه سفر از برای حج و جهاد و هجرت از دار کفر و تجارت و سایر مصالح دنیوی جایز و مشروع است باتفاق و بعضی گفته اند که مقصود آنحضرت آنست که قربت مقصوده در قصد مساجد ثلثة است که مسجد حرام و مسجد النبی و مسجد اقصی است و ما عدای آن نه چنین است با آنکه قصد زیارت آنحضرت مستلزم قصد مسجد شریف اوست از جهت مجاورت او مر ان را و مقصود تبرک بدان محل و تعظیم من حل به است چنانچه در حالت حیات برای ادراک سعادت ملازمت او قصد سفر کنند نه مجرد تعظیم عین بقعه قبر و بعضی گفته اند منع از شد رحال بغیر مساجد ثلثة باعتقاد تعظیم و فضیلت و مضاعفت ثواب است چنانچه درین مساجد است و الا بی آن هیچ منعی و کراهتی نیست و اما آنکه قریب بود از مصار از مساجد فاصله سواره و پیاده رفتن بدان جایز بود و قیاس مسجد قبا چه ظاهر شد رحال در غیر قربت است کذا قال بعض العلماء و جمهور علما برانند که نذر بغیر مساجد ثلثة جایز نیست و بعضی مطلقا جایز داشته و بعضی گفته اند اگر بی شد رحال بود جایز است و الا لا و از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما پرسیدند از شخصیکه در مدینه نذر کرد مشی بمسجد قبا فرمود که لازم است وفای آن بروی و ظاهر از ورود فضایل وی چنانچه وارد شده که نماز در وی معادل عمره است و دو رکعت در وی افضل است از هزار رکعت در مسجد اقصی و رفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی آن راکبا و ماشیا و قول عمر رضی الله عنه که اگر این مسجد در قطری از اقطار ارض بودی چه شتران که در طلب وی هلاک نمیشد دلالت که این مسجد شریف نیز در حکم مساجد ثلثة باشد در شد رحال و ارتکاب سفر و قصد تبرک و غالبا عدم ذکر او با آن مساجد در حکم مذکور از جهت اکتفا بود بذکر فضیلت او در مواضع دیگر یا از جهت قرب او از مدینه و الله اعلم و در وجوب وفای نذر زیارت حضرت سید المرسلین خلافی نیست و در نذر بزیارت غیر وی صلی الله علیه و سلم خلاف است و اختیار مسافرت سلف از جهت زیارت سید کائنات بسیار آمده و از ان جمله حکایت آمدن بلال موذن است رضی الله عنه در زمان خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه از شام بمدینه ابن عساکر از روایت ابی الدردا می آرد که

بلال آنحضرت را در خواب دید که میفرماید این چه جفاست ای بلال که هیچ بزیارت ما نمی آئی بلال هم
در ساعت راحلهٔ خود را سوار شد و قاصد مدینه مطیبه برآمد چون بقبر شریف رسید گریه کرد و روی نیاز
بخاک مالید حسن و حسین را دید که از حجره برآمدند ایشان را کنار گرفت و بر سر و روی مبارک ایشان بوسه
داد و بعد از آن قریب فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها بدار بقا رحلت فرموده بود مردم خواستند که از بلال اذان
شنوند گفتند که اگر حسن و حسین بفرمایند او را از آن چاره نخواهد بود و الا وی بعد از رسول خدا برای کسی
اذان نگفت و لهذا چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وی درخواست
که برای او اذان میگفته باشد گفت یا ابا بکر تو مرا بزر خریدی و در راه خدا آزاد کردی آیا برای خود
کردی یا برای خدا فرمود برای خدا کردم گفت اکنون نیز مرا برای خدا رها کن تا بطور خود باشم مرا طاقت و زهره
آن نیست که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای کس دیگر اذان گویم پس بشام رفت و از آنجا قصد
زیارت مدینه آمد الغرض چون امام حسن و حسین رضی الله عنهما با وی فرمودند که اذان گوید وی رضی الله
عنه بر سطح مسجد بمحلی که در زمان آنسرور می ایستاد برآمد چون گفت الله اکبر الله اکبر غریو از مردم
برخاست گویا که تمام مدینه بجنبش درآمد و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله + تزلزل
زیاده شد و گریه و زاری و فریاد مردم زیاده تر شد و چون فرمود اشهد ان محمدا
رسول الله دیگر قیامتی قایم شد هیچ مرد و زن صغیر و کبیر در مدینه نماند که نه برآمد و در گریه
نشد گویا که روز مصیبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم تازه شد و گویند که از غایت ضجره
و سائمه اذان را تمام نتوانست کرد و فرود آمد رضی الله عنه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی الله
عنه فتح شام کرد و با اهل بیت المقدس مصالحه نمود کعب احبار آمده بشرف اسلام مشرف شد عمر
بن الخطاب از اسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت رجوع با وی گفت یا کعب خواهی که با ما
بمدینه آئی و زیارت سرور انبیا کنی صلی الله علیه و آله وسلم گفت نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک
بعد از قدوم بمدینه مطهره اول کاری که عمر رضی الله عنه ابتدا کرد سلام پیغمبر بود صلی الله علیه و آله وسلم
و عبد الرزاق باسناد صحیح روایت می آرد که ابن عمر چون از سفر قدوم می آورد اول بقبر شریف
میرسید و میگفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ابتاه و در موطا
امام مالک نیز این روایت مذکور شده است و شخصی از نافع مولی ابن عمر پرسید تو دیدی که ابن عمر
بر سر قبر شریف سلام میکرد گفت دیدم و زیاده از صد بار دیدم بر قبر شریف می ایستاد و میگفت
السلام علی النبی السلام علی ابا بکر السلام علی ابی و در مسند امام اعظم ابو حنیفه از ابن

عمر روایت آمده که گفت سنت است که بقبر شریف نبوی از قبل قبله بیائی و پشت بقبله کنی و بگوئی
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته آورده اند که مروان بن الحکم مردی را دید که روی خود را
بر قبر شریف نبوی نهاده بود گردن آن مرد را بگرفت و گفت میدانی که این چه فعل ست که تو میکنی
گفت هلا بگذار که من روی بر سنگ نه نهاده ام روی بر تربت محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم نهاده ام و گفت شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بگوئید بر دین
وقتیکه ولایت بنا اهل برسد رضی الله عن قایله و عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره برید
میفرستاد تا سلام او را بجناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم عرض نماید و این فعل وی در صدر
زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهور ست و اما آنچه از حسن بن حسن رضی الله عنهما
و عن جدهما و ابیهما و امهما و آلهما روایت کرده اند که قومی را دید برگرد قبر شریف استاده منع شان
کرد و گفت پیغمبر خدا فرموده ست که قبر مرا عید نگیرید و خانهای خود را قبور نسازید و از هر جا که باشید
بر من درود فرستید بدرستی و راستیکه درود شما میرسد مرا و از زین العابدین رضی الله عنه
روایت کرده اند که وی مردی را دید که در فرجه که نزد قبر نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بود می درآید
و دعا میکند منعش کرد و مضمون همین حدیث را بروی خواند و در روایت دیگر آمده که سهیل بن
سهیل میگوید که لسلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدم و حسن بن حسن بن علی در بیت فاطمه زهرا رضی الله
عنهم تعشی میکرد مرا پیش خود طلبید چون رغبت طعام کمتر بود اجابت او نکردم فرمود چه بر قبر استاده
سلام بکن و بگذر و گفت قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تتخذوا قبری عید الحدایث و فرمود شما
و آنکه در اندلس ست برابر ید در قرب و مثل این از امام زین العابدین رضی الله عنه نیز آمده ما نا که
آن مرد که این امامان دین او را منع کردند از حد اعتدال درگذرانیده باشد یا اثر تکلف و تصنع
در روی مشاهده فرمود یا مقصود شان تنبیه و تعلیم این معنی بود که در حضور معنوی قرب مسافت و بعد آن
یکی ست چنانچه گفته ست **بیت** در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست * می بینمت عیان و دعا
میفرستمت * و مذهب امام مالک کراهت اکثار وقوف ست نزد قبر شریف خصوصا مر اهل مدینه را
والا انکار اصل زیارت و حضور قبر شریف و وقوف در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم صورت ندارد زیرا که
روایت صحیح از ائمهٔ اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین آمده که چون ایشان لسلام آنحضرت می آمدند نزد سطوانی
که ملاصق روضهٔ شریف ست می ایستادند و سلام میفرستادند و میفرمودند این ست موضع رأس
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مطری میگوید که داب سلف پیش از ادخال حجرهٔ شریفه در مسجد همین بود

بگزرسید

و کلان موضع وقوف مقابل مسمار فضه است که مواجه وجه شریف در دیوار نشانده اند چنانچه در بیان آداب
زیارت بیاید انشاء الله تعالی و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا تجعلوا قبری عیدا ط حافظ
منذری گفته است که احتمال دارد که مراد وی حث و ترغیب باشد بر کثرت زیارت قبر شریف و اشارت آنکه
زیارت آنحضرت را مثل عید نگیرید که در سالی یکدو بار بیش نیاید و گفته است قول او صلی الله علیه وآله وسلم لا
تجعلوا بیوتکم قبورا که مراد بدان ترک صلوة است در بیوت و گردانیدن آنها مثل قبور که در وی مثل مرده افتاده
باشند و طاعتی و عبادتی نباشد مناسب و ملایم حمل بر همین معنی است سبکی گوید که مراد نهی منع تخصیص و تعیین وقت
است برای زیارت چنانکه عید را بود بلکه تمام سال مدت عمر وقت زیارت است یا مراد تشبیه با عید
است در اظهار زینت و اجتماع و عکوف و مانند آن که در عیدها رسم باشد بلکه باید که بزیارت و سلام
و دعا اقتصار کنید انتهی از اینجا لازم نیاید که در حضور مرقد شریف و وقوف بموضع منیف و تطویل دعا
و کثرت تضرع و التجا بغیت سکون و وقار و شوق و محبت و ادب و انکسار کراهتی باشد فیا لها من
سعادة رزقنا الله الرجوع الیها و نسال الله الاعادة فصل اما توسل و استشفاع بحضرت سید رسل و استغاثه
و استمداد بجاه و جناب او صلی الله علیه وآله وسلم فعل انبیا و مرسلین و سیرت سلف و خلف صالحین
است چه پیش از ان وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید و چه بعد از ان وقت هم در حیات دنیویه
و هم در عالم برزخ و هم در عرصه قیامت که انبیای مرسل را مجال نطق و تاب دم زدن نباشد وی صلی الله
علیه وسلم فتح باب شفاعت کند اولین و آخرین را مستغرق بحار نعمت و مشمول انوار رحمت گرداند و در
استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم درین هر چهار موطن اخبار و آثار بورود پیوسته اما اول که
توسل است پیش از نشاء انسانیت و دایره خلقیت از جمله احادیث و اخبار که دران وارد شده حدیث
است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که علمای حدیث تصحیح آن کرده اند که چون از آدم صفی الله علیه السلام آن خطیه
سر بر زد از برای اعتذار و توبه آن گفت یا رب اسالک بحق محمد ان تغفر لی از درگاه مجیب
الدعوات فرمان آمد چگونه شناختی تو محمد را صلی الله علیه وآله وسلم و هنوز جوهر روحانیش را در صدف جسمانیت
نه در آورده ام گفت خداوندا تو میدانی روزیکه مرا بید قدرت خود پیدا کردی و نفخ روح علوی در قالب
بشریت من نمودی سر بر داشتم بر قوائم عرش نوشته دیدم لا اله الا الله محمد
رسول الله از ان روز شناختم که وی ترا بنده ایست که محبوب ترین خلق است نزد تو و مقرب ترین
حضرت تو صلی الله علیه وآله وسلم فرمان آمد چون تو او را در درگاه من وسیله مغفرت آوردی گناه ترا
بخشیدم یا آدم محمد نمی بود ترا پیدا نمیکردم و در بعضی روایات آمده که کلماتی که آدم صفی

از درگاه عزت تلقی نموده بسبب توبه ومغفرت او گشته چنانچه منطوق آیه کریمه فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه است این بود که الهی بحرمت محمد واله اغفرلی سبکی گوید که جون
توسل باعمال صالحه باوجود آنکه فعل انسان است وبقصور ونقصان موصوف جائز باشد ودر درگاه رحمت
مقبول ومستجاب گردد تشفع به پیغمبر خدا که محب ومحبوب اوست بطریق اولی بود شعر یا اکرم الرسل
مالی من الوذ به سواک عند حلول الحادث العمم واما ثانی که توسل بجناب اوست
در دنیا مدت حیات وی صلی الله علیه وآله وسلم بیشتر است از انکه در حصر آید در خبر است که مردی
ضریر البصر بپیش آنحضرت آمد وعرضه نمود یا رسول الله دعا کن تا خدا تعالی عافیت نصیب من گرداند
فرمود اگر بصارت خواهی دعا کنم تا چشم تو بینا گردد واگر اجر آخرت خواهی صبر کن که آن بهتر است
برای تو گفت دعا کن یا رسول الله فرمود تا وضو کند واین بر خواند اللهم انی اسئلك
واتوجه الیك بنبیك محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بك الی ربی فی حاجتی هذا لتقضی
لی اللهم شفعه فی ترمذی گفته است هذا حدیث حسن صحیح غریب وبیهقی نیز تصحیح آن کرده باز بالی
این عبارت در آخر این حدیث که فقام وقد ابصر وفی روایة ففعل الرجل فبرأ واخبار
در باب توسل واستمداد ارباب حاجات بجناب سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم مثل سعت رزق
وحصول اولاد ونزول مطر در جای عیش وامثال آن بسیار است اما ثالث که توجه واستمداد وتوسل
بدوست بعد از وفات در وی نیز آثار ورود یافته طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت می آرد
که مردی بود که او را نزد عثمان بن عفان حاجتی بود که روا نمیشد وعثمان بن عفان رضی الله عنه
اصلا بحال او نظر التفات نمی گماشت آن مرد حال خود را بعثمان بن حنیف برد وصورت علاج آن بازجست
گفت بتوضا رو وضو کن وبمسجد درآ ودو رکعت نماز بگذار وبگو اللهم انی اسئلك واتوجه الیك
نبینا محمد صلی الله علیه واله وسلم نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بك الی ربی لیقضی حاجتی
بعد از ان حاجت خود را عرضه کن آن مرد برفت وبدانچه وی فرموده بود عمل کرد بعد از ان بر در عثمان
بن عفان آمد دربان پیش آمد ودست او را بگرفت وبر عثمان درآورد ووی او را الفراش خاصه
خود بنشاند وحاجت پرسید هرچه حاجت او بود روا کرد وگفت بعد ازین هر حاجتیکه ترا باشد بگو تا روا کنم
آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی الله عنه برآمد ونزد عثمان بن حنیف رفت وگفت جزاك الله خیرا
مگر تو چیزی بعثمان در باب قضای حاجت من گفتی که اینچنین گشت وپیش ازین اصلا بحال من التفات
نمیکرد گفت والله من هیچ باو نگفتم بجز انکه رسول خدا را دیده بودم صلی الله علیه وآله وسلم که ضریری

پیش وی آمد و دعا خواست تا چشم او بینا گردد و تمام آن حدیث سابق را سوق نمود پس بر ان قیاس معلوم
که توسل بوی صلی الله علیه و آله وسلم موجب قضای حاجت و سبب نجاح مرام ست و قاضی عیاض مالکی
رحمة الله علیه در کتاب شفا می آرد که در میان ابو جعفر خلیفه و امام مالک در مسجد رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم مناظره افتاد شاید که ابو جعفر در اثنای سخن آواز خود بلند کرد مالک گفت یا امیر المؤمنین در مسجد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چرا آواز بلند میکنی و حق تعالی در کتاب خود قومی را ادب می نماید
و میگوید لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة و قومی دیگر را مدح میکند و میفرماید
الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ابدا انکه حرمت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بعد از موت مثل حرمت اوست در حیات خلیفه را بگفته او اثر رقتی پدید آمده و در
خضوع و استکانت افزود و گفت یا ابا عبد الله در وقت دعا توجه بقبله کنم یا روی بر رسول آرم گفت
چرا روی از پیغمبر گردانی و وی وسیله تست و وسیله پدر تست آدم صفی الله نزد خدای عز و جل استقبال
به پیغمبر کن طلب شفاعت از وی کن تا شفیع تو گردد و در باب آداب زیارت استحباب استقبال به آنحضرت
و توسل بدو و دعا در حضرت وی و رعایت غایت ادب و نهایت خضوع مذکور گردد انشاء الله تعالی و در ذکر قبر فاطمه
بنت اسد ام علی بن ابی طالب مذکور شد که آنحضرت در قبر وی در آمد و گفت بحق نبیک والانبیاء الذین
من قبلی و درین حدیث دلیل ست بر توسل در هر دو حالت نسبت بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حیات و حیات
و نسبت با انبیا علیهم السلام بعد از وفات و چون توسل بانبیای دیگر صلوات الله علیهم اجمعین بعد از وفات جایز باشد
بسید انبیا علیه افضل الصلوة و اکملها بطریق اولی جایز باشد بلکه اگر باین حدیث توسل باولیای خدا نیز
بعد از وفات ایشان قیاس کنند دور نیست مگر آنکه دلیلی بر تخصیص حضرات رسل صلوات الرحمن علیهم اجمعین
قایم شود و این الدلیل و الله اعلم و ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده است که در زمان عمر رضی الله عنه
قحطی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد و گفت یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا
آنحضرت در خواب او آمد و فرمود برو و بعمر بشارت ده که باران خواهد شد و این نوع توسل طلب دعاست
از آنحضرت از پروردگار خود تا این حاجت مقضی گردد چنانچه در حالت حیات بود همچنانکه مضمون
عبارت یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لتقضی لی + مشعر ست
بدان فافهم و ابن جوزی روایت کرده است که در وقتی اهل مدینه را قحطی شدید رسید شکایت
شکایت بعایشه صدیقه بردند رضی الله عنها فرمود بقبر شریف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیایند
و دریچه از دی بجانب آسمان بگشایند تا میان قبر وی و آسمان حایلی نباشد آنچنان کردند که وی

اشارت فرمود باران بسیار شد وامر وی رضی الله عنهما بگشادن دریچه رمزی واضح ست بآنکه موجب
فتح باب مطلوب دعا وسوال آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم از درگاه رب العالمین جل جلاله واز ین
قبیل ست سوال سایل از حضرت وی که گفت اسألك مرافقتك فی الجنة یعنی
سوال میکنیم از حضرت تو که از پروردگار خود درخواست کنی وشفاعت فرمائی تا مرا بسعادت مرافقت تو
در جنت مشرف گرداند امارابع که توسل بسرور انبیاست صلی الله علیه وآله وسلم در عرصات قیامت
بوسیله شفاعت احادیث درین باب متواتر ست واجماع علما بران منعقد ودر باب توسل بصالحین
باعتبار علاقه که ایشان راست بجناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم نیز اخبار وآثار آمده چنانچه قصه
استسقای عمر بعباس رضی الله عنهما اثبات آن میکند در خبر صحیح از انس بن مالک آمده ست که چون
قحط میشد وامساک باران روی مینمود عمر رضی الله عنه در استسقا توسل بعباس میکرد عم رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنه ومیگفت خداوندا چون پیش ازین قحط سال میشد توسل به پیغمبر تو
میکردیم تو آب میفرستادی اکنون توسل بعم پیغمبر تو میکنیم صلی الله علیه وآله وسلم پس بفرست
برای ما آب ودر روایتی از ابن عباس آمده که عمر رضی الله عنه گفت خداوندا ما استسقا میکنیم بعم پیغمبر تو
واستشفاع مینمائیم به پیری وی وعباس در دعای خود گفت خداوندا این قوم توجه بمن آورده اند
از جهت نسبتی که مرا به پیغمبر تست خداوندا مرا نزد ایشان شرمنده مکن ودر همین معنی گفته ست عباس
بن عتبه بن ابی لهب بیت بعمی سقی الله الحجاز واهله + عشیة یستسقی بشیبته عمر +
ودر ذیل مطالب لب وفوز رغایب که نزد استغاثه وطلب از مرقد منور سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم محتاجان و
مسکینان را روی نموده ست اخبار وآثار بسیار آمده محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پدر من هشتاد دینار
ودیعت نهاد وبجهاد رفت واذن داد که اگر ترا حاجت افتد ازینها خرچ کن پدرم نزد احتیاج آن را خرچ
کرد چون آن مرد باز آمد مبلغی که نهاده بود طلب کرد پدر در ادای آن درماند وباوی گفت که فردا بیا
تا جواب تو گوییم این بگفت وشب در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بیتوتت کرد وزاری و در حضور
شریف وگاهی پیش منبر استغاثه نمود وفریاد کرد ناگاه در تاریکی شب مردی پیدا شد وصره هشتاد
دینار بدست وی داد پدرم آن مبلغ را بآن مرد بداد واز زحمت مطالبه خلاص یافت وامام ابوبکر بن مقری
گوید که من وطبرانی وابو الشیخ هر سه در حرم شریف مصطفوی بودیم وجوع بر ما غلبه کرده بود و روزی
دو بهمین حال گذشته چون وقت عشا در رسید بحضور قبر شریف رفتم وگفتم یا رسول الله الجوع
همین کلمه گفتم وبرگشتم ومن وابو الشیخ بخواب رفتم وطبرانی نشسته انتظار چیزی می برد ناگاه

یکمرد علوی آمد و در بزد و با وی دو غلام بدست هر کدام زنبیلی و در وی چیز کثیر از طعام و تمر و جز آن
بنشست و با ما بخورد و آنچه باقی ماند هم پیش ما بگذاشت و گفت القوم مگر شما شکایت پیش رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم کردید همین ساعت آنحضرت را در خواب دیدم که مرا فرمود تا چیزی بر شما
حاضر آوردم و ابن الجلا میگوید که بمدینه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم درآمدم و یکدو فاقه
بمن گذشته بود بقبر شریف ایستادم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله ؕ و بخواب رفتم
پیغمبر خدا را دیدم صلی الله علیه وآله وسلم رغیفی بدست من داد نصفی را هم در خواب خوردم چون بیدار شدم
نصف دیگر در دست من باقی بود و ابو بکر اقطع گوید بمدینه درآمدم و پنج روز بر من گذشت که طعام
نچشیده بودم روز ششم بر قبر شریف رفتم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله بعد از آن در خواب می بینم که
سرور انبیا می آید و ابو بکر به یمین و عمر بر شمال و علی بن ابیطالب در پیش علی رضی الله عنه مرا میگوید
برخیز که پیغمبر آمد رفتم و بوسه درمیان دو چشم او دادم رغیفی بمن داد خوردم چون بیدار شدم هنوز
پاره از وی در دست من بود و احمد بن محمد صوفی گوید که سه ماه در بادیه گشته بودم و پوست بدن من
همه طرقیده بمدینه آمدم و بر آن سرور و صاحبیه سلام کردم صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنهما
و بخواب رفتم آنحضرت را در خواب دیدم که میفرماید احمد آمدی چه حال داری گفتم انا جایع و انا فی
فی ضیافتک یا رسول الله ؕ فرمود دست بگشا گشادم دراهم چند در دست من نهاد بیدار شدم
دراهم در دست من بود ببازار رفتم و فطیر و فالوده خریدم و خوردم و ببادیه در شدم و امثال این حکایات
بسیار است و اکثر آن از مشایخ صوفیه آمده که محرمان اسرار و مقربان درگاه حضرت رسالت پناه اند صلی الله
علیه وسلم و رضی الله عنهم و اکثر آنچه با کل و ضیافت تعلق دارد بنفس نفیس خود متکفل آن شده یا یکی از اهل بیت
کرام امر فرموده و بیگانه نفرستاد چنانچه مقتضی کرم است بیت اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری
بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن بیت حاشا ان یحرم الراجی مکارمه ؛ او یرجع الجار منه
غیر محترم ؛ صلی الله علیه وآله وسلم تتمیم مقرر است که از مواطن اربعه که توسل و استمداد
بحضرت سید العباد صلی الله علیه وآله وسلم در آنها واقع است موطن اول که توسل بروح مقدس اوست
پیش از لبس خلعت جسمانیت مخصوص بجناب اوست و هیچ یکی از انبیا و اولیا را درین منقبت عظمی بادی
مشارکتی و مساهمتی نیست و عدم ورود نص در غیر آنحضرت در بنا کافی است اما توسل بجناب وی در نشاء
حیات دنیوی ظاهر است که از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بلکه بعض تابعان او را که شرف
متابعت و نسبت قربت او مشرف اند چنانچه آل و اصحاب و دیگر اولیای امت رضوان الله علیهم اجمعین نیز ثابت

ست وثبوت کرامت وتصرف ایشان در مکونات که مانحن فیه فردی از افراد اوست در اثبات مطلب کافی
ست واز توسل عمر بن الخطاب از عباس بن عبد المطلب رضی الله عنهما در قضیه استسقا نیز بظهور می پیوندد وبحکیم
از علما درین خلافی معلوم ومتحقق نیست وکذلک توسل واستمداد بوسیله شفاعت روز آخرت انبیا
واولیا وصالحین هست را نیز جایز ست چنانچه در کتب عقاید ذکر یافته اما تبرک وتوسل در عالم برزخ
وموطن تجرد اختصاص او بحضرات قدسی سمات انبیا ورسل صلوات الله علیهم اجمعین تردد ست وظاهر
جواز اوست در غیر ایشان از اولیاء الله وصلحای هست والله اعلم از جهت عموم جواز توسل در حالت
حیات باضمیمه بقای روح میت وشعور وادراک وقرب ومنزلت او عند الله که بایمان وعمل صالح وشیوع
اتباع سید رسل حاصل شده باآنکه حقیقت معنی توسل واستمداد سوال ودعاست از جناب صمدیت بوسا
محبتی وکرمی که بدین بنده خاص دارد یا طلب والتماس از روحانیت این بنده دعا وخواهش را از حضرت
عزت بوسیله قربتی وکرامتی که مراد است در آن درگاه وورود نص صریح درین حاجت نیست از جهت
وجود بقای ذات متوسل به بخلاف موطن اول بلکه عدم ورود نص بر منع آن کافیست نعم اگر دلیل قاطع
بر اختصاص آن بحضرت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اقامت یابد منع آن درست آید والظاهر عدم الدلیل
المذکور اگر گویند که موت بر ایمان وحصول قرب الهی در غیر شخص معصوم معلوم ومتیقن نیست گوییم بقای
آن در اینهای که مبشر اند از آن خصوصا وعموما مقطوع به است فیحون التوسل بهم ولا قایل بالفضل
باآنکه ورود آثار ونقل اخبار از مشایخ کبار که ارباب کشف ومحرمان اسرار عالم مثال اند حاسم ماده
این شبه ست نعم بعضی از فقها را درین مسئله خلاف گونه ست ولکن الحق حق ان یتبع والله اعلم

باب شانزدهم

در آداب زیارت فیض بشارت حضرت خیر الانام واقامت مدینه مطیبه سید الکرام ورجوع بوطن بالخیر والسلام

چون قصد زیارت سفری مخصوص ست لاجرم آداب متعلقه بدان بعضی از آن متعلق خواهد بود بمطلق
سفر از استخاره وتجدید توبه ورد مظالم وارضای ارباب حقوق ونفقه عیال وتهیار زاد وطلب
رفیق وتودیع اخوان واتیان ادعیه که در وقت خروج ورکوب ونزول مسنون ومأثور
ست وسایر آداب که در ابتدای سفر ووسط طریق تا وصول مقصد ورجوع بوطن مستحب ومسنون
ست وجمله آن را در کتاب آداب الصالحین که ترجمه ربع کتاب احیاء العلوم ست مذکور ساخته ایم
از آن جهت بر ذکر آنچه مخصوص باین سفر مبارک اثر باشد اقتصار کرده آمد واز جمله آداب که
آنچه رعایت آن اهم واقدم ست اخلاص نیت وصدق طویت ست که مدار جمیع

افعال واعمال برین ست فمن کانت هجرته الی الله ورسوله فهجرته الی الله ورسوله الحدیث ونیت
در زیارت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تقرب الی الله ست عزوجل وکدام تقرب وتوسل اعلا
واکمل خواهد بود از وصول بحضرت حبیب رب العالمین وسید المرسلین صلی الله علیه وسلم من یطع الرسول
فقد اطاع الله وان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ومستحب ست که باوجود زیارت سرور کائنات حضور
مسجد شریف را نیز مقصود وملحوظ دارد چنانکه ابن صلاح ونووی رحمة الله تعالی علیهما تصریح بدان کرده اند
زیراکه در شد رحال بسوی این مسجد شریف ونمازگذاردن در وی احادیث کثیره ورود یافته وشیخ الحنفیه
کمال الدین الهمام نیز از مشایخ خود همچنین نقل کرده ولیکن بعد ازان میگوید که اولی تجرید نیت ست
ازبرای زیارت وبعد از قدوم مدینه وحصول زیارت نیت مسجد علیحده کند یا در سفر دیگر نیت هردو بجای
آرد چه درین صورت تعظیم واجلال شان زیارت بیشتر ست واوفق بقول وی صلی الله علیه وآله وسلم
لا تعمله حاجة الا زیارتی وحق انست که مشارکت قصد تبرک بمسجد شریف منافی اخلاص
نیت زیارت آنحضرت نیست چه قصد مسجد وتبرک بدان ونماز در آن امتثالا لامره صلی الله علیه وآله
وسلم عین ملاحظه ومشاهده نسبت شریف اوست واز قبیل حاجتیکه اعمال آن محل دریافت سعادت
وشفاعت بود نیست بدا ظاهر بلکه از متممات ومکملات زیارت ست آنکه نیت اعتکاف مسجد شریف
آنقدر که ممکن باشد بکند اگرچه یکساعت بود وبه تعلیم وتعلم خیر وذکر الهی واکثار صلوة وسلام برآنحضرت
وختم قرآن مشغول باشد وچون پیش از وصول بمدینه مطیبه قصد ونیت آن کند بی شبهه جزای نیت
وثواب آن دریابد واز انجمله انست که در سلوک بطریق عظیم دایم الاشواق وکثیر الاشتیاق بود بزیارت
حبیب شفیع ووصول بدان جناب منیع رفیع ومشاهده لقای سعادت التقای آنحضرت واستغراق
دریای محبت فرحان بی ملل ونشیط بتکمیل طیب النفس دایم الحضور مستغرق الاوقات حسن الاخلاق واقر
الخیرات ملازم الادب کثیر الطاعات غالب الروحانیة ظاهر النورانیة وباشوق وباذوق وفرح وسرور وذکر
وحضور وصفارت ونور تا منتهی انعکاس انوار محمدی وقبول اسرار احدی گردد بیت اورا بچشم پاک
توان دید چون هلال هر دیده جای منظر آن ماه پاره نیست مصرع پاک شو اول وپس دیده
بران پاک انداز واز انجمله انست که در طریق در اکثر احوال بل سایر اوقات غیر اداء فرایض
وقضای ضرورات بصلوة وسلام برحضرت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام بصفت شوق وحضور
وطهارت ولطافت رطب اللسان وطیب الجنان بود بارت عاطر الطیب اداب که در خاتمه کتاب مسطور گردد
زیراکه اقرب طرق واقوی وسائل درین باب همین ست والبته قریب وبعید اسم ومنتج رویای جمال آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم گردد انشاء الله تعالی و افضل تعظیم حضور صلوات در اوقات مرجوه و حالات متبرکه
مثل وقت سحر بعد از نماز خصوصاً نزد قرب مدینه منوره و اماکن مقدسه در خبر است که حق سبحانه و تعالی
طائفه از ملائکه را خلق فرموده که تحف صلوة که یکی از قاصدان زیارت بحضرت نبوت ارسال مینماید
میبرند و میگویند که فلان بن فلان بزیارت شریف می آید و این تحفه را تقدیم مینماید و کدام سعادت فوق
آنکه نام وی بر زبان وی در حضور مجلس پر نور سید المرسلین مذکور گردد و از آنجمله آنست که زیارت مشاهد
نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اثنای طریق واقع اند و در بیان مساجد ماثوره مذکور شدند لازم
وقت دانند و از آنجمله آنست چون قریب بحرم شریف طیبه مطیبه برسد و مشاهده اعلام و رباع و آکام
آن کند استحضار وظائف خضوع و خشوع و تجدید آداب تضرع و حضور نماید و بحصول مبادی بلوغ منا
مستبشر گردد بیت واعظم ما یکون الشوق یوما ＋ اذا دنت الخیام من الخیام بیت وعده وصل
چون شود نزدیک ＋ آتش شوق تیزتر گردد ＋ در خبر است که چون قاصد زیارت قریب مدینه منوره میرسد
ملائکه با هدایای رحمت باستقبال او می آیند و انواع بشارات سعادت سمات شامل احوال او میگردانند
و اطباق انوار حضور و سرور نثار وقت وی میکنند بیت هر دم از دل سروری تازه سر بر میزند ＋ غالبا
روز وصال یار نزدیک آمده است ＋ و باید که بعد از مجاورت منزل منیف چنان تصور کند که گویا در بارگاه
سلطان عالم در آمده و مشاهده اعلام و جبال و باعث شوق و عظمتی که از باطن منبعث میشود حالتی عظیم گردد
و عمده درین باب حفظ قلب و خشوع باطن است با حفظ جوارح از معاصی و آثام و استعمال لسان در صلوة
بر سید انام و تفکر در ملاحظه عظمت و هیبت مقام نه مجرد تعلقه لسان و از انزعاج اعضا و رفع اصوات که از
لوازم است و لیکن اگر کمال مراقبه نصیب وی نباشد خضوع ظاهر با سعی در طریق تشبه و تباکی از دست ندهد
که وی نیز بعد از وجود استقامت و دوام البته صورت الحالت یا قریب بدان میگردد انشاء الله تعالی
چنانچه گفته است شعر یا صاحبی هذا العقیق فقف به ＋ متوالها ان کنت لست بواله
و از آنجمله آنست که چون بجبل مفرح برسد صعود آن نکند و بالای آن بر نیاید اگر بداند که در بر آمدن و مرام
در توهم سنت یا وجوب این فعل می افتند یا صورت تاذی نفس یا ایذاء غیر میگردد و اما اگر ازین لوازم
عوارض خالی باشد و داند که موجب ازدیاد شوق و صبابه و زیادت تعظیم و مهابه بمشاهده جمال جان افزا
مطالعه میگردد منع آن را وجهی نیست بلکه آنچه موافق قواعد و مقتضی دلائل است استحباب و استحسان است
و اطلاق قول بآنکه بر آمدن برین جبل از جهت مشاهده مدینه بدعت غیر حسنه است بغایت مستهجن و مستشنع
و از تحقیق معزل و از انصاف بمراحل است از جهت آنکه شهود اطلال حبیب که موجب ازدیاد

شوق حضرات بقریب و معاینهٔ اعلام و مساکن که مجدد بواعث و محرک سواکن ست و وسیلهٔ امر محبوب ست
وللوسایل حکم مقاصد هکو بیت قرب الدیار یزید اشواق لواله + لاسیما ان لاح نور جماله
او بشر الحادی بان لاح النقا + و بدت علی بعد ؤجماله + فهناک عیل الصبر من ذی صبره + و بدا
الذی یخفیه من احواله + بیت چنین که رقص کنان گرم میرود مجنون + مگر ز دور
نگاهش بمحمل افتاده ست + و چگونه از مشتاقی که بشوق لقای حبیب و مشاهده جمال وی قطع منازل و طی
مفاوز نموده بسر حد قرب و منزل وصول رسیده باشد و پیش از وصول مشهد وصال مشاهده ارباع و اطلال
امکان داشته صبر و تحمل صورت بندد بیت دلیکه عاشق صابر بود مگر سنگ ست + ز عشق تا بصبوری
هزار فرسنگ است + و گر اعتماد ست بر عمر شاید که پیش از وصول آستان حرم شریف بیک اجل در رسد
بیت بانیکه کعبه نمایان شود ز پا منشین + که نیم گام جدائی هزار فرسنگ است + باری از مشاهده
و نظر بروی محروم نماند و چون بمسجد ذو الحلیفه برسد که بقرب ابیار علی ست فرود آید و دو رکعت
نماز بگذارد بشرطیکه بر نفس و مال ایمن باشد و ابن علی که ابیار بوی منسوب است نام شخصی ست
که در زمان سابق بود و گمان نبرند که مراد علی مرتضی ست رضی الله عنه و همچنین وادی فاطمه که
در قرب مکه ست نه فاطمهٔ زهرا ست رضی الله عنها و از ان جمله آنست که چون مدینه و منارهٔ قبا
آن نمایان شود بباعثه اجلال و تعظیمی که از باطن سر بر زند فرود آید و خود را از مرکب بر زمین
افگند و اگر تواند تا مسجد شریف پیاده رود بیت هذی اقباب و هذی یثرب + ابشر فقد حصل الهنا
و المطلب + ابشر فقد حصل التواصل و انقضی + زمن الجفا و الوقت وقت طیب + و الریح قد اهدت
لنا من طیبة + عرقا کنشر المسک بل هو اطیب + و اخلع عذارک فی المحبة و اغتنم + عیش
الرضا و دع العواذل یغضب + و من یرم العشاق عنی باسمه + اطرب فلا عذر
لمن لا یطرب + فشمائل القمر المحجب قد بدت + جهرا و نور جماله لا یحجب + و ادخل بحجرة احمد
فبابه + یاوی الفقیر و یستجیر المذنب در خبر آمده ست که چون نظر وفد عبد القیس بر جمال
انور افتاد پیش از ان اناخت بعیر خود را بر زمین زدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را
از ان منع نفرمود بیت و اذا المطی بنا بلغن محمدا + فظهور هن علی الرحال حرام بیت کو طاقت
آنکم که بدین جاذبهٔ شوق + رخسار ترا بینم و بی تاب نگردم + و از انجمله آنست که چون بحرم شریف مدینه
مشرف گردد بعد از سلام بر سید انام این دعا بخواند اللهم هذا حرم رسولک فاجعله لی وقایة من
النار و امانا من العذاب و سوء الحساب اللهم افتح لی ابواب رحمتک و ارزقنی فی زیارة

نبيك عارزقنه اوليائك واهل طاعتك واغفرلي وارحمني ياخير مسئو ن وعمده در بنياب
استغراق ظاهر و باطن ست بصلوة وسلام حضرت سيدالانام وتصور عظمت وجلالت آنمقام وازلوازم
اينوقت ست فرح وسرور بفضل وكرم ملك علام وشغل باطن بشكرگذاري مشاهده اين مقامات شريفه
وقباب منيفه بيت حبذا روز سعادت مرحبا يوم الوصال + باغ من گل ميكند امروز بعد از چند مال
وازانجمله است كه براي ورآمدن طيبه غسل تمام برآرد ومسواك كند وجامه نظيف بپوشد واگر سفيد
بود بهتر باشد كه محبوب ترين ثياب پيش آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم جامهاي سفيد بود وجمال
حال خود را بحليه حلم ووقار بيارايد واز لباس احرام چنانچه بعضي جهله عوام كنند اجتناب نمايد زيراكه
آن از خصوصيات مكه مكرمه واز خواص حج وعمره ست وباستحضار معاني عظمت وكبريا واستغراق
مراقبه وحضور وتصور عظم شان آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم كه باعث خضوع وخشوع ظاهر وباطن است
درين بلده معظمه درآيد وبداند كه اين مكاني ست كه پروردگار جهان براي حبيب وصفي خود كه سيد المرسلين
ورحمة للعالمين ست اختيار كرده ومعظم فتوحات وبركات كه در عالم وعالميان شايع وظاهر ست
منبع ومنشاء انها اين محل ست بيت هر گل وسبزه كه در باغ نمودي دارد + آخراي باد صبا اين همه
آورده تست + وازتصور آنكه اين زميني ست كه بي سپر اقدام شريف خير انام شده غافل نشود
لاجرم در وضع قدم ورفع آن بغت هيبت وسكينت كه صفت لازمه حضرت سيد كائنات بود صلي الله
عليه وآله وسلم موصوف باشد وبداند كه جناب او حضرت عظيمه ايست كه ادني انتهاك حرمت واسارت
ادب مثل رفع صوت ومانند آن موجب حبط اعمال وتنزل احوال ميگردد فيدخل شاكرا النعم الله وا
مستغفرالذنوبه مشاهدا مراقبا داعيا مصليا مسلما ذاكرا غير غافل واجدا غير فاقد وانفا بفضل الله
ورسوله بيت طابت بطيبك يثرب وثراها + من اجل ذلك طيبة سماها + فملاء الوجود عبير عنبر
عطرها + وعلا علي الافاق طيب شذاها + وزهت لوامع نوره مع نورها + وهبت رياض قبا بها
وقباها + انا وفودك يا ختام الانبياء + جئنا بفاقتنا وانت غناها + جئنا اليك ببضاعة فلا زجت
فاقبل بضاعتنا ولا تخفاها + وازان جمله آنست كه نزد درآمدن باب البلد گويد بسم الله ماشاء الله
لا قوة الا بالله رب ادخلني مدخل صدق واخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا
نصيرا حسبي الله امنت بالله توكلت علي الله لا حول ولا قوة الا بالله اللهم اني اسالك بحق السائلين عليك بحق
ممشاي هذا اليك فاني لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا رياء ولا سمعة خرجت اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك اسالك ان تبعدني
من النار وان تغفرلي ذنوبي انه لا يغفر الذنوب الا انت واين دعا در وقت رفتن بمسجد هر وقت مستحب

است و در حدیث ابو سعید خدری آمده است که هر که این دعا را در طریق مسجد بخواند هفتاد هزار ملک را
بر وی موکل کنند تا استغفار کنند مر او را و اقبال کند بر وی رب العزت جل جلاله بوجه عزیز خود و از جمله
آنست که پیش از دخول مسجد شریف تقدیم صدقه کند و در صدر اسلام هر که قصد مناجات حضرت سید انام
میکرد بر وی واجب بود که چیزی صدقه میکرد بعد از آن بملازمت حضرت می آمد چنانچه آیه کریمه شریفه
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة بران دال است گویند اول
کسی که عمل بدان کرد امیر المومنین علی بود کرم الله وجهه و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد
استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت بعد از ممات حکم
ملازمت او دارد در حالت حیات صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنست که در آمدن مسجد شریف بقصد زیارت
حضرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم بر همه چیز و بر همه کار مقدم دارد و بهیچ کار دیگر مقید نشود مگر آنکه ضروری
بود و ترک آن موجب شغل خاطر و تفرقه باطن گردد و چون در آید از تصور عظمت و ابهت مکان و ملاحظه
شرف و عزت آن عالیشان غافل نباشد و بداند که همکان مهبط وحی و منزل رحمت و مقام عزت است
و این مسجد خاتم انبیاست و مقام سید المرسلین و حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم و علی آله و صحابه و ازواجه
و ذریته و اهل بیته و اتباعه اجمعین و از انجمله آنست که نزد آمدن مسجد شریف اندک وقفه کند گویا که طلب اذن
میکند در دخول و بعضی از علما گفته اند که این اصلی ندارد و لهذا علیهم و در وقت در آمدن اول پای راست نهد
و این دعا بخواند که در دخول هر مسجد مستحب است اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و بسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم
بسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله ما شاء الله لا قوة الا بالله اللهم صل علی سیدنا محمد عبدک و رسولک
و علی آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک اللهم وفقنی و اعنی علی کل ما
یرضیک و من علی بحسن الادب السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین ط این دعا را وقت در آمدن و بر آمدن مسجد ترک نکند و لیکن در
وقت بر آمدن گوید و افتح لی ابواب فضلک بجای رحمتک و اقل آنچه درین باب کفایت کند این کلمات است
اعوذ بالله بسم الله الحمد لله السلام علی رسول الله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
در حدیث آمده است اذا دخل احدکم المسجد فلیسلم علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم و باید که دخول او
در مسجد شریف در غایت خضوع و خشوع و سکینه و وقار و هیبت و تعظیم این بقعه شریفه و غض بصر از زینت
مسجد مانند آن و کف جوارح از عبث و منع خواطر از شواغل و قیام بکمال ادب حضرت بر حسب جهد و طاقت
و ملاحظه عظمت محمدی و مشاهده سطوت احمدی و اعتقاد حضور و حیات آن حضرت

در رویت و استماع او صلی الله علیه و آله وسلم احوال و اصوات را بود و اگر کسی پیش آید که تحیة و سلام بر وی
باید کرد تا تواند اغماض و احتراز کند و اگر ضرورت افتد از قدر ضرورت تجاوز نکند و بباطن مشغول آن گردد
و از انجمله آنست که چون داخل مسجد شریف شود نیت اعتکاف کند هر چند که مدت لبث قلیل بود چه آن
بمذهب بعض علما صحیح است و از برای احراز فضیلت و ثواب کافی است و رعایت این ادب را
در دخول جمیع مساجد از دست نباید داد و بتساهل دران راضی نشود که اگرچه عمل یسیر است ولیکن
اثر عظیم دارد و پس در روضهٔ شریفه در آید و در مصلای آنحضرت که الان محراب ساخته اند یا کی در جانب یمین
آن دو رکعت نماز به نیت تحیة المسجد بگذارد و در قراءت آن تطویل نکند بعد از فاتحه هم بقرائت
قل یا ایها الکافرون و سورهٔ اخلاص اکتفا نماید و اگر در مصلای شریف جا نیابد قریب آن موضع
بگذارد بر قدر امکان و اگر برای نماز فرض تکبیر بر آورده شده باشند یا خوف فوت آن بود تحیة المسجد مقید
نگردد که هم بصلاة فرض غرض حاصل است و بعد از تحیة المسجد وظیفهٔ حمد و شکر باریتعالی بجا آرد که بدین
نعمت مشرف گردید و حصول قربت نعمت رضا و توفیق و وصول بمأمول دارین و سعادت کونین مسالت
نماید و یقین داند که این درگاهیست که هیچ طالب صادق و فقیر سایل ازوی مردود و ناامید باز نگردد

بیت حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه + او یرجع الجار منه غیر محترم + و کما قال واحد من الاکابر
رضی الله عنه نظم علی بابک العالی مددت ید الرجی + ومن جاء هذا الباب لا یخشی الردا + سلام علی انوار
طلعتک التی + عیش بها شکرا فافنی بها وجدا + لعلک ان تعطف علینا بنظرة + تری ما اسر الوجد فینا
وما ابدا + وانت ملاذ العبید یا غایة المنی + ویا سیدا قد ساد من جاءه عبدا + وانت ارادتی وانت
وسیلتی + فیا حبذا انت الوسیلة والقصدا + علما را در استحباب تقدیم تحیة المسجد بر زیارت خلافی
است بعضی از مالکیه تقدیم زیارت را بر تحیة المسجد نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که اگر مرور او در قبالهٔ
وجه شریف افتد تقدیم زیارت مستحب بود و پیش اکثر علما تقدیم تحیة المسجد مطلقا مستحب است جابر رضی الله
عنه روایت میکند که وقتی از سفری قدوم آورده بودم در ملازمت آنحضرت رسیدم پرسید در مسجد
در آمده و نماز گذارده گفتم لا یا رسول الله فرمود برو و در مسجد در آی و نماز کن بعد از ان بیا و بر من سلام
کن و خلاف در غیر سلامی است که از اداب دخول مسجد است زیرا که آن مقدم است بر تحیة المسجد بالاتفاق
چنانکه گذشت و در جواز سجده شکر پیش از رکعتین تحیة المسجد یا بعد از ان نیز اختلاف است نزد شافعیه
اگر نعمتی تازه غیر نعم متوالیه و ایمه متجدد گردد جایز است و از علمای حنفیه نیز روایات در جواز آن هست
و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز منقول شده است والله اعلم **فصل** بعد ازانکه

تحیة المسجد بگذارد متوجه زیارت گردد و بقبر شریف روی آرد و از درگاه عزت جل جلاله استمداد
و استعانت جوید در رعایت ادب درین مقام منیف و موقف شریف که بی اعانت و امداد الٰهی قیام
درین مقام عالی ممکن نیست بیت فلما اتینا قبر احمد لاح من * سناه ضیاء اجمل الشمس والبدرا * وقمنا
مقاما اشهد الله انه * یذکرنا من فرط هیبته الحشرا * وجینا الله فی شدة من نفوسنا * فجینا العسر او یسرنا الیسرا * هو البحر
لاکن سلسبیل وان ترد * ترد سلسبیلا انه لم یزل براه * فیه یک فی سبیل العنایة واصلا * الیه بهمتی تری ذاته جهرا
هو الکنز کنز الله بیت علومه * ومن اودع الرحمن فی قلبه سرا * و از انچه در وسع و امکان بود در ظاهر و باطن
از خضوع و وقار و ذلت و انکسار ذره نامرعی نگذارد غیر آنکه از سجود و تمریغ وجه تراب و استلام
و تقبیل شباک شریف و امثال آن آنکه در شرع رخصت نکرده اند و در نظر ظاهر بینان از قبیل
ادب نماید اجتناب کند بلکه به یقین داند که حقیقت ادب در رعایت اتباع و امتثال امر آنحضرت است
و هر چه نه ازین باب است توهم باطل است و اگر از غلبهٔ حال و استیلای شوق چیزی سر بر زند اگر نه در
وقت حضور مردم باشد بهتر است و بعضی از علما را درین باب سخنی هست ولیکن مفتی علیه و مختار همانست
که گفته شد و در وقت سلام آنحضرت و وقوف در آنجناب با عظمت دست راست را بر دست چپ نهد
چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علمای حنفیه است تصریح با همین کرده است و مستدبر قبله در مواجهه مسمار فضه
که در دیوار حجره شریف مقابل وجه کریم نشانده اند در تحت قندیل بایستد و موقف سلف پیش از در آوردن حجرات
منیفه به مسجد داخل این موضع بود که الان شباک نحاس بر آورده اند و آن از قبر شریف موازی سه چهار گز خواهد بود
و وقوف درین حد منقول است از سلف و بالجمله وقوف از قبر شریف در حدی باید که در حالت حیات در حضور انور
وقوف بدان لایق طریقه ادب باشد و الان چون موقف زوار بیرون شباک نحاس افتاده است اگر
متصل شباک بایستد یا دور تر از آن هر دو جایز است و بیقین داند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
از حضور وی و قیام او در زیارت حاضر و آگاه است و بصوت معتدل نه در غایت بلندی و نه در نهایت
پستی بصفت حیا و وقار سلام گوید السلام علیک ایها النبی الکریم و رحمة الله و برکاته سه بار گوید
السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا سید المرسلین السلام علیک یا خاتم النبیین
تا آخر عباراتیکه در رسایل زیارت نوشته اند و معلمان زیارت تعلیم آن میکنند و اختیار بعضی سلف
مثل ابن عمر و غیر او رضی الله عنهم اختصار است و اقتصار بر مقدار السلام علیک یا رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم منقول است از ابن عمر رضی الله عنهما که چون بزیارت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم می آمد میگفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابابکر السلام علیک یا

ابتدا کند و از امام مالک منقول ست که گوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و غالب آنست
والله اعلم که قتصار بر همین مقدار در زیارت یومیه باشد ضرورت و ضیق وقت مثل اقامت نماز و مانند آن باشد
والا مشتاقیکه با دل پر اشتیاق و سینهٔ پر از شکایت فراق عمرها قطع بیابانها کرده در حضرت حبیب
رسیده باشد اقتصار او بر همین مقدار از کجا صورت بندد بیت طی لسانی از خدا خواهم و روز نشرے
پیش تو تا بیان کنم حال شب دراز را + و اختیار اکثر علما تطویل و تکثیر ست زیرا که وقوف در حضرت
نبی کریم و خطاب بآنجناب عظیم از اعظم سعادات و الزم متلزمات ست کما قال الشاعر بیت حیاً جوعی
عقالجند الیعجی فانت برائی من سعاد و مسمع و اگر یکی از دوستان بتحیت و سلام بر حضرت
سید انام علیه افضل الصلوة و اکمل السلام وصیت کرده باشد بگوید السلام علیک یا رسول الله من فلان
بن فلان یا فلان بن فلان یسلم علیک یا رسول الله بعد ازان که از سلام آنحضرت فارغ شود مقدار یک ذراع
بجانب یمین بیشتر رود و گوید السلام علیک یا ابا بکر الصدیق یا صفی رسول الله و ثانیه فی الغار جزاک الله
عن امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیر السلام علیک یا عمر الفاروق الذی اعز الله به الاسلام جزاک الله
عن امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیر السلام علیکم من فلان بن فلان اگر کسی وصیت کرده باشد
باز بهمان مکان اول که در پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل مسمار فضه ایستاده بود
بیاید و هم بطریق اول سلام کند و در توسل و تشفع و استمداد و استعانت غایت ذلت و انکسار و خضوع
و خشوع بجا آرد و در آثار سلف آمده است که هر که نزد قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت
بخواند إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
بعد ازان هفتاد بار بگوید صلی الله و سلم علیک یا محمد فرشته از آسمان ندا کند صلی الله علیک
یا فلان هیچ حاجتی نماند ترا که امروز بر آورده نشد و بعضی از علما بملاحظهٔ نهی از ندای آنحضرت صلی الله علیه
و سلم باسم علم گفته اند که اگر صلی الله علیک یا رسول الله گوید احسن باشد گفتم من اگر یا نبی الله گوید اوفق
و انسب باشد بنظم قرآنی بعد ازان بالاتر آید و در میان قبر شریف و استوانه مستقبل قبله بوجهیکه بجانب سر
مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ندهد بالستد و بتحمید و تمجید و دعا و ثنا و صلوة بر سید انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شود باز در روضهٔ شریف بقصد تبرک بمنبر مبارک که در مکان منبر آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم بنا یافته ست در آید و دست بدعا بر آرد که دعا درین
مکان مستجاب ست فصل در اداب اقامت مدینه منوره ازان جمله آنست که مدت اقامت این
بلده شریفه را غنیمت داند و همگی همت و حرص بر ملازمت مسجد شریف و اعتکاف در وے

برگمارد و حضور در وی با نواع خیرات و مبرات و صدقات و تعمیر اوقات بطاعات از صلوة و قیام و صیام و درود بر سید انام لازم بندارد و تخصیص طاعات دران مقدار از مسجد که در زمان نبوت بود شک نیست که افضل و اکمل خواهد بود و ازان جمله است که اگر در مسجد بود نظر از حجره شریفه بر ندارد و اگر برون مسجد باشد بقبهٔ شریف نظر دارد به نعت مهابت و تعظیم و خضوع و خشوع که حکم آن در استحباب حکم نظر کردن بجانب کعبه است و نورانیتی و ذوقیکه از نظر کردن بجانب قبه از بیرون شهر مشتاقان واله و والهان مشتاق می یابند ادراک آن موقوف همان حالت است بیان آن کنون بشرح راست نیاید مصراع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی ٭ و از الجمله است که تا بتواند اگرچه یکشب باشد احیای لیل در مسجد شریف از دست ندهد که قدر این شب از شب قدر کمتر نیست بلکه زیاده مصراع آن شب قدر یکه گویند اهل خلوت امشب است + شعر و کل اللیالی لیلة القدر ان دنت + کما کان یوم اللقا یوم جمعة بیت نحن فی حضرة الحبیب جلوس بین یقظة هذا و الاحلام + یا رسول الاله انی محب فیک والله عاشق مستهام + یا رسول الاله انی نزیل + و نزیل الکرام لیس یضام + یا رسول الاله انت رجائی + و امامی نعم الرجا و الامام ٭ و اگر در طریق تحصیل و تیسر ان توسل بخدام و حکام باید نمود و تذللی و ترددے باید کرد آن از سعادت وقت و شرف روزگار خود داند و طواشی و اغوات را باین نسبت که خدام آنجناب عرش مآب اند شرفی باذخ و اعظمی شامخ اعتقاد کند و این ادبی دیگر است از جملهٔ ادب اقامت این بلده عظیمه که در سکنه و اهالی آن از ادانی و اعالی همیشه بنظر عظمت و عزت نگاه کند که بر هر تقدیر و بهر حال نسبتی و اضافتی با نجناب دارند بیت کفی شرفا انی مضاف الیکم + و انی بکم ادعی و ارعی و اعرف و باید که جل اعمال بلکه کل اشغال تو دران شب شریف که تمام عمر یکشب است اتحاف صلوة باشد بر سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیمات اللهم صل علی محمد و اله صلوة انت لها اهل و سلم علیه صلوة هو لها اهل صلوة ناشیة من عین السر الذی بینک و بینه لا یعرف قدرها الا انت و الا هو صلوة هی معراج قدسه الیک و سمیة انسه لدیک ٭ و اگر نوم و نعاس غلبه کند دفع آن بتواجد و تماشات خیال آن جمال دران حریم عزت و جلال لازم داند و حاشا و کلا که خواب یا خیال گرد سراپرده چشم و دل مشتاق آن جمال در آنحضرت با مهابت و اجلال راه یابد مصرع قرار جیست صبوری کدام و خواب کجا شعر گفتی ام در خواب رو تا بینی اوراد خیال + این سخن بیگانه را گو آشنا را خواب نیست + التماس از صبا دولتیکه انوار این تجلی بر مجلای حال او تابد و سعادت اقبال این شب وصال دریابد انکه غمزدگان دیاجیر فراق و مهجوران سرگشته هجر اشتیاق را فراموش نگذارد و اگر از خود خبری داشته باشد ازین دیوانه نیز یاد آرد شعر چو با حبیب نشینی

وباده پیمائی + بیا و آر محبان باده پیما را + که اگر باز کنی او ترا نیز در وقت خود یاد کرده ست
از حضرت او بپرس تا التصدیق من کنی سبحان الله کجا بودم و کجا او فتادم الحمد لله الذی احیانی بعد
ما اماتنی و الیه النشور لا اله الا الله محمد رسول الله و از جملهٔ اداب حضور این بقعهٔ شریفه آنست که قلب و
لسان و جوارح از وقت در آمدن مسجد شریف تا هنگام بر آمدن از هر چه مکروه ست و خلاف
اولی و فضل ست نگاهدارد و دایم تصور و ملاحظه آنکه در کدام حضرت حاضر ست نصب العین ظاهر
و باطن خود سازد و اگر یکی مزاحم حال او شود که مجالست و مکالمت او موجب فتور نسبت حضور افتد
خود را بلطایف حیل از دست او برهاند و اکتفا بکلامی موجز که بر قدر ضرورت در حصول مقصود کفایت
کند واجب داند اللهم اغفر لنا و تقبل منا ما عملنا بفضلک و کرمک و اجبر ما فات عنا بعفوک
و حلمک لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و از الجمله آنست که آنچه بعضی عوام الناس
کنند که تمر صیحانی در مسجد شریف بخورند و خستها را هم در مسجد شریف اندازند نکند زیرا که
این فعل از رعایت تعظیم و نگاهداشت ادب مسجد دور ست و بتحقیق وارد شده ست که مسجد
ایذا میکشد بانکه چیزی که در وی افتد چنانکه چشم انسان با فتادن خس یا مانند آن متاذی گردد
و ذکر این ادب در مصنفات آداب زیارت شاید که بملاحظهٔ عادات خلق باشد که در زمان قدیم بود
و الا درین زمان اثری از آن پیدا نیست و ما ناکه ریختن تمر در مسجد و خوردن اصحاب صفه که فقرای باب الله
و مقیمان درگاه بودند چنانچه سبق ذکر یافت مستند این فعل خیال کرده باشند و الله اعلم و از الجمله
آنست که از پیش در آمدن مسجد شریف در مکانی مخصوص از روضهٔ شریفه سجاده گسترانیده
نگذارد و جای بر مردم تنگ نکند بلکه اگر حرص بر احراز فضیلت مکان دارد پیشتر از همه بیاید و بنشیند
و علما را در منع و کراهت این فعل سخن بسیار ست و فتوی بر کراهت آن داده اند و در حکم آنست که
چون در قبیل صبح باب مسجد شریف بر وجهی که معتاد خدام ست فتح نمایند جماعهٔ از طالبان که پیش از
وقت آمده منتظر فتح باب بر در نشسته باشند بمجرد در کشاده دادن میدوند و در صف اول جا گرفته
و سجاده انداخته متوجه زیارت میشوند و ادب سکینه و وقار که در آمدن مسجد خصوصًا در آن مسجد
شریف ازا وکد مستحباب و اعظم اداب ست از دست دهند بلکه بعضی ساده لوحان از جهت غایت
حرص که در تعیین مکان و احراز این فضیلت دارند بزیارت نیز مقید نشوند و اگر شوند باستعجال هر چه
تمامتر شعر حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه + هر که را نیست ادب لایق قربت نبود شعر
ادبوا النفس ایها الاصحاب + طرق العشق کلها اداب + نعوذ بالله من الهفوة والغفلة +

ربنا لا تجعلنا من الغافلین. و از انجمله آنست که در مسجد بصاق نیفگنند که فتوی بر حرمت آنست و آنکه
وارد شده است که دفن بصاق کفارت میشود مر انداختن او را مسلکی که از اعاظم علمای شافعیه
است میگوید که مراد آنست که دفن قاطع اثم و مانع استمرار اوست از ابتدای این وقت نه آنکه
رافع اثم و ماحی این خطیه است از اول و حکایتی که در رساله قشیریه از سلطان بایزید بسطامی قدس سره
آمده است که بزیارت مردی رفته بود ناگاه آن مرد در مسجد بزاق انداخت برگشت و زیارت او نکرد
مشهور است و این حکم در جمیع مساجد است چه جای مسجد خاتم الانبیاء و اعظم المساجد و ادب در انداختن بزاق
در جمیع احوال است که در جانب پای چپ اندازد و از استقبال قبله و جانب یمین احتراز کند
و از انجمله آنست که در ختم قرآن مجید درین مسجد که محل تنزیل و مهبط جبرئیل است اگرچه خود یکبار بود
تقصیر نکنند و اگر تواند قرائت و مطالعه کتابیکه در شمایل و فضایل حضرت سید کائنات بود
علیه افضل الصلوة واکمل التسلیمات بآن ختم کنند یا از کسیکه میخواند استماع نماید تا استحضار نعوت
مصطفویه و تذکار فضایل نبویه باعث شوق لقای آنحضرت و داعیه صلوة و تعظیم آن جناب قوی تر
و تازه گردد و از انجمله آنست که در مدت اقامت آن بلده مطیبه هرچه تواند از قیام بعبادت و صیام
بجای آرد خصوصاً آنکه مدت اقامت کوتاه بود و هوا گرم باشد تا ادراک ذوق نوعی از شدت و لاوای
مدینه کرده باشد و از انجمله آنست که بعد از زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت بقیع که مرقد
آل و اصحاب کرام و امهات المومنین و اتباع و تبع اتباع و دیگر علما و صلحای امت است و بزیارت
سید الشهدا عم النبی حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنهم اجمعین و زیارت مسجد قبا و دیگر مساجد
و آبار و سایر اماکن و آثار سید الابرار صلی الله علیه و سلم غنیمت شمارد و بیان اینمواضع و احوال و اخبار
آن در ماسبق مذکور شد لیکن کلام در آنست که بزیارت بقیع هر روز بعد از زیارت سرور کائنات
علیه افضل الصلوات والتسلیمات متوجه شود یا روز جمعه فقط چنانچه الان شده است امام نووی و تابعان
او برانند که هر روز کند و بعضی علما درین سخن مناقشه کرده اند که این را دلیلی و مستندی نیست شیخ ابو الحسن
بکری رحمة الله علیه گفته است که زیارت قبور سنت موکده است و این شامل است هر روز را غایتش
آنکه روز جمعه اوکد و افضل باشد و از انجمله آنست که هر بار که مرور نزد قبر شریف واقع شود اگرچه
از بیرون مسجد بود بایستد و سلام کند و صلوة فرستد اگرچه این مرور در یکروز مکرر واقع شود
آورده اند که یکی از سلف بترک این ادب از جناب رسالت مآب در منام معاتب شده اما داخل
مسجد باید که هر بار که در آید سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگوید بعد از ان بنشیند و اگر

بمواجهه شریف مشرف گشته طریق زیارت بجا آرد افضل واکمل باشد در جمیع مذاهب ثلثة الا مذهب مالک که
اکثار زیارت را مستحب ندارد چنانچه در بالا اشارتی بدان واقع شد وحاصل وخلاصهٔ جمیع آداب
آنست که رعایت تعظیم ومهابت واستغراق وحضور وشوق ومحبت وطاعت وعبادت وسایر خیرات
ومبرات با حفظ قلب وجوارح ودر ظاهر وباطن واغتنام مدت اقامت باعتقاد آنکه خلاصه وزبدهٔ عمر
همین زمان است بر وجه اتم واکمل واولی وافضل بجای آرد ویکدم از نسبت توجه وحضور غافل نباشد
واز تعطش طلب تره و طریق ادب فارغ ننشیند چنانچه گفته است بیت نادیده رخت عمری سودای تو
ورزیدم + فارغ ز تو کی باشم اکنون که ترا دیدم + واگر چه جاذبهٔ عنایت ازان جانب قوی است هرگز
نخواهد گذاشت که بجای بغیر رود بیت با آنچه دلم قرار گیرد بی تو + آتش من اندر زن وآنهم بستان +
واز جملهٔ ادب مهمه که در مردم بسبب بعضی عوارض در رعایت آن تقصیری وتهاونی واقع میشود آنست
که در محبت ساکنان مدینه مطهره ورعایت تعظیم ایشان علی حسب مراتبهم تقصیر را بخود راه ندهد تا حدیکه
زیاده بر نسبت جوار صوری مرتبتی وفضیلتی نداشته باشد بلکه هر چند که بفسق وبدعت وسایر اقسام
معصیت منسوب ومطعون باشند زیرا که شرف جوار حضرت سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم کافی است
واین شرف بهیچ معصیتی وبدعتی نرود واز حسن خاتمت وعفو ومغفرت محروم نسازد شعر فیا ساکنی
اکناف طیبة کلکم + الی القلب من اجل الحبیب حبیب + شعر رای المجنون فی البیداء کلبا + فمد له من الاحسان
ذیلا + فلاموه علی ما کان منه + وقالوا لم منحت الکلب نیلا + فقال دعوا
الملامة ان عینی + راته مرة فی حی لیلا + مثنوی بوالفضولی
گفت ای مجنون خام + این چه شید است اینکه می آری مدام + پوز سگ دایم پلیدی میخورد
مقعد خود را بلب می استرد + عیبهای سگ بسی او برشمرد + عیب دان از عیب او بوی نبرد
گفت مجنون تو همه نقشی وتن + اندر آ بنگر بشی از چشم من + کین طلسم بستهٔ مولاست این
پاسبان کوچهٔ لیلی است این + وانچه مزلت اقدام در رعایت این ادب واجب الاهتمام است حال
بعضی اشراف وخدام است که به بعضی بدعتها وتقصیرها منسوب اند در ایشان نیز بملاحظهٔ نسبت قرابت
وجوار شریف نظر بعین حقارت نکند وجز بعین تعظیم واجلال ننگرد واعتقاد کند که بدان در ضمن نیکان
مغمور ومستور اند واز ملاحظهٔ سر منشای قول حضرت رسالت علیه افضل الصلوة والتحیة در شان اهل بیت
با وجود صدور بعضی تقصیرات از بعضی ایشان غافل نباشد ودر مقام خطاب طریقهٔ بشاشت و
حسن تحیت ولین کلام از دست ندهد وسر رشتهٔ استحضار نسبت قرابت وشرف جوار فرو نگذارد وا[illegible]

وغلظت خود را باز دارد زیرا که ولد عاق از بعضی احکام مثل استحقاق ارث وصحت نسب بیرون نرود
وظن جمیل در صدیق وفاروق وغیر ایشان از صحابه رضی الله عنهم آنست که در آنچه متعلق بحق ایشان است
جز عفو وصفح از اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جایز ندارند تو گمان نیک دار و حق را باهل آن گذار
وشفاعت محمدیه اگر در اهل جنایت از اهل بیت نبوت که ارادت حضرت صمدیت بتطهیر ایشان از
رجس رفته است در کار نشود بهتر ازین کدام محل خواهد یافت وبعضی از مشایخ ازین آیت چنان فهم
کرده اند که هیچ یکی از ایشان از دار دنیا بیرون نیاید تا اول از دنس ورجس معنوی لمرض و مانند آن
مطهر نگردد اینست ترجمهٔ کلام بعضی از علمای مکه معظمه در کتابیکه در آداب زیارت تصنیف کرده است
بعبارته وکلام سید سمهودی وغیر او در محل رعایت این ادب بدان موافق است والله اعلم **فصل**
بعد از آنکه از زیارت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام واز زیارت مساجد ومشاهد عظام فارغ شد
وعزیمت رجوع باوطان واولی الارحام مصمم شد باید که بوداع مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
بنماز ودعا در مصلای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ویا در موضعی که قریب آنست بپردازد بعد از آن بزیارت
قبر مقدس بروجهی که آداب زیارت است روی آرد واز برای حصول سعادت کونین برای خود وبرای
هر که دوست دارد دعا کند واز حضرت عزت جل جلاله قبول ووصول باهل وعیال بروجه سلامت از
آفات واهوال طلب دارد واین دعا بخواند اللهم انا نسئلك فی سفرنا هذا البر والتقوی ومن العمل
ما تحب وترضی اللهم لا تجعل هذا آخر العهد بنبیك ومسجده وحرمه ویسر لی العود الیه والعکوف لدیه
وارزقنی العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة وردنا الی اهلنا سالمین غانمین آمین
واز آثار قبول وعلامات حصول مامول غلبه گریه وانزعاج است درین وقت بلکه گریه وزاری در جمیع
اوقات باعث ذوق ونشان امیدواری است **مثنوی** این دلم باغ است وچشمم ابر وش + ابر گرید
باغ خندد شاد وخوش + ذوق خنده دیده ای خیره خند + ذوق گریه بین که هست آن کان قند + روشنی
خانه باشی همچو شمع + گر فرو باری تو همچون شمع دمع + تا نگرید ابر کی خندد چمن + تا نگرید طفل کی نوشد لبن
واگر بکا غلبه نکند سعی در تباکی کند ومعانی که ذوق ورقت آرد استحضار نماید که بکا درین مقام بهر وجه
علامت قبول است واگر اندکی سررشتهٔ محبت وعلاقهٔ دوستی بجای پیوسته است احتیاج به تباکی نیست
سبحان الله **بیت** دلی از سنگ باید بسر راه وداع + که تحمل کند آن لحظه که محمل برود + **شعر**
احن الی زیارة حی لیلی وعهدی من زیارتها قریب + وکنت اظن قرب الدار یطفی + لهیب الشوق
فازداد اللهیب. بعد از آن هم بر حال تباکی وتحسر وتحزن بر مفارقت آنحضرت شریفه ووداع مقامات

منبغی آنکه بپای پس رود بلکه بر طریقه که معتاد مشی است برود که در زیارت آنحضرت پای پس رفتن را
در وقت وداع در آداب نشمرده اند بخلاف وداع بیت الله که سنت در آنجا در وقت وداع پای پس
رفتن است تا بیرون مسجد زیرا که ماثور در وداع آنحضرت بیت الله زاده الله تعظیما و تشریفا همچنین است
و هیچ جا نقل نکرده اند که در حضور آنحضرت اصحاب وقت وداع این چنین میکردند والله اعلم و باید که در
وقت وداع بهر وجه تواند در تصدق تقصیر نکند و اکثر علما بر آنند که از خاک مدینه و مکه و خشت و سفال
و احجار برندارد و علمای حنفیه و بعضی شافعیه تجویز آن کرده اند و بر هر تقدیر اگر هدایا مثل ثمار و میاه که
موجب سرور اهل و اخوان گردد بردارد بهتر باشد بی آنکه براه تکلف رود و در استصحاب قادم هدیه برای
اهل و اولاد آثار موکده و اخبار صحیحه ورود یافته است و در وقت رجوع آدابیکه در باب رجوع از سفر آمده است
رعایت کند و چون بر بلد خود مشرف شود این دعا بخواند اللهم انی اسالک خیرها و خیر اهلها و خیر ما فیها
و اعوذ بک من شرها و شر اهلها و شر ما فیها اللهم اجعل لنا بها قرارا و رزقا حسنا
و چون در شهر در آید بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر
آیبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون لا اله الا الله وحده صدق وعده و نصر
عبده و هزم الاحزاب وحده و اعز جنده فلا شیء بعده و باید که پیش از در آمدن خبر سلامت و وصول
باهل خود برساند و یکایک نه در آید و بشب نه در آید و بهترین اوقات وقت چاشت است تا آخر روز
بیشتر از شب و پیش از آنکه بخانه در آید قصد مسجد کند و دو رکعت نماز بگذارد اگر وقت مکروه نباشد
و دعا کند و شکر نعمت سلامت و وصول بجا آرد و بگوید الحمد لله الذی بنعمته و جلاله تتم
الصالحات و هر که پیش آید مصافحه کند و اگر معانقه کند نیز جایز است مادام که ملاقی امرد نباشد
نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک در آمد رحمة الله علیهم مالک مصافحه او
کرد و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت معانقه کرده است آنکه او بهتر است از من و تو
معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جعفر را رضی الله عنه و تقبیل کرده او را در وقت قدوم
از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است حکم ما و جعفر واحد است اگر
از صالحان باشیم اذن میدهی که در مجلس تو تحدیث کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان
سوق حدیث کرد بسندی که داشت و مالک سکوت کرد اینجا قاضی عیاض مالکی
رحمة الله علیه میفرماید که سکوت مالک دلیل است بر ظهور تصویب قول سفیان تا دلیل قایم نشود
بر تخصیص جعفر انتهی کلام القاضی و آنچه دلالت دارد بر عدم خصوصیت بجعفر حدیث

ترمذی است که روایت کرده است که زید بن حارثه از سفر قدوم آورده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برخاست وردای شریف کشیده میرفت تا او را دریافت واعتناق کرد ودر میان دو چشم او بوسه داد
کذا قال بعض المالکیه واگر مردی عالم یا صالح یا شریف پیش آید تقبیل ید نیز درست است وتقبیل [illegible]
دار صغیر دختر باشد یا پسر وسایر اعضا واطراف وی اگرچه فرزند دیگری باشد سنت است وچون
بخانه در آید دو رکعت نماز گذارد ووظیفه شکر ودعا وحمد وثنای مولی بجای آرد وبعد از فراغ از
دریافت اهل واولاد بیرون آید ودر محلی قریب خانه مسجد یا غیر آن بنشیند تا مردم بسلام قدوم
بدیدن او بیایند هر که پیش آید بوجه بشاشت واکرام ولطف وشفقت وتواضع پیش آید ودعا کند
خصوصاً پیش از آنکه بشهر در آید ومقیم شده باشد که دعای مسافر خصوصاً حاج پیش از وصول بلد مستجاب
است واگر منکری بیند مثل ضرب دفوف ومزامیر چنانچه متعارف اهل زمان است در وقت قدوم
مسافر منع کند وخلاصه جمیع آداب وروح جمیع مناسک وعمده افعال وفضل اوضاع آنست که بعد از
رجوع این سفر مبارک عزم بر تجدید توبه وملازمت تقوی کند واجتهاد در تحصیل محاسن ظاهر وباطن نماید
زیرا که گفته اند که علامت حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته بود باز گردد ودلیل بر آن وعلامت آن حرص
بر اتباع سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم است وسردی دل از محبت دنیا واهل آن وسرگرمی محبت
آخرت وارباب آن والحذر الحذر از آنکه باز گرد گناهان بگردد و[illegible] کند فان النکسة اشد
من المرض ونعوذ بالله من الحور بعد الکور + واگر در بعضی ابواب خیر با پروردگار خود عهدی کرده باشد
محافظت بر وفای آن لازم داند که نقض عهد کار از پیش نبرد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما وبالله التوفیق

باب هفدهم

در ذکر فضایل وآداب صلوة بر سید کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات که افضل صلات واعظم
وسایل است از برای نیل برکات ورفع درجات + چون اعظم آداب واذکار سالکان طریق
زیارت حضرت سید ابرار ورسول مختار علیه افضل الصلوة واکمل التسلیمات فی اناء اللیل واطراف النهار
اتحاف صلات صلوة واهدای هدایای تسلیمات بود لاجرم بیان فضایل وثمرات واحکام واوقات
آن از ضروریات مقام باشد وبیان وتفصیل آن در چند فصول اتفاق افتاد وبالله التوفیق
فصل بدانکه فواید ونتایج صلوة نبویه علیه اکمل الصلوة والتحیة از حد حصر واحصا متجاوز است وضبط آن
بزبان قلم وبیان متعسر ولیکن بعضی از علما وحفاظ حدیث جمله از آنچه باحادیث صحیحه وروایات
حسنه ثبوت یافته وبدیشان رسیده ضبط کرده ودر ضمن بیان آورده اند بعضی از آن نتیجه

نه اصل صلوة است و بعضی مترتب بر عددی مخصوص و بعضی با ثر کیفیتی خاص و بعضی مخصوص وقتی معین و بعضی
لازم حالتی مخصوص و چیزی ازانها درین سطور مذکور میگردد و الله الموفق از فواید صلوة بر سرور
کاینات علیه افضل الصلوة امتثال امر الهی ست عز اسمه و موافقت او سبحانه و موافقت ملائکه او
در فرستادن صلوة و سلام بر خیر انام بمنطوق آیه کریمه اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا وحصول عشر صلوات از حضرت واهب العطایا جل و علا و رفع عشر
درجات و ثبت عشر حسنات و محو سیئات و در بعضی احادیث معادله عشر رقاب و عشرین غزوات
واقع شده و استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حصول
قرب نبوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و لحوق و اتصال بآنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت
و گشتن آنحضرت متولی جمیع امور در ان روز پر شدت صلی الله علیه و آله و سلم و کفایت جمیع مهمات و قضای
جمیع حوایج و مغفرت جمیع ذنوب و کفارت جمیع سیئات و بقولی از فوایت فرایض نیز و قیام او
مقام صدقه بلکه بقولی افضل ازان صلی الله علیه و آله و سلم و تفریج کرب و شفای سقم و ذهاب خوف و حزن
و اظهار برائت منهم و نصرت بر اعدا و حصول رضای الهی و محبت وی و صلوة ملائکه او عز و علا و زکات
و تنمیه عمل و مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغ بال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب
و اولاد و اولاد الاولاد تا طبقه رابعه صلی الله علیه و آله و سلم و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات
موت و خلاص از مهالک دنیا و مضایق روزگار و تذکیر منسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت
از اقسام بخل و جفا و از دعا بر غم الف زیرا که در حدیث آمده است که هر که نزد ذکر آن سرور صلی الله علیه
و آله و سلم صلوة نفرستد بخیل است و گویا جفا کرده بر آنحضرت و دعا کرده بشود بروی برغم الف صلی الله علیه و آله
و سلم و تطییب مجلس و غشیان رحمت مر جلسا را و توفیر بغض نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در انحال بر آفات
و نجات ازان در طرفة العین بر خلاف حال تارک صلوة صلی الله علیه و آله و سلم و از اتم فواید و اعظم رغایب
عرض اسم مصلی در حضور فایز النور سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم شعر لک البشارة فاخلع ما علیک
لقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج بیت جان میدهم در آرزوی قاصد آخر باز گو + در مجلس
آن نازنین حرفی که از ما میرود + و ازدیاد محبت که مستلزم انبعاث شوق و غرام بحضرت سید انام
علیه الصلوة و السلام است و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثل خیال وی در عین که لازم کثرت صلوة
است بالغت حضور و توجه اللهم صل و سلم علیه شعر لو شق عن قلبی تری فی وسطه + ذکرک فی
سطر و التوحید فی سطر + و محبت مسلمانان و محبت آنحضرت مر مصلی را و مصافحه او مر او را در روز

ترمذی است که روایت کرده است که زید بن حارثه از سفر قدوم آورده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برخاست و ردای شریف کشیده میرفت تا او را دریافت و اعتناق کرد و در میان دو چشم او بوسه داد
کذا قال بعض المالکیه و اگر مردی عالم یا صالح یا شریف پیش آید تقبیل ید نیز درست است و تقبیل
ولد صغیر دختر باشد یا پسر و سایر اعضا و اطراف وی اگرچه فرزند دیگری باشد سنت است و چون
بخانه درآید دو رکعت نماز کند و وظیفه شکر و دعا و حمد و ثنای مولی بجای آرد و بعد از فراغ از
دریافت اهل و اولاد بیرون آید و در محلی قریب خانه مسجد یا غیر آن بنشیند تا مردم بسلام قدوم
هدیه دادن او بیایند و هر که پیش آید بوجه بشاشت و اکرام و لطف و شفقت و تواضع پیش آید و دعا کند
خصوصاً پیش از آنکه بشهر درآید و مقیم شده باشد که دعای مسافر خصوصاً حاج پیش از وصول بلد مستجاب
است و اگر منکری بیند مثل ضرب دفوف و مزامیر چنانچه متعارف اهل زمان است در وقت قدوم
مسافر منع کند و خلاصه جمیع آداب و روح جمیع مناسک و عمده افعال و فضل اوضاع آنست که بعد از
رجوع این سفر مبارک عزم بر تجدید توبه و ملازمت تقوی کند و اجتهاد در تحصیل محاسن ظاهر و باطن نماید
زیرا که گفته اند که علامت حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته بود باز گردد و دلیل بر آن و علامت آن حرص
بر اتباع سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم است و سردی دل از محبت دنیا و اهل آن و سرگرمی محبت
آخرت و ارباب آن والحذر الحذر از آنکه باز گرد گناهان بگردد و بیقیاسی کند فان النکسة اشد
من المرض و نعوذ بالله من الحور بعد الکور + و اگر در بعضی ابواب خیر با پروردگار خود عهدی کرده باشد
محافظت بر وفای آن لازم داند که نقض عهد کار از پیش نبرد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما و من الله التوفیق

باب هفدهم

در ذکر فضایل و آداب صلوة بر سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات که افضل صلوات و اعظم
وسایل است از برای نیل برکات و رفع درجات + چون اهم آداب و اذکار سالکان طریق
زیارت حضرت سید ابرار و رسول مختار علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیمات فی اناء اللیل و اطراف النهار
اتحاف صلات صلوة و اهدای هدایای تسلیمات بود لاجرم بیان فضایل و ثمرات و احکام و اوقات
آن از ضروریات مقام باشد و بیان و تفصیل آن در چند فصول اتفاق افتاد و بالله التوفیق
فصل بدانکه فواید و نتایج صلوة نبویه علیه اکمل الصلوة و التحیة از حد حصر و احصا متجاوز است و ضبط آن
بزبان قلم و بیان متعسر لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث جمله اظهار از آنچه باحادیث صحیحه و روایات
حسنه ثبوت یافته و بدیشان رسیده ضبط کرده و در ضمن بیان آورده اند بعضی از آن نتیجه

نه اصل صلوة است وبعضی مترتب بر عددی مخصوص وبعضی باثر کیفیتی خاص وبعضی مخصوص بوقتی معین وبعضی
لازم حالتی مخصوص وچیزی از آنها درین سطور مذکور میگردد والله الموفق از فواید صلوة بر سید
کاینات علیه افضل الصلوة امتثال امر الهی است عز اسمه وموافقت او سبحانه وموافقت ملائکه او
در فرستادن صلوة وسلام بر خیر انام منطوق آیه کریمه إِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وحصول عشر صلوات از حضرت واهب العطایا جل علاه ورفع عشر
درجات وثبت عشر حسنات ومحو عشر سیئات ودر بعضی احادیث معادله عشر رقاب وعشرین غزوات
واقع شده واستجابت دعا ووجوب شفاعت سید انبیا وشهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وحصول
قرب نبوی ومزاحمت کتف شریف او بر باب جنت ولحوق واتصال بآنحضرت پیشتر از دیگران روز قیامت
وگشتن آنحضرت متولی جمیع امور در آن روز پر شدت صلی الله علیه وآله وسلم وکفایت جمیع مهمات وقضای
جمیع حوایج ومغفرت جمیع ذنوب وکفارت جمیع سیئات ولقبولی از فوایت فرایض نیز وقیام او
مقام صدقه بلکه بقولی افضل از آن صلی الله علیه وآله وسلم وتفریج کرب وشفای سقم وذهاب خوف ورجع
واظهار برایت منهم ونصرت بر اعدا وحصول رضای الهی ومحبت وی وصلوة ملائکه او عز وعلا وزکات
وتنمیه عمل ومال وطهارت ذات وصفای قلب وفراغ بال وحصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب
واولاد واولاد الاولاد تا طبقه رابعه صلی الله علیه وآله وسلم ونجات از اهوال قیامت وآسانی سکرات
موت وخلاص از مهالک دنیا ومضایق روزگار وتذکیر منسیات ونفی فقر واعدام حاجت وسلامت
از اقسام بخل وجفا واز دعا برغم الف زیرا که در حدیث آمده است که هر که نزد ذکر آن سرور صلی الله علیه
وآله وسلم صلوة نفرستد بخیل است وگویا جفا کرده بر آنحضرت ودعا کرده میشود بروی برغم الف صلی الله علیه وآله
وسلم وتطیب مجلس وغشیان رحمت مر جلسا را وتوفیر نور نزد مرور بر صراط وتثبیت قدم در آن حال بر آن
ونجات از آن در طرفة العین بر خلاف حال تارک صلوة صلی الله علیه وآله وسلم واز اتم فواید واعظم رغایب
عرض اسم مصلی در حضور فایز النور سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم شعر لک البشارة فاخلع ما علیک
لقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج بیت جان میدهم در آرزوی قاصد آخر باز گو + در مجلس
آن نازنین حرفی که از ما میرود + وازدیاد محبت که مستلزم انبعاث شوق وغرام بحضرت سید انام
علیه الصلوة والسلام است واستحضار محاسن نبویه در قلب وتمثل خیال وی در عین که لازم کثرت صلوة
است بالغت حضور وتوجه اللهم صل وسلم علیه شعر لو شق عن قلبی تری فی وسطه + ذکرک فی
سطر والتوحید فی سطر + ومحبت مسلمانان ومحبت آنحضرت مر مصلی را ومصافحه او مر او را در روز

قیامت و رویت جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در منام و محبت ملائکه و ترحیب ایشان مر او را
و کتابت صلوة او با قلام ذهب بر قراطیس فضه و دعای ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار و تبلیغ
ملائکه سیاحین صلوة او بحضرت رسالت باین عنوان فلان بن فلان مثل کمترین بندگان عبد الحق
بن سیف الدین یسلم علیک یا رسول الله و از اعظم فواید و اتم رغایب حصول شرف رد سلام است که
سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است و کدام سعادت بالاتر ازین که دعای خیر و سلامت آنحضرت شامل
حال اینکس باشد اگر در تمام عمر یکبار دست دهد موجب صد هزار کرامت و مثمر خیر و سلامت باشد بیت
بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب + که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو + و حصول این سعادت
از یقینیات است که شبهه را بدان راه نیست زیرا که بعد ثبوت حقیت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و ثبوت سنیت بلکه و جوبیت رد سلام بالکمال تاکید آنحضرت بر ادای این سنت حسنه چنانچه از شمایل
کریمه وی صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که کان یبادر بالسلام پس در رد سلام مبادر تر و مبالغ تر
باشد و ازین سخن نکته و دقیقه دیگر معلوم شد که زایر در وقت زیارت آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم
پیش از عرض سلام بر حضرت السلام از جانب وی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده است و بعد
از سلام که بر حضرت او میکند بزیادت سعادت رد سلام نیز مشرف میگردد و از فواید صلوة بر رسول الله صلی الله
علیه وسلم باز داشتن ملکین است از نوشتن گناهان وی تا سه روز و منع اغتیاب مردم مر مصلی را و در آمد
روز قیامت زیر سایه عرش و گرانی ترازوی اعمال او و امن از عطش و تکثر ازدواج در جنت و حصول ارشاد
و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر ذکر الهی عز اسمه و
تضمن شکر وی جل و علا و معرفت حق نعمت وی و اقرار بدان و اظهار عجز از ادای حق وساطت
و رسالت بطلب و سوال تولی حق سبحانه و تعالی بثنای حبیب خود و زیادت تشریف و رفعت شان او
صلی الله علیه و آله وسلم و شک نیست که حق جل و علا و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم این سوال و طلب را
از بنده دوست میدارد و چون بنده صرف سوال و طلب و رغبت خود در محاب خدا و رسول خدا کرده و آن را
بر محاب نفس خود ایثار نموده لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فضل خاص خواهد شد و این نکته غریب
و فایده عجیب است در سر صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم و سبب ترتب قضای حوایج و
کفایت مهمات و دیگر فواید همین صرف و ایثار مذکور است فافهم و بالله التوفیق اما حصول
ذکر الله در ضمن صلوة ظاهر است زیرا که توجه خطاب درین کلام سعادت انجام بحضرت ملک
علام است با شتمال اکثر صیغ صلوة بر اسم مبارک اللهم که مرآت ملاحظه و آئینه ذکر جمیع اسما

وصفات الهی ست منقول ست از حسن بصری رضی الله عنه وغیر او از سلف که هر که حضرت عزت را
بالهام یاد کرد گویا بجمیع اسمای حسنی یاد کرد اکنون بر مومن صادق ومحب مشتاق لازم ست که در اکثار
این عبادت وایثار آن بر اعمال دیگر تقصیر نکند وعددی مخصوص که تواند دوام ومواظبت بر آن
آسان داند ورد یومیه خود گرداند فورد خیر العمل ادومه وقلیل دائم خیر من کثیر منقطع
وبارها که از هزار کم نبود واگر نه به بالصد اکتفا کند واگر این نیز میسر نگردد از صد خود نگذارد واختیار بعضی
سی صد ست وبعضی دو ثلث صباح ومسا بعد از نماز صبح وشام وباید که وقت خواب نیز وردی
از آن معین داشته باشد ومومن موفق هرگاه که عادت بر اکثار آن کرده آسان میشود بر وی
وبعضی صیغها ست که اتمام عدد الف در وی بغایت آسان ست وهرگاه لذت وشیرینی آن بمذاق
جان طالب رسید قوت وقوام روح او بابن خواهد بود فذکر الحبیب للمریض طبیب وعجب ست از
مومن که یکساعت از روز وشب خود صرف این عبادت که منبع انوار وبرکات ومفتاح ابواب جمیع خیر
وسعادات ست نکند وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر شخصی را که گفت اجعل لك صلوتی
کلها اذن یکفی همك وقول علی مرتضی رضی الله عنه که فرموده ست لولا احد ما فی ذکر الله لجعلت الصلوة
النبویه عبادتی کلها دربنباب کفایت ست واهل سلوک را در آمدن ازین باب موجب فتوح عظیمه ومواهب
شریفه ست وبعضی مشایخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت کند التزام صلوة بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم طریقی موصل ست مر طالب را وهمین صلوة وتوجه او بآنحضرت تربیت او با حسن آداب نبویه
وتهذیب او باشرف اخلاق محمدیه خواهد کرد وترقیت او باعلی ذروه کمال وایصال او بمحل اسنی از حضرت کبیر
متعال خواهد نمود وبوصول بدرگاه الهی وقرب حضرت رسالت پناهی مشرف خواهد ساخت ووصیت میکردند
بعضی مشایخ بقرات قل هو الله احد وبکثرت صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وسلم ومیفرمودند که بقرات قل
هو الله احد شناختیم خدای واحد احد را وبکثرت صلوة صحبت داشتیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ومیفرمودند
کسیکه صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم بسیار فرستد به بیند او را در خواب وبیداری کذا نقل الشیخ الکامل الامام علی
المتقی فی الحکم الکبیر من الشیخ احمد بن موسی المتشرع الصوفی وبعضی از متاخرین مشایخ شاذلیه قدس الله اسرارهم
فرموده اند که طریق سلوک وتحصیل معرفت قرب الهی در زمان فقدان وجود اولیای مرشد متصرف التزام ظاهر
شریعت ست با دوام ذکر وکثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری عظیم در باطن
پیدا شود که راه بدان نماید وفیض از آنحضرت بی واسطه برسد وخلاصه طریقه شاذلیه که از شعب طریقه قومیه قادریه
ست استفاضه از حضرت نبویه ست بی واسطه بوسیله التزام متابعت ودوام حضور بآنحضرت صلی الله علیه وسلم

فجدوا واجتهدوا ومن الله الاعانة والتوفیق فصل سخاوی ومحدثان دیگر رحمهم الله آورده اند که محمد
بن سعد بن مطرف راعدی معین از صلوة پیش از وقت منام ورد بود شبی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
در خواب می بیند که درون خانه او درآمده وخانه را بنور جمال باکمال خود روشن گردانیده است وپیغمبر فرمایند بیار
این دهان خود را که درود بسیار میخواند تا بوسه دهیم بر وی میگوید که من شرم داشتم که دهان خود را پیش دهان
آنحضرت نهم رخسار خود را گردانیدم وپیش دهان آنحضرت داشتم پس بوسه داد بر رخسار من چون بیدار شدم
خانه تمام رایحه مشک گرفته بود وتا هشت روز بوی مشک از رخسار من می آمد وشیخ احمد بن ابی بکر بن رداد
صوفی محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین فیروزابادی باسانیدی که او راست روایت میکند
وی می آرد که اقلیسی گفته است روزی شبلی بر ابوبکر مجاهد آمد ابوبکر بحیثیت اکرام او بر پای استاد و با وی
معانقه کرد ومیان هر دو چشم او بوسه داد من گفتم یا سیدی این را شبلی میکنی وحال آنکه تو وهر که در بغداد
است میگوید که وی مجنون است گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی الله علیه وسلم در خواب می بینم که شبلی
پیش پیغمبر آمد صلی الله علیه وآله وسلم بآمدن او بایستاد واو را در کنار گرفت ومیان هر دو چشم او بوسه داد
پس گفتم یا رسول الله این را شبلی میکنی فرمود نعم وی بعد از نماز این آیت میخواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم وعقیب آن صلوة بر من
میفرستد وهم وی در کتاب مذکور از شبلی قدس سره نقل میکند که گفت مردی از همسایگان من
مرده بود او را در خواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت چه پرسی که عجایب هولهای عظیم بر من
گذشت ودر وقت سوال منکر ونکیر وقت بر من بغایت تنگ افتاد با دل گفتم که مگر بر دین اسلام
نمرده ام ندا آمد که این عقوبت بیکار داشتن است زبان را در دنیا چون فرشتگان عذاب قصد من
کردند مردی جمیل الشخص طیب الرایحه میان من وایشان حایل شد وحجت ایمان بیاد من داد گفتم خدای تعالی
رحمت کند مر ترا بگو که تو کیستی گفت من شخصی ام که از کثرت صلوتی که بر رسول خدا میفرستادی مخلوق
شده ام ومامورم که در هر شدت وکرب اعانت ونصرت تو کنیم واین حکایت در مصباح الظلام نیز ذکر کرده
شبلی وجار او بر سبیل اجمال نیز نقل کرده اند وهم وی در کتاب مذکور از کعب الاحبار می آرد که حق تعالی
بموسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وحی فرستاد که یا موسی اگر حمد گویان من در عالم نباشند یک قطره
باران از آسمان نفرستم ویکدانه نبات از زمین نه رویانم همچنین چیزهای بسیار ذکر کرد تا آنکه گفت
ای موسی خواهی که من قریب تر باشم با تو از قرب کلام تو بنسبت بلسان تو از خواطر قلب تو بنسبت
بقلب تو واز روح تو بنسبت ببدن تو واز نور بصر تو بنسبت بعین تو گفت نعم یا رب گفت پس درود بر محمد بسیار

تا این نسبت حاصل تو گردد صلی الله علیه و آله وسلم و بروایتی آمده که ای موسی خواهی که از عطش روز قیامت
محنتی بتو نرسد گفت الهی نعم گفت درود بر محمد بسیار گو صلی الله علیه و آله وسلم رواه الحافظ ابو نعیم فی الحلیة
و هم وی در کتاب مذکور می آرد که علی مرتضی از ابوبکر صدیق رضی الله عنهما روایت میکند که درود فرستادن
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم محو کننده تر است مر ذنوب را از کشتن آب مر آتش را و سلام دادن بر حضرت
فاضل تر است از عتق رقاب و حب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم افضل است از ضرب سیف فی سبیل الله
رواه ابو القاسم الاصبهانی و هم وی از روایت انس می آرد رضی الله عنه که پیغمبر فرمود صلی الله علیه
و آله وسلم دو مسلمان که نزد ملاقات یکدیگر مصافحه کنند و بر رسول خدا درود فرستند از یکدیگر جدا نشوند
تا ذنوب ایشان ما تقدم و ما تاخر همه آمرزیده نشود رواه الحافظ بن علی البشکوال و هم از روایت
علی مرتضی رضی الله عنه می آرد که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسی که حجة الاسلام بجا آرد
و بعد از وی غزوه کند بچهار صد حج برابر باشد پس دلهای قومی که استطاعت حج و قوت جهاد نداشتند
شکسته شد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بر رسول خود صلی الله علیه وسلم هر که بر تو درود فرستد
ثواب او چهار صد غزا بود و هر غزوه بچهار صد حج برابر اخرجه ابو حفص بن عبد المجید المیانشی
فی المجالس المکیه و هم وی در کتاب مذکور در فصل احادیث خضر و الیاس علیهما السلام می آرد
از شیخ مجد الدین فیروز آبادی بسندیکه او راست متصل بقصه ابو المظفر محمد بن عبد الله خیام سمرقندی
که گفت در آمدم روزی در مغاره کعب و راه گم کردم ناگاه مردی را دیدم که میگوید بیا با من پس
با وی رفتم گمان بردم که مگر وی خضر است پرسیدم نام تو چیست گفت خضر بن الیشا ابو العباس و با وی
شخصی دیگر دیدم گفتم نام وی چیست گفت الیاس بن سام گفت رحمت کند خدا تعالی شما را یا دیده اید شما محمد
رسول الله را صلی الله علیه و آله وسلم گفتند نعم گفتم بعزة الله و قدرته خبر دهید مرا بچیزیکه از وی شنیده اید
تا روایت کنم از شما پس گفتند شنیدیم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هر که بگوید صلی الله علی
محمد صلی الله علیه وسلم پاک کرده شود دل او از نفاق چنانچه پاک گردانیده میشود جامه آب و باسناد مذکور
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هر که بگوید صلی الله علی محمد بتحقیق بگشاید بر روی خود هفتاد در از رحمت
و باسناد مذکور گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بنشینید در مجلس بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم
و صلی الله علی محمد حق تعالی ملکی را موکل کند تا شما را از غیبت باز دارد و چون برخیزید
بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد تا منع کند حق سبحانه تعالی
مردم را از غیبت کردن شما و باسناد مذکور گفت خضر و الیاس که مردی

از شام بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیامد و عرض کرد یا رسول الله پدر من مردی پیر و نابینا و بسیار ضعیف
است و دوست دارد که ترا ببیند ولیکن قدرت آمدن ندارد فرمود پدر خود را بگو در هفت هفته یعنی در هفت شب جمعه بگوید
صلی الله علی محمد مرا بخواب ببیند و بگو روایت کند از من حدیث همچنان کرد که فرموده بود پس دید آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم در خواب و روایت کرد از وی حدیث و هم در کتاب مذکور از روایت ابو هریره می آرد
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم صلوة فرستید بر انبیای خدا تعالی و رسل او زیرا که خدای سبحانه تعالی
چنانچه مرا بعث کرده است ایشان را نیز بعث کرده اخرجه البیهقی فی شعب الایمان و فی کتاب الدعوات الکبیر
و از روایت انس می آرد که قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذا سلمتم علی فسلموا علی المرسلین
اخرجه ابن ابی عاصم و از روایت کعب می آرد که وی بر عایشه رضی الله عنها درآمد و در مجلس ذکر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم جاری شد گفت هیچ روزی نیست که آفتاب طلوع کند مگر آنکه فرود آیند هفتاد هزار فرشته
و در گیرند قبر مطهر آنحضرت را و بر زنند بالهای خود را و صلوة فرستند بر وی صلی الله علیه وآله وسلم
و چون شبانگاه شود عروج کنند پس طایفه دیگر بعد ایشان هبوط نمایند و آنچه آنها کرده بودند اینها
نیز کنند تا وقتیکه از قبر شریف بر آید هفتاد هزار فرشته گرداگرد او باشند صلی الله علیه وآله وسلم رواه
الدارمی و از روایت حذیفه می آرد که گفت الصلوة علی النبی تدرک الرجل و ولده و ولد ولده رواه
ابن بشکوال تمت الاحادیث المنقولة من کتاب الرداد زیادة علی الاصل وقد نقلت منه وانتسخت من
کتاب الاصل فی المدینة المطیبة ضحوة یوم الاحد العاشر من جمادی الاولی سنة سبع وتسعین وتسعمائة وهو
تاریخ تسوید هذه الاوراق والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله واصحابه اجمعین
حکایت آورده اند که مردی را دیدند که در طواف و سعی و سایر مواقف و مناسک حج جز صلوة بر سید
کائنات صلی الله علیه وسلم بدعائی دیگر نمی پرداخت گفتند چرا از ادعیه ماثوره نمی خوانی گفت که من عهد
کرده ام که با صلوة نبوی دعای دیگر شریک نسازم و سببش آنست که چون والد من وفات یافت روی
وی را دیدم که بر شکل حمار شده است از مشاهده اینحال اندوه بر من غلبه کرد پس بخواب رفتم و پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم دیدم و دست بدامان او زدم و شفاعت والد کردم و از موجب اینحال پرسیدم فرمود
که وی آکل ربا بود و هر که آکل ربا باشد جزای او در دنیا و آخرت این باشد ولیکن والد تو هر شب در وقت
خواب صد بار بر من درود میفرستاد بدان جهت وی را شفاعت کردم قبول افتاد پس بیدار شدم و روی
پدر دیدم مثل ماه شب چهارده شده و در وقت دفن نیز از هاتف شنیدم که میگوید بسبب عنایت
و آمرزش الهی جل و علا بر والد تو صلوة و سلام فرستادن او شد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم آورده اند که بعضی

از طلاب علم حدیث را در خواب دیدند که میگوید خدای رب العزت جل جلاله مرا بیامرزید و تمامه اهل مجلس را
که در وی استماع حدیث میکردند بجهت ذکر صلوة بران حضرت که از لوازم قرأت این علم شریف است
و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در دیباچه کتاب جمع الجوامع می آرد که ابن عساکر در تاریخ
خود از حفص بن عبدالله روایت میکند که ابوزرعه را بعد از موت در خواب دیدم که در سمای دنیا
با ملائکه در نماز امامت میکند گفتم این رتبه بچه یافتی گفت که بدست خود هزار هزار حدیث نبوی
نوشته ام و در هر حدیث گفته عن النبی صلی الله علیه وسلم و پیغمبر فرموده است صلی الله علیه و آله وسلم من صلی
علی صلوة صلی الله علیه عشرا + و نیز آورده اند بعضی از صلحا را سه هزار دینار دین بر ذمه نشسته بود
صاحب دین مرافعه آن بقاضی برده قاضی مدت یکماه مهلت داد آن مرد صالح از پیش قاضی برآمد
و در محراب بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار به درود بر نبی مختار صلی الله علیه و آله وسلم مشغول نشست
در شب بست و هفتم از ماه در خواب می بیند که قایلی میگوید حق تعالی قضای دین ترا میکند نزد علی
بن عیسی وزیر برو و او را بگو که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید تا سه هزار دینار در قضای
دین من بدهی مرد صالح میگوید چون از خواب بیدار شدم اثر خوشحالی در خود دریافتم باخود گفتم اگر
گوید علامت صدق این واقعه چیست پس چگویم آن روز خود را نگاهداشتم باز در شب دویم آنحضرت را
دیدم در خواب صلی الله علیه وسلم که امر میفرماید مرا بانچه در شب اول امر فرموده بود بخوشحالی تمام از خواب
برخاستم ولیکن بمقتضای طبع البشریت امروز نیز خود را از رفتن نزد علی بن عیسی باز داشتم شب سیوم
باز می بینم که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سبب نارفتن من از من می پرسد گفتم یا رسول الله علامت
صدق این واقعه میخواهم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا باین سخن تحسین کرد و فرمود اگر علامت جوید
بگو که تو هر روز بعد از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنجهزار بار پیش از آنکه باکسی سخن کنی تحفه درود بر من
میفرستی و این راز تو هیچکس نمیداند غیر خداوند تعالی و کرام کاتبین چون پیش وزیر رفتم و قصه خواب
باوی برگفتم و علامت که فرموده بودند باز نمودم خوشحال شد و گفت مرحبا برسول الله حقا بعد از ان
سه هزار دینار برمن بیاورد و گفت این را در قضای دین خود بده و سه هزار دیگر آورد که این را نفقه عیال
خود کن و سه هزار دیگر داد که این را مایه تجارت خود کن و مرا سوگند داد که رابطه مودت از من قطع نکنی
و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار دینار پیش قاضی بردم تا در حضرت او بصاحب
دین بسپارم صاحب دین را دیدم ملهوف و مبهوت پیش قاضی در آمد دنانیر را شمردم و قصه را بایشان
باز گفتم قاضی گفت این همه کرامت این وزیر را چرا باشد من متولی قضای این دین تو شدم پس صاحب دین

گفت که اینهمه کرامت شما را چیست من سزاوار ترام به برارت آن! از ذمهٔ تو من از دین خود در گذشتم
لله و لرسوله پس قاضی گفت که من آنچه از جهت خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیرون آوردم باز نگیرم
من با آن همه اموال بیرون آمدم و شکر مزید نعمت حق گذاردم ولله المنة و علی رسوله الصلوة والتحیة فضل
فضیلت و استحباب صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه وسلم شامل کل احوال و جمیع اوقات ست ولیکن در شب جمعه
و روز جمعه افضل واحب ست از جهت شرف این شب و این روز و ورود اخبار و آثار در فضیلت آن درین
دو وقت از امام احمد بن حنبل رحمة الله علیه نقل کرده اند که شب جمعه افضل ست از شب قدر زیرا که نطفهٔ طاهره که
اصل کل خیرات و مادهٔ جمیع برکات ست در بطن آمنه درین شب قرار یافته بود با ورود خصوصیات دیگر
در شان آن والله اعلم و در حدیث آمده ست که افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه قبض وفیه
النفخة وفیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم تعرض علی فادعوا لکم واستغفر رواه ابو داود
صحیح النووی فرمود روز جمعه درود بر من بسیار فرستید که این روز فضیلتی خاص دارد و هر درودی که درین روز
میفرستید آن را بر من عرض میکنند پس من شما را دعای خیر میکنم و مر گناهان شما را آمرزش
میخواهم و در روایتی دیگر آمده که فانه یوم مشهود تشهده الملائکة یعنی روز جمعه روز
ست که فرشتگان که مقربان درگاه عزت اند دروی حاضر می آیند و صلوة مصلی را می شنوند و بمن
میرسانند و در خبر آمده ست که هر صلوتیکه در روز جمعه بر من بفرستید فرود تر از عرش نمی ایستد و هیچ
فرشته نمیرسد مگر که میگوید بجماعهٔ ملائکه صلوا علی قائلها درود فرستید بر قائل این صلوة
و در حدیث دیگر آمده اکثروا علی من الصلوة فی اللیلة الغراء والیوم الاغر وفی روایة فی اللیلة
الزهراء والیوم الازهر یعنی بیشتر از روزهای دیگر بفرستید صلوة بر من در شب روشن و روز روشن
کنایت از شب جمعه و روز جمعه ست و بعضی از علما گفته اند که از خصوصیات شب جمعه ست که آنحضرت بنفس
شریف خود جواب صلوة و سلام میگوید مر کسی را که بروی صلوة و سلام میفرستد درین شب اللهم صل
وسلم علیه فی کل یوم ولیلة وفی کل لحظة ولمحة + در مفاخر الاسلام حدیث می آرد من صلی علی فی
لیلة الجمعة مائة صلوة قضی الله له مائة حاجة سبعین حاجة من امور الدنیا وثلثین
من امور الآخرة فرمود بر من هر که در شب جمعه صد بار درود فرستد صد حاجت او بر آید هفتاد
از انجمله حاجتهای دنیاوی و سی از ان حوایج آخرت و در حدیث دیگر آمده که هر که در روز جمعه هزار کرت
این درود گوید تا جای نشست خود را در بهشت نه بیند از دنیا نرود اللهم صل علی محمد
وآله الف الف مرة سخاوی نقل کرده که در حدیث مرفوع ورود یافته است هر که دو هفت جمعه هر روز

امتی
هفت بار این درود بخواند واجب گردد مرا و را شفاعت من اللهم صل علی محمد و علی آل محمد صلوة تکون
لک رضاء و لحقه اداء و آته الوسیلة والمقام المحمود الذی وعدته واجزه عنا ما هو اهله واجزه عنا
افضل ما جزیت نبیا عن امته وصل علی جمیع اخوانه من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین یا ارحم الراحمین. وابن مسعود مر یزید بن وهب را گفت ترک مکن درود را روز جمعه
صلی الله علیه وسلم گو اللهم صل علی محمد النبی الامی وهم در کتاب مفاخر الاسلام از سعید بن المسیب
می آرد که رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم من صلی علی یوم الجمعة ثمانین مرة غفرت له ذنوب ثمانین
سنة هر که بر من درود فرستد روز جمعه هشتاد کرت بیامرزند گناهان هشتاد ساله او را و دمیری
در شرح منهاج نقل کرده است که در حدیث حسن وارد شده است که هر که درود فرستد بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم روز جمعه بصیغه اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی اله واصحابه
وسلم تسلیما بیامرزند او را گناهان هشتاد سال و در مفاخر الاسلام آورده هر که روز جمعه
بعد از نماز عصر پیش از انکه برخیزد از جای که این نماز گذارده است هشتاد بار درود فرستد بر پیغمبر خدا
صلی الله وسلم امرزیده شود گناهان هشتاد ساله او و در خبر است که در زیر سر خالد بن کثیر پیش از نزع
روح او کاغذ پاره یافتند که در وی نوشته بود براءة من النار لخالد بن کثیر از اهل وی پرسیدند
که وی چه عمل میکرد که این کرامت یافت گفتند که عمل او این بود که هر جمعه هزار کرت صلوة بر سید المرسلین
میفرستاد صلی الله علیه وسلم فصل همچنانکه کثرت صلوة بر سید کائنات علیه افضل الصلوة والتسلیمات
در شب جمعه فضیلت دارد شب دوشنبه نیز درین حکم باوی شریک است زیرا که دوشنبه از ایام
فاضله است که در وی عرض اعمال بندگان در درگاه عزت میکنند ولهذا سید کائنات صلوة الله
وسلامه علیه درین روز اکثر احوال التزام صیام میفرمود و میگفت که درین روز اعمال عباد در حضرت
ذی الجلال معروض میگردد پس من دوست میدارم که اعمال من عرض کنند در حالتیکه من صائم باشم
از احیاء العلوم می آرد کسی که شب دوشنبه چهار رکعت نماز بگذارد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه
سوره اخلاص یازده بار و زیاده کند در رکعت دوم ده بار و بخواند در رکعت سیوم سی بار و در
چهارم چهل بار و بعد از سلام دادن نیز بخواند هفتاد و پنج بار و استغفار کند خود را و والدین خود را
هفتاد و پنج بار و صلوة فرستد بر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس و بخواهد هر حاجتیکه از حضرت حق
سبحانه وتعالی خواهد بیابد الحدیث و در فضیلت صلوة در روز پنجشنبه نیز حدیثی وارد شده در
مفاخر الاسلام می آرد که در حدیث آمده است که من صلی علی یوم الخمیس مائة مرة لم یفتقر ابدا

فصل شک نیست که صلوة نبوی در جمیع مواطن خیر و محال برکت مستحسن مستحب است ولیکن علما تشخیص
مواضع که استحباب این فضیلت در انجا موکدتر و فاضلتر است عد کرده اند و مجموع انچه در نظر آمده
این چند موضع است که بیان کرده میشود تعقیب طهارت حتی التیمم و در نماز بعد از التشهد و نزد شافعیه
بعد از قنوت نیز و بعد از نماز و تعقیب اذان و اقامت و نزد قیام از منام از برای صلوة لیل و تعقیب
وضوء و حمد و بعد از تهجد و نزد مرور مسجد و نزد دخول آن و خروج از ان و در روز جمعه و شب آن در بین
خصوصا بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه و روز شنبه و یکشنبه و در هر یکی ازین ایام احادیث وارد
شده و در خطبها و در اول روز و آخر روز وقت سحر و در رسایل بعد از بسمله و در تکبیرات عید نزد
شافعیه و در نماز جنازه و در احرام عقیب تلبیه و بر صفا و مروه و بعد از تهلیل و تکبیر و نزد دیدن کعبه زادها الله
شرفا و نزد استلام حجر و در طواف و التزام و در مواقف حج و نزد قبر نبوی که اخص و اقرب مواضع مستجلب
انوار و برکات است صلی الله علیه و سلم و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن حضور او صلی الله علیه و سلم مثل قبا و
مدینه و وادی بدر و جبل احد و مانند آن و نزد ذبیحه و نزد بیع و شرا و نزد کتابت وصیت و اراده سفر
و رکوب راحله و نزد منزل و نزد بر آمدن بجانب بازار و در آمدن دروی و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در هر
بازار که شغل مردم و غفلت ایشان بیشتر میدیدی در آمدی حمد و صلوة میگفت و نزد حضور دعوت و وقت
برگشتن از دعوت و نزد در آمدن خانه و نزد نزول حاجت و نزد خوف احتیاج و نزد گریختن داه و غلام
و نزد غم و شدت و طاعون و خوف غرق و آواز کردن گوش با ضمیمه این قول که ذکر الله من ذکرنی
بخیر و نزد خواب کردن پای و نزد عطاس و بیاد آوردن چیزی فراموش شده یا خوف نسیان
و نزد خوردن ترب از جهت ورود حدیث در وی و نزد خوردن آب از ظرف و نزد نهیق حمار و عقیب گناه
تا کفارت آن شود و در اول و آخر دعا و نزد ملاقات برادر مسلمان و یار و مصاحب و نزد اجتماع قوم پیش از
تفرق و نزد برخاستن از مجلس از برای امن از غیبت و در هر اجتماع که از برای خدا و شعایر اسلام بود
و نزد ختم قرآن و در دعای حفظ قرآن و نزد افتتاح هر کلام غیر منهی عنه و در ابتدای درس و نشر علم و وعظ و
قرات حدیث اول و آخر و نزد استحسان چیزی و بعضی از علمای مالکیه ذکر آن در مقام تعجب مکروه داشته اند
چنانچه تسبیح و تهلیل نزد امر محرم یا عرض سلعه و فتح متاع و اوکد مواضع استحباب صلوة ذکر اسم رسول الله صلی الله علیه
و سلم و کتابت اسم شریف اوست صلی الله علیه و سلم و در حدیث آمده است که من صلی علی فی کتاب لم تزل الملائکة
تستغفر له ما دام اسمی فی الکتاب و این حدیث را بسیاری از علما حدیث روایت کرده اند و لیکن سندش
ضعیف است و ابن جوزی حکم بوضع او کرده و الله اعلم آورده اند که یکی بود که از جهت بخل ورق لفظ صلوة

برسید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم نمی نوشت در دست او آکله افتاد و دیگری بود صلی الله علیه می نوشت
وسلم را با وی ضم میکرد در منام از حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام معاتب شد و فرمود که چرا از چهار حسنة
خود را محروم میگردانی یعنی لفظ وسلم چهار حرف ست و هر حرفی بده حسنه پس بانحساب ثواب این لفظ را
اربعین حسنات باشد و ازین قبیل ست آنچه بعضی کنند از اکتفا بر رمز و اشارت چنانچه بعضی کتاب علامت
صلی الله علیه وسلم ص و م یا صلعم نهند و رمز علیه السلام عم و مم کنند و علی هذا القیاس آورده اند که
مردی را در خواب پرسیدند که حق تعالی با تو چه معامله کرد و ترا بچه بخشید گفت بسبب کتابت من نزد کتابت اسم
رسول الله صلی الله علیه وسلم و امام شافعی را رضی الله عنه در خواب دیدند پرسیدند که حق تعالی با تو چه معامله کرد
گفت رحمت کرد بر من و مغفرت کرد مرا و مرا در بهشت بر داشته بردند چنانچه عروس را برند و نثار کردند بر من در
و یاقوت چنانچه بر عروس کنند بسبب گفتن من در کتاب رساله صلی الله علی محمد عدد ما ذکره الذاکرون و عدد
ما غفل عن ذکره الغافلون **فصل** یکی از اسباب ادراک شرف رویت سید انام در منام علیه صلوات الله الملک
العلام ملازمت صلوة نبویه ست بر صفت طهارت بصیغه اللهم صل علی محمد واله وسلم کما تحب
وترضی له و ملازمت این صلوة نیز محصل این سعادت ست اللهم صل علی روح محمد فی الارواح
اللهم صل علی جسده فی الاجساد اللهم صل علی قبره فی القبور و در مفاخر الاسلام
می آرد هر که روز جمعه هزار بار درود فرستد بصیغه اللهم صل علی محمد النبی الامی
آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب بیند یا منزل خود را در بهشت بیند و اگر نه بیند مکرر
کند آنرا تا پنج جمعه بیند بفضل الهی آنچه مسرت بخشد او را و هر که در شب جمعه بگذارد دو رکعت
نماز و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه یازده بار آیت الکرسی و یازده بار سوره اخلاص
بعد از سلام صد بار درود بفرستد بصیغه اللهم صل علی محمد النبی الامی واله وسلم
بیند در خواب حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم اگر نصیب او باشد از سه جمعه نگذرد
انشاء الله تعالی و قد جربه بعض الفقراء والحمد لله و نیز روایت ست هر که بگذارد دو رکعت نماز
جمعه در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد بست و پنج بار و بعد از سلام هزار بار
درود فرستد بصیغه صلی الله علی النبی الامی ببیند رسول خدا را در خواب و از سعید بن
عطا مرویست که هر که بر فراش طاهر بخواب رود و در وقت خواب رفتن این دعا بخواند و دست
راست خود را بالین ساخته بخواب رود آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب
بیند اینست اللهم انی اسألک بجلالک وجهک الکریم ان تریني في منامي

ترینی فی مناهی وجه نبیک محمد صلی الله علیه وسلم رویة تقربها عینی و تشرح بها صدری و تجمع
بها شملی و تفرج بها کربتی و تجمع بها بینی و بینه یوم القیامة فی الدرجات العلی ثم لا تفرق بینی و بینه
ابدا یا ارحم الراحمین و اگرچه درین طریق تحاف تحفه صلوٰة را ذکر نکرده اند ولیکن اگر طالب
این سعادت این دعا را بعد از اتمام صلوٰة خواند شک نیست که اتم و اکمل خواهد بود و طریق دیگر
از برای تحصیل این سعادت نیز بیان کرده اند و خلاصهٔ همه استغراق بذکر آنحضرت در ظاهر و باطن و
اکثار صلوٰة و دوام توجه ست والله الموفق فصل صیغهای صلوٰة که در احادیث نبویه صلی الله علیه وسلم
ورود یافته شک نیست که اتیان بآن از حیثیت تلبس بلفظ شریف نبوی افضل و اکمل خواهد بود و پس بعضی علما
گفته اند که افضل صلوٰة وارده صلوٰة تشهد ست یعنی صیغه که بعد از تشهد در نماز خوانند و آن در احادیث صحیحه
بر کیفیات مخصوصه وارد شده چنانچه مذکور شوند و هر کدام در حصول مقصود کافی و وافی ست اظهر و اشهر درینباب این
صیغه ست اللهم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم و بارک علی محمد
و علی ال محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم انک حمید مجید سبکی از علمای شافعیه
رحمة الله علیه میگوید که هر که بصیغه صلوٰة تشهد درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم بتحقیق درود فرستاد
بر وجهی که مامور شده ست یقینا و دریافت ثوابی که موعود ست بر صلوٰة نبوی تحقیقا و لهذا اگر شخصی
سوگند خورد که افضل صلوٰة بفرستد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بری میشود ذمهٔ او از عهده این سوگند
باتیان صلوٰة تشهد و امام نووی رحمة الله علیه میگوید که باید که مصلی آنچه در احادیث صحیحه از کیفیات مخصوصه
آمده ست همه را جمع کند و بخواند تا ثواب جمیع صیغ ماثوره دریافته باشد و آن مجموع اینست اللهم صل علی
محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی ال محمد و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته کما
صلیت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
عبدک و رسولک النبی الامی و علی ال محمد و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته کما بارکت علی
ابراهیم و علی ال ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و کما یلیق بعظم شرفه و کماله و رضاک عنه و کما
تحب و ترضی له عدد معلوماتک و مداد کلماتک و رضی نفسک و زنة عرشک افضل صلوٰة و اکملها و اتمها کلما
ذکرک الذاکرون و غفل عن ذکرک الغافلون و سلم تسلیما کذلک و علینا معهم و شیخ کمال الدین بن همام
حنفی رحمة الله علیه میفرماید که جمیع کیفیات وارده در سنت درین صیغه موجود ست اللهم صل ابدا افضل
صلواتک علی سیدنا محمد عبدک و نبیک و رسولک محمد و اله وسلم تسلیما و زده تشریفا و تکریما
و انزله المنزل المقرب عندک یوم القیمة و ابن قیم جوزی از حنابله و بعضی از علمای شافعیه گفته

اند که اولی آنست که بهر صیغه که وارد شده ست جدا جدا در هر وقتی از اوقات بخوانند تا اتیان بجمیع انچه ورود یافته ست کرده باشد و جمع و تلفیق صیغ مستلزم احداث صیغه دیگر ست که بهیئت مجموعیه آن در هیچ حدیثی ورود نیافته ست انتهی و بر هر تقدیر بعضی صیغها که در احادیث مذکور شده ست و در اخبار ماثوره رسیده ست درینجا مذکور میگردد و بالله التوفیق الصیغة الاولی اللهم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم و بارک علی محمد و علی ال محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید رواه مسلم ولکن فی بعض طرق الحدیث زیادة الصیغة الثانیة اللهم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی ال محمد کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید رواه البخاری و مسلم الصیغة الثالثة اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم انک حمید مجید رواه احمد فی مسنده الصیغة الرابعة اللهم صل علی محمد وازواجه وذریته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ال ابراهیم انک حمید مجید رواه الشیخان فی صحیحیهما والنسائی وابن ماجة الصیغة الخامسة اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی ال محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم انک حمید مجید رواه الشیخان والنسائی الصیغة السادسة اللهم اجعل صلواتک و برکاتک علی محمد و علی ال محمد کما جعلتها علی ابراهیم و ال ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی ال محمد کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید رواه القاسم کما نبه علیه التلمسانی فی مفاخره الصیغة السابعة اللهم صل علی محمد و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا معهم اللهم بارک علی محمد و اهل بیته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معهم صلوة الله و صلوة المؤمنین علی محمد النبی الامی السلام علیک و رحمة الله و برکاته رواه الدارقطنی الصیغة الثامنة اللهم صل علی محمد و علی ال محمد رواه ابو داود الصیغة التاسعة اللهم صل علی محمد النبی الامی و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید رواه ایضا ابو داود و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یکتال بالمکیال الاوفی اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل هذا الصیغة العاشرة اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و بارک علی محمد و علی ال محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم انک حمید مجید رواه النسائی الصیغة الحادی عشر اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی محمد و ال محمد کما جعلتها علی ابراهیم

انک حمید مجید رواه احمد الصیغة الثانیة عشر اللهم صلی علی محمد کما امرتنا ان نصلی علیه
وصل علیه کما ینبغی ان یصلی علیه ذکره صاحب شرف المصطفی فیه الصیغة الثالثة عشر اللهم صل
علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی الذی امن بک وبکتابک واعطه فضل رحمتک واته الشرف
علی خلقک یوم القیامة واجزه خیر الجزاء والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته تنبیه باید که بعد از هر
صیغه ازین صیغها که خالی ست از ذکر سلام این کلمه ضم کنند السلام علیک ایها النبی الکریم ورحمة الله
وبرکاته زیرا که ذکر صلوة بی سلام پیش اکثر علما مکروه ست اخذا من ظاهر قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما ۔ اگرچه بعضی از علما را در کراهت آن سخن بوده باشد ولیکن بودن
آن خلاف اولی متفق علیه ست و آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صیغه صلوة ذکر نفرموده
از جهت علم صحابه ست بدان رضی الله عنهم چنانچه در حدیث آمده ست که صحابه پیش آنحضرت آمدند
وگفتند که بتحقیق دانستیم ما یا رسول الله کیفیت سلام فرستادن بر تو مراد ایشان به صیغه سلام آنست
که در تشهد نماز ست اکنون صلوة بر تو چگونه فرستیم فرمود بگوئید ۔ اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
الحدیث ۔ وبرین قیاس اقتصار بر سلام تنها نیز مکروه یا خلاف اولی خواهد بود و از عادات اکثر مصنفان
عجم ست که در ذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بذکر علیه السلام اقتصار کنند و در کتب عرب کمتر ازین نوع
یافت و آنچه اتفاق مصنفین از متقدمین ومتاخرین وقوع یافته در کتب از التزام صیغه صلی الله علیه
وآله وسلم در غایت حسن ایجاز والقای مقصود واقع شده ست و ما نا که قصد اختصار باعث بر عدم ذکر وعلی آله
شده وگرنه زیادت این کلمه در لفظ وکتابت احسن واولی ست چنانچه در بعض نسخ منظور میگردد اگرچه
عطف مظهر بر ضمیر مجرور بی اعاده جار نزد اکثر نحاة جائز نیست واگرچه دعای آنحضرت متضمن دعای آل
واصحاب وجمیع مومنان ست کما قیل وهذا دعاء شامل للبریة فصل علما را اقوال است در تعیین افضل صلوة
ولا ادری این اختلاف بجهت ورود آثار ست در شان هر صیغه که اطلاق فضلیت بدان کرده اند یا بسبب
اشتمال اوست بر کیفیت وکمیت فاضله و آنچه در بعضی رسایل زیارت نوشته اند ده قول ست
القول الاول فضل صلوة صلوة التشهد ست چنانچه اشارتی بدان گذشت القول الثانی اللهم
صل علی محمد وعلی آل محمد کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عنه الغافلون القول الثالث اللهم صل
وعلی آل محمد کما هو اهله ومستحقه القول الرابع اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما انت اهله القول الخامس
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد فضل صلواتک عدد معلوماتک ۔ القول السادس اللهم صل علی محمد النبی
الامی وعلی کل نبی وملک وولی عدد کلماتک التامات المبارکات القول السابع اللهم صل علی محمد عبدک